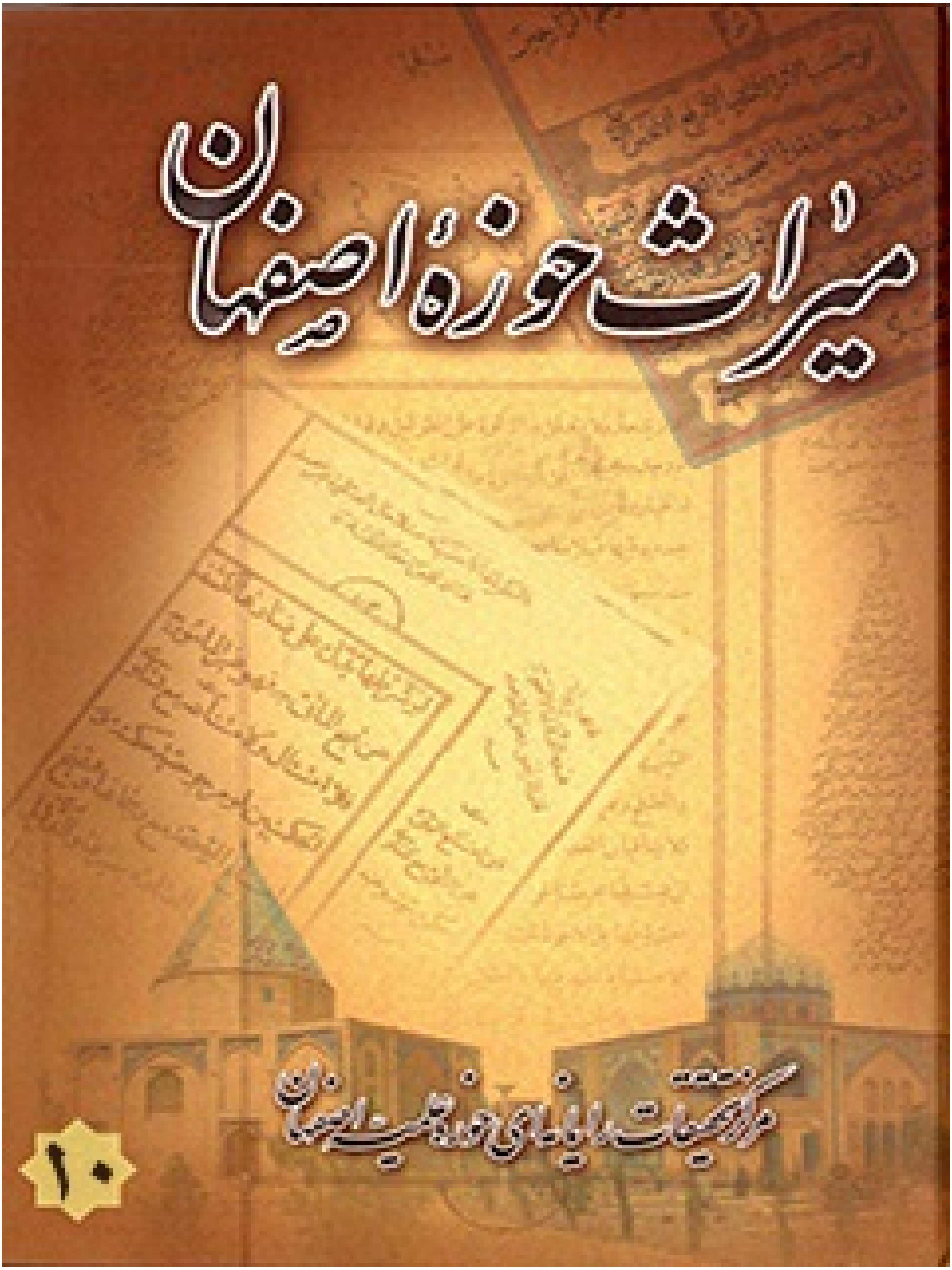

میراث حوزه اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان
۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میراث حوزه اصفهان جلد ۱۰

مشخصات کتاب

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۶۴-۹۶۰۸-۰-۴ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۳ : ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۶-۳ ؛ ج.۴ : ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۸-۹ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۲-۷ : ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۱۱-۹ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۱ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۲-۳ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۵-۴ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج.۱۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸،۲۴، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تالیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سیدمحمود نریمانی تالیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶) .

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹) .

یادداشت : ج.۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت : ج.۸ (چاپ اول:۱۳۹۰).

یادداشت : ج.۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیپا).

یادداشت : ج.۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

یادداشت : ج.۱۲ (چاپ اول:تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP۱۱/س۳م۹ ۱۳۸۳

سرشناسه : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ -، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ص :۱

هوالشکور

این میراث ماندگار که رساله هایی پربار از اسفار گرانبهای نام آوران مکتب اصفهان است، به ساحت نورانی فقیه بلند آوازه، سید جلیل القدر، علامه دوران و زعیم علمی، فرهنگی و اجتماعی اصفهان آیت اللّه سید محمد باقر شفتی، «حجه الاسلام»، تقدیم می داریم.

ص: ۲

درباره این مجموعه

«میراث حوزه اصفهان»مجموعه ای است نوپا،باطرحواره ای به وسعت عرصه:«رساله نگاری در پهنه یکهزار سال تلاش علمی،معرفتی دانشیانی که با حوزه علميّه اصفهان پیوند داشته اند.

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علميّه اصفهان-که به امر مرجع عالیقدر حضرت آیه اللّه العظمی مظاهری«مدّ ظله العالی» تأسیس گردیده-این مجموعه را با هدف ارائه محقّقانه،شکیل و شایسته متون مورداشاره بنا نهاده است و با چشمداشت به لطف حضرت حق در این مسیر گام می نهد.در توضیح این مطلب اشاره به نکاتی چند بایسته است.

(الف)هرچند عنوان«رساله»عنوانی است عام و ریخته های قلمی خرد و کلان را به یکسان دربرمی گیرد.اما در اینجا به اقتضای متاخّران و معاصران،این کلمه به معنای«نگاشته های کم برگ»به کار رفته است.

(ب)«رساله نگاری»مفهومی است عام و مراد از آن همان معنای اصیل عامش می باشد،بدین ترتیب تألیف،ترجمه،تحشیه و دیگر ساحت های تلاش علمی قلمزنان می تواند در حیطه این مجموعه قرار گیرد.

(ج)حوزه زمانی این مجموعه،به هیچ دوره خاصّی محصور نمی باشد.امروزه،از سابقه یکهزار ساله حوزه علميّه اصفهان آگاهی داریم،رساله هایی که در این مجموعه عرض می شود.می تواند سراسر این پهنه وسیع را دربرگیرد.

(د)پرواضح است که اگر در این شهر ابن سیناها،صاحب ابن عبادها و علاّمه مجلسی ها«قدس سرّهم»به تلاش علمی مشغول بوده اند،شیخ بهایی ها،و میردامادها و حکیم صهباها«قدس سرّهم»نیز در کنار تلاش علمی بس

ارجمندشان به ذوق ورزی و تکاپوهای گرانقدر در زمینه هایی که نشانگر عالی ترین هیجانات روح انسانی است،هم می پرداخته اند.ازاین رو مجموعه حاضر دو حیطه«تلاش علمی و تکاپوی ذوقی»را همزمان در کنار هم عرضه خواهد کرد.

(ه)پیوند با«فضای علمی و معرفتی»حوزه علمیّه اصفهان،شرط اجتناب ناپذیر ورود نگاشته ها به این مجموعه است.

گذشته از علمی بودن آثار،تطابق آن با«فضای معرفتی»حوزه ای که اقیانوس های ناپیدا کرانه ای همچون مجلسی شیخ بهایی،میرداماد،محقّق خوانساری،فاضل هندی صدر المتألّهین،حکیم نوری،حکیم سبزواری«قدس سرّهم»را در خود پرورانده است شرطی است که این مجموعه بر حصول آن تأکید دارد.

(و)هدف این مجموعه«ارائه محقّقانه شکیل و شایسته این متون»می باشد.این عنوان می تواند مادّه و صورت مجموعه حاضر را مشخص سازد،زیرا ارائه«محقّقانه»این نگاشته ها،نشانگر مادّه مجموعه و ارائه«شکیل»آن نشان دهنده صورت آن است.به باور ما،ارائه«شایسته»نیز ارائه ای است که همزمان دو قید«محقّقانه»و«شکیل» بودن را به همراه داشته باشد.

بدین ترتیب،این مجموعه،می کوشد با استمداد از عنایات حضرت حقّ،متون فاخری که شرایط مذکور را حائز باشد، منتشر نموده و صفحات خود را بدان،زیور بخشید و در این راه،همدلی و همراهی همه محقّقان ارجمند را امید می برد.

و اللّه ولیّ التّوفیق مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ص: ۵

اشاره

ص: ۶

میراث حوزه اصفهان

دفتر دهم

به اهتمام

محمّدجواد نورمحمّدی

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیّه اصفهان

ص :8

فهرست مطالب

منبع الخیرات

مؤلّف: محمدعلی بن محمدحسن آرانی کاشانی

تحقیق و تصحیح: محمّدجواد نورمحمّدی

مطلب چهارم: ذکر دوائی نافع در ازاله غفلت و توجّه قلب…

اسباب خواطر قلبی…

ص :۱۰

ص :۱۱

احتمالات روزه…

منابع تحقیق…

مباحث اعتقادیه

ص :۱۲

دوم: اساتید…

سوم: مشایخ اجازه…

چهارم: فرزندان…

نگاهی کوتاه به زندگی مؤلّف…

مولی محمد جعفر کرباسی از نگاه بزرگان…

شاگردان…

آثار و تألیفات…

فرزندان…

ص :۱۵

لب النظر فی علم المنطق

مؤلّف: ملا حبیب اللّه کاشانی

تحقیق و تصحیح: سید مصطفی موسوی بخش

ص :۱۶

کتابها…

ص :۱۷

مکانها...

فرق و مذاهب...

ص :۱۸

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

این دفتر که دهمین دفتر میراث حوزه علمیّه اصفهان است، در حالی به محضر اصحاب اندیشه و معرفت، تقدیم می گردد که از شروع این مجموعه، حدوده ده سال می گذرد. این مجموعه در این مدت با فراز و نشیب های زیاد، راه خود را طی کرده و در حدود ۶۳ رساله از میراث گرانبار اندیشه وران مکتب اصفهان را در خود جای داده است.

بخش احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان، علاوه بر این مجموعه، چهارده اثر مستقل در بیست و سه جلد نیز به چاپ رسانده است که سپاس خویش به درگاه حضرت معبود می بریم که رهین لطف او جلّ و علا این آثار صورت حیات پذیرفت. و له المنه علینا و لنا الشکر له تعالی.

بخش احیاء تراث همچنان مصمم است این راه را ادامه دهد و اسفار گران مایه فرزانگان اصفهان را آماده و به جامعه علمی تقدیم کند.

در این مدت اشراف و عنایت ویژه زعیم حوزه علمیه اصفهان حضرت آیت اللّه العظمی مظاهری، بسیار کارساز و امیدبخش بوده است و به برکت همت و لطف و محبّت حضرت ایشان و مسئول دفتر محترم ایشان، سرور گرامی و معزّز جناب آقای حاج حسن مظاهری این کار سترگ به راه خود ادامه می دهد. همچنین سرور مکرم حجت الاسلام سید احمد سجادی مدیر محترم مرکز تحقیقات رایانه ای که لطف فرموده و مشفقانه و دلسوزانه با همتی مثال زدنی، این مجموعه های پژوهشی را مساعدت فرمودند.

در این دفتر نیز چند رساله از عالمان اصفهان به چاپ رسیده است که در ذیل به معرفی آن می پردازیم:

ص: ۱۹

رسالهٌ فی الحبوه

این رساله از آثار گرانمایه فقیه بزرگوار سید اسداللّه شفتی (۱۲۲۷ ۱۲۹۰ ق) مشهور به حجت الاسلام ثانی، فرزند بزرگوار فقیه بزرگ سید محمدباقر شفتی است. در این اثر حجت الاسلام ثانی به مواردی از ترکه پدر که به فرزند پسر بزرگ می رسد، اشاره کرده و پیرامون آن به تفصیل سخن رانده است. این رساله در شرح کلام محقق حلی در شرایع الاسلام پیرامون حبوه است. حبوه همان لوازم شخصی پدر است که به فرزند پسر بزرگ می رسد که در شمارش تعداد آن اختلاف است و قدر متیقن آن که سید مرتضی و شیخ طوسی بر آن ادعای اجماع کرده اند: لباس، انگشتر، شمشیر و مصحف است و بیشتر از آن تا ده چیز از جمله زره و نوشته ها و راحله را ذکر کرده اند.

دانشمندان اسلامی در طول دوران شکوهمند اسلامی در این موضوع علاوه بر پرداختن به این موضوع در مبحث ارث آثار فراوان و فاخر فقهی بالغ بر ۱۳ رساله مستقل نگاشته اند که از جمله می توان به: حبوه الولد الذکر، شهید ثانی؛ الحبوه، ملا محمد اسماعیل خواجویی؛ الحبوه، میرزا ابوالقاسم قمی مشهور به میرزای قمی؛ الحبوه، محمد ابراهیم بن محمد کاشانی؛ الحبوه، شیخ هادی بن محمدامین تهرانی نجفی و حبوه فی الحبوه، منظومه ای با حدود ۷۰ بیت اشاره کرد.(۱)

این رساله به همت جناب حجت الاسلام سید مهدی شفتی و مساعدت بخش تحقیقات کتابخانه مسجد سید به انجام رسیده است.

منبع الخیرات

این رساله که از آثار گرانبهای فقیه وارسته، ملا محمدعلی آرانی کاشانی (۱۱۷۷ ۱۲۴۴ ق) است، پیرامون اسرار نماز است و مؤلّف با قلمی روان و تأثیرگذار به بررسی اجزاء، ارکان و افعال نماز پرداخته و به بیان اسرار معرفتی آن مبادرت ورزیده است. البته این رساله بی پایان مانده و مؤلّف بزرگوار آن موفّق به اتمام آن نگشته است. از این

۱- ۱ فهرستواره دستنوشت های ایران (دنا)، ج ۴، ص ۴۸۴ ۴۸۶.

عالم پر اثر بیش از چند رساله که در میراث حدیث شیعه و رساله حاضر، چاپ نگردیده است.

حجله العرائس در صیغ عقود

بنابر فرمایش خود مؤلّف، جناب محمدباقر بن اسماعیل حسینی خاتون آبادی (۱۰۷۰ ۱۱۲۷ ق) این رساله بنابه درخواست سلطان حسین صفوی نگاشته شده است و پیرامون صیغه های عقد ازدواج دائم و موقّت و کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان نوشته شده است.

مقدمه این رساله با نثری بسیار زیبا آغاز شده است، پس از آن مؤلّف برخی از احکام نکاح را آورده و بعد از آن صیغه های عقد موقت را بنابر درخواست شاه سلطان حسین از یک سال تا چهل سال را آورده اند، سپس به آداب شب زفاف پرداخته و روایاتی در این باب ذکر کرده است و در پایان به بحث کفارات روزه ماه مبارک رمضان پرداخته است.

این رساله را جناب حجت الاسلام سید محمود نریمانی بر اساس سه نسخه، تصحیح و تحقیق کرده است.

مباحث اعتقادیه

این رساله مجموع شش نکته پیرامون شرح معضلات حدیثی و تبیین معارف قرآنی و نکات حکمی است که همه بر مبنا و ممشای اهل حکمت متعالیه بر قلم حکیم ملا علی نوری (۱۲۴۶ ق) جاری گردیده است. همت محقق آن ستودنی است که این مطالب در ظاهر پراکنده و در باطن بر یک مسلک را در پایان رساله ای در یکی از کتابخانه های اصفهان یافته و با تحقیق دریافته است از حکیم نوری است. این نکات هرچند کوتاه است، امّا گرانمایه و ارجمند است و محقق آن جناب محمدمسعود خداوردی نیز در آماده سازی آن کوشیده است و در این مجموعه به اهل ادب و معرفت تقدیم گردیده است.

ص :۲۱

حلو التناول و سهل التداول فی مسئله التداخل

تداخل اسباب و اجتماع علل در ایجاد مسبب واحد از مباحث علم اصول فقه است و در فقه کاربرد فراوانی دارد. و در آثار عالمان شیعه از قرن پنجم به بعد بیشتر و منسجم تر مطمح نظر بوده است. این رساله اثر فقیه والا تبار حاج میرزا زین العابدین موسوی خوانساری (۱۱۹۰ ۱۲۷۵ ق)، پدر صاحب روضات است و به همت جناب حجت الاسلام شیخ مهدی باقری سیانی، تحقیق گردیده است. رساله حاضر اثری است که همت مبارک تراجم نگار، تبارشناس و عالم جلیل القدر آیت اللّه سید محمد علی روضاتی رحمه الله در آماده سازی آن پر رنگ بوده است و این مایه بسی مباهات است که در این مجموعه به زیور طبع آراسته می گردد.

حقیقت منی، مذی، وذی و ودی

محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی، اصفهانی، یزدی، کرباسی (۱۰۸۰ ۱۱۷۵) ق از شاگردان علامه مجلسی و دارای حدود ۲۲ اثر گرانقدر علمی است.

رساله حاضر رساله ای کوتاه و کم برگ شامل مبحثی از مباحث کتاب طهارت است که در آن به تعریف هر یک از میاه چهارگانه پرداخته و احکام آن را به اجمال بیان فرموده است. تحقیق و تصحیح این اثر توسط جناب حجت الاسلام مجتبی مطهری پور به انجام رسیده است.

لب النظر

رساله ای است کوتاه از فقیه بارع و ذوفنون ملا حبیب اللّه کاشانی (۱۲۶۲ ۱۳۴۰ ق) در علم منطق که مباحث منطقی را در ده باب و بسیار مختصر تحریر فرموده اند و در هر جمله ای از آن، جمله هایی نهفته است و نیاز به دقت و تأمل فراوان دارد.

این اثر را باید در شمار آثار سبک گزیده نویسی و مختصرنگاری و در برخی موارد باید گفت دشوارنویسی که در دوره هایی از دوران های علمی اسلامی رایج بوده و خود نماد تبحر و چیره دستی دانشمندان اسلامی به حساب می آمده ثبت کرد. از این گروه آثار می توان به صمدیه شیخ بهائی و منظومه منطق تفتازانی اشاره کرد.

ص :۲۲

ظهور این نوع نگارش در دوره اسلامی از افتخارات مسلمانان است، چرا که این کار با انگیزه های ارزنده و عمیقی همراه بوده است. از جمله سهولت آموزش و حفظ و فراگیری تمدن کلیات و امّهات هر علم بوده است و نیز سنجش مهارت و توانمندی نگارش فرزانگان عالم علم به حساب می آمده است.

این رساله به همت جناب سید مصطفی موسوی بخش، تصحیح و تحقیق گردیده است. از ملا حبیب اللّه کاشانی چند رساله دیگر در مجموعه میراث حوزه اصفهان به چاپ رسیده است و در دفتر پنجم کتابشناسی مفصل آثار ایشان به چاپ رسیده است.

کتابشناسی عاصی اصفهانی

کتابشناسی آثار دانشمندان از موضوعات وابسته به احیاء تراث و کتابشناسی ها از آثار وابسته به تصحیح و تحقیق نسخ خطی می باشد. از همین رو کتابشناسی و نسخه پژوهی آثار دانشمندان اصفهان در دستور کار قرار گرفته است. از جمله این کتابشناسی ها، کتابشناسی آثار عالم پر تألیف و فراوان نگار جناب ملا محمدمحسن بن محمدرفیع رشتی اصفهانی (ق ۱۲ ۱۲۳۷ ق) متخلّص و مشهور به عاصی است که به همت جناب آقای مصطفی صادقی تحقیق گردیده است.

در این کتابشناسی ۱۶۹ اثر ملا محمدمحسن معرفی و تعداد ۹۳ نسخه از آن در کتابخانه های مختلف معرفی گردیده است.

فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد (بخش اول)

فهرست نویسی نسخ خطی دروازه ورود به گنجینه بی بدیل نسخه های خطی است، لذا در مجموعه میراث حوزه علمیه اصفهان، چاپ فهرست نسخ خطی در دستور کار قرار گرفته است. این مجموعه در بردارنده فهرست یکصد نسخه خطی حوزه علمیه نجف آباد است که به صورت مفصّل به نگارش درآمده است و بخش دوم و سوم آن در دفاتر دیگر میراث به خواست خدا پی در پی خواهد آمد.

آمین و الحمد للّه رب العالمین

دفتر احیاء تراث

ص :۲۳

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

محمّدجواد نورمحمّدی

(۲۴)

رساله فی الحبوه

اشاره

مؤلّف: علاّمه سیّد أسداللّه بن محمّد باقر شفتی قدس سره

(۱۲۲۸ ۱۲۹۰ ق)

تحقیق و تصحیح: سیّد مهدی شفتی

مقدّمه تحقیق

الحمد للّه ربّ العالمین، و الصلاه و السلام علی سیّد النبیّین نبیّنا محمّد، و علی سیّد الوصیّین علیّ أمیرالمؤمنین، و علی الأئمّه الطاهرین الأوصیاء من بعده، لاسیّما قائمهم خاتم الوصیّین بقیّه اللّه فی الأرضین الحجّه بن الحسن العسکریّ المهدیّ المنتظر عجّل اللّه تعالی له الفرج و النصر.

یکی از فقیهان نامدار ولی گمنامِ شهر عالم پرور اصفهان که زمانی ریاست عامّه آن بر دوش او قرار داشت، مرحوم علاّمه حاج سیّد اسداللّه موسوی اصفهانی، معروف به «حجّه الإسلام ثانی» است.

او فرزند ششم از هشت فرزند فقیه و مجتهد صاحبدل، مرجع نامدار شیعه، مرحوم حاج سیّد محمّد باقر شفتی، معروف به «حجّه الإسلام» است که پس از پدر مفتخر به لقب «حجّه الإسلام» گردید.

ص: ۲۵

وی در علم و عمل و زهد و تقوا به درجه ای رسید که مردم در بسیاری از مکارم اخلاق و محامد اوصاف، او را بر پدرش مقدّم می داشتند.(۱)

این عالم فرزانه آثار ارزشمند علمی فراوانی از خود بر جای نهاده، که از آن میان رساله فقهی کم حجمی در موضوع «حبوه» می باشد که پیرامون آن رساله های بسیاری توسّط فقها و علما به رشته تحریر درآمده است.

این رساله کم حجم ولی پر محتوا، از آثار منتشر نشده مرحوم حاج سیّد اسداللّه قدس سره است که نسخه خطّی آن ضمن مجموعه ای از رسائل فقهی ایشان با عنوان «الفقه الإستدلالی» به همراه تألیف دیگر ایشان با عنوان «رساله فی الإستصحاب» در فهرست کتابخانه آستانه مقدّسه حضرت معصومه علیهاالسلام معرّفی شده است.(۲)

ما با امید به تهیّه تصویری از این مجموعه خطّی به کتابخانه آستانه مقدّسه حضرت معصومه علیهاالسلام مراجعه کرده و آن را درخواست نمودیم، ولی با درخواست ما موافقت نشد!

امّا پس از چند صباحی نسخه ای از شرح شرائع الإسلام مرحوم حاج سیّد اسداللّه؛ که شامل شرحِ «کتاب الفرائض» بود، در کتابخانه مرحوم آیه اللّه گلپایگانی یافتیم(۳) که از اتّفاق مؤلّفِ گرانقدر، رساله حاضر را در بحثِ حبوه آن به طور کامل همراه با اضافاتی آورده است؛ و هذا من فضل ربّنا.

برای دریافت نسخه مورد نظر با مراجعه به کتابخانه آیه اللّه گلپایگانی رحمه الله ، با گشاده رویی و رغبتِ تمام، تصویر نسخه یاد شده در اختیار ما قرار گرفت(۴)، که قسمت

۱- ۱ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۸۳۶.

۲- ۲ فهرست نسخه های خطّی کتابخانه آستانه حضرت معصومه علیهاالسلام ، ج ۲، ص ۹۵ ش ۴۸۴.

۳- ۳ فهرست نسخه های خطّی کتابخانه آیه اللّه گلپایگانی، ج ۱، ص ۱۲۰، ش ۱۲۶.

۴- ۴ در همین جا از لطف و بزرگواری مسئول محترم آن کتابخانه، جناب آقای ابوالفضل عرب زاده، کمال تشکّر را می نماییم.

مربوط به مبحث حبوه آن اینک تقدیم محضر خوانندگان عزیز و دوست داران دانش می گردد.

در ابتدای رساله شرح حال مختصری از زندگانی مرحوم حاج سیّد اسداللّه قدس سره آورده ایم به امید آنکه در نظرها مقبول افتد.

در پایان از تمام کسانی که ما را در تهیّه این اثر یاری کردند، صمیمانه سپاسگزاری می کنیم؛ و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله، و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

اصفهان

سیّد مهدی شفتی

۱۲ رمضان المبارک ۱۴۳۲ ه

ص :۲۷

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

زندگینامه مؤلّف

نام و شهرت

حاج سیّد اسداللّه موسوی اصفهانی، فرزند حاجی سیّد محمّدباقر حجّت الاسلام شفتی قدس سره ، مشهور به «حجّت الاسلام ثانی»؛ عالم فاضل زاهد متّقی، و فقیه محقّق مدقّق؛ دانشمندی که در علم و عمل و زهد و تقوا و فطانت و کیاست و شهرت و ریاست به چنان درجه اعلایی رسید که بعضی او را در برخی مراتب و مقامات و ملکات روحانی، بر پدر بزرگوارش ترجیح داده اند.

شرح حالِ والدِ ماجد مؤلّف

پدر بزرگوار حاج سید اسداللّه حاج سیّد محمّدباقر حجّت الاسلام شفتی، فرزند آقا سیّد محمّد نقی، در سال ۱۱۸۰ ه در قریه ای از قرای طارم علیا که در فاصله شصت کیلومتری شهر شفت واقع است، متولّد می گردید.

او در حدود سال ۱۱۸۷ ه به اتّفاق خانواده به «شفت» که در جنوب غربی شهر رشت واقع است، مهاجرت کرده و در آنجا مقدّمات علوم را نزد پدر و دیگر اساتید فرا می گرفت.

سپس جهت تکمیل معلوماتِ خود در سال ۱۱۹۷ ه به سنّ هفده سالگی به عتبات مشرّف گردید و چند سالی در کربلا به درس وحید بهبهانی و مرحوم آقا سیّد علی طباطبائی «صاحب ریاض» حاضر شده و در نجف اشرف به مدّت هفت سال از محضر اساتیدی چون: مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء و سیّد بحرالعلوم، استفاده برد و سپس در کاظمین به مجلسِ درس آقا سیّد محسن اعرجی وارد شد و خوشه چین خرمن این بزرگان گردید.

او سرانجام در سال ۱۲۰۵ ه به ایران بازگشته و شهر اصفهان را وطن خود اختیار کرد. آنگاه در سال ۱۲۱۵ ه راهی شهر مقدّس قم شده ودر آنجا به مدّت شش ماه از محضر عالمِ محقّق مرحوم میرزای قمّی کسب فیض می نمود. وی همچنین در کاشان مدّتی در مجلس درسِ مرحوم ملّا مهدی نراقی حاضر شده و سرانجام دوباره به اصفهان بازگشته و تا پایان عمرِ پر برکتش در آنجا رحل اقامت افکند.

سیّد حجّت الاسلام در اصفهان به جز امامت و ارشاد و تدریسِ دروس عالی و نوشتن کتاب های بسیار در فقه و اصول و رجال که از امور متداول بین مراجع عصر بوده دو کار را نیز فراتر از دیگران پی ریزی می کرد، یکی اجرای احکام و حدود شرعی، و دیگری ساختن مسجدی بزرگ و بی همتا در نوع خود.

از مهمترین تألیفات ایشان می توان به مطالع الأنوار (شرح شرائع الإسلام)؛ تحفه الأبرار (در احکام نماز)؛ الزهره البارقه (در حقیقت و مجاز)؛ قضاء و شهادات؛ الرسائل الرجالیّه و سؤال و جواب، اشاره کرد.

سرانجام این عالمِ مجاهد در سنّ حدود ۸۰ سالگی، در دوّم ربیع الثانی سال ۱۲۶۰ ه ، رحلت نموده، پیکر مطهّرش را در مقبره مسجدی که خود ساخته بود، به خاک می سپردند.

نسب شریف

نسب وی، چنانچه پدر بزرگوارش در مقدّمه کتاب «مطالع الأنوار» فرموده، با بیست و سه واسطه به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام می رسد، که بدین ترتیب است:

سیّد اسد اللّه، فرزند سیّد محمّدباقر، فرزند محمّدنقی (به نون)، فرزند محمّدزکی، فرزند محمّدتقی، فرزند شاه قاسم، فرزند میر اشرف، فرزند شاه قاسم، فرزند شاه هدایت، فرزند امیر هاشم، فرزند سلطان سیّد علی قاضی، فرزند سیّد علی، فرزند محمّد، فرزند علی، فرزند محمّد، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند اسماعیل، فرزند احمد، فرزند محمّدِ مجدور، فرزند احمد مجدور، فرزند محمّد أعرابی، فرزند أبوالقاسم أعرابی، فرزند حمزه، فرزند امامِ هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام .(۱)

تولّد تحصیل

وی در سال ۱۲۲۸ هجری قمری در اصفهان متولّد شد(۲) و در دامن تربیت پدر بزرگوار خود نشو و نما نموده و بعضی از مقدّمات علوم را نزد وی فرا گرفت.

او علاوه بر شاگردی در خدمت پدرش، از محضر جمعی از علمای دیگر مانند آقا

۱- ۱ مطالع الأنوار، ج ۱، ص ۱.

۲- ۲ رجال و مشاهیر اصفهان، میر سید علی جناب، ص ۱۵۳ با مکارم الآثار، معلم حبیب آبادی، ج ۳، ص ۸۳۶، امّا آغا بزرگ در «الکرام البرره، ج ۱، ص ۱۲۴» تولّد او را سال ۱۲۲۷ نوشته است.

سیّد ابراهیم قزوینی (صاحب ضوابط)، ملّا احمد تربتی، و شیخ نوح جعفری نجفی نیز استفاده نمود.

وی پس از اتمام مقدّمات به نجف اشرف مهاجرت نمود و در آنجا خدمت جمعی از اساتید بزرگ مانند مرحوم آیه اللّه شیخ محمّدحسن نجفی (صاحب جواهر) به تحصیل پرداخت تا به مقامات عالیه علم واجتهاد نائل شده و مقامات علمی و زهد و تقوای او مورد گواهی و تصدیق علما و اساتید خود واقع گردید.

صاحب جواهر قدس سره او را فقیه و مجتهد قلمداد کرد و به این دو مرتبه تصریح کرد و به قلم مبارک خود در اجازه نامه ای آن را نگاشت و در آن مردم را به فتواهای او ارجاع داد، به گونه ای که در کلّیه شهرهای ایران فتواهای وی مورد اطمینان قرار گرفت و به آن عمل شد.

در قسمتی از این اجازه نامه چنین آمده:

ولدنا و قرّه أعیننا التقیّ النقیّ و المهذّب الصفیّ، العالم العامل و الفاضل الکامل الأدیب الأریب، ذو الفطنه الوقّاده، و القریحه النقّاده، والأخلاق الکریمه، و الفطره المستقیمه، العظیم الحلیم الأوّاه، المیرزا أسداللّه، نجل حجّه الإسلام و ملجأ الأنام، ذی النور الظاهر و الفضل الباهر، السیّد محمّد باقر، سلّمهما اللّه تعالی.

وی در ادامه، مردم را ترغیب به تبعیّت از وی کرده و قبول فتاوی و امتثال از فرامینش را بر آنها واجب می شمارد، می نویسد:

فالواجب علی کافّه المتدیّنین إنفاذ حکمه، و امتثال أوامره و نواهیه، و قبول فتواه، و الإهتداء بنوره و هداه، فإنّه نعم الکفیل لأیتام الشیعه، و نعم الرکن للشریعه مدّ اللّه تعالی شأنه فی أیّامه و زاد فی تأییده و تسدیده.(۱)

مرحوم حاج سیّد اسداللّه در سال ۱۲۶۰ ه به امر و اصرار پدر به اصفهان مراجعت نمود و از عجایب اینکه در همان سال، پدرش وفات یافت و وی مرجع امور شرعیّه و مورد وثوق و قبول قاطبه اهالی اصفهان، به خصوص علما و بزرگان واقع گردید، چندان که در «تاریخ اصفهان» می نویسد:

نماز جماعتش کمتر از پنج هزار نفر هیچ گاه شماره نشدی.(۱)

در گفتار بزرگان

همه شرح حال نویسان، از وی به بزرگی یاد نموده و مقامات علمی و ملکات نفسانی و زهد و تقوای او را ستوده اند.

۱ مرحوم آیه اللّه میرزا محمّد باقر چهارسوقی در کتاب «روضات الجنّات» ضمن شرح حال پدر بزرگوارش از ایشان یاد کرده، که ترجمه قسمتی از آن را در اینجا می آوریم:

سیّد اسداللّه فرزند افضل و خلف اسعد ارشد و فقیه اوحد و حبر مؤیّد و نور مجرّد و عماد اعمد، صاحب نفس قدسی و فرشته انسی، جلیل اوّاه و محبوب دلها و ممدوح افواه مولانا و سیّدنا سیّد اسداللّه ....

حجّت الاسلام این بزرگوار را بسیار دوست می داشت و مردم را به متابعت و تجلیل او امر می فرمود و او را از جهت قوّت نظر و قدرت استنباط بر فخرالمحقّقین فرزند علاّمه حلّی ترجیح می داد و این مطلب را در جواب کسی

---

۱ - ۱ تصویر کامل این اجازه نامه چهار برگی را که به خطّ شریف مرحوم صاحب جواهر است، در پایان کتاب «منتخب الصحاح» از تألیفات مرحوم حاج سیّد اسداللّه، که به سال ۱۴۳۱ ه = ۱۳۸۹ ش توسّط کتابخانه مسجد سیّد اصفهان به چاپ رسیده، آورده ایم.

که از احوال او از ایشان پرسید، فرمود.

مردم اصـفهان همگان او را به عـدالت می سـتودند و برای درک نماز جماعتش ازدحام می کردنـد وارادتمند او بوده و وی را ستایش می نمودند و او را در بسیاری از مکارم اخلاق و صفات حسنه بر پدر بزرگوارش برتر می شمردند.(۱)

۲ مرحوم ملاّ محمّد تنکابنی از معاصران وی، در کتاب «قصص العلماء» درباره ایشان می نویسد:

آقا سیّد اسداللّه بن آقا سیّد محمّدباقر حجّت الاسلام، افتخار اماثل و اشباه عالم، اوّاه در اخلاق و تقاوت و نقاوت و زهادت و عبادت و فقاهت، اوحد اهل عصـر است و از تلامذه آقا سیّد ابراهیم و شـیخ محمّدحسن و شیخ مرتضی است. و او را با مؤلّف کتاب صداقت و موادت است... .(۲)

۳ محمّدحسن خان اعتماد السلطنه در کتاب «المآثر والآثار» می نویسد:

حاج سیّد اسداللّه مجتهد اصـفهانی حجّت الاسـلام بن الحاج سیّد محمّدباقر مجتهد شـفتی رشتی حجّت الاسلام، در فقاهت و اجتهاد و ورع و زهد و تقوی مسلّم مسلمین بود. بنظم شعر نیز قدرتی داشت. آب فرات را این بزرگوار در نجف اشرف جاری ساخت .(۳)

تألیفات

از مرحوم حاج سیّد اسداللّه أعلی اللّه مقامه کتاب های علمی فراوانی به یادگار مانده، از جمله:

ص: ۳۴

۱- ۱) روضات الجنّات، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲- ۲) قصص العلماء، ص ۱۵۲.

۳- ۳) المآثر و الآثار، ج ۱، ص ۱۸۸.

۱) کتابی در امامت

۲) رساله در تجوید

۳) رساله در تقلید

۴) حواشی بر کتاب تحفه الأبرار پدر دانشمندش

۵) حواشی بر نخبه (رساله عملیه مرحوم حاجی کلباسی قدس سره)

۶) حاشیه بر کتاب جامع عبّاسی (کتاب الحجّ)

۷) رساله در شناخت تکالیف

۸) کتابی در رجال

۹) شرح شرائع الإسلام (استدلالی در بیش از ۱۵ مجلّد بزرگ)

۱۰) رساله در احکام خمر و عصیر

۱۱) کتاب الغیبه (درباره امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه)

۱۲) مناسک حجّ

۱۳) منتخب الصحاح

۱۴) رساله در استصحاب

۱۵) رساله در حقیقت شرعیّه

۱۶) رساله در اوامر و نواهی

۱۷) رساله در تقلید از میّت

۱۸) رساله در نماز شب

۱۹) رسائل فقهی (هشت رساله در موضوعات مختلف فقهی)

۲۰) رساله عملیّه

آثار و خدمات

از مرحوم حجّت الاسلام ثانی، آثار خیریّه و باقیات الصالحات چندی بجای مانده، که از مهمترین آنها است:

۱) رساندن آب فرات به نجف اشرف

۲) تعمیرات مسجد سهله

۳) تکمیل بنای مسجد سیّد و نوشتن وقفنامه برای آن

مسافرت به عتبات و وفات در بین راه

سرانجام مرحوم حاج سیّد اسداللّه در سال ۱۲۹۰ ه ق، به قصد زیارت اعتاب مقدّسه ائمّه عراق علیهم السلام ، از اصفهان حرکت نموده و در بین راه بیمار گشته، در شب سلخ جمادای دوم همان سال در منزل «کرند» از توابع کرمانشاه وفات یافته، بدن او را از آنجا تا نجف اشرف با احترام شایسته، مردم بر سر دست و دوش حرکت داده و در آن زمین مقدّس به خاک می سپارند.

مرحوم حاج سیّد اسداللّه را در اطاق سمت راست وارد شونده به صحن مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از درب قبله، مقابل قبر علاّمه فقیه مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری قدس سره دفن کردند.

ص: ۳۶

برگ اول نسخه خطی رساله فی الحبوه

ص :۳۸

متن الرساله

اشاره

برگ پایانی نسخه خطی رساله فی الحبوه

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قوله(۱):

الثالثه: یحبی الولد الأکبر من ترکه أبیه بثیاب بدنه و خاتمه وسیفه ومصحفه، و علیه قضاء ما علیه من صلوه و صیام، و من شرط اختصاصه أن لایکون سفیهًا و لا فاسد الرأی علی قول مشهور، و أن یخلّف المیّت مالاً غیر ذلک، ولو لم یخلّف سواه لم یخصّ منه بشیء، ولو کان الأکبر أنثی لم تحب و أعطی الأکبر من الذکور، [إنتهی کلام المحقّق قدس سره فی الشرائع].

إعلم: أنّا کتبنا قبل ذلک رساله فی الحبوه أحببنا إدراجها فی شرح العباره و الإقتصار علیها، و هی هذه:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، الحمد للّه ربّ العالمین، والصلوه علی محمّد وآله الطاهرین، و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلیّ العظیم. و بعد فهذه کلمات رسمتها علی العجله فی تحقیق الحال فی أمر الحبوه؛ إلی آخر الرساله.

ثمّ بعد، أن عزمنا علی إدراجها فی هذا الشرح نسخناه و بدّلنا ذلک بتنقیح بعض المسائل المهمّه أزید ممّا حرّرناه فی الرساله نذکرها فی طیّ مقامات.

۱- ۱) أی: قول المحقّق الحلّی قدس سره فی الشرائع، کتاب الفرائض، ج ۲، ص ۳۱۹.

[المقام الأوّل]

المقام الأوّل: فی أصل الحکم، فنقول: إعلم أ نّه قد أجمع أصحابنا علی أ نّه یخصّ الولد الذکر أو أکبر أولاد الذکور فی ترکه أبیه بثیاب بدنه و خاتمه و سیفه و مصحفه، و قد نقل الإجماع صریحًا فیه جماعه و ظاهرًا جماعه أخری، فمن الأوّلین: السیّد المرتضی فی الإنتصار و الشیخ فی الخلاف و غیرهما.

قال فی الإنتصار:

و ممّا انفردت به الإمامیّه أنّ الولد الذکر یفضل دون سائر الورثه بسیف أبیه و خاتمه و مصحفه، و باقی الفقهاء یخالفون فی ذلک.

إلی أن قال: و أجمعت الطائفه من التخصیص له بهذه الأشیاء.(۱)

و قال فی الخلاف:

یخصّ الابن الأکبر من الترکه بثیاب جلد المیّت و سیفه و مصحفه دون باقی الورثه. و خالف جمیع الفقهاء فی ذلک. دلیلنا: إجماع الفرقه و أخبارهم، إنتهی(۲).

و قال فی الغنیه ما سیأتی منه.

۱- ۱) الإنتصار، ص ۵۸۲ و ۵۸۳.

۲- ۲) الخلاف، ج ۴، ص ۱۱۵، مسأله ۱۲۹.

و عن کتاب الإعلام للمفید:

اتّفقت الإمامیّه علی أنّ الولد الذکر الأکبر یفضل فی المیراث علی من هو دونه فی السنّ من الذکور بسیف أبیه و خاتمه و مصحفه إن خلّف ذلک أو شیئًا منه مع ترکته ما سواه، و إن لم یخلّف شیئًا من ذلک، لم یفضل علی باقی الذکور من الأولاد، و أجمعت العامّه علی خلاف ذلک و انکاره.(۱)

و قال فی السرائر ما سیأتی منه.

و من الثانین: الشیخ فی المبسوط، کما سیأتی عبارته.

و یدلّ علی ذلک مضافًا إلی الإجماع المذکور جمله من الأخبار کالصحیح المرویّ فی الکافی و التهذیب عن حریز عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «إذا هلک الرجل فترک بنین، فللأکبر السیف و الدرع و الخاتم و المصحف، فإن حدث، به حدث فللأکبر منهم».(۲)

و الخبر المرویّ فیهما عن ابن أذینه عن بعض أصحابه عن أحدهما علیهماالسلام : «أنّ الرجل إذا ترک سیفًا و سلاحًا، فهو لابنه و إن کان له بنون [فهو(۳)] فلأکبرهم».(۴)

و الصحیح المرویّ فی الکافی و التهذیب و الفقیه عن حمّاد بن عیسی عن ربعی بن عبداللّه عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «إذا مات الرجل فسیفه و خاتمه و مصحفه و کتبه و رحله و راحلته و کسوته لأکبر ولده، فإن کان الأکبر ابنه فللأکبر من الذکور».(۵)

و لیس فی الفقیه: و راحلته.

و الصحیح المرویّ فی الکافی و التهذیب عن ابن أبی عمیر عن ربعی بن عبداللّه عن

۱- ۱) الإعلام، ص ۵۳.

۲- ۲) الکافی، ج ۷، ص ۸۵، حدیث ۱؛ التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۵، حدیث ۴.

۳- ۳) ما بین المعقوفین من المصدر.

۴- ۴) الکافی، ج ۷، ص ۸۵، حدیث ۲؛ التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۵، حدیث ۵.

۵- ۵) همان، ص ۸۶ ، حدیث ۴؛ التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۵، حدیث ۷ ؛ الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۶، حدیث ۵۷۴۶.

أبی عبداللّه علیه السلام قال: «إذا مات الرجل فللأکبر من ولده سیفه و مصحفه و خاتمه و درعه».(۱)

و الموثّق المرویّ فی التهذیب عن زراره و محمّد بن مسلم و بکیر و فضیل بن یسار عن أحدهما علیهماالسلام : «أنّ الرجل إذا ترک سیفًا أو سلاحًا، فهو لابنه و إن کانوا اثنین، فهو لأکبرهما».(۲)

و الموثّق المرویّ فی التهذیب عن شعیب(۳) بن یعقوب العقرقوفی، قال: «سألت أبا عبداللّه علیه السلام عن الرجل یموت ما له من متاع بیته؟ قال: السیف، و قال: المیّت إذا مات فإنّ لابنه السیف و الرحل و الثیاب ثیاب جلده».(۴)

و الصحیح المرویّ فی الفقیه عن أبی بصیر عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «المیّت إذا مات فإنّ لابنه الأکبر السیف و الرحل و ثیاب جلده».(۵)

و الموثّق کالصحیح المرویّ فی التهذیب عن أبی بصیر عن أبی جعفر علیه السلام قال: «کم من إنسان له حقّ لایعلم [به(۶)]. قلت: جعلت فداک و ما ذاک أصلحک اللّه؟ قال: إنّ صاحبی الجدار کان لهما کنز تحته لا یعلمان به، أما أ نّه لم یکن بذهب و لا فضّه. قلت: فما کان ؟ قال: کان علمًا. قلت: فأیّهما أحقّ به؟ قال: الکبیر، و کذلک نقول نحن.(۷)

و الموثّق المرویّ فیه عن علیّ بن أسباط عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: «سمعناه و ذکر کنز الیتیمین، فقال: کان لوحًا من ذهب فیه: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم لا إله إلاّ اللّه محمّد رسول اللّه، عجبت لمن أیقن بالموت کیف یفرح؟ و عجبت(۸) لمن أیقن بالقدر کیف یحزن؟ و عجبت(۹) لمن رأی الدنیا و تقلبها بأهلها کیف یرکن إلیها؟ و ینبغی لمن عقل

۱- ۱) همان ، حدیث ۳؛ التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۵، حدیث ۶.

۲- ۲) التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۶، حدیث ۸.

۳- ۳) شعیب ثقه عین؛ جش صه، منه [أنظر رجال النجاشی، ص ۱۹۵؛ و خلاصه الأقوال، ص ۱۶۷].

۴- ۴) التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۶، حدیث ۹.

۵- ۵) الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۶، حدیث ۵۷۴۶؛ و فیه: الثیاب ثیاب جلده.

۶- ۶) ما بین المعقوفین من المصدر.

۷- ۷) التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۶، حدیث ۱۰.۱ و ۲ فی المخطوطه: «عجب».

عن اللّه أن لا يستبطئ اللّه فی رزقه و لا يتّهمه فی قضائه. فقال له حسين بن أسباط: فإلی من صار إلی أكبرهما؟ قال: نعم.(۱)

و قد ذكر فی الوسائل و تبعه الأستاد فی الجواهر(۲) ما رواه الشيخ عن سماعه قال: «سألته عن الرجل يموت ما له من متاع البيت؟ قال: السيف و السلاح و الرحل و ثياب جلده».(۳)

و فيه نظر ظاهر، لأنّ الظاهر أنّ المراد منه المتاع الّذی لا تشاركه الزوجه فيه، و علی كلّ حال فلا دلاله له علی هذا المقام.

ثمّ العجب من صاحب الوسائل أ نّه سيذكر هذا الخبر بعينه فی باب حكم اختلاف الزوجين فی متاع البيت(۴)، فكيف ذكره فی المقام ؟!

و الأولی إيراد جمله من عبارات الأصحاب لتبيين جمله من الفروع المتعلّقه بالباب.

قال فی المقنعه:

و إذا ترك الإنسان ابنين أحدهما أكبر من صاحبه، أو أولادًا ذكورًا فيهم واحد هو أكبرهم سنًّا، حبی الأكبر من تركته بثياب بدنه، و بخاتمه الّذی كان يلبسه، و بسيفه و مصحفه، و علی هذا الأكبر أن يقضی من والده ما فاته من صيام و صلوه دون اخوته، فإن كان الذكر فاسد العقل أو سفيهًا فلا يحب بشیء من ذلك، فإن لم يخلّف الميّت من ثياب بدنه إلاّ ما كان عليه ميراثًا بين أهله و لم يحب بها الأكبر من ولده.(۵)

۱- ۱) التهذيب، ج ۹، ص ۲۷۶، حديث ۱۱.

۲- ۲) أنظر جواهر الكلام، ج ۳۹، ص ۱۲۸.

۳- ۳) وسائل الشيعه، ج ۲۶، ص ۹۹، حديث ۱۰.

۴- ۴) أنظر وسائل الشيعه، ج ۲۶، ص ۲۱۵، حديث ۲.

قال فی الإنتصار ما سیأتی نقله.

و قال فی النهایه:

و إذا خلّف المیّت ولـدین ذکرین أحـدهما أکبر من الآـخر، أعطی الأـکبر منهما ثیاب بـدنه و خاتمه الّذی کان یلبسه و سـیفه و مصـحفه. و علی [هذا(۱)] الأکبر أن یقضـی عنه ما فاته من صـیام أو صـلوه دون أخیه الآخر. وکـذلک إذا کانوا جماعه، أعطی الأکبر منهم ما ذکرناه. فإن کان الأکبر [من الأولاد(۲)] أنثی، لم تعط شیئًا، و أعطی الأکبر من الذکور. فإن کانوا سواء فی السنّ، لم یخصّ واحد منهم بشیء من جمله الترکه. و کذلک إن کان الأکبر سفیهًا أو فاسد الرأی لم یخصّ(۳) من الترکه بشیء. و إن لم یخلّف المیّت غیر ما ذکرناه من ثیاب جلده و سیفه و خاتمه، کان من(۴) الورثه، و لم یخصّ واحد منهم بشیء علی حال.(۵)

و قال فی المبسوط فی آخر باب میراث الحمل و الأسیر و المفقود و غیر ذلک:

و قال أصحابنا: إنّ الابن الأکبر یخصّ بسیفه و مصحفه و خاتمه و ثیاب جلده، فإن کانوا جماعه فی سنّ واحد اشترکوا فیه. و إن کان لم یخلّف غیر ذلک یسقط هذا الحکم. و فی أصحابنا [من قال:(۶)] إنّ ذلک یقوّم علیهم دون أن یعطوا بلا تقویم.(۷)

و قال أبو الصلاح فی الکافی:

و من السنّه أن یحبی الأکبر من ولد الموروث بسیفه و مصحفه و خاتمه

ص: ۴۵

۱- ۱) المقنعه، ص ۶۸۴.

۲- ۲ و ۳ ما بین المعقوفین من المصدر.۲) فی المصدر: «لم یحب».

۳- ۳) فی المصدر: «بین».

۴- ۴) النهایه، ص ۶۳۳.

۵- ۵) ما بین المعقوفین من المصدر.

۶- ۶) المبسوط، ج ۳، ص ۳۴۲.

و ثیاب مصلّاه دون سائر الورثه، و یقسّم الباقی.(۱)

و قال فی الغنیه:

و یستحبّ أن یخصّ الأـکبر من الولـد الـذکور بسـیف أبیه و مصـحفه و خـاتمه إذا کان هناک ترکه سوی ذلک بـدلیل إجماع الطـائفه. و من أصـحابنا من قـال: یحتسب بقیمه ذلک علیه من سـهمه، لیجمع بین ظاهر القرآن و ما أجمعت علیه الطائفه. و کـذا قـال فیمـا رواه أصـحابنا مـن أنّ الزوجه لاـ ترث من الربـاع و الأرضـین شـیئًا، فحمله علی أ نّهـا لاـترث من نفس ذلـک، بـل من قیمته.(۲)

و قال فی الوسیله:

و یأخـذ الابن الکبیر ثیاب بدن الوالد و خاتمه الّذی یلبسه و سـیفه و مصـحفه بخمسه شـروط: ثابت العقل، و سداد الرأی، و فقد آخر فی سنّه، و حصول ترکه سوی ما ذکرناه، و قیامه بقضاء ما فاته من صلوه و صیام.(۳)

و قال فی الجامع:

و یجب و قیـل: یسـتحبّ أن یخصّ الولـد الـذکر غیر السـفیه و لا الفاسـد الرأی من الترکه بخاتم والـده و ثیاب جلـده و سـیفه و مصحفه، و روی فی بعض الروایات: و کتبه و سلاحه و رحله و راحلته. فإن کانا اثنین فأکبرهما، فإن تساویا فی السنّ اشترکا فیه، فـإن کـان الأـکبر بنتًا فللأکبر من الـذکور و لا تخصـیص لبنت. و جعل بعض أصـحابنا تخصـیصه به بقیمته، فإن لم یخلّف ترکه سوی ذلک فلا حباء .(۴)

۱- ۱) الکافی فی الفقه، ص ۳۷۱.

۲- ۲) غنیه النزوع، ص ۳۲۴.

۳- ۳) الوسیله، ص ۳۸۷.

۴- ۴) الجامع للشرائع، ص ۵۰۹.

و قال فی السرائر:

و یخصّ ولد الأکبر من الذکور إذا لم یکن سفیهًا فاسد الرأی بسیف أبیه و مصحفه و خاتمه و ثیاب جلده، إذا کان هناک ترکه سوی ذلک، فإذا لم یخلّف المیّت غیره، یسقط(۱) هذا الحکم و قسّم بین الجمیع، فإن کان له جماعه من هذه الأجناس، خصّ بالّذی [کان(۲)] یعتاد لبسه ویدیمه دون ما سواه من غیر احتساب به علیه.

و ذهب بعض أصحابنا إلی أ نّه یحتسب علیه بقیمته من سهمه لیجمع بین ظواهر القرآن و ما أجمعت الطائفه علیه، و هو تخریج السیّد المرتضی ذکره فی الإنتصار. و ذهب بعض أصحابنا إلی أنّ ذلک مستحبّ تخصیصه به دون أن یکون [ذلک(۳)] مستحقًّا له علی جهه الوجوب، و هو اختیار أبی الصلاح الحلبی فی کتابه الکافی.(۴)

و الأوّل من الأقوال هو الظاهر المجمع علیه عند أصحابنا، المعمول به، وفتاویهم فی عصرنا هذا و هو سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه علیه بلا خلاف بینهم فیه.(۵)

قال فی المتن ما تقدّم منه.(۶)

و قال فی النافع:

یحبی الولد الأکبر بثیاب بدن المیّت و خاتمه و سیفه و مصحفه إذا خلّف

ص: ۴۷

۱- ۱) فی المصدر: سقط.۳ و ۴ ما بین المعقوفین من المصدر.

۲- ۲) الکافی فی الفقه، ص ۳۷۱.

۳- ۳) السرائر، ج ۳، ص ۲۵۸.

۴- ۴) شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۳۱۹.

المیّت غیر ذلک، ولو کان الأکبر بنتًا أخذه الأکبر من الذکور و یقضی عنه ما ترک من صیام و صلوه. و یشترط(۱) بعض الأصحاب أن لا یکون سفیهًا و لا فاسد الرأی.(۲)

و قال.(۳)

۱- ۱) فی المصدر: «و شرط».

۲- ۲) المختصر النافع، ص ۲۶۰.

۳- ۳) فی المخطوطه هنا بیاض.

[المقام الثانی]

المقام الثانی: فی أنّ الحبوه المذکوره، أی الأشیاء المذکوره، هل تعطی الولد الذکر مجّانًا بلا احتساب علیه بقیمته، أو یحتسب علیه من إرثه ؟ فیه قولان:

الأوّل: أنّها لا یحتسب علیه، بل تدفع إلیه مجّانًا، و هو المشهور بین الأصحاب، بل قد ادّعی علیه فی السرائر الإجماع، حیث قال فی عبارته السابقه مشیرًا إلی القول بعدم الإحتساب:

و الأوّل من الأقوال هو الظاهر المجمع علیه عند أصحابنا، المعمول به، و فتاویهم فی عصرنا هذا علیه، بلا خلاف بینهم.(۱)

و الثانی: أ نّها تحتسب علیه، و هو مذهب جماعه منهم السیّد المرتضی فی الإنتصار، قال:

و ممّا انفردت الإمامیّه به أنّ الولد الذکر الأکبر یفضل دون سائر الورثه بسیف أبیه و خاتمه و مصحفه. و باقی الفقهاء یخالف(۲) فی ذلک. و الّذی یقوی فی نفسی أنّ التفضیل للأکبر من الذکور بما ذکرنا (۳) إنّما هو بأن یخصّ بتسلیمه

۱- ۱) السرائر، ج ۳، ص ۲۵۸.

۲- ۲) فی المصدر: «یخالفون».

۳- ۳) فی المصدر: «بما ذکروه».

إلیه و تحصیله فی یدیه(۱) دون باقی الورثه و إن احتسب بقیمته علیه، و هـذا علی کلّ حال انفراد من الفقهاء، لأ نّهم لا یوجبون ذلک و لا یستحبّونه و إن کانت القیمه محسوبه علیه.

و إنّما قوّینا ما بیّناه و إن لم یصرّح به أصحابنا، لأنّ اللّه تعالی یقول: «یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنثَیَیْنِ(۲)»، و هذا الظاهر یقتضی مشارکه الأنثی للذّکر فی جمیع ما یخلّفه المیّت من سیف و مصحف و غیرهما، و کذلک [ظاهر آیات(۳)] میراث الأبوین و الزوجین یقتضی أنّ لهم السهام المذکوره من جمیع ترکه المیّت، فإذا خصّصنا الذکر الأکبر بشیء من ذلک من غیر احتساب بقیمته علیه، ترکنا هذه الظواهر.

و أصحابنا لم یجمعوا علی أنّ الذکر الأکبر، یفضل بهذه الأشیاء من غیر احتساب بالقیمه و إنّما عولوا علی أخبار رووها تتضمّن تخصیص الأکبر بما ذکرناه من غیر تصریح باحتساب علیه أو بقیمته؛ و إذا خصّصناه بذلک اتباعًا لهذه الأخبار و احتسبنا بالقیمه علیه، فقد سلمت ظواهر الکتاب مع العمل بما أجمعت علیه الطائفه من التخصیص له بهذه الأشیاء، فذلک أولی.

و وجه تخصیصه بذلک مع الإحتساب بقیمته علیه أ نّه القائم مقام أبیه و السادّ مسدّه، فهو أحقّ بهذه الأمور من النسوان و الأصاغر للمرتبه و الجاه، إنتهی(۴).

و قد حکی هذا القول فی المختلف و المسالک و غیرهما(۵) عن ابن الجنید، و العلاّمه فی

۱- ۱) فی المصدر: «فی یده».

۲- ۲) سوره النساء، آلآیه ۱۱.

۳- ۳ ما بین المعقوفین من المصدر.

۴- ۴ الإنتصار، ص ۵۸۲.

۵- ۵ مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۱۷؛ مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۱۳۰؛ رسائل الشهید الثانی (رساله فی الحبوه)، ج ۱، ص ۵۳۲.

المختلف نفی عنه البأس، ثمّ قال:

و یؤیّده الروایات المتضمّنه لتخصیصه بسلاحه و رحله و راحلته، ولو لا الإحتساب بالقیمه لزم الإجحاف علی الورثه.(۱)

و قد مال إلیه الشهید الثانی فی الرساله(۲)، و ذهب إلیه الفاضل فی کشف اللثام قال:

الأقوی ما فی الإنتصار من الإحتساب علیه بالقیمه من الإرث، لعموم أدلّته من غیر معارض، فإنّ اختصاص الأعیان [به(۳)] علی ما فی الأخبار و الفتاوی لا ینافی الإحتساب، إنتهی.(۴)

و ظاهر جماعه کثیره التوقّف فی ذلک، کالشیخ فی المبسوط(۵)، و شیخنا الشهید فی المسالک(۶)، و ابن فهد فی المهذّب.(۷)

و المستند لهذا القول هو ما ذکره المحدث له و هو السیّد رحمه الله من الجمع بین الظواهر و الأخبار الوارده فی الباب؛ و ما أشار إلیه فی المسالک من أ نّه لو لا الإحتساب، لزم الإجحاف بالورثه(۸)، مع اعتبار ما عدا الأربعه.

و قد أجاب جماعه عن الوجه الأوّل بتخصیص الظواهر بما مرّ من الإجماع و الأخبار.(۹)

أقول: و هـذا الجواب إنّما هو علی تقدیر تسلیم دلاله الأخبار و الإجماع علی أنّ دفع هذه الأجناس إلی الولد الأکبر مجّانًا، و أمّا مع عـدم تسـلیم ذلـک فلا، فإنّ مراد السـیّد رحمه الله منع دلالتهما علی ذلک، بل غایه ما دلّا علیه هو الإختصاص، و هو أعمّ من المجّانیه؛ ألا تری قوله: و أصحابنا لم یجمعوا علی أنّ الذکر الأکبر، یفضل بهذه الأشیاء من غیر احتساب

۱- ۱ مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۲۲.
۲- ۲ رسائل الشهید الثانی (رساله فی الحبوه)، ج ۱، ص ۵۳۵.
۳- ۳ ما بین المعقوفین من المصدر.
۴- ۴ کشف اللثام، ج ۹، ص ۴۱۸.
۵- ۵ المبسوط، ج ۳، ص ۳۴۲.
۶- ۶ مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۱۳۰.
۷- ۷ المهذّب البارع، ج ۴، ص ۳۸۰.
۸- ۸ أنظر مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۱۳۱.
۹- ۹ أنظر رسائل الشهید الثانی (رساله فی الحبوه)، ج ۱، ص ۵۳۴.

علیه(۱) بالقیمه، و إنّما عولوا علی أخبار رووها تتضمّن تخصیص الأکبر بما ذکرناه من غیر تصریح باحتساب علیه، إلی آخره.(۲)

و الحاصل: أنّ مراد السیّد رحمه الله أنّ الظواهر دلّت علی أنّ الترکه بین الورثه بالحصص مطلقًا، و هذه الأخبار و الاجماع المنطبق علیها، لا دلاله فیها إلاّ علی اختصاص الولد الأکبر بهذه الأعیان، و العمل بظاهر الظواهر و ظاهر هذه الأدلّه، یقتضی أن تکون هذه الأعیان بعینها للولد الأکبر بأن یفضل بها بعینها علی سائر الورثه، و أمّا أ نّها زائده علی سهمه أم لا، فلا دلاله فیها.

و نظیر ذلک فی باب الإرث موجود، فإنّ ما دلّ علی أنّ الزوجه لا ترث من الأرض و العقار و انّما ترث من عداها من الورثه، لا یقتضی رفع استحقاقها عنها بالمرّه، بل إنّما لا ترث من أعیانها و إنّما ترث من قیمتها، و قد أشاره إلی ذلک، ابن زهره فی الغنیه فی عبارته السابقه.(۳)

فإن قلت: ظاهر الأصحاب فی تسمیتهم ذلک بالحبوه و إنّه یحبی الولد الأکبر بها أ نّها لا تحتسب علیه.

قلت: لفظ الحبوه و ما یشتقّ منها لیست فی الأخبار و لا فی کلمات أکثر القدماء، و إنّما اشتهرت هذه اللفظه من زمان المصنّف(۴) و ما بعده؛ أنّ الحباء حاصل علی التقدیرین.

فإن قلت: ظاهر اللام الملکیّه لا الإختصاص.

قلت: مع عدم تسلیم ذلک بنفسه الملکیّه حاصله علی التقدیرین کما لا یخفی، فلا وجه لما ذکره جماعه فی الإستدلال فی الأخبار علی المجّانیه دون الإحتساب بأنّ اللام ظاهره فی الملکیّه، بل لا وجه لجعل المجّانیه فی مقابله الإحتساب، لأ نّها مجّانیه علی

۱- ۱ «علیه» لم یرد فی المصدر.

۲- ۲ الإنتصار، ص ۵۸۲.

۳- ۳ أنظر غنیه النزوع، ص ۳۲۴.

۴- ۴ یعنی مصنّف الشرائع المحقّق الحلّی قدس سره .

كلّ حال، إذ لا يؤخذ منه عوض فى ذلك إلّا فى وجه و هو أنّ ذلك عوض ما يلزم عليه من قضاء الصوم و الصلوه، و هو خارج عن المقام، و سيأتى الكلام فيه، لأنّ ذلك على تقديره يمكن أن يكون عوضًا عن التفضيل.

و ممّا يؤيّد ما ذكرناه و قوّيناه إنّه لا ينبغى الريب على القول بالمجّانيه كون ذلك إرثًا، فينبغى حينئذ أن يذكر ذلك فى طىّ ذكر المواريث فى الآيات و الأخبار خصوصًا الأخبار الوارده فى المواريث، و كذا فى كتب الأصحاب، فإنّ الأصحاب لم يذكروا ذلك فى طىّ تسهيم المواريث، و إنّما ذكروا ذلك بعنوان الحبوه و العطيّه، و هذا يؤيّد الإحتساب، فتدبّر.

ص :۵۳

[المقام الثالث]

المقام الثالث: فی أنّ تخصیص الولد الأکبر الذکر بالأشیاء المعروفه، هل هو واجب أو مستحبّ؟ قولان:

الأوّل: هو المشهور، بل ظاهر معاقد جمله من الإجماعات الوجوب، کما تقدّمت من کتاب الإعلام و الإنتصار و الخلاف.

و الثانی: هو مذهب ابن زهره فی الغنیه(۱)، و أبی الصلاح فی الکافی(۲)، و العلاّمه فی المختلف، حیث قال: و الأقوی الإستحباب.(۳) و السبزواری فی الکفایه(۴)، و الفاضل الهندی فی کشف اللثام.(۵)

و نسب جماعه کالشهید فی المسالک و غیره(۶) هذا القول إلی السیّد المرتضی، و هو لایسلم عن النظر، لأنّ غایه الأمر أ نّه قائل بالإحتساب و لا یلزم منه الإستحباب.

و نسب أیضًا جماعه إلی ابن الجنید فی المختصر الأحمدی، و الکیدری فی الإصباح(۷)، و نصیر الدین الطوسی فی الرساله.(۸)

ص: ۵۴

۱- ۱ غنیه النزوع، ص ۳۲۴.

۲- ۲ الکافی فی الفقه، ص ۳۷۱.

۳- ۳ مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۲۱.

۴- ۴ کفایه الاحکام، ج ۲، ص ۸۲۸.

۵- ۵ کشف اللثام،ج ۹، ص ۴۱۸.

۶- ۶ مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۱۲۹؛ المهذّب البارع، ج ۴، ص ۳۸۰.

۷- ۷ إصباح الشیعه، ص ۳۶۶.

و عباره ابن الجنيد على ما حكى عنه فى المختلف هكذا:

يستحبّ أن يؤثر الولد الأكبر إذا كان ذكرًا بالسيف و آله السلاح و المصحف و الخاتم و ثيابه الّتى كانت لجسده بقيمته.(١)

و قد مال أو ذهب إليه الشهيد الثانى فى المسالك، بل الفخر فى الإيضاح، و المقدّس الأردبيلى فى مجمع الفائده.(٢)

و قد استدلّ المشهور على القول الأوّل بظاهر الأخبار، فإنّ اللام إن كانت للملكيّه كما هو الظاهر فدلالتها واضحه، و إن كانت للإختصاص فلأ نّه لايحصل الإختصاص بدون الوجوب، لأنّ الإستحباب لا يتعيّن المصير إليه.

فإن قلت: لعلّ المراد اختصاص الإستحباب.

قلت: قد دفع الشهيد الثانى هذا الإحتمال بقوله: و ظاهرها أى ظاهر الأخبار أ نّه مختصّ بنفس المذكورات، فلايفيد(٣) الإختصاص بالإستحباب تخصيصه بها، لأنّ الإختصاص [حينئذ(۴)] بحكمها لا بها.(۵)

أقول: و فى دلاله اللام على الوجوب نظر، بناء على ما تقدّم من القول بالإحتساب فى المسأله السابقه، سواء قلنا بكونها للملك أو الإختصاص، خصوصًا على الأخير، لإمكان أن يكون المراد رجحان جعل سهمه من تلك الأعيان؛ فالعمده الإجماع إن ثبت نقلًا أو تحصيلًا، و فى كشف اللثام إنّه بمعزل عن الثبوت.(۶)

و استدلّ فى المسالك و الكشف و غيرهما(٧) على القول الثانى بالأصل و عمومات

ص: ۵۵

١- ١ كشف اللثام، ج ٩، ص ۴١٨، و فيه: «... أو استحبابًا كما فى الأحمدى و الغنيه و الإصباح و الرساله النصيريّه فى الفرائض » إلخ.

٢- ٢ مختلف الشيعه، ج ٩، ص ١٧.

٣- ٣ مسالك الأفهام، ج ١٣، ص ١٣٠؛ إيضاح الفوائد، ج ۴، ص ٢١۶؛ مجمع الفائده و البرهان، ج ١١، ص ٣٧٨.

۴- ۴) فى المصدر: «لا يفيده».

۵- ۵) ما بين المعقوفين من المصدر.

۶- ۶) مسالك الأفهام، ج ١٣، ص ١٢٩.

٧- ٧) كشف اللثام، ج ٩، ص ۴١٨.

آیات الإرث و أخباره و اجمال نصوص الحبوه لعدم نصوصیّه اللام فی الوجوب، فإنّ الأصل و العمومات تقتضیان اشتراک الورثه فی جمیع ما یخلّفه المیّت، فیقتصر فیما خالفه علی موضع الیقین، و هو ما إذا دفع باقی الورثه إلیه علی وجه التراضی، فإنّه لا صراحه فی الأخبار فی الوجوب، فلا یخصّص عمومات الإرث بالإجمال.

ثمّ إنّ فی المختلف ما یظهر منه نفی الشهره عن القول الأوّل، حیث إنّه بعد نقل عباره الشیخین و أنّه تبعهما ابن البرّاج و ابن حمزه، [قال:]

إنّ هذا الکلام لا إشعار فیه بالوجوب تصریحًا، و قال ابن الجنید: یستحبّ أن یؤثر، إلی آخره.(۱)

إلی أن قال:

و کلام الشیخین یوهم الوجوب من غیر أن یدلّ علیه دلاله ظاهره .(۲)

أقول: و الإنصاف أنّ عبارات جمله ممّن ادّعی الإجماع، ظاهره فی الوجوب، لدلاله الجمله الخبریّه علی الوجوب، و الأخبار ظاهره فیه لدلاله اللام، فإنّه لیس المراد بالوجوب هنا الحکم التکلیفی، بل الحکم الوضعی من الملکیّه أو الإختصاص، فیخصّص الأصل و العمومات بذلک.

اللّهمّ إلاّ أن یمنع الإجماع نظرًا إلی تصریح المصرّحین بالإستحباب وهم جماعه کما عرفت.

و فی المسالک المنع من الإجماع حتّی فی الأربعه المعروفه من حیث أنّ الإجماع لابدّ له من مستند و المستند هنا [غیر] ظاهر، أی المستند الأخبار و مدلول کلّ واحد من

۱- ۱) مختلف الشیعه ج ۹، ص ۱۷.

۲- ۲) نفس المصدر، ص ۲۱.

الأخبار لم يعمل به الأصحاب، و الإقتصار على الأربعه لا يخلو عن تحكّم.(۱)

أقول: و سيأتى الكلام فى ذلك، و تحقيق الحال يقتضى أن يقال: إنّ القول بالإستحباب لا يتصوّر إلّا بجعل الإستحباب حكمًا لسائر الورثه، أى يستحبّ لهم أن يجعلوا الأجناس الأربعه للولد الأكبر، و إلّا فلا وجه له، كما يظهر لك بعد التأمّل، و هذا خلاف ظواهر الأدلّه، فالمستحبّ أن يجعلوا له الأجناس.

ثمّ المراد بالجعل له ما هو ؟ فإن كان المراد جعلها إرثًا له أو من إرثه، كان ذلك فى معنى الإحتساب، بل هو هو. و إن كان المراد جعلها له مجّانًا، فما المملك له ؟ فإن كان ذلك عطيّه منهم، فليس ذلك التملّك من اللّه تعالى، كما هو ظاهر الأدلّه و إن اقتضاه لفظ الحباء و الحبوه فى كلماتهم، إلّا أنّ مرادهم أنّ ذلك حبوه من اللّه تعالى، و هذا يؤيّد ما قوّيناه سابقًا من كون ذلك من باب الإحتساب لا المجّانيه.

ص: ۵۷

۱– ۱) أنظر مسالك الأفهام، ج ۱۳، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

[المقام الرابع]

المقام الرابع: فی أنّ المحبوبه ما هو؟ فالمشهور انّه الأربعه المعروفه من الثیاب و المصحف و الخاتم و السیف، کما فی المقنعه، و المبسوط، و النهایه، و الوسیله، و الجامع، و السرائر، و المتن، و النافع، و کشف الرموز علی تأمّل فی دلاله عبارته، و جمله من کتب العلّامه، و الدروس، و اللمعه، و المهذّب، و التنقیح، و غایه المرام، و نحوها(۱)، کما مرّت أکثر عبائرهم.

و منهم من اقتصر علی الثلاثه کما فی الإعلام و الإنتصار و الغنیه، کما مرّت عباراتها، فإنّها خالیه عن الثیاب.(۲)

و منهم من لم یذکر الخاتم منها کالشیخ فی الخلاف کما هو المحکیّ عن تلخیصه.(۳)

و عن الصدوق فی حکایه الأکثر عنه زیاده الکتب و الرحل و الراحله، و لعلّ هذه النسبه ناشیه من ایراده فی الفقیه خبر ربعی المشتمل علیها(۴)، بناء علی ما تقدّم فی صدره.(۵)

ص: ۵۸

---

۱ – ۱) کشف الرموز، ج ۲، ص ۴۵۱؛ تلخیص المرام، ص ۲۸۰؛ الدروس، ج ۲، ص ۳۶۲؛ التنقیح الرائع، ج ۴، ص ۱۶۸؛ المهذّب البارع، ج ۴، ص ۳۷۸؛ غایه المرام، ج ۴، ص ۱۷۹؛ قواعد الأحکام، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲ – ۲) أنظر الإعلام، ص ۵۳؛ الإنتصار، ص ۵۸۲؛ الغنیه، ص ۳۲۴.

۳– ۳) تلخیص الخلاف، ج ۲، ص ۲۶۹.

۴– ۴) أنظر من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۶، باب نوادر المیراث، حدیث ۱.

و فیه نظر و لاسیّما بعد أن أورد الخبر فی باب نوادر المیراث.

و عن التقی زیاده آله السلاح.(۱)

و فی بعض الکتب کالمسالک و مجمع الفائده، المیل علی عدم الإقتصار بالأربعه، بل علی کلّ ما اشتمل علیه الأخبار.(۲)

و أمّا أخبار الباب فمشتمله علی عشره أشیاء أو تسعه:

الأوّل: السیف، و هو فی سبع روایات یعنی خبر حریز و خبری ربعی و خبر ابن أذینه و خبر الفضلاء و خبر شعیب و صحیح أبی بصیر.

و الثانی و الثالث: الخاتم و المصحف، و هی فی ثلاث روایات، یعنی خبر حریز و خبری ربعی.

و الرابع: الثیاب أو الکسوه، و هی فی ثلاث روایات، فی أحد خبری ربعی و خبر شعیب و صحیح أبی بصیر.

و الخامس: الدرع، و هو فی روایتین، فی أحد خبری ربعی و خبر حریز.

و السادس: الکتب، و هی فی أحد خبری ربعی و خبر أبی بصیر المشتمل علی کنز الیتیمین.

و السابع: الرحل، و هو فی ثلاث روایات، یعنی فی أحد خبری ربعی و خبر شعیب و خبر أبی بصیر.

و الثامن: الراحله، و هی فی أحد خبری ربعی، علی ما فی الکافی و التهذیب لا الفقیه،

۱- ۱) أی بناء علی ما قال فی أوّل الفقیه من التزامه أن لا یروی فیه إلّا ما یعمل به (أنظر الفقیه، ج ۱، ص ۳).

۲- ۲) هکذا فی المخطوطه، و لعلّه سقط من البین شیء، و ذلک لأنّ ابن الجنید زاد علی المشهور السلاح؛ حکاه عنه فی مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۳۸.

إذ لیس فیه علی ما فیه لفظ: و راحلته.(۱)

و التاسع: السلاح، و هو فی خبر الفضلاء و خبر ابن أذینه.

و إن جعلنا فرقًا بین الثیاب و الکسوه فیصیر عشره.

و العاشر: و هو الکسوه فی أحد خبری ربعی.

بیان و تنبیه

:

الدرع المطلق کما فی العرف و اللغه: ما یلبس لدفع أثر الحدید فی الحرب، المعبّر فی لسان العجم بزره.

قال فی الصحاح:

درع الحدید مؤنّثه. إلی أن قال: و درع المرأه قمیصها.(۲)

و فی القاموس:

درع الحدید قد یذکّر. إلی أن قال: و من المرأه قمیصها مذکّر. إلی أن قال: و مدرعه کمکنسه، ثوب کالدراعه و لا یکون إلّا من صوف.

إلی أن قال: و درّعه تدریعًا: ألبسه الدرع و الرجل لبس درع الحدید کتدرع.(۳)

أقول: و یحتمل أن یقال: إنّ الدرع إذا قیّد بالحدید، فهی ما مرّ من لباس الحرب، و أمّا المطلق فلا؛ ففی مجمع البحرین:

و رجل دراع علیه درع أی قمیص.(۴)

و قد یؤمی إلیه المدرعه المشتقّه منه، فتأمّل.

۱- ۱) الکافی، ج ۷، ص ۸۶، حدیث ۴؛ التهذیب، ج ۹، ص ۲۷۵، حدیث ۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۶، حدیث ۱.

۲- ۲) الصحاح، ج ۳، ص ۱۲۰۶.

۳- ۳) القاموس المحیط، ج ۳، ص ۲۰.

۴- ۴) مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۶.

و قال فی المهذّب البارع بعد ذکر خبر ربعی و خبر ابن أذینه:

لم یذکر فیهما من الثیاب إلاّ الدرع.(۱)

و فی الریاض:

إنّ کون المراد منهما درع الحدید لا ـ الثوب و القمیص فی حیّز المنع، لظهور اشتراکهما بینهما لغه و وروده بالمعنی الأخیر فی الأخبار کثیرًا، فإرادته محتمل.(۲)

قلت: و لا یمکن إنکار کون اللفظ ظاهرًا فی درع الحدید، و تقیید أهل اللغه بـدرع الحدید لبیان ذکر تأنیث هذا اللفظ إذا کان بهذا المعنی، دون درع المرئه فإنّه مذکّر.

و ما فی المهذّب منظور فیه، و ما فی الریاض لا یفید شیئًا کما لا یخفی. و لم أجد استعمال الدرع فی حقّ الرجل فی القمیص أو فی الثیاب مطلقًا، نعم وجدناه فی حقّ المرأه فی تکفین المرأه فی الدرع(۳) مع أنّ الإستعمال أعمّ.

و الحاصل: إنّ الإشتراک الّذی ادّعاه فی حقّ الرجل ممنوع، نعم لا یبعد اشتراکها بالنسبه إلی المرأه فی درع الحدید و القمیص و إن کان الأظهر کونه مجازًا فی القمیص فیها، و لمّا کان المستعمل فیه هنا درع الرجل، کان لفظ الدرع ظاهرًا فی درع الحدید، کما هو المعروف فی العرف، هذا مضافًا إلی أنّ خصوص القمیص ممّا لا قائل به فی الحبوه.

إذا عرفت هذا الإختلاف فی الأخبار، بل فی کلمات الأصحاب فی الجمله، و ما هو المعلوم من عدم امکان حمل هذه الأخبار المشتمله علی ما زاد علی الأربعه المعروفه علی التقیّه، لأنّ هذا المذهب من متفرّدات الشیعه کما عرفت؛ و ما عرفت أیضًا من عدم وفاء خبر

۱- ۱) المهذّب البارع، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲- ۲) ریاض المسائل، ج ۱۲، ص ۵۱۳.

۳- ۳) أنظر ذکری الشیعه، ج ۱، ص ۳۶۵؛ تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۳؛ مختلف الشیعه، ج ۱، ص ۳۹۹.

واحد بتمام الأربعه، و أخذ بعض من بعض الأخبار و بعض من بعض آخر، و ترک الباقی مع اشتمال الأکثر، بل الکلّ علی بعض الباقی تحکّم صرف، کما أشار إلیه فی المسالک.(۱)

و ما عرفت أیضًا من أنّ آیات الإرث و أخباره فی إرث الأولاد مع اجتماعهم ذکورًا و أناثًا و إرث الزوجین من الربع و الثمن و إرث الأبوین من السدسین، و نحو ذلک، و خلوّ تلک العمومات عن هذا التخصیص فیها، و عدم ذکره الأصحاب فی طیّ بیان تلک العمومات.

و ما عرفت من اختلاف الأقوال فی الحبوه وجوبًا و استحبابًا، مجّانًا و احتسابًا، و عدم اطباقهم علی الوجوب مجّانًا، علمت أ نّه لابدّ من اختیار أحد أمور: إمّا استحباب هذا الحکم علی وجه یعمّ جمیع هذه العشره علی نسق واحد، کما ذهب إلیه جماعه؛ و إمّا القول بالإحتساب وجوبًا، کما ذهب إلیه جمله، لیسلم عن بعض ما مرّ؛ و إمّا بأن یکون الولد الأکبر هو الأولی بتمام ذلک إن أرادها من إرثه، فله الإختیار، و الأخبار فی بیان الإستحقاق و أنّ هذا الإختیار حقّ له، فإن لم یختر أخذها له ذلک، و لو اختار لم یکن للورثه منعه.

و قد ذکر هذا الوجه أو أشار إلیه المولی الأردبیلی، حیث قال بعد أن أشار إلی مذهب الإستحباب و مذهب الإحتساب و ارتکاب أحدهما:

أمّا الإستحباب بأخذ الأعیان مجّانًا بغیر قیمه، فللورثه یستحبّ أن یخلو له المعدودات مجّانًا و یشار کونه فی باقی الترکه بحظّه الّذی فرضه اللّه له، أو الوجوب بالقیمه أولی بأن یکون هو مخیّرًا و یفوّض الأمر إلیه و رخّص فی أن یأخذ تلک الأعیان بقیمتها عن إرثه، و إن نقص یعطیهم ثمنها، و کذا لو لم یکن غیرها، فلایجوز لأحد منعه عن ذلک، و ذلک الجمع بین الأدلّه أولی ممّا ذکراه، و تبقی الأدلّه علی ظاهرها أکثر ممّا یقول بالجمع بین الإستحباب و القیمه، و هو ظاهر.

۱- ۱) مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۱۳۲.

و یؤیّده عدم حمل الأخبار علی اختصاصه بالعین مجّانًا و الوجوب عدم التصریح فیها و صراحه الآیات فی قسمه المواریث علی [خلاف(۱)] مقتضی الأخبار و اختلافها، فإنّ فی بعضها: السیف و السلاح، و فی أخری: السیف و الرحل و الثیاب، و فی بعضها أربعه: السیف و المصحف و الثیاب و الخاتم، و فی بعضها زیاده الدرع، و فی بعضها معها الرحل و الراحله و الکتب، کما رأیتها، و کذا العبارات.

و أن الموجود فی أصحّ الأخبار ما لایوجد القائل به، و غیرها لایخلو عن قصور ما(۲)، فتأمّل. و أنّ العقل و النقل یدلّان علی وجوب اتّباع الدلیل الیقینیّ و هو القرآن، إلاّ أن یثبت ما یوجب النقل عنه، و هو أی النقل(۳) ما هو ثابت لما عرفت ما فی الدلاله و سند البعض و عدم القول ببعضها، فتأمّل.

و یؤیّده أیضًا ما روی عنهم: أ نّهم قالوا: کلّما وصل إلیکم منّا فاعرضوه علی کتاب اللّه، فاعملوا بما یوافقه و اترکوا ما یخالفه، إنتهی.(۴)

أقول: و بعض کلماته لا یسلم عن النظر، خصوصًا ما نسب إلی بعض الأخبار من اشتماله علی الأربعه المعروفه، إلاّ أنّا نقول فی توضیح هذا المقال و تبیین هذا الإحتمال أنّ غایه ما ثبت من الإجماع و الأخبار المذکوره أنّ للولد الأکبر مزیّه فی هذه الأعیان علی سائر الورثه، و أمّا الملکیّه القهریّه فغیر ثابته من الإجماع، إذ لیس اجماعًا علیها، و عباره السرائر إنّما هو مشتمله علی اتّفاق أهل عصره کما عرفت، مع أ نّه مسبوق بالخلاف و ملحوق به.

۱- ۱) ما بین المعقوفین من المصدر.

۲- ۲) فی المصدر: «من تصوّر ما».

۳- ۳) فی المصدر: «وهنا النقل».

۴- ۴) مجمع الفائده والبرهان، ج ۱۱، ص ۳۸۳.

فهرست مصادر التحقيق

* القرآن الكريم

۱) إصباح الشيعه بمصباح الشريعه، قطب الدين البيهقی الكيدری، تحقيق: الشيخ إبراهيم البهادری، نشر: مؤسّسه الإمام الصادق عليه السلام ، قم، ۱۴۱۶ ق.

۲) الإعلام، الشيخ المفيد، تحقيق: الشيخ محمّد الحسون، نشر: دارالمفيد للطباعه، بيروت، ۱۴۱۴ ق.

۳) الإنتصار، الشريف المرتضی، تحقيق: مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين، قم، ۱۴۱۵ ق.

۴) إيضاح الفوائد، محمد بن الحسن بن يوسف المطهّر الحلّی، تحقيق: الكرمانی والإشتهاردی والبروجردی، المطبعه العلميه، قم، ۱۳۸۷ ق.

۵) تاريخ اصفهان، ميرزا حسن خان جابری، نشر: مشعل، اصفهان، ۱۳۷۸ ش.

۶) تذكره الفقهاء، العلّامه الحلّی، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۴ ق.

۷) تلخيص الخلاف، الصيمری، السيد مهدی الرجائی، الطبعه الأولی، نشر: مكتبه آيه اللّه المرعشی، قم، ۱۴۰۸ ق.

۸) تلخيص المرام فی معرفه الأحكام، العلّامه الحلّی، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلاميّه، نشر: مطبعه مكتب الإعلام الإسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.

۹) التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، المقداد السيوری، تحقيق: السيد عبد اللطيف الحسينی

ص: ۶۴

الکوه کمری، الطبعه الأولی، نشر: مکتبه آیه اللّه المرعشی رحمه الله ، قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۰) تهذیب الأحکام، الشیخ الطوسی، تحقیق: السید حسن الموسوی الخرسان، نشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۱۱) الجامع للشرائع، یحیی بن أحمد بن سعید الحلّی، لجنه التحقیق بإشراف الشیخ السبحانی، المطبعه العلمیه، قم، ۱۴۰۵ ق.

۱۲) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، الشیخ محمدحسن بن باقر النجفی، تحقیق: الشیخ عباس القوچانی، نشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۱۳) خلاصه الأقوال فی معرفه الرجال، العلّامه الحلّی، تحقیق: الشیخ جواد القیومی، الطبعه الأولی، نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۱۴) الخلاف، الشیخ الطوسی، تحقیق: السید علی الخراسانی و السید جواد الشهرستانی و الشیخ مهدی طه نجف، نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۵) الدروس الشرعیّه فی الفقه الإمامیّه، الشهید الأوّل، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق.

۱۶) ذکری الشیعه فی أحکام الشریعه، الشهید الأوّل، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم، ۱۴۱۹ ق.

۱۷) رجال النجاشی، النجاشی، تحقیق: السید موسی الشبیری الزنجانی، نشر: مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قم، ۱۴۱۶ ق.

۱۸) رجال و مشاهیر اصفهان، سید علی جناب، محقق: پدر عصار، رضوان، نشر: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.

۱۹) رسائل الشهید الثانی، الشهید الثانی، تحقیق: الشیخ رضا المختاری، نشر: بوستان کتاب، قم، ۱۴۲۲ ق.

ص :۶۵

۲۰) روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، السید محمدباقر الموسوی الچهارسوقی، نشر: مؤسّسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ ق.

۲۱) ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، السید علی الطباطبائی، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قم، ۱۴۱۲ ق.

۲۲) السرائر، ابن إدریس الحلّی، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.

۲۳) شرائع الإسلام، المحقّق الحلّی، تحقیق و تعلیق: السیّد صادق الشیرازی، نشر: إنتشارات الإستقلال، طهران، ۱۴۰۹ ق.

۲۴) الصحاح، إسماعیل بن حمّاد الجوهری، تحقیق: أحمد بن عبدالغفور عطار، نشر: دار العلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ ق.

۲۵) غایه المرام فی شرح شرائع الإسلام، الشیخ المفلح الصیمری البحرانی، نشر: دار الهادی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.

۲۶) غنیه النزوع، إبن زهره الحلبی، تحقیق: الشیخ إبراهیم البهادری، نشر: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام ، قم، ۱۴۱۷ ق.

۲۷) فهرست نسخه های خطی آستان مقدس حضرت معصومه، علی صدرائی خوئی، چاپ اول، نشر: زائر، ۱۳۷۵ ش.

۲۸) فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی آیه اللّه گلپایگانی، سید احمد حسینی، چاپ خیام، ۱۳۵۷ ش.

۲۹) القاموس المحیط، محمد بن یعقوب الفیروزآبادی، تحقیق و نشر: دار العلم، بیروت، ۱۳۰۶ ق.

۳۰) قصص العلماء، میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی، انتشارات علمیّه اسلامیّه، تهران.

۳۱) قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، العلاّمه الحلّی، تحقیق و نشر: مؤسسه

النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۳۲) الکافی، الشیخ الکلینی، تحقیق: علی أکبر الغفاری، نشر: دار الکتب الإسلامیّه، طهران، ۱۳۶۳ ش.

۳۳) الکافی فی الفقه، أبی الصلاح الحلبی، تحقیق: الشیخ رضا الأستادی، مکتبه أمیر المؤمنین علیه السلام ، إصفهان، ۱۴۰۳ ق.

۳۴) الکرام البرره، الشیخ آقا بزرگ الطهرانی، نشر: دارالمرتضی، مشهد، ۱۴۰۴ ق.

۳۵) کشف الرموز، الفاضل الآبی، تحقیق: الشیخ علی پناه الإشتهاردی، الحاج آقا حسین الیزدی، نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۳۶) کشف اللثام عن قواعد الأحکام، الفاضل الهندی، تحقیق: مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین قم، ۱۴۱۶ ق.

۳۷) کفایه الأحکام، المحقق السبزواری، الطبعه الحجریه، نشر: مدرسه صدر المهدوی، إصفهان.

۳۸) المبسوط، الشیخ الطوسی، تحقیق: محمد تقی الکشفی، نشر: المکتبه المرتضویه، طهران، ۱۳۸۷ ق.

۳۹) مجمع البحرین و مطلع النیّرین، فخر الدین محمد الطریحی، تحقیق: السیّد أحمد الحسینی، نشر: مکتبه نشر الثقافه الإسلامیه، ۱۴۰۸ ق.

۴۰) مجمع الفائده والبرهان، المحقّق الأردبیلی، تحقیق: إشتهاردی و عراقی و یزدی، نشر: جامعه المدرّسین، ۱۴۰۳ ق.

۴۱) المختصر النافع، المحقّق الحلّی، تحقیق: بإشراف الشیخ القمی، نشر: مؤسسه البعثه، طهران ۱۴۱۰ ق.

۴۲) مختلف الشیعه فی أحکام الشریعه، العلاّمه الحلّی، لجنه التحقیق، نشر: مؤسسه النشر

الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۲ ق.

۴۳) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، الشهید الثانی، تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم، ۱۴۱۳ ق.

۴۴) مطالع الأنوار، حجه الإسلام الشفتی، طبع الأفست، مکتبه مسجد السید، نشر: نشاط، اصفهان ۱۳۶۶ ش.

۴۵) المقنعه، الشیخ المفید، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.

۴۶) مکارم الآثار، المعلّم حبیب آبادی، انجمن کتابخانه های عمومی اصفهان، ۱۳۷۷ ۱۳۸۲ ش.

۴۷) من لایحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، تحقیق: علی أکبر الغفاری، نشر: جامعه المدرّسین، قم، ۱۴۰۴ ق.

۴۸) المهذّب البارع فی شرح المختصر النافع، ابن فهد الحلّی، تحقیق: الشیخ مجتبی العراقی، نشر: جامعه المدرسین، قم، ۱۴۰۷ ق.

۴۹) النهایه، الشیخ الطوسی، طبعه دار الأندلس، بیروت.

۵۰) وسائل الشیعه، الشیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵۱) الوسیله، ابن حمزه الطوسی، تحقیق: الشیخ محمد الحسّون، نشر: مکتبه السید المرعشی، قم، ۱۴۰۸ ق.

ص :۶۸

منبع الخیرات

اشاره

تألیف: ملّا محمد علی آرانی کاشانی

تحقیق و تصحیح: محمّد جواد نورمحمّدی

مقدمه تحقیق

رساله حاضر که به محضر علاقمندان آثار اخلاقی، معرفتی و تربیتی پیشکش می گردد، منبع الخیرات در ترجمه و تفسیر اسرار قلبیه صلوات است. این اثر از نگاشته های عالم فرزانه و دانشمند متتبع قرن دوازدهم و سیزدهم هجری، ملا محمدعلی آرانی کاشانی است که دارای آثار متنوع و فراوانی است. در این مقدمه در چند بخش پیرامون زندگی مؤلّف، بررسی آثار، معرفی و ارائه شیوه تحقیق، نکته هایی را تقدیم ادب دوستان و پژوهشگران می نماییم.

نگاهی کوتاه به زندگی آقا ملا علی آرانی کاشانی

از شهر آران که در دوازده کیلومتری کاشان است، مردان بزرگ و عالمان با کمالی برخاسته اند که از جمله این دانشمندان، عالم سخت کوش قرن دوازدهم و سیزدهم و با آثار متنوع و ارزنده، آخوند ملا محمدعلی آرانی را می توان نام برد.

فقیه ذوفنون ملا محمدعلی آرانی کاشانی، در سال ۱۱۷۷ قمری در روستای آران که هم اکنون شهری آباد و معمور است از توابع کاشان در عهد حکومت کریم خان زند به دنیا آمد و در همان جا به تعلیم قرآن و کتب مشغول شد. در سال ۱۱۹۲ ق در کاشان زلزله سختی اتفاق افتاد و بعد از آن کریم خان زند نیز درگذشت و زندگی ملا محمدعلی

ص: ۶۹

آرانی که در سن پانزده سالگی بود، همچون بسیاری از افراد در پی حوادث روزگار دچار حوادث و مشکلات شد، امّا پدر هوشمند و فهیم وی او را دلداری داد و پشتیبانی تمام کرد و به تحصیل و بی توجهی به مشکلات زمان ترغیب و نصیحت کرد. و این اعتماد کامل و امید وافر به جهت خوابی بود که از امام الموحدین دیده بود و حضرت مشتی جواهر در دامن او ریخته بود و پس از آن ملا محمدعلی به دنیا آمده بود و پدر این فرزند را موهبت امام می دانست و آینده او را شکوهمند یافته بود. او سال ها به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و از فقهای بزرگ شیعه شد.

در سال ۱۲۱۴ به کربلا رفته و تا سال ۱۲۱۶ از محضر بزرگان بهره جسته و پس از آن به فرموده ملا محمدعلی در زندگی خود نوشت: «چنان دانستم که فارغ التحصیل شده ام و خود را بر فضلای عصر عرض کردم، همه حقیر را بر این اعتقاد تصدیق نمودند».

در همین سال بود که وهابیان خبیث در روز عید غدیر به کربلا لشکر کشیدند و بسیاری از سادات و طلاب را از دم تیغ گذراندند.

و پس از آن به کاشان بازگشت و بنای تدریس و تربیت طالبان علوم اسلامی را نهاد و بنابر آنچه خود فرموده: «جُلّ اوقات را بعد از عبادت مجیب الدعوات صرف مباحثه و تصنیف کتب اصولیه می کردم».(۱)

در سال ۱۲۱۷ به نراق به محضر ملا احمد نراقی رسید و از صحبت آن بزرگوار فتوحات بسیار و فیوضات بی شمار برای وی حاصل و از ایشان به دریافت اجازه نائل گردید.

استادان

از استادان ملا محمدعلی آرانی می توان به بزرگان زیر اشاره کرد:

۱) فقیه بارع آقا سید علی طباطبایی، صاحب ریاض المسائل،

۱- ۱) میراث حدیث شیعه، دفتر پانزدهم، ص ۵۰۹، زندگی خودنوشت ملا محمدعلی آرانی.

۲) عالم بزرگوار سید محمد مجاهد، صاحب مفتاح الکرامه،

۳) عالم فرزانه ملا احمد بن مهدی نراقی شده است.

ملا علی آرانی، بخش عمده تحصیلاتش را در محضر علاّمه دوران، حکیم و فقیه و اخلاقی مشهور، ملا احمد نراقی بوده و از او اجازه روایت دریافت کرده است و نراقی، مراجعات فقهی خود را به آرانی ارجاع می داده است.

سرانجام محقق آرانی در سال ۱۲۴۴ ق در سن ۸۷ سالگی در آران رحلت کرد و سر به خاک تیره نهاد.

تألیفات آرانی

(۱)

از آرانی آثار گرانبهایی به یادگار مانده است که در زیر به یادکرد نام آنان این بخش را به پایان می بریم.

۱) الجواهر السنیه فی شرح العوامل المحسنیه؛

۲) معین المبتدی؛ به فارسی در نحو که به سال ۱۲۱۳ ق تألیف گردیده است.

۳) ینابیع الأصول؛ شرحی است بر کتاب عین الأصول ملا احمد نراقی(۲) و در نجف اشرف تألیف شده است.

۴) العجاله الحائریه؛

۵) قالعه الشبهه؛ تألیف شده در نجف اشرف و درباره نجاست ملاقی متنجّس است.

۶) الفوائد الصادقیه فی أمّهات المسائل المنطقیه؛

۷) اصول المقاصد در شرح معالم؛ تألیف سال ۱۲۱۷ ق.

۸) فصل الخطاب فی تحقیق السؤال و تزییف الجواب؛

۹) مخزن الأسرار فی جواب المسائل؛ سؤالات فقهی ای است که از مؤلّف شده و او

۱- ۱) امید است بتوانیم در شماره بعدی کتابشناسی و نسخه پژوهی آثار ملا محمدعلی آرانی را به پژوهشگران تقدیم داریم.

۲- ۲) الذریعه، ج ۱۵، ص ۶۷.

به آنها پاسخ داده است. این سؤال و جواب ها در کتاب حاضر، به ترتیب کتاب مختصرالنافع محقّق حلّی جمع آوری شده است.

۱۰) تبصره العاقد؛ که درباره انواع صِیَغ عقد نکاح در سال ۱۲۲۰ ق، تألیف شده است.

۱۱) المقاصد المهمه فی اصول احکام اللّه والرسول والأئمه؛

۱۲) مناهل الشوارد فی تلخیص المقاصد؛

۱۳) الدره البهیه = ارجوزه فی اصول الفقه؛

۱۴) عویصات المهام فی شرح الفقه والاحکام؛

۱۵) الخلاصه الحسنیه؛ به عربی در نحو، تألیف شده در ذی حجه ۱۲۲۶ ق.

۱۶) معادن المسائل الشرعیه فی استنباط الأحکام الالهیه من الأدلّه التفصیلیه؛ که کتاب مفصّل فقهی است.

۱۷) منبع الأحکام الشرعیه فی فقه الامامیه؛ که کتاب فقهی عربی استدلالی است و کوتاه تر از کتاب سابق مؤلّف است.

۱۸) مرجع الأنام؛ که کتابی فارسی در فقه و شبیه رساله عملیه است.

۱۹) مطلع الانوار؛

۲۰) عوائد الأیّام فی الفوائد المتفرقه؛ که مؤلّف در آغاز آن، شرح حال خود را در ایّام تحصیل و کیفیت تألیفاتش بیان نموده است.

۲۱) میزان الأعمال؛ رساله ای فارسی در مسائل فقه می باشد، که تألیف آن در روز یکشنبه ۱۷ ذی قعده سال ۱۲۳۵ پایان یافته است.

۲۲) العمده الالهیه علی الزبده البهائیه؛

۲۳) تلخیص العمده فی شرح الزبده؛ تألیف این رساله که شرح صغیر بر زبده می باشد، در عصر روز یکشنبه ۱۴ ماه رمضان سال ۱۲۳۸ به اتمام رسیده است.

۲۴) تحفه الاخیار فی الرد علی القائلین بعدم العمل بالظن و قطعیه الاخبار؛

ص :۷۲

۲۵) حرز الداعی و نجاح الساعی؛ در دعا که تألیف آن در روز جمعه دوم ذی الحجه ۱۳۲۶ پایان یافت.

۲۶) رساله ای در کیفیت نماز شب؛

۲۷) رساله در کیفیت زیارت عاشورا؛

۲۸) رساله فی مسئله مصالحه حق الرجوع فی العدّه الرجعیه؛ تألیف این رساله در روز چهارشنبه ۱۷ رمضان سال ۱۲۳۵ به پایان رسیده است.

۲۹) حاشیه مناهل الشوارد؛

۳۰) زاد الناسکین؛

۳۱) رساله فی تخصیص العام بالصفه و الشرط و الغایه؛ تألیف شده در ۲۷ شعبان ۱۲۳۷.

۳۲) شرح الأحوال من البدایه الی المآل؛

۳۳) جامع (منبع) الخیرات فی شرح اسرار الصلوات؛

۳۴) مجمع الرسائل؛ که مؤلّف، بنا داشته تمامی رساله های خود را در آن جمع نماید.

۳۵) اجازه الحدیث؛

۳۶) رساله فی اصاله اللزوم فی العقود و عموم أوفوا بالعقود؛

۳۷) الغاز و معمیات؛

۳۸) بیان قاعده «اجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عنهم» و تعیین اشخاصهم؛

۳۹) رفع التناقض بین مسألتین اصولیتین؛

۴۰) الطلاق الرجعی بمصالحه عدم الرجوع؛

۴۱) عوائد الایام فی عویصات المهام؛

۴۲) الغره الجلیه فی شرح الدره البهیه؛

۴۳) فهرست عویصات الاحکام؛

۴۴) مخزن الاسرار فی احکام الائمه الاطهار؛

ص :۷۳

۴۵) المراد من کلمه «لابأس»؛

۴۶) مرشد العوام (مختصر)= تلخیص المرشد؛

۴۷) مقدمه عوائد الایام فی عویصات المهام؛

۴۸) رساله فی تحقیق «المؤمنون عند شروطهم»؛

معرفی منبع الخیرات و شیوه تحقیق آن

اثر حاضر که به تصریح مؤلّف در ابتدای رساله، منبع الخیرات در ترجمه و تفسیر اسرار قلبیه صلوات است و در زندگی خودنوشت مؤلّف از آن به جامع الخیرات، تعبیر کرده از آثار گرانبهای اخلاقی و معرفتی آقا محمدعلی آرانی است.

این اثر را باید در عداد مجموعه آثار پیرامونی اسرار الصلاه بررسی کرد. از اسرار الصلاه شهید ثانی به نام «التنبیهات العلیّه علی وظائف الصلاه القلبیه» تا «اسرار الصلاه» میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و «آداب الصلاه» و «سرّ الصلوه» حضرت امام خمینی قدس سره همه از آثاری است که به بررسی مقامات و منازل نمار، این بُراق سیر در عالم ملکوت پرداخته اند و هر کدام از صاحبان آثار برحسب اندوخته خویش و دارایی معرفتی خود، دریافت های عارفانه و محققانه خود را عرضه کرده اند.

آقا محمدعلی آرانی در این اثر بنابر آن داشته که در یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه، مباحث مورد نظر خود را ارائه کند که با تأسف نیمه تمام مانده است. و در باب دوم که مقارنات نماز است و به مقارنات رکنیه و غیر رکنیه می پردازد و قصد دارد در مقارنات رکنیه مباحث را در پنج مقصد تقدیم کند که به سه مقصد از آن توفیق می یابد و بقیه باب دوم و همه باب سوم و خاتمه رساله باقی مانده است.

آرانی در تدوین و نگارشی زیبا و استادانه، امّا در عین حال ساده و بی آلایش و با صداقت و اخلاص، مباحث این رساله را آورده است و آنچه موجود است، دست نویسی اخلاقی و معرفتی است که گوهرهای گرانبهایی تقدیم خواننده می کند. نثر رساله در عین

سادگی از ظرافت های ادبی و نثرهای آهنگین خالی نیست که از جمله می توان به این عبارت مصنف اشاره کرد: «و روح هر عبادتی خصوصاً نماز و مُهجه هر طاعتی سیما... واجب التعظیم و التکریم».(۱)

در تصحیح این رساله چند نکته قابل ذکر است که در اینجا ذکر می شود:

۱) رساله حاضر بر اساس نسخه مؤلّف که به شماره ۲/۴۴۲۰ در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی محفوظ می باشد، تصحیح و تحقیق گردیده است. مؤلّف پس از نگارش رساله، حکّ و اصلاح هایی در رساله اعمال فرموده و اغلب، کلمات و جملاتی را بر متن افزوده تا فهم مطلب آسان تر و نوشته روان تر گردد. در مواردی نیز کلمه ای را خط زده که همه موارد را اعمال کرده ایم و در صورتی که مواردی نیاز به تذکّر یا سودمند بوده در پاورقی تذکّر داده ایم.

۲) در این اثر مؤلّف را اهتمامی فراوان به دو کتاب ارجمند است و در جای جای رساله از آن بهره جسته است، یکی «مصباح الشریعه» که منسوب به امام صادق است و ایشان از روایات و نکات آن استفاده فراوانی می کند و دیگری توجه ویژه به «التنبیهات العلیّه علی وظائف الصلاه القلبیه» شهید ثانی است که در موارد متعدّد متن ها ترجمه ای از کتاب «التنبیهات العلیه» است.

۳) آرانی که از بزرگان شیعه و عالمان پر تألیف اسلامی در شمار است قلمی روان و به دور از گرفتگی های نوشتاری دارد و آنچه بیشتر مطمح نظر او بوده است، طرح مباحث علمی و اخلاقی و ارائه دیدگاههای خود بوده است. از همین رو کمتر به آرایه های ادبی و ظرافت های نگارشی پرداخته است.

۴) در این رساله مؤلّف بزرگوار در فرازهایی با آهنگ «ای عزیز» نصایحی تأثیرگذار و دل نوشته هایی اخلاقی و اندرزهایی آسمانی آورده است که روح خواننده را تحت تأثیر قرار می دهد و چون طبیبی روحانی روح های بیمار را درمان می کند.

۱- ۱) رجوع شود به صفحه همین رساله.

۵) مؤلّف محترم همه جا در پایان کلمات به جای «ای»، «ء» گذاشته و در برخی موارد بدون «ء» آورده است که بر اساس رسم الخط جدید همه موارد را «ای» آورده ام.

۶) در رسم الخط رساله نوع پیوستگی ها و فاصله ها اندکی اصلاح گردیده است و البته با این توضیح، این اصلاح ها به طور کامل مشهود است. از جمله این اصلاح ها نمونه های زیر است: کوچها = کوچه ها، شعبها = شعبه ها، به بندد = ببندد، به بیند = ببیند، مزها = مزه ها، چشمهای = چشمه های.

امید که این اثر مورد رضایت حضرت سبحان واقع گردد و خداجویان و عارفان از آن بهره برند و بهره ای از آن نصیب این کمترین گردد.

والحمد للّه رب العالمین

محمدجواد نورمحمدی

۴/۱/۱۳۹۲

ص: ۷۶

برگ اول نسخه خطی منبع الخیرات

ص: ۷۷

برگ آخر نسخه خطی منبع الخیرات

[خطبه رساله]

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم و به استعين

الحمـد للّه رب العـالمين على آلاـئه و نعمـائه، و الصـلوه و السـلام على سـيد رسـله و أشـرف أنبيائه و على آله و أولاده، الأدلّاءِ الهادين أمنائه و أصفيائه، صلوه متتاليه متتابعه دائمه إلى يوم لقائه.

و بعـد؛ چنين گويـد مترصـد فيوضات ربّانى و متقلد واردات آسـمانى، محمد على بن محمد حسن الآرانى الكاشانى بصـره اللّه لعيوب نفسه و جعل غده خيرا من امسه، كه: اين رساله است مسـمى به منبع الخيرات در ترجمه و تفسـير اسـرار قلبيه صلوات كه حسب الخواهش جمعى از برادران ايمانى رقمى و كلك بيان مى گردد. و آن مشـتمل است بر يک مقدمه و سه باب و خاتمه؛ اميد از كرم عميم و فضل جسيم حضرت خداوند عظيم آن است كه آن را خالص گرداند از شوب شركت ماسواى خود.

لا ارجو منه جدير؛ و هو بكل شى ء قدير؛ و حسبنا اللّه و نعم الوكيل؛ نعم المولى و نعم النصير.

اما مقدمه: پس آن مشتمل است بر چهار مطلب

مطلب اول: [نماز اشرف عبادات]

بـدانكه نماز اشـرف عبادات بدنيّه و اعظم طاعات جسدانيّه است. حتى اينكه قبول آن شـرط قبول ساير عبادات و طاعات است، چنانكه در اخبار و آثار اهل بيت اطهار [عليهم السـلام [وارد است. و بعضـى از آنها در طى مطلب سـيم از مطالب اين مقـدمه شرح داده مى شود.

ص :۷۹

و روح هر عبادتی خصوصاً نماز و مُهجه هر طاعتی سیّما مناجات با معبود بی نیاز و قبول آن در محاسبه یگانه سبحان و زیاد شدن مزد آن در دار جنان و رسیدن به سبب آن به درجات مقربان و بهره مند شدن به چیزی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به خاطر احدی نخلیده، از ثوابهای حضرت واهب منان، و مأجور شدن به عمل قلیل مر مزد بی شمار را از مبدأ فیض و احسان، حاصل نمی شود، مگر به حصول آن با شرایط و آداب که عمده آنها حضور قلب و توجه و اقبال به جانب معبود بحق و فیّاض مطلق و حضرت رب الارباب در حرکات و سکنات و افعال و اقوال آن و تفکر کردن در رموز و مخفیّات اسرار آن و رو کردن به قلب به جانب پروردگار عظیم و برگردانیدن روی قلب از غیر جناب اقدس واجب التعظیم و التکریم.

و بدانکه: نماز ترکیبی است که طبیب مطب ایجاد و اختراع، از جهت قطع امراض مزمنه امزجه [۲] ضعیفه پرداخته است؛ و تریاق فاروقی است که حکیم کارخانه ابداع به جهت ضعف قلوب نحیفه ساخته، در دفع سموم افاعی شیاطین نافع است. و از تأثیر زهرهای ابالیس لعین مانع مخلِص اکبری(۱) است که در دفع وساوس سودازدگان عالم امکان سودمند است. و ماده الحیوتی(۲) است در تقویت اشتها و میل به یاد حضرت خداوند منان، صاحب مرتبه بلند.

و ماهیت آن مرکب است از اجزاء لطیفه دافعه و ادویه شریفه نافعه که اول آنها قصد و اخلاص است و انقطاع و اختصاص. و جزء(۳) دیگر آن تکبیر و تمجید است و استعانت به خداوند حمید. و جزء دیگر تحمید است و ثنا و اعتراف به عظمت معبود و دعا. و جزء

۱- ۱) مخلص اکبر، اسم معجونی است که در دفع سودا منفعت عظیمی دارد و بدل تریاق فاروق است و گفته اند که این دو ترکیب از تأییدات آسمانی است. منه دام ظله العالی.

۲- ۲) و ماده الحیوه، اسم معجونی است که قوّت اشتها را زیاد می کند و تقویت بدن می نماید. منه دام ظله.

۳- ۳) در متن در موارد مختلف «جزو» یا «جزؤ» آمده است.

دیگر خضوع و فروتنی و ابتهـال است و اظهـار تسافـل و بی قـدری مر حضـرت ذی الجلال. و جزء دیگر خشوع و رو نهادن بر خاک است و کمال ذلت و انکسار در نزد خداوند پاک. و جزء دیگر تجدید عهد است به کلمه توحید و شـهادت دادن اسـت به وحـدانیت پروردگار مجیـد و به یاد آوردن مر عهـد قـدیم است و سـلام کردن بر مقربان درگاه خداوند عظیم و غیر اینها از اجزاء منـدرجه در تحت آن که شـرط است در هر یک از آنها حضور قلب بالخصوص و پاکیزگی و خلوص آن از کدورات و شوایب و پـاک بودن آنها از مناقص و معایب تا آنکه چون دواء چنین فراهم آیـد و بیمار نافرمانی و عصـیان، اسـتعمال نمایـد، ناخوشیهای معصیت زائل گردد و باعث عدم ارتکاب معاصی باشد.

و از اینجـا است که حق سـبحانه و تعـالی فرموده است که: «إِنَّ الصَّلاَةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنکَرِ(۱)»، یعنی نمـاز باز می دارد مصـلّی را از بدیها و امور ناشایست. و پیغمبر خدا صـلی الله علیه و آله فرمود که: «الصلوه معراج المؤمن»(۲)، یعنی: نماز معراج مؤمن است، که به واسطه آن می رسد به درگاه قرب حضرت خداوند مهربان و داننده هر آشکار و نهان.

پس ناچار است که مکلفِ هشـیار و بنده از خوابِ گرانِ غفلت بیدار، غایت سعی و نهایت اهتمام نماید در حضور قلب در نزد هر یک از اجزاء آن که اعظم شـروط آنها است. با تحصیل شرایط و آداب دیگر که در شریعت مطهره از برای آنها مقرر است و فکر کند در اسرار نهان و امور پنهان آنها، تا آنچه مقصود حکیم علی الاطلاق است از ترکیب آن به حصول پیوندد؛ زیرا که اگر چنین نشود و شرایط آن به عمل نیاید، خواهد

۱- ۱) سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۴۵.

۲- ۲) این عبارت در منابع روایی نیامـده، و تنها منبعی که برای آن ذکر شده «اعتقادات مجلسـی، ص ۵۷» می باشد. در کتاب الصـلاه فی الکتاب و السـنه، ص ۱۵، پـاورقی ش ۷، چنین آمـده: عبارت «الصـلاه معراج المؤمن» مع کثره تداولها علی الألسـن بحیث صارت من أشـهر الکلمات فی وصف الصـلاه، لم نجـد لها مصـدرا مسـندا إلی النبی صـلی الله علیه و آله أو الأئمه علیهم السلام ... فالظاهر أنها لیست بروایه، بل من عبارات علمائنا المتأخرین رضوان اللّه تعالی علیهم.

بود به منزله جسد بی روح و درخت بی ثمر و نخل بی سر و عمل بی اصل و اثر، و فائده به هیچ وجه بر آن مترتب نخواهد شد.

و این شرایط و آداب بر دو گونه است: یکی از آنها شرائط ظاهریه تکلیفیه است؛ و دیگری شرایط باطنیه قلبیه.

و اول نیز بر دو [۳] گونه است یکی آنکه: نقص آن موجب بطلان عمل و باعث قضا و اعاده است؛ دیگری آنکه نبودن آن موجب نقص کمال است.

و قسم اول از این دو قسم را واجبات نماز گویند. و قسم ثانی را مستحبات. و ما تفصیل این دو قسم را در کتاب میزان الاعمال بیان کرده ایم. و وضع این رساله به جهت بیان شروط باطنیه است که آنها را اسرار قلبیه گویند که به مراعات آنها می رسد قابلِ مراتب کمال، به منتهای معارج ترقّیات؛ و ظاهر می شود بر وی انواع انوار تجلیات. و اکثر این امور هر چند در نصوص وارده از اهل خصوص مذکور است و در کتب علماء راسخین و امناء کاملین مسطور؛ و لیکن مجموع آنها در یک مقام کم کسی ایراد نموده است، بلکه پرده خفا از روی همه آنها احدی نگشوده است و این فقیر خاسر و حقیر بی مقدار با اعتراف به عجز و انکسار، متصدی جمع و ترتیب و تألیف و تهذیب آنها گردید تقرّبا الی اللّه و طلبا لمرضاته امید از کرم عمیم خداوند کریم آن است که آن را از شراکت غیر خود خالص گرداند و اجر آن را در روز فقر و احتیاج کرامت فرماید.

مطلب دوم: [شرط حضور قلب در عبادات]

در بیان، مراد به قلبی است که حضور آن در عبادت شرط است و به سبب حضور آن، مرتبه عبادت، رفیع و بلند می شود.

[معانی قلب]

بدانکه قلب بر دو معنی اطلاق می شود.

معنی اول: همان گوشت پاره است که به شکل بار صنوبر است و در جانب چپ سینه

هر حیوانی مکان دارد و میان آن تهی است و در میان آن پاره خون سیاه بسته است و آن خون منبع روح حیوانی است و آن را شغاف قلب(۱) گویند.

معنی دوم: لطیفه است روحانی که آن را تعلق است به قلب به معنی اول. و گاهی آن را قلب گویند و باری روح و باری انسانش خوانند. و قلب به این معنی دریابنده است چیزها را و ادراک کننده است امور را و آن عالم است و عارف و مخاطب به خطابات و مثاب به مثوبات و مر او را علاقه است به قلب به معنی اول.

و در وجه علاقه وی با آن قلب در میان حکما خلاف است. بعضی گفته اند که: تعلّقش به قلب مثل عرض است به اجسام(۲) و بعضی بر این رفته اند که: تعلّقش به وی مثل تعلّق اوصاف است به موصوفات. و بعضی گفته اند که: تعلّقش مثل تعلق ذی آلت است به آلت. و بعضی گفته اند که: مثل تعلّق متمکّن است به مکان. و بعضی چیز دیگر گفته اند و ذکر هر یک و تحقیق مقام خارج است از وضع این مختصر.

و در هر مقام از کتاب خدا و اخبار رسول خدا و ائمه هدی [علیهم السلام] که لفظ قلب [۴[وارد شده است مراد از آن همین معنی است. و گاهی تعبیر می شود از آن به قلب در صدر، همچنانکه باری تعالی در قرآن مجید خود فرموده است که: «فَإِنَّهَا لاَ تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَ لَکِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ(۳)» یعنی: واللّه یعلم؛ پس به درستی که کور نیست چشمها و لکن کور است دلها که در سینه ها است. و وجه این قید آن است که به آن اشاره کردیم و گفتیم که قلبِ روحانی را علاقه است با قلب جسدانی، پس گویا که آن قلب نیز در سینه مأوا دارد هر چند متعلق باشد به جمیع بدن و مستعمل آن هم باشد. پس تعلّق اولش به قلب جسدانی است و به واسطه آن تصرّف در سایر بدن می نماید، پس قلب جسدانی مأوی و مملکت و مطیّه(۴) و بارکش آن است.

و از اینجا است که بعض علما از قلب جسدانی تعبیر به عرش می کنند و از سینه تعبیر

۱- ۱) غلاف یا پرده دل را گویند.

۲- ۲) در نسخه: احسام و بعضی را.

۳- ۳) سوره مبارکه حج، آیه ۴۶.

۴- ۴) مرکب.

به کرسی(۱)؛ و مرادش آن است که قلب جسدانی و سینه مجری اول و مملکت قلب روحانی است که اول تصرف در آنها می کند و به واسطه آنها تصرف در سایر بدن پس قلب جسدانی و سینه به منزله عرش و کرسی است به نسبت به باری تعالی جلت عظمته هر چند این تشبیه نوع اغتشاشی دارد.

به هر حال مَثَل این قلب در بدن مَثَل پادشاه است در مملکت محروسه خود که آن را لشکری و اعوانی و اضداد و احوالی است و قبول می کند نورانیّت و اشراق و ظلمت و انفلاق را؛ و گاهی خوش وقت و منشرح است و گاهی مکدّر و منقبض است و گاهی بر تخت سلطنت خود مستقر است و زمانی در گشت و سیر است و از امور مملکت بی خبر است و گاهی روشن و صافی است و زمانی مظلم و تیره است، مثل آیینه صاف که آنچه در مقابل وی دارند صورتش در آن نقش بندد. و گاهی در صفا و نورانیّت به مرتبه ای می رسد که حقیقت اشیاء در آن نقش می بندد و به چنین قلبی اشاره کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به قولش که فرموده است: «إذا أراد اللّه بعبد خیرا جعل له واعظا من قلبه»(۲)، یعنی: هرگاه پروردگار عالم خوبی بنده ای را خواهد، می گرداند برای او موعظه کننده ای را از قلبش. یعنی: قلب او را ناصح او می کند.

و باز فرموده است که: «من کان له من قلبه واعظ کان علیه من اللّه حافظ»(۳) یعنی: هرکس که باشد از برای او قلبش ناصح و واعظی، خواهد بود از برای او از جانب رب الارباب نگهبان و حافظی. و گاهی در ظلمت و تیرگی به مرتبه ای می رسد که نفع را از ضرر و خیر را از شر امتیاز نمی کند و این نه به واسطه جوهر و اصل آن است زیرا که جوهر و اصل آن روحانی است و جلاء محض و نور صرف است بلکه قلب به سبب

ص: ۸۴

۱- ۱) اسرار الآیات، صدر المتألهین، ص ۱۱۸، قاعده فی العرش و الکرسی.

۲- ۲) مرآه العقول، ج ۹، ص ۴۱۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۳، ص ۲۲۱.

۳- ۳) مرآه العقول، ج ۹، ص ۴۱۲.

عوارض و اموری است که از خارج بر آن وارد می شود؛ یا به یک دفعه آن را تیره و تار [۵] و گرفته و بی اعتبار می گرداند و یا به تدریج.

مثال اول در این عالم عیان آن است که: کسی آیینه روشن و صافی داشته باشد و احدی مشت گلی یا غیر آن را بر آن افکند که به یک دفعه جلا و روشنی آن را بپوشاند و از حیّز انتفاع بیندازد.

و مثال ثانی آن است که: آیینه صافی را در مطبخی بگذارند و اندک اندک، مره بعد اخری و کره بعد اولی، دود به آن برسد و آن را تیره و تار گرداند و از درجه نفع و اعتبارش بیفکند.

و قلب نیز گاهی به واسطه گناهی عظیم به یک دفعه چنان مکدّر و تیره شود که بالمرّه محجوب از ادراک حق شود؛ بلکه به جائی رسد که باطل در نظرش حق نماید و حق در نظرش باطل باشد. و گاهی به تدریج به واسطه ارتکاب معاصی به این مرتبه رسد. و از این مرتبه در آیات و اخبار تعبیر به رَین(۱) و طبع(۲) شده است همچنان که از ضیا و روشنی قلب گاهی به سراج(۳) و گاهی به مصباح(۴) و گاهی به نقطه سفید(۵) تعبیر شده است.

چنانکه روایت شده است از زراره بن اعین که: از اصحاب والاجنابِ حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام بود که گفت: از حضرت امام همام امام محمدباقر علیه السلام شنیدم که فرموده: «نیست هیچ بنده ای مگر آنکه در قلبش نقطه سفیدی است، پس هرگاه گناهی از او صادر شود در آن نقطه سفید نقطه سیاهی پیدا شود، پس اگر توبه کند

۱- ۱) سوره مبارکه مطففین، آیه ۱۴ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم»؛ غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۹۴، «... و استغلقت علی قلوبکم اقفال الرَین».

۲- ۲) سوره مبارکه توبه، آیه ۸۷ «وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ.»

۳- ۳) مرآه العقول، ج ۹، ص ۴۱۳، ح ۱۳، «قلب المؤمن أجرد فیه سراج یزهر...».

۴- ۴) معانی الأخبار، ص ۳۹۵، باب نوادر المعانی، «... و قلب مفتوح فیه مصباح یزهر و...».

۵- ۵) الکافی، ج ۲، ص ۲۱۴، باب فی ترک دعاء الناس، حدیث ۷، «... نکت فی قلبه نکته بیضاء...».

آن نقطه سیاه زائل و برطرف شود و اگر گناهی از او سر زند آن نقطه سیاه بیشتر شود تا آنکه اندک اندک تمام سفیدی دل را پنهان کند و بپوشاند، پس چون آن نقطه سیاه تمام دل را فرو گیرد صاحب آن دل هرگز به خوبی میل نکند و این است قول خدای تعالی که فرموده است: «كَلاَّ بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ(۱)»(۲)» یعنی: بس کن، بلکه غالب شده است بر دلهای ایشان گناهانی که بودند ایشان می کردند آن گناهان را.

و رَین از روی لغت به معنی غلبه کردن گناه است بر دل. در قاموس(۳) گفته است «ران ذنبه علی قلبه، رینا و ریونا، غَلَبَ» و هم حق تعالی در قرآن فرموده است: «أَن لَوْ نَشَآءُ أَصَبْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ(۴).» طبع، از روی لغت به معنی مهر زدن است بر چیزی، پس ترجمه آیه واللّه یعلم؛ این است که: اگر خواهیم می گیریم ایشان را به گناهان ایشان و مهر می زنیم بر دلهای ایشان، پس ایشان نمی شنوند چیزی را.

و بدانکه حق تعالی در این آیه کریمه، ربط داده است نشنیدن چیزی را به مهر زدن بر دل به واسطه گناه، چنانکه ربط داده است شنیدن را در جای دیگر به تقوی و پرهیزکاری. و در جای دیگر، ربط داده است تقوی را به تعلیم خود و فرموده است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا(۵)»، یعنی: و بپرهیزید از خدا و بشنوید. و فرموده است و [۶] «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ(۶)» یعنی: بپرهیزید از خدا و تعلیم کند خدا شما را.

و از اینجا ظاهر می شود که چون گناهان بر دل متراکم شوند و بر روی هم بنشینند بر

۱- ۲) الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳، باب الذنوب، حدیث ۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰۳، باب وجوب اجتناب الخطایا، حدیث ۱۶، نص روایت این است: «ما من عبد إلا و فی قلبه نکته بیضاء فإذا أذنب ذنبا خرج فی النکته سوداء...».

۲- ۱) سوره مبارکه مطففین، آیه ۱۴.

۳- ۳) قاموس المحیط، ج ۴، ص ۲۳۰.

۴- ۴) سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۰۰.

۵- ۵) سوره مبارکه مائده، آیه ۱۰۸.

۶- ۶) سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۲.

دل قفل می زنند و دل سنگین می شود و از دریافتن حق کور و بی شعور می گردد. و کوتاهی می کند صاحب آن دل در امر آخرت و صلاح دین خود؛ و بزرگ می شود در نظرش امر دنیا به حدّی که همّت خود را مقصور می گرداند در امر دنیا و فکر و ذکر خود را صرف آن می کند؛ و چون امر آخرت در نزد وی مذکور می شود، داخل به گوشش نمی شود؛ و اگر بالفرض داخل گوشش هم شود از گوش دیگرش بیرون می رود. بلکه بسا هست که قلب به حدّی تیره و تار می شود که از ذکر آخرت منقبض می شود و به غضب می آید این است معنی سیاهی دل در اخبار.

چنانکه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده: «دل مؤمن صاف است و در آن چراغی است که روشنی می دهد و دل کافر سیاه و منکوس است».(۱)

و از حضرت امام محمدباقر علیه السلام منقول است که فرموده: «قلوب سه گونه اند: دلی است منکوس که قصد نمی کند چیزی از خوبی را و آن دل کافر است؛ و دلی است که در آن نقطه سیاهی هست، پس خیر و شر در آن خلجان دارند، پس به هر کدام میل کند آن؛ یکی غالب می شود بر آن؛ و دلی است که مفتوح است در آن چراغها که روشنی می دهد و نور آن فرو نمی نشیند تا روز قیامت»(۲) و از اجزای حدیث معلوم می شود که مراد به قلب در اینجا، قلب جسدانی نیست، بلکه قلب روحانی است، زیرا که قلب جسدانی تا روز قیامت باقی نمی ماند.

و بدانکه مَثَل قلب، مثل قلعه است و مثل شیطان، مثل دشمن یاغی است که بر سر آن قلعه آمده باشد و خواهد آن قلعه را مفتوح نماید و داخل قلعه شود و به ملکیّت در آن تصرّف نماید؛ و صاحب قلعه اگر خواهد قلعه را نگاه دارد و نگذارد که دشمن داخل در

۱- ۱) مرآه العقول، ج ۹، ص ۴۱۳. «قلب المؤمن أجرد فیه سراج یزهر و قلب الکافر أسود منکوس».

۲- ۲) الکافی، ج ۲، ص ۴۲۳، باب فی ظلمه قلب المنافق، حدیث ۲؛ معانی الأخبار، ص ۳۹۵، باب نوادر «القلوب ثلاثه، قلب منکوس لایعی علی شیء من الخیر و هو قلب الکافر...».

آن شود، لازم است که درهای قلعه را محکم فرو بندد و شکستگیهای دیوار آن را بسازد و مواقع خلل آن را مستحکم کند. پس ناچار است از اینکه صاحب قلب طریق استحکام قلعه دل را بداند تا در استحکام آن تواند کوشید.

و تفصیل این مطلب محتاج است به طول کلام و آن خارج است از مقصود از این رساله، و لیکن امری که جامع این معنی است این است که در وقت نماز رو کند به جانب جناب اقدس الهی و بداند که در برابر وی ایستاده است و اگر مصلّی او را نمی بیند، خدا وی را می بیند. همچنان که در حدیث وارد است که: «عبادت کن خدا را چنانکه گویا او را می بینی که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند».(۱) و هرگاه چنین کنی و این معنی را به خاطر بگذرانی، راههای [۷] قلعه دل را از داخل شدن شیطان مسدود کرده خواهی بود، و رو خواهد کرد قلب تو به سوی جناب اقدس معبود و فارغ خواهی شد برای عبادت.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: «چون بنده به نماز می ایستد، حاضر می شود شیطان در نزد وی و می گوید بیاد بیاور فلان امر و فلان عمل را و آن بنده رو می کند به جانب آن امر تا آنکه نماز می کند و نمی داند که چه قدر نماز کرده است»(۲) و از اینجا ظاهر می شود که مجرد حرکت دادن زبان منع نمی کند شیطان را از تسلط بر قلب، بلکه ناچار است از عمارت کردن دل به تقوی و پاک گردانیدن آن از صفات ذمیمه که آنها یاوران شیطان و جنود ویند. و حق تعالی می فرماید: « إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ (۳)» یعنی: واللّه یعلم، آن کسانی که

۱- ۱) مصباح الشریعه، ص ۸، الباب الثانی فی العبودیه. «أعبد اللّه کأنک تراه، فإن لم تکن تراه، فإنّه یراک...»؛ امالی طوسی، ص ۵۲۶، مجلس یوم الجمعه الرابع من المحرم... .

۲- ۲) رسائل الشهید الثانی، ص ۱۰۵. «إنّ العبد إذا اشتغل بالصلاه جاءه شیطان و قال له: اذکر کذا، اذکر کذا، حتی یضل الرجل أن یدری کم صلّی» و به همین مضمون در صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۱، آمده «إذا نودی للصلاه أدبر الشیطان و له ضراط حتی لایسمع التأذین فإذا قضی النداء... یقول أذکر کذا، أذکر کذا لما لم یکن...».

۳- ۳) سوره مبارکه اعراف، آیه ۲۰۱.

پرهیزگارند هرگاه برخورد ایشان را طائفه ای از شیاطین متذکر می شوند و به یاد خدا می افتند، پس ایشان بینایانند.

پس تأمل کن و ببین که چگونه تخصیص داده است بینائی را به پرهیزگاران. و از اینجا ظاهر می شود که پرهیزگاران نیز از مکر شیاطین فارغ نیستند و لیکن ایشان متذکر می شوند و می فهمند که اینها از وساوس شیاطین است، از آنها رو بر می گردانند و صاحبان رَین و طبع، از کثرت ذنوب متنبه نمی شوند، پس تو نیز تأمل کن در منتهای ذکر و عبادت خود و بهترین عملهای خود که نماز است. و متوجه شو و ببین که چون به نماز می ایستی چگونه می کشد تو را شیطان به بازارها و می گرداند تو را در کوچه ها و سیر می دهد تو را در باغستان ها و سیرگاه ها؛ و مشغول می کند تو را به محاسبه معامله کنان و جواب معاندان؛ و به یاد می آورد تو را آنچه فراموش کرده ای در محاسبات و معاملات خود و چگونه تو را می کشد به وادی دنیا و مهالک آن. و هجوم نمی آورند بر قلب تو عساکر شیاطین مگر در حال نماز و دور نمی شوند از تو به مجرد بجا آوردن صورت نماز، بلکه در آن حال بیشتر بر تو هجوم می آورند، هر چند به آن نماز تکلیف از تو ساقط می شود و از عهده تکلیف بر می آئی.

و لیکن در قبول آن محتاج است به استعمال و قواعد دیگر و اصلاح باطن از صفات خبیثه که آنها یاوران شیطانند، و اگر چنین نکنی نماز به تو نفع نمی بخشد، بلکه موجب ضرر است، نمی بینی که دوا خوردن بیش از پرهیز به بدن ضرر می رساند، بلکه همین هم بس نیست و ناچار است از اینکه باطن را به صفات حسنه نیز آراسته گردانی تا آنکه قابل رو کردن به جانب معبود مطلق شوی و بترسی [۸] از تقصیر و اهمال در عبادت حضرت ذی الجلال.

حق تعالی فرموده است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ(۱)» یعنی: واللّه العالم، آگاه باشید که به ذکر خدا مطمئن می شوند دلها، پس تو این معنی را علامتی قرار ده میان خود

---

۱ – ۱) سوره مبارکه رعد، آیه ۲۸.

و رها شدن قلب از وساوس شیطان؛ و هر زمان که دلت مطمئن شود و از وساوس شیطان فارغ باشد، دانسته باش که ذکر حقیقی از تو صادر گردیده است. توفیق دهد خداوند کریم ما و تو را از شر شیطان رجیم و دیو لئیم.

مطلب سوم: [آیات و اخبار حضور قلب]

در ذکر آیات و اخباری است که دلالت دارند بر آنکه حضور قلب در عبادات خصوصاً نماز که اعظم آنها است مطلوب و در نزد معبود بحق، محبوب و مرغوب است. حق سبحانه و تعالی فرموده است در وصف مؤمنان: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ(۱)» تا آخرِ اوصاف. خشوع در لغت به معنی تذلّل و ذلّت بر خود قرار دادن است(۲)، یعنی: واللّه العالم، به تحقیق رستگار شدند مؤمنانی که در نمازشان تذلّل دارند در نزد پروردگار و معبود خود.

و در جای دیگر فرموده است که: «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ(۳)» یعنی: واللّه العالم، و آن کسانی که داده می شوند اجر و مزد اعمالی که بجا می آورند، در حالی که دلهای ایشان ترسنده و خائف است. و پر ظاهر است که متصف بودن قلب به ترس، مستلزم حضور قلب است بر اتم وجهی.

و در مقام مذمت غافلان فرموده است که: « فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاَتِهِمْ سَاهُونَ(۴).» سهو را بعض علما در این مقام به غفلت تفسیر کرده است و فرموده است که: مذمت کرده است خدا ایشان را به غفلت، با وجود اینکه ایشان را نماز گذارندگان تعبیر

۱- ۱) سوره مبارکه مؤمنون، آیات ۱ و ۲.

۲- ۲) فرهنگ المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۵۰۱، ماده «خشع»، در معنای آن آمده: مطیع و فرمانبردار شد، خوار و ذلیل شد.

۳- ۳) سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۶۰.

۴- ۴) سوره مبارکه ماعون، آیات ۴ و ۵.

کرده است. پس مراد به غفلت از نماز، ترک نماز نیست! بلکه مراد غفلت قلب است در حال نماز که عبارت از عدم حضور قلب است.(۱)

و در جای دیگر فرموده است: «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ(۲)» یعنی: وای بر سیاه دلان در نزد ذکر خدا، ایشان در گمراهی آشکارند. و سیاهی دل در این مقام کنایه از عدم حضور آن است، زیرا که آن مستلزم عدم حضور قلب باشد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: «نماز به منزله ترازو است هرکس تمام داد تمام می گیرد»(۳) یعنی: هر کس در این نشئه(۴) فانیه نماز را با شرایط و ارکان و مکمّلات نیکو به عمل آورد، در نشئه باقیه اجر و مزد آن را تمام خواهد گرفت.

و باز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده: «که دو مرد از امت من ایستند به نماز و رکوع و سجود هر دو یکی است، و لیکن تفاوت میان دو نماز ایشان به قدر تفاوت میان زمین و آسمان است».(۵) و پر ظاهر است که نسبت این تفاوت نخواهد بود مگر به واسطه تفاوت وجود حضور قلب و عدم آن.

[۹] و باز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: «آیا نمی ترسد آن کسی که روی دل خود را در نماز از معبود حقیقی بر می گرداند، اینکه خدا روی او را به روی حمار برگرداند و او را مسخ کند».(۶)

۱- ۱) رسائل الشهید الثانی، ص ۱۰۶؛ المحجه البیضاء، ملا محسن فیض، ج ۱، ص ۳۴۹، فضیله الخشوع. «ذمهم علی الغفله عنها مع کونهم مصلین».

۲- ۲) سوره مبارکه زمر، آیه ۲۲.

۳- ۳) الکافی، ج ۳، ص ۲۶۶، باب فضل الصلاه، حدیث ۱۳؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۷، باب فضل الصلاه، حدیث ۶۲۲. «الصلاه میزان، من وفی استوفی».

۴- ۴) در اصل: نشائه.

۵- ۵) عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۲۳، حدیث ۵۷؛ بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۹، حدیث ۴۱، باب آداب الصلاه «ان الرجلین من أمتی یقومان فی الصلاه و رکوعهما و سجودهما واحد...».

۶- ۶) همان، ص ۳۲۲، حدیث ۵۸. «أما یخاف الذی یحول وجهه فی الصلاه أن یحول اللّه وجهه وجه حمار».

و در حدیث دیگر فرموده که: «هر کس دو رکعت نماز کند و در آن دو رکعت امری از امور دنیا به خاطرش نخلد، می آمرزد خداوند عالم جمیع گناهان او را».(۱)

و در حدیث دیگر فرموده که: «هر کس نگاه دارد نفس خود را در نماز فریضه و تمام کند رکوع و سجود آن را و خضوع و خشوع در آن به عمل آورد، پس تمجید و تعظیم و حمد و ثنای حقتعالی را به جای آورد تا وقت نماز دیگر داخل شود و در میان دو نماز گناهی از او صادر نشود، می نویسد خداوند عالم برای [او] ثواب یک حج و یک عمره؛ و خواهد بود آن نمازگزار از اهل علیّین».(۲)

و در حدیث دیگر فرموده که: «به درستی و تحقیق نمازی هست که قبول می شود نصف آن یا ثلث آن یا ربع آن یا خمس آن تا عشر آن که ده یک آن است و نمازی هست که پیچیده می شود مانند جامه کهنه و آن را بر روی صاحبش می زنند و [و به او گفته می شود] جز این نیست که از برای تو است از نماز تو همان قدر که اقبال و رو کنی به نماز و خالق بی نیاز به قلب خود».(۳)

و از امام محمدباقر علیه السلام منقول است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه بایستد بنده مؤمن در نمازش، نظر می کند حضرت آفریدگار یگانه به جانب وی و می فرماید که: روی کن به قلب خود و سایه می افکند رحمت بر سر وی تا کنار[ه] های آسمان و ملائکه فرو می گیرند او را از اطراف وی تا کناره آسمان، و موکل می گرداند حضرت

---

۱ – ۱) همان، حدیث ۵۹. «من صلی رکعتین و لم یحدث فیهما نفسه بشیءٍ من أمور الدنیا غفر اللّه له ذنوبه».

۲ – ۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۱، باب فضل الصلاه، حدیث ۶۴۲؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۶، باب استحباب الجلوس فی المسجد، حدیث ۲. «من حبس نفسه علی صلاه فریضه ینتظر وقتها فصلاها فی أول وقتها...».

۳ – ۳) بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۶۰، باب آداب الصلاه، حدیث ۵۹. «أن من الصلاه لما یقبل نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها إلی العشر و إن منها لما یلف کما یلف الثوب الخلق...».

خداونـد بر وی ملکی را که بر سـر وی ایسـتاده است و بـا وی می گویـد که: ای نمازگزار! اگر بـدانی که کی به سوی تو نظر دارد و با کی مناجات می کنی، هر آینه به هیچ کس التفات نخواهی کرد و از جای خود حرکت نخواهی نمود هرگز».(۱)

و از حضـرت صـادق علیه السـلام منقـول است که فرمود: «جمع نمی شود رغبت به سوی خـدا و رهبت و خوف از او در دلی، مگر آنکه واجب می شود از برای او بهشت؛ پس هرگاه به نماز بایستی، رو کن به قلب خود به سوی خداوند عزوجل، زیرا که نیست هیـچ بنـده مؤمنی که رو کنـد به قلب، به جـانب پروردگار عزوجل در نماز و دعای خود، مگر اینکه می گردانـد و مایل می کند دلهای مؤمنان را به جانب وی، و امداد می کند او را به دوستی مؤمنان و بهشت را به وی کرامت می فرماید».(۲)

و از ابـوحمزه ثمـالی منقـول اسـت کـه: «گفت: دیـدم علی بن الحسـین علیهماالسـلام را که نمـاز می کرد و ردای مبـارکش از دوشـش افتـاد و آن را به دوش نگرفت تا از نماز فارغ شـد. من عرض کردم که: چرا ردای مبارک که از دوشت افتاد به دوش نگرفتی؟ فرمود: نمی دانی که در برابر کی ایستاده بودم؟ [۱۰] پس فرمود که: قبول نمی شود از نماز بنـده، مگر آن قدری که حضور قلب در آن داشته باشـد! من عرض کردم که فدای تو شوم پس ما هلاک می شویم، حضـرت فرمود که: کوتاه کن! به درستی که خدا تمام می کند نقص های نماز فریضه را به نافله ها».(۳)

ص: ۹۳

۱- ۱) الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵، باب فضل الصلاه، حدیث ۵ . «إذ اقام العبد المؤمن فی صـلاته نظر اللّه إلیه أو قال أقبل اللّه علیه حتی ینصرف و أظلته الرحمه من فوق رأسه إلی أفق السماء...».

۲- ۲) ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۳۵، ثواب الورع و الزهد؛ امالی مفید، ص ۱۵۰، المجلس الثامن عشر. «لایجمع اللّه المؤمن الورع و الزهد فی الدنیا إلاّ رجوت له الجنه، ثم قال: و إنّی لأحب للرجل المؤمن منکم إذا قام فی صلاته...».

۳- ۳) علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۲، باب العله التی من أجلها سمی علی بن الحسین علیهماالسلام ... ، حدیث ۸ . «رأیت علی بن الحسین علیهماالسلام یصلی فسقط رداءه عن أحد منکبیه، قال: فلم یسوه حتی فرغ...».

و از فضیل بن یسار منقول است که: حضرت امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام فرمودند که: «به درستی که نیست از نمازت برای تو مگر آن قدری که اقبال کنی در آن، پس اگر در نماز اقبال نداشته باشی یا غافل شوی از اداء آن، پیچیده می شود و زده می شود بر روی صاحبش».(۱)

و زراره به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: آن حضرت فرمود: «هرگاه به نماز بایستی پس بر تو باد به اقبال و رو کردن به نماز، زیرا که به تحقیق از برای تو خواهد بود از نمازت آن قدری که اقبال کنی به سوی آن و بازی مکن در نماز با دست خود و سر خود و ریش خود؛ و خیالهای دنیا را به دل در میاور و دهن دره مکن و خمیازه مکش».(۲) تا آخر حدیث.

و محمد بن مسلم به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر کس نماز کند، پس متوجه نماز شود و امری از امور دنیا را به خاطر در نیاورد و غفلت نورزد از نماز، رو می کند خدا به سوی او مادامی که روی دل او با نماز باشد؛ پس بسا هست که نصف نمازش قبول می شود و یا ثلث آن یا ربع آن یا خمس آن؛ و جز این نیست که مأمور شده ایم ما به نمازهای نافله تا آنکه تمام شود به آنها نمازهای فریضه».(۳)

و به سند معتبر از ابو بصیر منقول است که: «مردی به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد و من می شنیدم که: فدای تو شوم من بسیار در نماز سهو می کنم، حضرت

۱- ۱) الکافی، ج ۳، ص ۳۶۳، باب ما یقبل من صلاه الساهی، حدیث ۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۴۲، باب احکام السهو، حدیث ۵. «إنّما لک من صلاتک ما أقبلت علیه منها، فإن أوهمها کلها أو غفل عن أدائها لفت فضرب بها وجه صاحبها».

۲- ۲) الکافی، ج ۳، ص ۲۹۹، باب الخشوع فی الصلاه، حدیث ۱. «إذ اقمت فی الصلاه فعلیک بالإقبال علی صلاتک فإنّما بحسب لک منها... و لا تعبث...».

۳- ۳) تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۴۱، باب احکام السهو، حدیث ۱. «إنّ العبد لیرفع له من صلاته نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها فما یرفع... لیتم لهم بها ما نقصوا من الفریضه».

فرمود که: آیا کسی هست که سالم باشد از سهو و نسیان؟ آن مرد عرض کرد که: گمان ندارم کسی را کثیر السهوتر از خودم، آن حضرت به وی فرمود که: ای ابومحمد! به درستی بنده هست که ثلث نمازش بالا می رود و یا نصف آن یا سه ربع آن و یا کمتر از این و یا بیشتر از این بر قدر سهو او»؛(۱) و گویا مراد به این سهو غفلت است از حضور قلب در نماز.

و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «پدرم می فرمود که: علی بن الحسین علیهماالسلام هرگاه به نماز می ایستاد، گویا شاخ درختی بود که حرکت نکند، مگر آنچه باد آن را حرکت دهد».(۲)

و ایضا به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده بود: «علی بن الحسین علیهماالسلام هرگاه به نماز می ایستاد، رنگ مبارکش متغیّر می شد و هرگاه به سجود می رفت، سر از سجود بر نمی داشت تا عرق از روی مبارکش جاری می شد».(۳)

و ایضاً به سند قوی از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام محمدباقر علیه السلام که فرمود: «به درستی اول چیزی که در روز بازپسین محاسبه خواهند کرد به آن با بنده، نماز است، پس اگر قبول شود نماز، قبول خواهد شد ماسوای آن، و اگر رد شود، رد خواهد شد ماسوای آن، به درستی که نماز هرگاه [۱۱] بلند شود در اول وقتش، بر می گردد به سوی صاحبش در حالی که سفید و نورانی باشد، در آن حال می گوید به صاحبش: محافظت کردی مرا، خدا تو را محافظت کند؛ و هرگاه بلند شود در غیر وقتش

۱- ۱) الکافی، ج ۳، ص ۳۶۳، باب ما یقبل من صلاه الساهی، حدیث ۳. «قال رجل لأبی عبداللّه علیه السلام و أنا أسمع، جعلت فداک أنّی کثیر السهو فی الصلاه فقال: و هل... علی قدر سهوه».

۲- ۲) همان، ص ۳۰۰، باب الخشوع فی الصلاه، حدیث ۴. «کان علی بن الحسین علیهماالسلام إذا قام فی الصلاه، کأ نّه ساق شجره لایتحرّک منه شیء إلّا ما حرکهُ الریح منه».

۳- ۳) همان، حدیث ۵. «کان علی بن الحسین علیهماالسلام إذا قام فی الصلاه، تغیّر لونه، فإذا سجد لم یرفع رأسه حتی یرفَضَّ عرقاً».

به غیر حدود و آداب آن، بر می گردد به سوی صاحبش و حال آنکه سیاه و تاریک، است؛ به صاحبش می گوید: ضایع ساختی مرا، خدا تو را ضایع کند».(۱)

و ایضا کلینی به سند صحیح از عیص بن قاسم روایت کرده که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که می گذرد بر بنده ای پنجاه سال و حال آنکه قبول نمی شود از او یک نماز! پس کدام مصیبت از این سخت تر و شدیدتر است؟! و به خدا سوگند که شما می شناسید از همسایگان و رفیقان خود کسی را که اگر نماز کند برای شما، قبول نخواهید کرد از او به جهت پستی آن. به درستی که خداوند عزوجل قبول نمی کند، مگر چیز پاکیزه را، پس چگونه قبول خواهد کرد نمازی را که به آن استخفاف رسیده باشد».(۲)

و ایضا به سند صحیح از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: «هرگاه بایستد بنده ای به نماز و سبک کند نمازش را می فرماید حق تعالی به ملائکه که: می بینید بنده مرا، گویا چنان می پندارد که حوائج او به دست غیر من است، آیا نمی دانید که برآمدن حوائجش به دست من است؟».(۳)

و به سند معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که: «در تفسیر کریمه «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا(۴)» فرمود: مراد این نیست که خدا آزمایش می کند شما را که عمل کدام بیشتر است، بلکه مراد این است که آزمایش می کند شما را که عمل کدام صواب تر

۱- ۱) الکافی، ج ۳، ص ۲۶۸، باب من حافظ علی صلاته أو ضیعها، حدیث ۴. «... أول ما یحاسب به العبد، الصلاه، فإن قبلت، قبل ما سواها، إن الصلاه إذا ارتفعت فی أول وقتها رجعت إلی صاحبها...»؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸، باب فضل الصلاه، حدیث ۶۲۶. «أول ما یحاسب به العبد، الصلاه، فإذا قبلت، قبل منه سائر عمله و إذا ردّت علیه ردّ علیه سائر عمله».

۲- ۲) همان، ج ۳، ص ۲۶۹، باب من حافظ علی صلاته أو ضیعها، حدیث ۹. «واللّه إنّه لیأتی علی الرجل خمسون سنه و ما قبل اللّه منه صلاه واحده و أی شیء أشد من هذا...».

۳- ۳) همان، حدیث ۱۰. «إذا قام العبد فی الصلاه فخفف صلاته، قال اللّه تبارک و تعالی لملائکته أما ترون إلی عبدی کأ نّه یری...».

۴- ۴) سوره مبارکه ملک، آیه ۲.

و محکم تر است و جز این نیست که محکمی عمل، خوف از خدا است و نیّت صادقه نیکو. پس آن حضرت فرمود که: باقی ماندن بر عمل تا آنکه خالص شود از برای خدا، سخت تر و دشوارتر است از عمل کردن و عمل خالصی که نخواهی اینکه احدی تو را بر آن عمل مدح کند، مگر حق تعالی، و نیت افضل است از عمل، آگاه باش که نیت خود عمل است، پس تلاوت فرمود قول خدای تعالی را که: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ(۱)» و فرمود که: یعنی: هر کس عمل می کند بر نیت خود».(۲)

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا[ء] منقول است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «خوشا [به] حال کسی که خالص گرداند از برای خدا عمل و عبادت و دعا را، و مشغول نشود دلش به آنچه می بیند چشمهای او، و فراموش نکند یاد خدا را به سبب آنچه می شنود گوشهای او، و محزون نگردد به سبب آنچه به دیگران عطا شده است».(۳)

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است [۱۲] که فرمود در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی «إِلاَّ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ(۴)»: «قلب سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار خود را در حالی که در آن دل نباشد احدی سوای او سبحانه و فرمود که: هر دلی که در آن شکی یا شرکی باشد، آن دل ساقط است از درجه اعتبار حضرت آفریدگار و جز این نیست که زهد در دنیا مطلوب است به جهت آنکه دل بندگان خالی و فارغ شود از یاد دنیا و متوجه شود به ذکر آخرت».(۵)

ص: ۹۷

۱- ۱) سوره مبارکه اسراء، آیه ۸۴.
۲- ۲) الکافی، ج ۲، ص ۱۶، باب الاخلاص، حدیث ۴. «فی قول اللّه عزوجل «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» قال: لیس یعنی أکثر عملاً و لکن أصوبکم عملا و إنّما...».
۳- ۳) همان، حدیث ۳. «طوبی لمن أخلص اللّه العباده و الدعاء و لم یشغل قلبه بما تری عیناه و لم ینس ذکر اللّه بما تسمع أذناه و لم یحزن صدره بما أعطی غیره».
۴- ۴) سوره مبارکه شعراء، آیه ۸۹ .
۵- ۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶، باب الإخلاص، حدیث ۵. «سألته عن قول اللّه عزوجل «إِلاَّ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» قال: القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه أحد سواه و کل قلب فیه شرک أو شک...».

و در کـافی به سـند معتبر از ابوحمزه ثمـالی روایت کرده است که گفت: «در مزدلفه، یعنی مشـعرالحرام در عقب سـر حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام نماز کردم، پس چون آن حضـرت از نماز فارغ گردیـد، متوجه من شد و فرمود که: ای ابان! این نمازهـای پنجگـانه واجبه، هر کس بجـا آورد حـدود آنهـا را و محـافظت کنـد وقتهای آنها را، در روز قیامت برای او نزد خـدا عهـدی خواهد بود که به واسـطه آن داخل بهشت شود؛ و کسـی که بر پا ندارد حدود آنها را و محافظت ننماید اوقات آنها را، ملاقات خواهـد کرد در آخرت خـدا را در حالی که برای وی عهدی نباشد که به آن داخل بهشت شود. اگر خدا خواهد او را عذاب خواهد کرد و اگر خواهد او را خواهد آمرزید».(۱)

[جمع بندی نتیجه روایات]

و بـدانکه: اخبار از پیغمبر مختار و ائمه اطهار بر این مضـمون بسـیار است و همین قـدر از برای طالب حق و صاحب عقل کافی است و محصّل مضـمون آنچه از این اخبار به انضـمام بعضی از آنها با بعضی مفهوم می شود، آن است که نماز اشرف عبادات و اقرب قربات است و حضور قلب در جمیع عبادات، خصوص نماز مطلوب و مقصود حضرت معبود است. بلکه نماز بدون آن قابل درجه قبول نمی شود و هر قدر از آن که با حضور قلب واقع شود، مقبول خواهد بود و شـیطان رجیم و دیو لئیم غایت جد و نهایت سـعی و جهد دارد که آدمی را از این منفعت عظمی و موهبت کبری محروم سازد و عبادتش را به این وسیله از درجه اعتبـار و قبـول بینـدازد و به هر نوع که ممکن شود آدمی را به وادی شـک و شـبهه افکنـد و آتش حسـرت و نـدامت بر خرمن اعمال بندگان اندازد و همه را به

---

۱ – ۱) الکـافی، ج ۳، ص ۲۶۷، باب من حافظ علی صـلاته أوضـیعها، حدیث ۱. «کنت صـلیت خلف أبی عبداللّه علیه السـلام بالمزدلفه فلمّا انصرف التفت إلیّ، فقال: یا أبان! الصلوات الخمس المفروضات من أقام حدودهن و حافظ علی مواقیتهن...».

یک دفعه بسوزاند و تباه گرداند، و لیکن طالبان قرب درگاه حضرت اله و بندگان آگاه را لازم است که پیروی بزرگان دین مبین و مخلصان حقیقت بین نموده، خود را از این ورطه رهانند و اعمال و عبادات خود را به درجه قرب و قبول رسانند.

[حکایاتی از حضور قلب اولیای الهی در نماز]

صدوق رحمه الله در کتاب امالی به سند معتبر، حدیثی روایت کرده است که ماحصل مضمونش این است که: «در عهد حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام شیطان لعین به درگاه حضرت رب العالمین عرض کرد که: الهی! مرا از اول دنیا تا به این زمان مهلت دادی و بر قلوب بنی آدم مسلّط [۱۳] نمودی و من از آن زمان تا به حال بندگان مخلص تو را بسیار دیدم، اخلاص و ارادت احدی را در درگاه تو مثل اخلاص و ارادت این مرد یعنی حضرت سید الساجدین ندیدم و عبادت احدی به عبادت وی نمی رسد، ولیکن در خدمت تو عرض حاجتی دارم که مرا اذن دهی تا او را امتحان کنم. خطاب عزّت در رسید که ای ملعون رجیم! تو خود معترفی که از اول عالم تا به این زمان اخلاص و ارادت احدی را مثل اخلاص و ارادت وی ندیده ای، چگونه میل امتحان و آزمایش او را داری؟ آن ملعون عرض کرد که: الهی! متوقعم که حاجت مرا برآوری و اذن دهی در امتحان وی. خطاب از حضرت رب الارباب به وی رسید که تو را اذن دادم، ولیکن می دانم که سعی تو نابود و تو خائب و مردود خواهی شد، پس شبی از شبها که آن حضرت در محراب عبادت ایستاده مشغول نماز [و] تهجد بود، آن مردود به صورت ماری شد که ده سر داشته باشد و از پیش محراب آن حضرت علیه السلام خود را ظاهر نمود، دهنها گشوده و از هر دهنش آتش فرو می ریخت و به هر دهن یک انگشت پای آن حضرت را گرفته به دم فرو برد و به دندان گزید و آن حضرت چنانکه متوجه تضرع و زاری بود برقرار بود و اصلا متعرض آن ملعون نگردید، تا نماز خود را به اتمام رسانید. آنگاه به وی خطاب فرمود که: ای ملعون! از من دور شو، نمی گذاری که ساعتی با

پروردگار خود مناجات نمایم، آن ملعون منکوب و مخذول از نظر آن حضرت غائب شد و آن حضرت باز مشغول تضرع و ابتهال گردید».(۱)

و هم در آن کتاب حدیثی دیگر روایت کرده است که مضمونش این است که: «آن جناب روزی به عبادت در محراب ایستاده بود و مشغول نماز بود و در پیش روی آن حضرت چاهی عمیق بود و حضرت امام محمدباقر علیه السلام طفل خردسالی بود و در کنار محراب آن حضرت چنانکه عادت اطفال است می گردید و بازی می کرد، از اتفاق خود را کشانید تا به کنار چاه رسانید و سرنگون به چاه در افتاد؛ آن حضرت اصلا ملتفت فرزند ارجمند و نهال برومند خود نگردید و همچنان مشغول تضرع و زاری بود، مادر حضرت امام محمدباقر علیه السلام چون حال فرزند سعادتمند خود را بر آن منوال دید، زاری کنان بر چاه دوید و شروع در فریاد و افغان نمود، آن حضرت باز متوجه وی نگردید. آن زن از سوز درون بی ادبانه زبان گشود و به آن حضرت خطاب نمود که: نمی دانم شما بنی هاشم چه مقدار سنگین دل بوده اید که طفل من به چاه درافتاده است و تو مشغول نمازی! [۱۴] القصه؛ آن حضرت نماز خود را به پایان رسانید و بر سر چاه آمد و دست یازید و فرزند سعادتمند خود را از چاه بیرون آورد و به دست مادرش داد و فرمود که: این فرزند تو، مرا به حال خود بگذار تا مشغول مناجات با قاضی الحاجات شوم».(۲)

ص: ۱۰۰

۱- ۱) این روایت در امالی صدوق یافت نشد و لیکن بسنجید: الهدایه الکبری، ص ۲۱۴، الباب السادس باب الامام علی السجاد علیه السلام ؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ، ج ۴، ص ۱۳۴، فصل فی معجزاته علیه السلام . «... إنّ إبلیس لعنه اللّه ناجی ربه، فقال: إنّی قد رأیت العابدین لک من عبادک منذ أول العهد إلی عهد علی بن الحسین علیهماالسلام فلم أر أعبد لک و لا أخشع منه...».

۲- ۲) این روایت در امالی صدوق یافت نشد و لیکن بسنجید: الهدایه الکبری، ص ۲۱۵، الباب السادس باب الامام علی السجاد علیه السلام ؛ دلائل الامامه، ص ۱۹۷، خبر أمّه و السبب فی تزویجها. «کان قائماً یصلی حتی زحف ابنه محمد علیهماالسلام و هو طفل إلی بئرٍ کانت فی داره بالمدینه عمیقه فسقط فیه فنظرت إلیه أمه فصرخت و انقلبت...».

و در بعض کتب معتبره مـذکور است که: در زمان سابق مرد مؤمن عارفی بود که از کثرت نماز، پیشانیش مانند زانوی شتر پینه کرده و از بسـیاری روزه، چشمهای وی به مغاک(۱) سـرش فرورفته بود، روزی شـیطان رجیم و دیو لئیم خود را بر وی آشکار نمود، آن مرد مؤمن نگـاه کرد، دیـد که آن ملعون اسـباب خـدعه و فریب بر خود آویخته و مهرهای رنگارنگ از پس پشت و پیش روی خود فرو ریخته است و چند افسار نیز بر دوش افکنده.

از وی پرسـید کـه ای ملعـون! اینهـا چیسـت که بر خـود آویخته، گفت: اینهـا اسـباب فریب بنـدگان خـدا است. پرسـید که این افسارهـا چیست که بـا خود برداشـته؟ گفت: اینها به جهت جمعی از بنـدگان مخلص است که به این امور فریفته نمی شونـد و باید ایشان را به افسار به دام فریب گرفتار نمود.

آن مرد چـون خـود را از جمله مخلصـین می پنـداشت پرسـید که: افسـاری که برای فریب من مهیـا نموده ای کـدام است؟ آن ملعون گفت: تو از جمله بی افسارانی که به افسار احتیاج نداری. آن مرد پرسید که آن کسان که به افسار احتیاج دارند کیانند، آن ملعون گفت: اگر می خواهی آن کسـان را بشناسـی به همراه من بیا تا یکی از ایشان را به تو نشان دهم، آن مرد همراه وی روانه شد.

آن ملعون اسم اعظم خـدا بر وی خوانـد که از نظرهـا مخفی گردیـد، پس به همراه وی رفت تا به در سـرائی رسـیدند، شـیطان داخل شـد، آن مرد نیز از عقب وی به آن سـرا درآمـد، دید زنی تنور می سوزاند و طفلی در اطراف وی می گردد و بازی می کنـد، آن زن چـون تنـور خـود را سوزانیـد و خـواست که نـان در آن بنـدد، مـؤذن گفت: اللّه اکـبر؛ آن زن خمیر را گـذارد و برخواست و وضو ساخت و به نماز ایسـتاد. آن طفل باز به بازی مشـغول بود، شیطان دست یازید و از جیب خود سیبی یا اناری بیرون آورد و در نزد آن طفل بر زمین انداخت، آن طفل دست یازید که انار را از زمین بردارد، شیطان آن انار را به جانب

۱- ۱) گودال.

تنور حرکت داد، آن طفل از عقب انار روان شد، چون به نزدیک انار رسید، شیطان انار را به لب تنور برد، طفل از عقب انار به لب تنور آمد، چون خواست که انار را برباید، شیطان دست یازید و انار را در تنور افکند، طفل از عقب انار سراشیب شد و در تنور افتاد. آن زن در نماز [۱۵] بود، اصلا متزلزل نشد و به آرام دل و آرام تن، نماز خود را تمام کرد، آنگاه بر سر تنور آمد، دید که آن طفل در میان آتش نشسته است و با آتش بازی می کند و آتش او را اذیت نمی رساند، دست دراز کرد و طفل را از تنور بیرون آورد و در کناری نشانید و خود مشغول نماز شد، شیطان گفت که: این زن یکی از آن کسان است که به افسار احتیاج دارد، پس از نظر آن مرد غائب شد.(۱)

ای عزیز! مردان راه حق چنین بوده اند که تن به افسار شیطان رجیم در نداده اند و به خدعه و نیرنگ وی، از راه بیرون نرفته اند و به بنیان اخلاص و ارادت ایشان دامنی نرسیده است.

القصه؛ مقتضای اخبار و احادیث، آن است که اهتمام به حضور قلب در جمیع عبادات خصوصا در نماز، امری است مهم و غافل شدن از آن غفلتی است عظیم و پستی است ظاهر و دوری است از مرتبه قرب، پیدا و باهر؛ و چه مصیبتی است از این عظیمتر که آدم عاقل در مدت شصت یا هفتاد سال یا بیشتر یا کمتر، در اوقات نماز به نماز بایستد و با معبود خود مناجات کند و امیدها به سوی خود(۲) داشته باشد، پس چون روزِ عرض شود، دیوان عمل خود را از ثواب نماز، خالی بیند و میوه حسرت و ندامت از شاخسار اعمال ناشایست خود چیند و اصلا ثمری به وی عاید نگردد.

و این است معنی قول خدای تعالی: «خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ(۳)». یعنی: زیان کار است در دنیا و آخرت، این است زیان کاری آشکار هویدا.

۱- ۱) ۲ نسخه ناخوانا است و گویا چنین است نیز ممکن است «امیدها به سوی خدا» باشد.۳) سوره مبارکه حج، آیه ۱۱.

و در جای دیگر فرموده است: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکم بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمَالاً * الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا(۱)». یعنی: بگو یا محمد؛ آیا آگاه کنم شما را به کسانی که در زیان است عملهای ایشان، آن چنان کسانی که نابود است سعی ایشان در حیات دنیا و ایشان گمان دارند که کارهای نیکو از ایشان صادر می شود.

مطلب چهارم: [ذکر دوائی نافع در ازاله غفلت و توجه قلب]

در ذکر دوائی که نافع است در ازاله غفلت و توجه قلب در نماز به جانب حضرت عزّت جل شأنه.

بدانکه: حصول ایمان مقتضی آن است که بنده مؤمن تعظیم کند از برای حق سبحانه و تعالی که به وی ایمان آورده است و اذعان به بزرگی و عظمت وی کرده است و مقتضی آن است که پیوسته بنده مؤمن، خائف و ترسناک باشد از خدا، به سبب کم بودن عمل خود و بسیاری تقصیر خود و حیا داشته باشد از تقصیر خود، پس مؤمن اگر متصف به ایمان باشد، در واقع از این صفات خالی نخواهد بود، هر چند که این صفات در اشخاص به قوت و ضعف باشند به سبب قوت و ضعف ایمان ایشان.

پس منفک شدن مؤمن در حال نماز از این صفات نخواهد بود، مگر به جهت تفرقگی حواس و اغتشاش احوال و کثرت فکر در امور دنیا و میل قلب به جانب امور متفرقه که به تدبیر [۱۶] آنها اهتمام تمام دارد، زیرا که مشغول نمی کند مؤمن را از نماز، مگر افکار وارده بر وی که مشغول می کنند قلب را از توجه به سوی معبود بحق و این معنی فی الحقیقه مرضی است که عارض قلب می شود و آن را از امر خود منع می کند.

و دفع این ناخوشی نمی شود، مگر به دفع کردن سبب آن و قلع ماده و سد منبع آن.

[اسباب خواطر قلبی]

پس می گوئیم که سبب این خطرات که بر قلب عارض می شوند، یا امری است

۱- ۱) سوره مبارکه کهف، آیات ۱۰۴ ۱۰۳.

خارجی که بر قلب عارض می گردد و منشأ فساد و قساوت آن می شود و یا امری است باطنی که در قلب ثابت است.

[اسباب ظاهری]

اما قسم اول: پس لا محاله سبب عروض آن امر خارجی باشد، پس یا دیدن چشم خواهد بود، صورت محبوبی یا چهره امر غیر مطلوب و نامرعوبی، زیرا که دیدن چشم باعث می شود که قلب متوجه شود به آنچه آدمی دیده است و چون متوجه شود یا از آن سرور و بهجتی حاصل خواهد شد و یا ملال و نفرتی و بر هر تقدیر، قلب مشغول خواهد شد به تدبیر جلب آنچه موجب سرور و بهجت است و دفع آنچه باعث ملال است و نفرت، و به این سبب افکار گوناگون و خواطر از حد افزون بر قلب عارض و بعد از عروض آنها لامحاله قلب از توجه به جانب پروردگار منحرف و به جانب آن منصرف خواهد شد.

و یا شنیدن گوش است امری چنین را به تقریبی که در دیدن چشم ذکر رفت؛ و تو تأمل کن در اینکه هرگاه به اسبی یا استری یا چیز دیگر، محتاج باشی و در وقت نماز ببینی یا بشنوی که فلان کس اسبی که مناسب است دارد و می فروشد، آیا در تمام نماز در فکر خریدن آن نخواهی بود؟ و همچنین هرگاه بشنوی که فلان دشمن در صدد اذیت و ایذای تو است، آیا مجموع قلب تو متوجه دفع آن نخواهد شد؟

پس اگر به قلب، متوجه تحصیل مطلوب و دفع امر غیر گشتی، پس به کدام قلب متوجه نماز و مناجات با معبود بی نیاز خواهی شد و حال آنکه تو را یک قلب بیش نیست که: « مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ (۱)» یعنی: حق تعالی به یک مرد دو قلب عطا نفرموده است.

پس دوای این مرض مهلک آن است که چشم از خوب و بد و خیر و شر بپوشی

۱- ۱) سوره مبارکه احزاب، آیه ۴.

و گوش به مرغوب و نـامرغوب دنیـا نـدهی و امور خود را به مـدبّر امور واگـذاری و شواغل دیـدنی و شـنیدنی را از خود دور داری و قلب را به کلّیّته متوجه معبود بحق و قـادر مطلق نمـائی و در جمیع احوال بر این منوال باشـی تا در نماز نیز قلب به حال خود باشد و متوجه معبود یگانه گردد و از غیر او روی امید بر گرداند.

و اگر این معنی از برای تو متعذّر یا متعسّر باشد، لااقل قلب را بر این بداری که در حال نماز که معیار ردّ و قبول سایر اعمال و معراج مؤمن و محل مناجات با قاضـی الحاجات است به خیالی دیگر مائل نشود و از ماسوی او روی بر گرداند، تا به ثواب نماز فائز گردی و از قرب معبودِ بی نیاز دور نمانی.

و ممد این معنی است اینکه در حال [۱۷] نماز به وظائف و آداب آن عمل نمائی و در وقت قیام نظر افکنی به سجده گاه خود و در آن حال به خاطر بگذرانی که در برابر پادشاه عظیمی ایستاده ای که تو را می بیند و بر اسرار تو مطلع است، هر چند تو او را نمی بینی؛ و بـدانی که رو کردن به سوی وی نمی باشد، مگر به روی دل، و روی سر مثال و تابع است؛ و بترسـی از این که اگر روی دل به جانب وی نگردانی تو را از درگاه خود محروم گرداند و بی نصـیب برگرداند و از مقام خدمت خود تو را دور دارد و از جنـاب قـدس خود تو را مـأیوس نمایـد و با خود خیال کنی که چگونه می توانـد بنـده ای که در خـدمت آقای خود ایسـتاده باشـد، پشت خود را به جانب او بگردانـد و روی از وی برتابد و فکر خود را در غیر خدمت و رضای وی صـرف کند، زیرا که شـبهه ای نیست که چنین بنـده ای مسـتحق خـذلان و ناامیدی است از درگاه آقای خود در این عالم انس، پس چگونه خواهد چنین بنده به نسبت به عالم قدس و جناب مقدس الهی و پادشاه حقیقی.

و در حـدیث وارد است که: «خداونـد عالم نظر نمی کنـد به صورتها و عملهای شـما، بلکه نظر می کنـد به سوی قلوب و نیات شما»،(۱) پس به تذکر این امور و امثال اینها همت

ص: ۱۰۵

---

۱ – ۱) جـامع الأخبار، شـعیری، ص ۱۰۰، الفصـل السـادس و الخمسون فی الاخلاـص؛ بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۸، باب ۵۴، الاخلاص و معنی قربه... «إنّ اللّه لاینظر إلی صورکم و أعمالکم و إنّما ینظر إلی قلوبکم و نیاتکم».

خود را جمع کنی و قلب را صافی نمایی و به قصد صحیح متوجه معبود حقیقی شوی، اینها همه دوای دفع امور ظاهره است.

[اسباب باطنی]

و اما اسباب باطنه؛ پس علاج آنها صعب تر و دفع آنها دشوارتر است، زیرا که کسی که فرو رفت در وادی های امور دنیا و غرق شد در آب شور این عاریت سرا، فکرش منحصر در یک امر نیست، بلکه پیوسته از شاخی به شاخی می پرد و از جائی به جائی می دود و پوشانیدن چشم و گوش ندادن به سخن ها، نفعی به وی نمی بخشد، زیرا که آنچه در دلش جای گرفته است برای اشتغال او کافی است.

پس بر چنین کسی لازم است که به قهر و غلبه، نفس را بدارد به فهمیدن اذکاری که در نماز می خواند، و منع کند آن را از توجه به امری دیگر تا آنکه اندک اندک مشغول کند نفس خود را از امور باطله و برگرداند از هواها و خواهشهای عاطله، و اعانت می کند بر علاج این امر اینکه مصلی پیش از مشغول شدن به نماز، مهیا شود به جهت قیام بحق خدمت و خالی کند دل را از خیالهای دنیا و تازه کند بر خود امور آخرت را و به خاطر بگذراند طرز ایستادن خود را در موقف حساب در نزد حضرت رب الارباب و بپردازد دل را از آنچه همتش مصروف است به آن در هر باب و باقی نگذارد برای خود امری را که قلبش توجه کند به آن.

پس اگر تسکین یافت صورت افکار دنیویه به این دوای مسکّن، و الا ناچار است از مُسهِّلی که ریشه های مرض را از اعماق عروق قلب برکند و آن مُسهِّل آن است که نظر کند در امور مهمّه خود که او را مشغول می گرداند از حضور قلب، [۱۸] و شکی نیست در اینکه مهم بودن آن امور در نظرش، به جهت میل و خواهشی است که به آنها دارد، پس نفس خود را زجر کند به کندن آن امور از وی و محروم گرداند نفس را از آنها و قطع

کند علاقه آنها را از نفس، و بداند که هر چه مشغول می کند او را از نماز ضد دین او و لشکر شیطان است که دشمن قدیم او است.

حق تعالی می فرماید: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ(۱)» یعنی: آیا من که خداوندم عهد نکردم با شما ای بنی آدم! که عبادت نکنید شیطان را که آن دشمن آشکار شما است و اینکه عبادت کنید مرا که پروردگار شمایم، این است راه راست، پس یقین بداند که باقی ماندن آن امر ضررش بیشتر است از نبودن آن.

نقل کرده اند که: یکی از اهل معرفت، روزی در باغی از باغهای خود نماز می گذارد، ناگاه نظرش بر پر مرغی افتاد که بر شاخ درختی نشسته بود، پس ساعتی مشغول آن مرغ شد و نمازش را فراموش کرد و ندانست چه قدر نماز کرده است، چون این حالت از خود مشاهده کرد آن باغ را بر فقرا تصدق کرد تا شاید تلافی آن مشغولی کرده باشد.(۲) اهل حال چنین می کرده اند تا قطع کنند ماده فکر را از خود.

و باز حکایت کرده اند که: بعضی از صاحبان انتباه، اگر نمازش به جماعت فوت می شد، آن شب را نمی خوابید و احیا می داشت تا کفاره ترک جماعت باشد و اگر نماز مغربش را تأخیر می کرد تا دو ستاره در آسمان پیدا می شد، آزاد می کرد دو غلام را!(۳) همه اینها به جهت این بود که قطع کنند ماده فکر را از قلب و دفع کنند غفلت را از آن.

و این دوا قاطع است ماده علمت را و دوای سابق فائده می داد در دفع خواهشهای ضعیفه و افکاری که مشغول می کند حواشی قلب را.

ص: ۱۰۷

۱- ۱) سوره مبارکه یس، آیات ۶۱ ۶۰.

۲- ۲) رسائل الشهید الثانی، ص ۱۱۱. «بعضهم صلی فی حائط له فیه شجر فأعجبه ریش طائر فی الشجر یلتمس مخرجا فاتبعه نظره...».

۳- ۳) المحجه البیضاء، ص ۱۷۰. «و کان بعضهم اذا فاتته صلاه فی جماعه اُحیی تلک اللیله...».

[درمان افکار و خواطر قوی]

اما در دفع افکار قویه، پس آن دوا نفع نمی بخشد، بلکه این افکار قویه در قلب رسوخ کرده اند و پیوسته آنها تو را می کِشند و تو آنها را دفع می کنی، پس آنها غالب می شوند بر تو و تمام نمازت در شغل محاربه و جدال می گذرد.

و مَثَل تو در این حال، مَثَل مردی است که در بیابان می رفت و مشقت بسیار کشیده بود، ناگاه به پای درختی رسید و خواست که دمی در پای آن درخت بیاساید، مرغان چند بر شاخهای آن درخت هجوم آوردند و آواز برکشیدند او را از استراحت مانع شدند. آن مرد چوبی به دست گرفت و آن مرغان را پرانید و نشست و خواست مشغول استراحت شود، باز آن مرغان معاودت نمودند و آواز برکشیدند، باز آن مرد چوب به دست گرفته مرغان پرانید و هر دفعه که مرغان را می پرانید باز بر می گشتند و او را از استراحت مانع می شدند، ناگاه مردی بر وی گذشت و با وی گفت که: هرگاه خواهی از آواز و نفیر مرغان فارغ شوی درخت را از بیخ برکن.(۱)

پس ای عزیز همچنین است درخت شهوت و خواهش دنیا که چون ریشه های خود را در زمین دل محکم کرد و سر برکشید، بالضروره مرغان فکرهای دور و دراز بر آن می نشینند [۱۹] و تو را از استراحت مانع می شوند و هر چند خواهی آنها را دفع کنی میسر نمی شود، مگر آنکه ریشه درخت را از زمین برکنی و به کناری افکنی.

[بازگشت همه خواطر به حب دنیا]

و بالجمله این مشاغل بسیارند و مرجع همه آنها به یک امر است که آن حب دنیا است و از اینجا است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «حبّ الدنیا رأس کل خطیئه»(۲) یعنی:

ص: ۱۰۸

۱- ۱) المحجه البیضاء، ص ۳۷۶. «رجل تحت شجره أراد أن یصفو له فکره و کانت أصوات العصافیر تشوش علیه... فإن أردت الخلاص فاقلع الشجره».

۲- ۲) الخصال، ج ۱، ص ۲۵، ح ۸۷، رأس کل خطیئه؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۸، باب ذم الدنیا.

حب دنیا سر هر گناهی است و اساس هر نقصانی و منبع هر فسادی، پس هرکس که باطن وی محتوی بر حب دنیا باشد، نه از رهگذر آنکه از آن توشه آخرت بردارد و زاد معاد مهیا کند، طمع نکند که دلش روشن و صاف شود و لذت مناجات قاضی الحاجات را دریابد، خصوصا در نماز که معراج مؤمن(۱) و دوای درد بیماران معاصی است، زیرا که آن کسی که مغرور می شود به دنیا، مسرور نمی شود به یاد خدا و مناجات او و همّت مرد با آن چیزی است که دیده اش به آن روشن می شود. پس اگر چشم وی به دنیا روشن شود قلبش لامحاله متوجه آن خواهد بود و امید نجات از برای وی نخواهد بود.

و لیکن با وجود این حال مشغول مجاهده باید شد و دست بر نباید داشت و قلب را به یاد خدا مشغول باید ساخت و اسباب شاغله را از وی دور باید کرد. اینها همه در وقتی است که دنیا را خواهد، نه از جهت توشه آخرت و تهیه زاد عقبی.

اما هرگاه دنیا را از این جهت خواهد که وسیله معموری آخرت است، پس آن ضرر ندارد و از اینجاست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «نعم العون علی تقوی اللّه الغنی»(۲) یعنی: نیکو یاری کننده ای است بر تقوی و پرهیزکاری غنی و بی نیازی از خلق. و در حدیث دیگر منقول است که: «نعم العون الدنیا علی الآخره»(۳) یعنی: نیکو یاری کننده است دنیا بر آخرت.

و بدانکه: همت بستن به دنیا و مصروف نمودن فکر در آن، زیاد نمی کند مگر احتیاج را و متفرق می گرداند امور را و زیاد می کند معاصی بزرگ را. و دشمنی دنیا بعد از ایمان به خدا و رسول خدا [صلی الله علیه و آله] بهترین عملها است.

۱- ۱) عبارت معروف «الصلاه معراج المومن».

۲- ۲) الکافی، ج ۵، ص ۷۱، باب الاستعانه بالدنیا، حدیث ۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶، باب المعایش.

۳- ۳) همان، ص ۷۲، باب الاستعانه بالدنیا، حدیث ۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶، باب المعایش.

و در کافی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرموده: «کسی که صبح کند و شام کند در حالی که دنیا بزرگترین همّ او باشد، می گرداند خداوند عالم، فقر و احتیاج را در میان دو چشم او و متفرّق می گرداند امر او را و نمی رسد او را از دنیا مگر آن قدر که قسمت او است؛ و کسی که صبح کند و شام کند در حالی که آخرت اکبر همّ او باشد خدای تعالی می گرداند غنا و بی نیازی را در دل او و جمع می کند امر او را».(۱)

و هم در آن کتاب از همان جناب روایت کرده است که فرمود: «کسی که ببندد دل خود را به دنیا، بسته شود دلش به سه خصلت؛ اوّل: غم و غصّه که هرگز تمام نشود، دویّم: آرزوئی که هرگز به آن نرسد، سیّم: امیدی که هرگز حاصل نشود».(۲)

و هم در آن کتاب به سند معتبر از محمد بن مسلم بن عبیداللّه روایت کرده است که گفت: «کسی از علی بن الحسین علیهماالسلام پرسید که: کدام عمل افضل است؟ آن حضرت فرمود که: [۲۰] هیچ عملی بعد از معرفت خدا و معرفت رسول خدا بهتر نیست از دشمنی دنیا، زیرا که دشمنی دنیا شعبه ها دارد و معاصی خدا چند نوع است، پس اول چیزی که به آن معصیت خدا کردند کبر و خودبینی بود و آن معصیت شیطان است که خدا می فرماید: تکبر کرد و بود از کافران.(۳)

پس بعد از آن حرص است و آن معصیت آدم و حوا است در وقتی که ایزد تعالی به ایشان فرمود که: نزدیک این درخت مروید که از جمله ظلم کنندگان خواهید بود و ایشان از آن درخت گرفتند چیزی را که به آن محتاج نبودند و این شیوه میان ذریه

۱- ۱) الکافی، ج ۲، ص ۳۱۹، باب حب الدنیا، حدیث ۱۵، «من أصبح و أمسی و الدنیا اکبر همّه جعل اللّه تعالی الفقر بین عینیه و شتت أمره و لم ینل...».

۲- ۲) همان، ج ۲، ص ۳۲۰، حدیث ۱۷، «من تعلق قلبه بالدنیا، تعلق قلبه بثلاث خصال، همّ لا یفنی، و أمل لایدرک و رجاءٍ لاینال».

۳- ۳) اشاره است به آیات: ۳۴ سوره بقره و ۷۴ سوره ص، ۵۹ سوره زمر.

ایشان ماند تا روز قیامت و از اینجا است که اکثر اوقات طلب می کند فرزند آدم، چیزی را که به آن احتیاج ندارد.

پس بعد از آن حسد بود و آن معصیت پسر آدم است که قابیل(۱) به آن واسطه برادر خود را کشت، پس منشعب باشد از این سه معصیت، معاصی بسیار که از آنها است دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و سروری و دوستی راحت و تن پروری و دوستی سخن گفتن و دوستی بلند مرتبه گی(۲) و مال داری. پس اینها هفت خصلتند که معصیت خدا به آنها صادر می شود و همه اینها مجتمعند در حب دنیا.

و از اینجا است که پیغمبران و دانایان گفتند که: «حب دنیا سر هر گناهی است و دنیا دو دنیا است دنیای بلاغ که آدمی به آن معیشت می کند و دنیای ملعونه که آدمی را از خدمت پروردگار عالمیان باز می دارد».(۳)

و هم در آن کتاب به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله اموری که حق تعالی در مناجات به موسی صلی الله علیه و آله فرمود این بود که: ای موسی! دنیا دار عقوبت است که در آن عقوبت کردم آدم را در وقتی که نافرمانی کرد مرا و گردانیدم من آن را ملعونه، ملعون است آنچه در آن هست، مگر آن چیزی که به آن تحصیل رضای من کنند. ای موسی! بندگان صالح من زهد ورزیدند در دنیا به قدر علم خود به ناخوشیهای آن و سایر خلق رغبت کردند در دنیا به قدر جهلشان و نیست احدی که عظیم بشمارد دنیا را، پس دیده اش به آن روشن شود و نیست احدی که حقیر بشمارد دنیا را، مگر آنکه از آن منتفع می شود».(۴)

۱- ۱) در متن مؤلّف روی «قابیل» خط کشیده است.

۲- ۲) در متن مؤلّف مرتبگی.

۳- ۳) الکافی، ج ۲، ص ۳۱۶، باب حب الدنیا و الحرص علیها، حدیث ۸. «سئل علی بن الحسین علیهماالسلام أیّ الأعمال أفضل عنداللّه، قال: ما من عمل بعد معرفه اللّه عزوجل و معرفه رسوله صلی الله علیه و آله أفضل من بغض الدنیا... حب الدنیا رأس کل خطیئه...».

۴- ۴) همان، ص ۳۱۷، حدیث ۹ «فی مناجاه موسی علیه السلام یا موسی إنّ الدنیا دار عقوبه، عاقبت فیها آدم عند خطیئته و جعلتها ملعونه، ملعون ما فیها إلّا ما کان فیها لی یا موسی...».

و اخبـار در این مضـمار از اهل بیت اطهار [علیهم السـلام] بسـیار وارد شـده است و محصّل همه آنها آن است که دنیا دو دنیا است؛ یکی آنکه به آن تحصـیل رضای جناب اقدس الهی شود؛ و دیگری اینکه به آن آدمی از ساحت قرب یزدانی دور ماند، و دنیای مذموم که خدا آن را لعن کرده است، قسم ثانی است و قسم اول ممدوح است.

ولکن به این نیز مغرور نشـوی، که دنیـا موضع تلـبیس و غرور ابلیس است و شـیطان آدمی را فریب می دهـد و نفس نیز آن را مـدد می کنـد و به آدمی چنین وا می نمایـد که این دنیا دنیای ممدوح است تا آنکه او را به بلاها مبتلا می گرداند و از مرحله قرب معبود حقیقی دور می افکند.

پس بایـد مؤمن بیداردل [۲۱] پیوسـته در صـدد امتحـان و آزمایش خود باشـد و مـدام به عقل خود رجوع کنـد و قلب خود را امتحان نمایـد که مبادا نوعی شود که به محذور مبتلا گردد و داخل شود بر وی حب دنیا از راهی که از آن غافل باشد و دلیلی بر این قوی تر از وجـدان [و] عقـل نیست، پس این است دوای نافع و مسـهّل دافع، ولیکن این دوا تلـخ است و در اکثر کامها و طبـاع نـاگوار است و کسـی به اسـتعمال آن نمی پردازد و مرض، مزمن و عسـر العلاـج می شـود و رفته رفته کـار به جـائی می انجامد که به هیچ دوا معالجه نمی شود، حتی اینکه اکابر و بزرگان سـعی ها می کنند که دو رکعت نماز کنند که در آن امری از امور دنیا به خاطرشان نگذرد، برای ایشان ممکن نمی شود.

و محرّر این کلمات گوید که: وقتی به قم مشـرف شدم و در آنجا به خدمت سـید عزیزی رسیدم که از احفاد میرداماد بود و به قم آمده بود به زیارت و درصدد اصلاح نفس و تقویت قلب بود.

روزی در خلـوتی در اثنـاء صـحبت فرمـود که: نمی دانم چه کنم که از برای من میسّـر شود، یـک نمـاز که در آن قلب متوجه معبود بی نیاز باشد و فرمود که: هر زمان که مشغول

نماز شدم، قلب متوجه است به امور باطله، مثل جنگ رستم و اسفندیار و سلطنت کیکاوس و کیخسرو و غیر اینها و چون می گویم «السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته» ملتفت می شوم که نماز تمام شده است و به هیچ وجه قلب توجه به نماز نداشته است، لابد بعض اوقات نماز را اعاده می کنم که شاید قلب متوجه نماز شود، از اول بدتر است!

پس در این هنگام ما و تو را چه طمع است در توجه قلب به نماز؟ ای کاشکی که سالم بماند ثلث نماز یا ربع آن یا کمتر یا بیشتر از آن از وساوس شیطان، پس باشیم ما از جمله کسانی که «مخلوط کردند عمل صالح را به عمل بد».(۱)

و مجمل کلام در این مقام آن است که قلب شبیه است به قدحی که مملو باشد از سرکه مثلا و تو آب بر آن ریزی و شکی نیست که هر قدر آب بر آن داخل شود به قدر آن سرکه از قدح بیرون ریزد و حق تعالی فرموده است که: «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ(۲)» یعنی: حق تعالی نگردانیده است از برای هیچ مردی دو دل را در جوفش؛ پس تو را یک دل بیش نیست و دوستی دنیا و آخرت در یک دل نگنجد.

و در حدیث وارد است که: «مثل دنیا و آخرت، مثل دو زنند که در حباله یک مرد باشند، به قدری که یکی از آنها را خوشحال کند، آن دیگری از وی مکدر شود».(۳)

و در حدیث دیگر وارد است که: «مثل دنیا و آخرت، مثل مشرق و مغرب است که هر قدر به یکی از آنها نزدیک شوی از دیگری دور خواهی شد».(۴)

پس آدم عاقل باید تأمل کند که کدام از آنها به حال وی انفع است تا همت بر آن بندد

۱- ۱) اقتباس از آیه ۱۰۲ سوره مبارکه توبه «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً.»

۲- ۲) سوره مبارکه احزاب، آیه ۴.

۳- ۳) غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۱، ش ۱۵۵؛ عیون الحکم، ص ۱۴۳، حدیث ۳۱۹۹، الفصل الثانی عشر. «إنّ الدنیا و الآخره کرجل له امرتان إذا أرضی أحداهما أسخط الأخری».

۴- ۴) امالی مرتضی، ج ۱، ص ۱۵۱، اخبار الحسن بن ابی الحسن. «مثل الدنیا و الآخره، مثل المشرق و المغرب، متی ازددت من أحدهما قربا، ازددت من الآخره بُعداً».

و دل را از دیگری [۲۲] خالی گردانـد، و پر ظاهر است که آخرت که دار باقی است، انفع است از دنیا که دار فانی است و در شرف فنـا و زوال اسـت و نعمتش نـاقص است و لـذّتش فـانی است و عیشـش ناتمـام است و غم و انـدوه در آن بسـیار است و مصائب و نوائب در آن بی شمار است «وفقنا اللّه و اياكم من شرور انفسنا و سيآت اعمالنا بحق محمد و آله الامجاد».

[ابواب مباحث نماز]

اشاره

و بدان که نماز مشتمل است بر سه امر مقدمات و مقامات و لواحق و منافیات، پس ناچار است در این مقام از ذکر سه باب.

باب اول: [مقدمات نماز]

اشاره

باب اول در مقدمات نماز است و آنها بر دو گونه اند: مقدمات واجبه و مستحبّه و مقدمات واجبه شش اند، طهارت از حدث و طهارت از خبث و سرّ عورت و مکان و وقت و قبله.

و مقدمات مندوبه بسـیار است، مثل رفتن به مسـجد و اذان و اقامه و احرام نماز بستن به هفت تکبیر و در بین تکبیرات، دعاهای توجه خواندن و امثال اینها.

و در هر یک از این امور، اسـرار خفیه و رموز مخفیه مندرج است، هر چند عاقل لبیب و مشتاق حضرت حبیب، اگر تأمل نماید همه آنهـا را خود در می یابـد، و لیکن در این مقـام به ذکر اسـرار یـک یک از آنها می پردازیم و مخفیات رموز هر یک را به تفصیل مذکور می سازیم تا تذکره ای از برای هر کس که اراده تذکر داشته باشد. واللّه ولی التوفيق و بيده ازمه التحقيق.

پس می گوئیم که: مقصود از این باب در ضمن هفت مطلب بیان می شود.

مطلب اول: [طهارت از حدث]

اشاره

در طهارت از حدث است و آن حاصل می شود به وضو و غسل و تیمم، پس مقصود از این مطلب در ضـمن سه مبحث آورده می شود.

مبحث اول: [در اسرار وضو]

اشاره

در وضو است و آن حاصل می شود به شستن رو و دستها و مسح سر و پاها؛ و بدان که سرّ اینکه حق سبحانه تعالی امر کرده است در وضو به غَسل و مسحِ این اعضا، این است که این اعضا مباشرند از برای امور دنیویه و منهمک و فرو رفته اند در کدورات دنیه فانیه، پس امر کرد حق تعالی به غسل آنها تا پاک و طاهر شوند از کدورات ظاهریه و قابل شوند از برای مناجات با پروردگار عالمیان و در این اشاره است به سوی اینکه لازم است بر بنده این که طاهر گرداند قلب را که موضع نظر حضرت پروردگار است و رئیس بزرگ آن جوارح است از کدورات معنویه، زیرا که حق سبحانه و تعالی نظر نمی کند به صورتهای بندگان، بلکه نظر می کند به دلهای ایشان و به جهت آنکه بداند کسی که می شوید این اعضاء را پیش از مشغول شدن به عبادت حضرت پروردگار عالم که در نزد عبادت حضرت پروردگار باید دست از آلودگیهای دنیا شست، و روی از آنها برتافت، و سر را از زیر بار گران آنها بیرون آورد، و پا از آمد و شدِ تحصیل مرادات دنیا کشید، و دل را از کثافات التفات به آنها خالی نمود، تا آنکه اهلیّت عبادت حضرت پروردگار بهم [۲۳] رساند، این است مجمل سخن در اسرار وضو.

[تفصیل اسرار هریک از اجزاء وضو]

اما تفصیل کلام در آن، پس آن است که امر فرمود به شستن وجه از جهت آنکه در آن واقع است اکثر حواس ظاهره مثل چشم که به آن رنگها ممتاز می شود و گوش که به آن آوازها امتیاز می یابد و زبان که به آن که مزه ها ادراک می شود و بینی که به آن ادراک بوها می شود؛ و پر ظاهر است که این حواس اعظم اسباب باعثه اند بر میل قلب به مشتهیات دنیا و مطالب این عاریت سرا، پس امر فرمود به شستن آن تا آنکه متوجّه شود به عبادت حق تعالی در حالی که پاک و پاکیزه باشد از این امور فانیه غیر باقیه.

پس امر فرمود به شستن دستها، زیرا که آنها مباشر می شوند اکثر امور دنیاویه را؛

ص :۱۱۵

و مقدم داشت دست راست را بر دست چپ، زیرا که دست راست اقوی است از دست چپ در این مرحله و مقدم است در نیل مشتهیات طبیعیه و احوال دنیای دنیه.

پس امر فرمود به مسح پیش سر، زیرا که در آنجا واقع است دماغ که محل قوای باطنه است. از جمله آنها است قوه مفکره که بتوسط آن حاصل می شود قصد به سوی توجه به مرادات طبیعیه و منبعث می شود حواس به سوی رو کردن بر امور دنیویه که مانع است از اقبال به سوی امور اخرویه.

پس امر فرمود به مسح پاها، زیرا که آنها را مدخلی است عظیم در تحصیل مرادات و مطالب دنیا و حصول مشتهیات و مآرب آن، پس بعد از آنکه بنده این اعضا را بشوید و مسح کند، چنانکه حق مسح کردن است و در آن حال از یاد حضرت آفریدگار بیرون نرود، سزاوار می شود برای دخول در عبادت و جائز می شود او را توجه به معبود بی نیاز و مستحق می گردد برای مناجات خداوند بی شریک و انباز.(۱)

در حالی که ملاحظه کننده باشی قول رسول خدا را که فرمود: مثل مؤمن خالص، مثل آب است و باید صفا و روشنی تو با حق تعالی، مانند صفا و روشنی آب باشد در وقتی که از آسمان نازل می شود و خدا آن را طهور نامیده است و پاک و پاکیزه گردان دل خود را به تقوی و یقین در نزد طهارت اعضای خود را به آب.(۲)

و از علل ابن شاذان از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود جز این نیست مأمور شدند بندگان به وضو(۳) به جهت آنکه بنده پاک باشد در وقتی که می ایستد در برابر حق تعالی و مناجات می کند با مجیب الدعوات و حالی که مطیع است

۱- ۱) برگرفته از: رسائل الشهید الثانی، ص ۱۱۳ ۱۱۴. «فأمر فی الوضوء بغسل الوجه لأنّ التوجه و الإقبال بوجه القلب علی اللّه تعالی به فیه أکثر الحواس الظاهره...».

۲- ۲) مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۱۲۹، الباب الستون فی الطهاره؛ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۴۰، الباب السابع سنن الوضوء و آدابه، حدیث ۱۶. «مثل المؤمن الخالص کمثل الماء...».

۳- ۳) در نسخه خطی «سجود» آمده که اشتباه است.

مرا آن جناب را و پاک و پاکیزه باشد از دنس ها و نجاسات و برطرف شود از او کسالت و دفع شود از او نعاس و پاک شود دل او برای ایستادن در برابر خداوند جبار و جز این نیست که واجب شستن بر رو و دستها و مسح بر سر و پاها، از جهت آنکه عبد چون بایستد در برابر خداوند جبار، این چهار عضو از او نمایان است و سجود می کند به پیشانی که جزئی از روی است و خضوع و فروتنی می کند روی او و بلند می کند دستهای خود را به جانب حضرت آفریدگار و به سر حرکت می کند در حال رکوع و سجود و بپا بر می خیزد و می نشیند در برابر حضرت پروردگار(۱). و این حدیث را صدوق در فقیه(۲) به اندک تفاوت روایت کرده است از محمد بن سنان.

اینها که یاد کردیم، واجبات وضو است. و وضو را مستحباتی چند هست که از جمله آنها است: مضمضه و استنشاق و خواندن دعاها در نزد نظر کردن به آب و نزد هر فعلی از افعال وضو، چنانکه از حضرت امیر علیه السلام منقول است که: چون خواست متوجه وضو شود، زبان به حمد و ثنای حضرت قادر یگانه گشود و چون نظرش بر آب افتاد فرمود که: «الحمد للّه الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا»(۳) «اللهم اجعلنی من التّوابین و اجعلنی من المتطهرین(۴)» یعنی: حمد و سپاس حضرت خداوندی را سزاست که گردانید آب را پاک و پاک کننده و نگردانید آن را نجس، خدایا بگردان مرا از جمله توبه کنندگان و بگردان مرا از جمله طهارت گیرندگان.

و سرّ اینکه خواهش نمود که خدا وی را از جمله توبه کنندگان و طهارت گیرندگان گرداند ظاهر است؛ زیرا که آدمی هرگاه پاک از معاصی نشود قابل [۲۴] مناجات با

۱- ۱) علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۵۷، الباب ۱۸۲، علل الشرائع و أصول الإسلام، حدیث ۹.

۲- ۲) من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶، باب علة الوضوء، حدیث ۱۲۸.

۳- ۳) الکافی، ج ۳، ص ۷۰، کتاب الطهاره، باب النوادر، حدیث ۶.

۴- ۴) المحاسن، ج ۱، ص ۴۶، ح ۶۲، ثواب من ذکر اسم اللّه علی طهور. «لا یتوضأ الرجل حتی یسمی و یقول قبل أن یمس الماء: اللّهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین...».

قاضی الحاجات نمی گردد؛ و پاک شدن از معاصی حاصل نمی شود، مگر به توبه و توبه حاصل نمی شود، مگر به قبول آن، پس در نزد هر فعلی از افعال وضو، عرض مطلبی را نمود که مناسب آن مقام بود و ما آن ادعیه را در کتاب میزان الاعمال که به فارسی نوشته ایم ایراد نموده ایم و عاقل لبیب و دانای اریب چون به آنها رجوع کند، سرّ هر یک را ادراک می تواند کرد و ذکر آنها در این مقام موجب طول کلام است.

پس چون آن حضرت از وضو فارغ شدند، این دعا [را] خواندند که: «اللّهم ارزقنی تمام الوضوء و تمام الصلوه و تمام مغفرتک و رضوانک»(۱) یعنی: الهی روزی کن مرا تمام بودن وضو و تمام بودن نماز و تمام مغفرت و آمرزش خود و خوشنودی خود را.

و بدانکه ذکر این دعاها یا از جهت تأدیب است که ما و تو متنبه شویم و یا از جهت آن است که گفته اند: «حسنات الأبرار سیآت المقربین»(۲)، یعنی: نیکی های خوبان و طاعت ایشان، بدی و معصیت است نسبت به مقرّبان.

و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرگاه خواهی که طهارت کنی و وضو بسازی نزدیک شو به آب چنانچه نزدیک می شوی به رحمت خدا، زیرا که حق سبحانه تعالی گردانیده است آب را مفتاح قرب و مناجات خود و دلیل و راهنما به سوی بساط خدمت خود و همچنانکه رحمت او می شوید گناهان بندگان را، همچنان نجاساتِ ظاهر را پاک می کند آب نه غیر آن.

حق تعالی می فرماید که: «فرو فرستادیم از سماء آبی را که پاک و پاک کننده است»(۳)

۱- ۱) من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲، باب حد الوضوء و ترتیبه، حدیث ۱۰۷. «زکاه الوضوء أن یقول المتوضی اللّهم إنّی أسألک تمام الوضوء و تمام الصلاه و تمام رضوانک والجنه فهذا زکاه الوضوء».

۲- ۲) الفتوحات المکیه، ج ۴، ص ۱۰۵؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۵۶.

۳- ۳) سوره مبارکه فرقان، آیه ۴۸ «وَ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا.»

و فرموده است که: «گردانیدیم و خلق کردیم از آب هر چیز زنده را(۱)»، پس همچنانکه زنده کرد از آب هر چیزی از نعیم دنیا را، همچنین به فضل و رحمت خود زنده گردانید دلها را به طاعت و عبادت خود؛ و فکر کن در صفا و روشنی آب و پاک و پاک کننده بودن و برکت آن و باریکی ممزوج شدن آن به هر چیزی.

و استعمال کن آن را در تطهیر اعضای خود که خدا امر کرده است تو را به تطهیر آنها، و بجا بیاور تطهیر اعضا را به آداب و فرائض و سنن آنها، زیرا که در تحت هر یک از آنها فوائد بسیار است، هرگاه تو استعمال کنی آنها را، به حرمت جاری می شود چشمه های فواید آن در دل تو. پس معاشرت کن با خلق خدا مثل ممزوج شدن آب به چیزها که می رساند هر چیز حق آن را و متغیر نمی شود از آنچه هست».(۲)

مبحث دوم: در اسرار مخفیّه غسل است

بدان که غسل حاصل می شود به شستن جمیع بدن، یا به ترتیب که اول سر و گردن را بشوید، و بعد از آن جانب راست از چنبر گردن تا کف پا و ناخن ها، و بعد از آن جانب چپ به نوع جانب راست و یا به یک دفعه.

به هر تقدیر سرّ اینکه امر فرمود حکیم علی الاطلاق به شستن جمیع بدن در غسل، آن است که اقرب حالات آدمی و اشدّ آنها از حیثیت تعلق به شهوات و خواهش نفس، حال جماع است که از جمله موجبات غسل است. و پر ظاهر است که جمیع بدن را در آن مدخل است، و از اینجا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «در زیر هر موئی جنابت است».(۳)

۱- ۱) سوره مبارکه انبیاء، آیه ۳۰ «وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ.»

۲- ۲) مصباح الشریعه، ص ۱۲۸، الباب الستون فی الطهاره. «إذا أردت الطهاره و الوضوء فتقدم إلی الماء تقدمک إلی رحمه اللّه قد جعل الماء مفتاح قربته و مناجاته و دلیلا...».

۳- ۳) فقه الرضا علیه السلام ، ص ۸۳ . «تحت کل شعره جنابه».

پس به سبب جماع جمیع بدن از ساحت کبریای خداوند بی همتا دور می گردد و غرق می شود در لذّات بدنیّه و شهوات دنیّه؛ پس شستن آن واجب می شود تا متأهل شود بدن برای مقابله با جهت شریفه و داخل شدن در عبادت منیفه و دور شود از قوای حیوانیّه و لذّات انسانیّه و شهوات دنیاویّه.

و بر عاقل لبیب پوشیده و مخفی نیست که قلب را در این لذّت مدخلی عظیم و حظّی وافر است، پس تطهیر وی از کثافات تعلقات اولی و اهم است و لازم است بر مکلف مرتاض که در آن حال به تطهیر قلب پردازد و آن را از علایق و تعلّقات تهی سازد و به توجه به عالم قدس میل دهد تا آنکه چون مشغول نماز شود، آن لذّات در نظرش در نیاید و ملتفت به آنها نشود و به لذات دائمه اخرویّه مایل گردد؛ و حسن محبوب مجازی آن را مشغول نگرداند و هیئت خلوت و حالت صحبت در آن منتقش نگردد بلکه به توجه تام و تنبه تمام ملتفت معبود [۲۵] حقیقی شود و با خشیت و نیاز به دربار حضرت آفریدگار بی نیاز روی آورد تا قابل فیض و احسان گردد.

و از اینجا است که مقربان درگاه احدیّت و نزدیکان بارگاه صمدیّت، چون آواز اذان می شنیدند و وقت نماز داخل می شد، دست از مصاحبان می شستند و درِ صحبت و اختلاط در می بستند و پناه به درگاه حضرت اله می بردند، چنانکه از بعض زنان پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله منقول است که گفت: عادت آن حضرت این بود که با ما می نشست و صحبت می داشت و ما با وی به صحبت مشغول بودیم تا اینکه وقت نماز داخل می شد و چون آواز اذان می شنید، دست از صحبت ما می کشید، چنانکه گویا هرگز ما او را ندیده و نشناخته بودیم و او ما را ندیده و نشناخته بود.(۱) مردان راه، چنین بوده اند و طریق بندگی را به این روش پیموده اند و تو

ص: ۱۲۰

۱- ۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰،ص ۲۰۶، فصل فی ذکر الآثار الوارده فی الصلاه؛ عده الداعی، ص ۱۵۲. «کان رسول اللّه یحدثنا و نحدثه، فإذا حضرت الصلاه فکأ نّه لم یعرفنا و لم نعرفه».

هرگز نکنی آنچه تو را فرمودند خواهی که چنان شوی که مردان بودند؟(۱)

و در علل ابن شاذان از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: «امر کرده است خدا به غسل از جنابت، نه از خلا رفتن، به جهت آنکه جنابت از نفس انسان است و از جمیع بدن خارج می شود»(۲) و خلا نیست از نفس انسان، بلکه جز این نیست که بول و غایط چیزی است از غذا حاصل می شود که از دری داخل می شود و از دری دیگر بیرون می آید.

و در فقیه همین حدیث را روایت کرده است و در آخر آن مذکور است که: «علت تخفیف در بول و غایط آن است که آنها بیشترند از جنابت و علی الدوام حاصلند، پس راضی شد خدا به وضو از آنها به جهت بسیاری آنها و بیرون آمدن آنها بی اختیار و بدون شهوت، و جنابت نمی باشد، مگر به التذاذ و شهوت».(۳)

مبحث سوم: [در اسرار پنهان تیمم]

در اسرار خفیّه و امور مخفیّه تیمم است،

بدان که: تیمم واجب می شود در نزد تعذّر استعمال آب در طهارت یا به جهت نبودن آب و یا به جهت قابل نبودن محل استعمال آن به واسطه امراض و ناخوشیها برای

۱- ۱) بنگرید به رباعی بابا افضل کاشانی که می فرمایند: ناکرده دمی آنچه تو را فرمودند خواهی که چنان شوی که مردان بودند تو راه نرفته ای، از آن ننمودند ورنه که زد این در، که در نگشودند

۲- ۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۸۸، باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه السلام . «عله غسل الجنابه النظافه و تطهیر الإنسان نفسه مما أصاب من أذاه و تطهیر سائر جسده، لأنّ الجنابه خارجه من کل جسده...».

۳- ۳) من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۶، ح ۱۷۱، باب العله التی من اجلها وجب الغسل. «... و عله التخفیف فی البول و الغائط أ نّه أکثر و أدوم من الجنابه فرضی فیه بالوضوء لکثرته و مشقّته و مجیئه بغیر إراده منه و لا شهوه و الجنابه لاتکون إلاّ بالاستلذاذ».

استعمال آن، پس امر فرموده است حضرت حکیم علیّ، به مالیدن خاک برای اعضای شریفه که پیشانی و دستها است از جهت تنبیه بر اینکه، چون تطهیر آنها به آب که لطیف ترین چیزها است ممکن نیست، باید خاکسار و ذلیل شوند در نزد کردگار جلیل، و منفعل شوند از عدم تطهیر خود و باقی ماندن بر کثافت واقعی که به آنها رسیده است از ارتکاب امور دنیا؛ و گویا سرّ اینکه مسح پاها به خاک واجب نشد این باشد که این دو معتادند به مجاورت، و به مالیدن خاک، بر آنها ذلت و انکساری حاصل نیست.

به هر تقدیر عاقل لبیب در این حال باید ملتفت شود به اینکه هر گاه تطهیر قلب نیز به آب صاف به تنبیهات از اوصاف رذیله(۱) و تنویر آن به اخلاق جمیله ممکن نباشد، باید آن را در مقام انکسار و خاکساری بدارد تا شاید مطّلع شود بر آن سید کریم و مولای رحیم وی، در حالی که شکسته حال و متواضع باشد و بر آن ترحم نماید و به نظر میل و انعطاف بر آن نگرد و آن را از بَیوادی غوایت(۲) به وادی هدایت آورد و آن را به لمعه ای از لمعات انوار لامعه خود نورانی گرداند و از ظلمت کثافات عصیان و نافرمانیش برهاند؛ زیرا که در حدیث وارد است که «إن اللّه عند القلوب المنکسره»(۳)، یعنی: خدا در نزد دلهای شکسته است، پس ترقی کند به این وسیله از حضیض اغفال، و تلافی کند آنچه از وی فوت شده است از اقبال به جانب حضرت ذی الجلال [۲۶] به واسطه غفلت و اهمال وفّقنا اللّه لتدارک ما فات منّا من الأعمال و الأفعال.

مطلب دوم: در طهارت از خبث و تخلّی است

اشاره

اما طهارت از خبث، پس لازم است بر عاقل غیر غافل اینکه تفکر نماید در اینکه حکیم علی الاطلاق امر کرده است او را که چون خواهد متوجه نماز که مناجات است با

۱- ۱) در نسخه «رزیله».

۲- ۲) گمراهی.

۳- ۳) این جمله در منابع روایی یافت نشد. و لکن بنگرید، العقد الحسینی، ص ۳۷؛ مصابیح الظلام فی شرح مفاتیح الشرایع، ص ۲۲.

حضرت بی نیاز، بدن را که پوست و قشر است، از نجاسات ظاهریه پاک کند و همچنین جامه را که ملاصق جلد است.

پس لازم است بر وی اینکه باطن را که لُب است و موضع نظر معبود از خباثات باطنیه و اخلاق ذمیمه مهلکه، پاک و پاکیزه گرداند و به آب صافِ تذکر و انتباه، غفلت و اشتباه را از خود دور نماید و به دست توبه و انابه، معاصی گذشته را از نفس دفع کند و به پای عزم بر عدم ارتکاب آنها در زمان آینده ثابت قدم بایستد. چه اگر ظاهر خود را از دنس نجاسات پاک نماید و از نجاسات باطن باک نداشته باشد، تدلیس کرده و در نظر معبود رسوا و مفتضح خواهد بود.

[در اسرار تخلّی]

و اما تخلّی، پس در آن حال متذکر شود که پر بودن باطن باعث سنگین بودن دل و زحمت است و چون از کثافات خالی شود، موجب تفریح خاطر و استراحت؛ پس در آن حال مشغول شود به دفع سنگینی های گناهان و اخلاق ذمیمه که در اعماق قلب جمع آمده و موجب قساوت و سنگینی دل شده و کسالت و غفلت در وی پدیدار گردیده است و از عبادت معبود بحق، محروم مانده است تا آنکه قلب به استراحت افتد و قابل عبادت شود و اهل مناجات با قاضی الحاجات گردد. و به این مسرور مشو که ظاهر بدن او از ثقل کثافات فارغ و سنگینی آنها رفع شد و به استراحت افتادی، زیرا که اگر به این مشعوف شوی و باطن تو بر اثقال کثافات باقی ماند، تدلیس کرده خواهی بود و این معنی موجب رسوائی و افتضاح تو خواهد شد.

و مصدِّق این کلمات، حدیثی است که در کتاب مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «مستراح را از جهت آن مستراح نامیده اند که به استراحت می افتند نفوس در آنجا از اثقال نجاسات و خالی شدن معده از کثافات، و مؤمن در آن حال باید متذکر شود که کسی که خالص باشد از حطام دنیا

و آلوده نباشد به اسباب عیش این عاریت [سرا]، عاقبت امرش چنین است که به عدول از آنها استراحت دارد، پس خود را از آنها خالی نماید و پیرامون جمع آنها نگردد و فارغ کند قلبش را از مشاغل آنها و دوری کند از اخذ و قبض آنها، چنانکه دوری می کند از بول و غایط و نجاسات دیگر؛ و فکر کند در نفس خود و بداند که چون معده سنگین شود و قوه دافعه خواهد اثقال آن را بیرون اندازد، چگونه ذلیل و عاجز می شود؛ و چون معده خالی شود، چگونه سبک و فارغ می شود.

پس بداند که چنگ [۲۷] زدن به قناعت و تقوی مورث راحت دارین و سرافرازی نشاتین است؛ و بداند که راحتی در هوان دنیا و فارغ شدن از لذّات فانیه این عاریت سرا و تخلّی از نجاسات اموال حرام و شبهه ناک و مثل آنها است، پس خالی کند خود را از آنها و درِ کبر و خودبینی را بر روی خود در بندد و از گناهان و معاصی بگریزد، و درِ تواضع و فروتنی و حیا و پشیمانی را بر روی خود بگشاید و سعی کند در اداء اوامر و نواهی معبود بحق و پروردگار مطلق به جهت طلب زلفی و حسن مآب، و محبوس کند نفس خود را در زندان خوف و الصبر و دوری کردن از شهوات و لذّات فانیه، تا آنکه برسد به امان خدا در دار عقبی و منزل قرار، و فائز شود به رحمت حضرت پروردگار و بچشد طعم رضا و خوشنودی او را، زیرا که معوّل(۱) و مقصود واقعی همین است و مابقی چیزی نیست».(۲)

مطلب سوم: در ستر عورت است

بدانکه: مقصود از ستر عورت پوشانیدن مقابح بدن است از ابصار خلق، زیرا که ظاهر بدن تو موضع نظر خلایق است و باطن تو موضع نظر خالق، پس تفکر کن که

۱- ۱) اعتماد کردن و تکیه نمودن.

۲- ۲) مصباح الشریعه، ص ۱۲۶، الباب التاسع و الخمسون فی التبرز «إنّما سمّی المستراح مستراحا لاستراحه الأنفس من أثقال النجاسات و استفراغ الکثافات و القذر فیها و المؤمن یعتبر عندها أن الخالص من...».

هرگاه پوشانیدن مقابح ظاهر که موضع نظر خلق است واجب باشد، پس چگونه است حال پوشانیدن قبائح باطن که موضع نظر حق است.

و بدانکه: قبائح باطن را نمی پوشاند لباسی، مگر لباس توبه و انابه و پشیمانی از کرده های گذشته و پیرامون آن نگشتن در زمان آینده، پس در آن حال مستعد شود برای هجوم لشکر خوف و حیا بر قلب، پس ذلیل کند نفس خود را و قرار گیرد در زیر پرده خجلت و انکسار و بایستد در برابر حضرت آفریدگار، مثل ایستادن بنده گناهکار که گریخته باشد از آقای خود و بعد از پشیمانی باز گردیده باشد به سوی وی، سر در پیش و شرمسار با دیده اشکبار و سوز آه آتش بار، و از وی درخواهد عفو از تقصیرات خود را و عزم کند بر تلافی مافات.

و مصدق این کلمات است، حدیثی که در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود که: «زینت دارترین لباس مؤمن، لباس تقوی و پرهیزگاری است و نرم ترین لباسهای وی، ایمان به خدا و روز جزا است، حق تعالی فرموده است که: «لباس تقوی نیکو است».(۱)

و اما لباس ظاهر، پس نعمتی است از جانب خدا که پوشانند به آن عورات خود را و گرامی داشته است به آن ذریه آدم علیه السلام را و عطا نفرموده است به دیگری از مخلوقات عالم و از برای مؤمنان آلتی است از برای اداء آنچه خدا واجب کرده است بر ایشان از نماز و غیر آن.

و بدانکه: بهترین لباس تو لباسی است که تو را مشغول نگرداند از حق تعالی، بلکه نزدیک گرداند تو را به ذکر و شکر و فرمان برداری وی، و باعث نشود تو را بر عجب و ریاء و زینت کردن و [۲۸] مفاخرت نمودن بر امثال و اقران بر وجه خُیَلاء(۲)، زیرا که این امور، آفت دین و مورث قساوت قلبند.

ص: ۱۲۵

۱- ۱) سوره مبارکه اعراف، آیه ۲۶.

۲- ۲) عجب، کبر، خودپسندی.

و هرگاه جامه پوشیدی به خاطر بیاور این را که خدا پوشانیده است بر تو گناهان تو را به رحمت خود و بپوشان باطن خود را به صدق و راستی، چنانکه می پوشانی ظاهر خود را به لباس خود و بپوشان باطن خود را به لباس خوف و خشیت و ظاهر خود را به لباس فرمانبرداری و طاعت.

و به خاطر بیاور فضل و رحمت حق تعالی را از جهت آنکه خلق کرده است برای تو اسباب لباس را که بپوشانی به آن عورات ظاهره را، و گشوده است بر روی [تو] ابواب توبه و انابه را که بپوشانی به آن عورات باطنه را از گناهان و اخلاق رذیله، و رسوا مکن احدی را به برچیدن پرده از عیوب وی، زیرا که پوشانیده است حضرت خلاّق عالم بر تو، اعظم از آنها را، و مشغول شو به عیب نفس خود و چشم بپوشان از آنچه از تو نخواسته اند از عیب دیگران، و بترس از آنکه فانی کنی عمر خود را به عمل دیگران و تجارت کنی به سرمایه این و آن و از عیوب خود غافل شوی و به هلاکت ابدی گرفتار گردی، زیرا که فراموش کردن گناهان، عظیمتر عقوبتی است از جانب خدا در دنیا و وافرتر عقوبتی است در عقبی، و مادام که بنده مؤمن، مشغول است به طاعت خدا و شناختن عیوب نفس خود و ترک آنچه قبیح است در دین خدا، دور است از آفات جهان و فرو رونده است در بحار رحمت حضرت یزدان و فائز شونده است به جواهر فواید حکمت و بیان، و مادام که فراموش کننده است عیوب نفس خود را، واگذاشته می شود به حول و قوّت خود و رستگار نمی شود هرگز.

محرر کلمات گوید که: وقتی به کاشان که موطن اصلی حقیر است رفتم، در یکی از قرای آن یکی از علما به دیدن من آمد، خود را آراسته و قبائی به رنگ مرمر پوشیده و عمامه قیمتی بر سر گذارده و غایت تقطیع در لباس خود به کار برده؛ چون در نزد من نشست، به نظر حیرت در او می نگریستم و به دیده تعجب در وی نگاه می کردم و در دل خود بر حال وی می گریستم و با خود می گفتم که: آدمی چه مقدار مغرور است که نفس را که خلّاق عالم او را از سایر نفوس مکونات برگزیده و خلعت فاخر «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي

آدَمَ(۱)»، بر وی پوشانیده و قامت قابلیتش را به لباس نفیس «لَقَدْ خَلَقْنَا الْاءِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ(۲)» آراسته، به کرباسی که از گیاهی حاصل شود و به گیاهی دیگر آن را رنگ کننـد و آن را بقا و ثباتی نباشد، آرایش دهد و به آن خوش دل و مشعوف باشد «ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ(۳).»

مطلب چهارم: در اسرار مخفیه مکان مصلی است

چـون به مکـان نمـاز روی آوری، بـا خود خیـال کن که به خـدمت پادشـاه بزرگی رو آورده ای که از تو [۲۹] جز اخلاـص و بندگی نخواسته، و از باطن تو اطلاع دارد و اسرار نهان تو بر وی پوشیده و مخفی نیست، و تو می خواهی با وی مناجات نمائی و احوال خود را بر وی معروض داری و از وی حاجتهای بزرگ بخواهی که دیگری قدرت بر برآوردن آنها [را] ندارد، و امید داری که نظر رحمت به جانب تو افکند و حوائج تو را برآورد، پس سـزاوار است که در آن حال، لباس ذلّ و مسکنت پوشی و به تضـرع و زاری و خضـوع و خشـوع کوشـی، و مکـانی را اختیـار کنی که آن را محـل نزول رحمت خـود نمود، و درِ کرم و بخشـش خود را در آن گشوده باشـد،ماننـد: مساجـد و مشاهد متبرّکه، و آداب مسـجد و اسـرار مخفیه آن در طی مطلب هفتم مذکور خواهد شد، ان شاء اللّه.

مطلب پنجم: در اسرار خفیه وقت نماز است

بـدانکه: مؤمن عارف را لازم است که چون وقت نماز درآیـد، متصف به دو حالت باشـد، یکی رجا و شـعف و خوشـحالی، و دیگری خوف و ترس.

امـا اتصـاف به خوشـحالی و شـعف، پس به جهت آن است که بایـد متـذکّر شـوی در آن حـال که این وقـتی است که پادشـاه حقیقی و محبوب واقعی آن را معین فرموده است، برای اینکه به خـدمتش برسـی و در برابرش بـایستی و قابل فیض مکالمه اش شوی و فائز

ص: ۱۲۷

۱- ۱) سوره مبارکه اسراء، آیه ۷۰.

۲- ۲) سوره مبارکه تین، آیه ۴.

۳- ۳) سوره مبارکه حج، آیه ۱۱.

به طاعت و عبادتش گردی! پس به این جهت در دلت شوقی و سروری و در صورتت بشاشت و صبوری حاصل شود که این زمان، زمان وصول به مطلوب است.

پس مهیا شوی برای وصال با طهارت و نظافت و پوشیدن جامه هایی که صلاحیت حضور داشته باشند، همچنانکه مهیا می شوی برای ورود بر پادشاهی از پادشاهان دنیا، در وقتی که تو را به حضور خود طلبد و به بارگاه خود خواند و قابل مکالمه خود گرداند، و خود را در آن حال مانند کسی تصور کن که پادشاه عظیمی وعده داده باشد تو را که در وقت به خدمتش برسی و فرمانی برای تو صادر کند که از خواص وی و واقفان حضورش باشی و خدمات لایقه به تو رجوع فرماید و با تو بر وجه انبساط و رأفت تکلم نماید و با تو انس گیرد و تو آنچه خواهی از مصالح خود از وی طلب نمائی و تو را خلعتی فاخر عطا کند، و در میان مردم تو را سرافراز و مفتخر داند، و مادام که سلطنت او باقی باشد بر آن قرار بماند و از قدر و منزلت تو در نزد وی چیزی کم نشود، بلکه روز به روز در تزاید باشد، آیا تو در این حال منتظر آن وقت نخواهی بود و شوقت به آن وقت نخواهد کشید و پیش از آنکه آن وقت در آید همت به آن نبسته خواهی بود؟ و فکر نخواهی کرد که کی شود آن وقت درآید و پادشاه به وعده خود عمل نماید و مرا به قرب جوار خود بخواند و به شرف مکالمه خود مشرّف گرداند و خلعت فاخر در من پوشاند؟

پس ای عزیز! وعده خدا را کم از وعده پادشاه دنیا مدان، و قرب جوار وی را سهل مشمار، و نوشتن تو را از جمله [۳۰] مقربین درگاه ایزد تعالی، پست تر از تقرّب یکی از سلاطین دنیا نه انگار؛ و بدان که نماز اعظم خدمات معبود واقعی و اقرب قربات پادشاه حقیقی است و به سجود آن وعده قرب داده است در فرمان خود که به تو فرستاده است به واسطه پیغمبر خود صلی الله علیه و آله ، و آن پیغمبر صلی الله علیه و آله که مخبر صادق و متکلّم بحق است نیز به این وعده کرده است و ضامن شده است این را که به واسطه این خدمت، در دار قرب و خلود، و متنعم گردی به نعمتی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده باشد، و مهیا کرده است برای تو در آنجا مکانهای رفیع البنا و محبوبان خوش لقا و اطعمه بسیار و اقمشه بیشمار و کرامتهای گوناگون و نعمتهای از حد افزون و راحت ابدی و استراحت سرمدی.

ص :۱۲۸

پس چه غافل است آدمی که در چنین وقتی به خدمت مخلوقی پردازد و از نماز، پهلو تهی سازد و به اداء آن نپردازد و وعده خداوند کریم عظیم را سهل شمرد و از وعده پادشاه مجازی کمتر داند، و حال آنکه دل پادشاه به دست خدا است و بی توفیق و اذن خدا، به احدی نفع و ضرر نمی تواند رسانید و اعتماد به وعده اش نیست و ملکش ناپایدار و دولتش همیشه برقرار نیست.

و از اینجا است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پیوسته منتظر وقت نماز می بود و انتظار آن را می کشیدند و شوق تمام به دخول آن داشتند و به بلال مؤذن خود می فرمودند که: «أرحنا یا بلال!»(۱) یعنی: مرا به راحت انداز ای بلال! و از محنت مشغولی به غیر معبود فارغ ساز.

و در این سخن اشاره است به اینکه مشغولی ظاهری به غیر حق تعالی، تعب شدیدی بود نسبت به آن حضرت و هر چند دلش هرگز از یاد خدا غافل نبود، ولیکن روشنی چشمش و سرور قلبش و سکون نفسش در نماز بود. همچنانکه مکرر می فرمود که: «قره عینی و سرور قلبی فی الصّلوه»(۲) یعنی: روشنی دیده و مسروری دل من در نماز است، این است سبب سرور و باعث شوق و شعف به سوی دخول وقت.

و اما سبب ترس و خوف و تزلزل و منشأ خوف و تذلل، پس آن است که در درگاه سلاطین مجازی، چنانکه امید قرب و راحت و طمع فوز و استراحت هست، بیم انحطاط و پستی و خوف بی اعتباری و تهی دستی نیز می باشد. زیرا که چنانکه ملوک موصوفند به بخشش و عطا و نوازش و سخا، همچنان موصوف به غضب و نکال و انتقام و اذلال نیز می باشند، خصوصاً سلاطین غیور و خواقینِ از پستی فطرت دور، همچنین است درگاه احدیّت و بارگاه صمدیّت که چنانکه امید قرب در آن موجود است، بیم بُعد نیز با

ص: ۱۲۹

۱- ۱) مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲، فصل القیام إلی الصلاه فی أول وقتها.

۲- ۲) به این عبارت حدیثی یافت نشد و لیکن بسنجید: الخصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۵، حبب إلی النبی صلی الله علیه و آله . «جعل قره عینی فی الصلاه».

وی همراه است، و چنانکه شوق بلندی درجه است، خوف پستی مرتبه نیز هست، و چنانکه رجاء قبول اعمال است، ترس ردّ آنها و تشویش زوال است.

از وصایای لقمان است که [۳۱] به پسر خود می فرمود: ای پسرک من! عمل را نیکو کن که قبول کننده عمل بسیار دانا است. پس مؤمن کامل بایـد چون وقت نماز داخل شود به خود پردازد و خوف و خشیت را شعار خود سازد و با نفس خود خطاب کند که: ای نفس! وقت ایستادن در برابر حضرت آفریدگار داخل شده است و تو آلوده به کدورات بدنیه و علایق دنیویّه، و از این حذر کن که مبادا عملت مقبول درگاه نشود و به درجه قبول نرسد و تو ناامید و تهی دست باز گردی.

و بایـد به خاطر خود بگذراند عظمت و جلال و قدرت و اجلال خداوند بی شبه و مثال و معبود پاینده بی زوال را، پس متذکر شود پستی رتبه و مرتبه خود را، و بـا خود خیال کنـد که چون من بنـده لئیمی، کجا قابل مناجات خداونـد عظیم باشـد و به چه امید در برابر جناب واجب التعظیم ایستد و به کدام اطمینان درجه قرب او را طلبد.

و از اینجا است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون وقت نماز داخل می شد، آثار تزلزل و تململ(۱) در وی ظاهر می شـد و به وی عرض می کردنـد که: «یـا امیرا! چه می شود تو را که چنین حـالت متبـدّل و اعضاء و جوارحت متزلزل است؟ آن حضرت می فرمود: آمد وقت اداء امانتی که عرض کرد خدا آن را بر آسمانها و زمینها و آنها از قبول و برداشتن آن ابا کردند و ترسیدند از آن».(۲)

و در حدیث دیگر منقول است که: «عادت علی بن الحسین سیدالساجدین علیهماالسلام این

ص: ۱۳۰

۱- ۱) بی آرامی کردن.

۲- ۲) مناقب آل أبی طالب علیهم السلام ، ج ۲، ص ۱۲۴، فصل فی المسابقه بصالح الأعمال؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۷، باب ۱۰۱ عبـادته و خـوفه. «إذا حضـر وقت الصـلاه تلوّن و تزلزل، فقیـل له مـا لـک فیقول: جـاء وقت أمـانه عرضـها اللّه تعـالی علی السماوات و الأرض و الجبال...».

بود که هرگاه می خواست وضو بسازد، رنگ مبارکش زرد می شد، پس اصحاب آن حضرت علیه السلام به وی عرض می کردند که: این چه حالتی است که عادت شده است برای تو در وقت وضو که رنگ مبارکت زرد می شود و حالت متغیّر می گردد؟ آن حضرت می فرمود: شما نمی دانید که می خواهم در برابر کی بایستم»؟!(۱)

اینها همه اشاره است به استشعار خوف و استحضار عظمت معبود بحق و التفات به سوی وی و انقطاع از غیر او. و از اینجا معلوم می شود که استشعار خوف از شعار کاملین است، چنانکه غفلت از آن علاقه مطرودین است، عافانا اللّه من الطرد و الإبعاد، بحق محمد و آله الأمجاد.

مطلب ششم: در مخفیّات رموز استقبال قبله است

بدانکه: استقبال به معنی رو کردن است به جهتی از جهات و آن متحقق نمی شود، مگر به اینکه روی از هر جهتی برتابی و به یک جهت متوجه شوی، و مراد به استقبال در نماز آن است که بگردانی روی بدن خود را به جانب کعبه معظمه که خانه خدا است و خدا آن را برگزیده است و خانه خودش خوانده است، و واجب گردانیدن این معنی بر تو، دلیلی است واضح و برهانی است لائح بر اینکه مقصود اصلی گردانیدن روی قلب است به جانب معبود حقیقی و مقصود واقعی. و گردانیدن روی ظاهر، وسیله است به سوی آنچه مقصد اصلی است از تو؛ زیرا که ظاهر، عنوان باطن و وسیله به سوی آن است و معراجی است که مؤمن از آن ترقی کند به مطالب [۳۲] عالیه و مراتب رفیعه، و ضبطی است مر جوارح را، و تسکینی است مر آنها را به ثابت گردانیدنشان بر جهت واحده، تا اینکه سرکشی نکنند بر قلب؛ زیرا که اعضا و جوارح هرگاه سرکشی کنند و ملتفت شوند به اطراف، قلب را تابع خود گردانند و از معبود بحق برگردانند.

۱- ۱) بسنجید: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۵۸، ذکر صفات الصلاه. «أنه کان إذا توضأ للصلاه و أخذ فی الدخول فیها أصفر وجهه و تغیّر لونه فقیل له مره فی ذلک، فقال: إنّی أرید الوقوف بین یدی ملک عظیم».

پس در حال استقبال بایـد روی قلب تو به جانب حضـرت ذی الجلال باشـد و «بترسـی از اینکه هرگاه روی دل برگردانی خدا برگردانـد روی تو را مثـل روی حمار».(۱) در عـدم ادراک و التفـات به معبود پاک، چنانکه این معنی از حضـرت رسول خـدا صلی الله علیه و آله منقول است.

و مخفی نیسـت کـه ایـن، نهی اسـت از عـدم التفـات بـه خـدا و رو گردانیـدن از وی بـه وجـه قلـب و عـدم ملاحظه عظمت و بزرگواری وی، زیرا که کسـی که ملتفت می شود از طرفی به طرفی و میـل از جانبی به جانبی دیگر، ملتفت نمی شود به سوی خـدا و متـذکر نمی شود عظمت و بزرگواری وی را. پس غافـل می شود از مطـالعه انوار کبریائی وی، و کسـی که چنین شود، رفته رفته این عادت در وی مسـتمر می شود و این در وی غالب می گردد، پس روی دل ویماننـد روی دل حمار می شود در عدم تعقل امور عِلویّه و عدم افاضه شی ء از علوم واقعیّه و رسوم الهیّه بر وی.

و از این فقرات معلوم می شود که مقصود واقعی، توجه وجه قلب است به جـانب معبود حقیقی و گردانیـدن وجه ظاهر، وسـیله است به سوی آن و منـاط ثواب همـان است، چنانکه در حـدیثی وارد است که پیغمبر خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه بایسـتد بنده به نماز و باشد هوا و قلبش به جانب خدا، از نماز فارغ می شود مانند روزی که از مادر متولد شده باشد»(۲) یعنی: از گناه پاک می شود، چنانکه روزی که از مادر متولد شد، گناه نداشت.

و در مصـباح الشـریعه و تنبیهات قلبیه مرسلا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هرگاه به نماز بایستی و روی خود را به جانب قبله گردانی،

۱- ۱) عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۲۲، حدیث ۵۸. «أما یخاف الذی یحول وجهه فی الصلاه أن یحول اللّه وجهه وجه حمار».

۲- ۲) بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۶۱، باب ۱۶، آداب الصـلاه. «إذ أقام العبد إلی الصلاه فکان هواه و قلبه إلی اللّه تعالی انصرف کیوم ولدته أمه».

مـأیوس شو از دنیـا و آنچه در آن است و از خلق و آنچه دارنـد، و خالی کن دل خود را از هر چه باز دارد آن را از یاد خـدا و معـاینه ببین به دیـده قلب، عظمت و بزرگواری حق تعـالی را و به خـاطر بیاور ایسـتادنت را در روز قیامت در برابر عرش جناب اقدس الهی سر در پیش، و بایست به پای خوف و تشویش».(۱)

مطلب هفتم: در اسرار مخفیّه مقدمات مستحبّه نماز است

و آنها بسیار است، ولیکن ما به ذکر بعضی از اینها می پردازیم که در نظر شارع اهم و اسرار آنها اتم است و آن چند امر است.

[امر] اوّل: [اختیار مکان مناسب برای مناجات]

ارتیاد و اختیار مکان است که صـلاحیت داشـته باشـد از برای مناجات با حضـرت قاضـی الحاجات و آن امکنه است که معبود بحق و مقصود مطلق آنهـا را برگزیـده است برای خود و آنهـا را اضـافه به خود نموده، خـانه [۳۳] خود خوانـده است و آنها را محل اجابت و مظنّه قبول طاعت و موضع نزول رحمت و معـدن رضا و مغفرت خود گردانیـده، مثل مساجـد و مشاهد مقدّسه و معابد مکرّمه.

پس قصد کن یکی از آنها را در حالی که ملازم سکینه و وقار و مراقب خشوع و انکسار باشی و سؤال کنی از خدا اینکه تو را از خاصان بنـدگان خود گردانـد و به صالحان ملحق نمایـد و متوجه خدا شو به هیئتی که گویا بر صـراط می گذری، و در دل خود متردّد بـاش در میان خوف و رجا و رد و قبول تا اینکه دلت خاشع شود و جوارحت خاضع گردنـد و اهل افاضه رحمت و مغفرت گردی و برسد به تو عطوفت جناب اقدس الهی و شامل تو گردد مرحمت غیر متناهی.

۱- ۱) بسنجید: مصباح الشریعه، ص ۸۷، الباب التاسع و الثلاثون فی افتتاح الصـلاه. «إذا استقبلت القبله فآیس من الدنیا و ما فیها و الخلق و ما هم فیه و فرغ قلبک عن کل شاغل یشغلک عن اللّه تعالی و عاین بسرک عظمه اللّه عزوجل...».

و چون به در مسجد رسی به خاطر آور که قصد کرده ای پادشاه بزرگی را چنانکه در مصباح الشریعه و تنبیهات قلبیه مرسلا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «چون به در مسجد رسیدی بدان که قصد کرده ای پادشاه عظیم القدری را که پا نمی گذارند بر بساط کبریای وی، مگر پاکان و مأذون نیستند در مجالست و مصاحبت وی مگر صدیقان، و خائف و ترسناک باش از پا گذاشتن بر بساط خدمت وی به نوعی که ترسناک می شوی در حضور پادشاه، زیرا که اگر غافل شوی به خطر عظیم افتی.

و بدانکه: آن پادشاه، قادر است بر آنچه خواهد نسبت به تو به عمل آور[د] از عدل و احسان و فضل و امتنان. و اگر میل کند به سوی تو به فضل و رحمت، قبول می کند از تو طاعت اندک تو را و عطا می کند به تو ثواب بسیار، و اگر مطالبه کند از تو که او مستحق صدق و اخلاص و ارادت و اختصاص است و عمل تو خالی از آنها است، دور می کند تو را از خدمت خود و ردّ می کند عمل تو را هر چند بسیار باشد و او کننده است آنچه را خواهد.

پس اعتراف کن در خدمت وی و تقصیر و فقر و احتیاج خود در برابر وی، زیرا که تو اراده کرده ای طاعت و عبادت او و انس گرفتن با جناب حضرت او، و بدان که مخفی نیست بر وی پوشیدگیهای امور برای خلایق و ظواهر ایشان و او اطلاع دارد بر همه و باش مثل فقیرترین بندگان و حقیرترین غلامان در برابر وی، و خالی کن قلب خود را از هر چه مشغول کند تو را از خدمت وی، زیرا که او پاک و پاکیزه است و قبول نمی کند از تو مگر عمل خالص را.

و نگاه کن که اسم تو در کدام دیوان ثبت است، دیوان مقرّبین یا دیوان مطرودین، پس اگر در آن حال دلت خاشع شود و لذّت مناجات با قاضی الحاجات به کام دلت درآید و بچشی از کأس رحمت و کرامت وی و بیابی در قلب توجه و اجابت او را برای خود، پس به تحقیق سزاوار خدمت او خواهی بود و اذن دخول خواهی یافت و برای تو

ص :۱۳۴

امان از طرد و ابعاد خواهد بود، پس آنگاه داخل مسجد شو، و الا پس بایست بر درِ مسجد، مثل ایستادن مضطری که چاره های وی منقطع شده باشد و امید [۳۴] و آرزوی [وی] قطع شده باشد، زیرا که حق تعالی از باطن ذلت و انکسار و صدق التجا و اضطرار از تو ملاحظه نماید، نظر می کند به جانب تو به رحمت و رأفت و میل می کند به وی به شفقت و مرحمت، و توفیق می دهد تو را به آنچه محبوب و مرضی او است، زیرا که وی کریم است. دوست [دارد] اکرام کردن به بندگان درمانده مضطر خود که به دربار کرم وی حاضر شوند و مرضات و خوشنودی وی را طلب نمایند. حق تعالی در کلام مجید خود می فرماید که: آیا کسی هست که اجابت می کند بنده مضطر درمانده را، اگر او را بخواند و برطرف می کند ناخوشیها را از وی»(۱).(۲)

[امر] دوم: از مقدمات مستحبه، اذان و اقامه است

و از اسرار و مخفیات رموز آن، آن است که چون آواز مؤذّن را بشنوی حاضر کن در دل خود، هول نداء روز قیامت را و کمر خود را محکم ببند در باطن و ظاهر، برای مسارعت در اجابت معبود حقیقی، زیرا که سرعت کنندگان به این ندا کسانی باشند که در روز عرضِ اکبر، ندای لطف و مرحمت شنوند، پس در حال سرعت به این ندا، لطف و مرحمت را به یاد آور، پس اگر دلت مملو شود از خوشحالی و سرور و بشاشت و صبور و مستعد شود به رغبت تمام به مسارعت به سوی این ندای عام، پس بدان که در روز قیامت ندای شادی و اکرام خواهی شنید و مرحمتهای افزون از حدّ و عدّ به تو خواهد رسید.

۱- ۱) سوره مبارکه نمل، آیه ۶۲، «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ.»

۲- ۲) برگرفته از: مصباح الشریعه، ص ۱۳۰، الباب الواحد و الستون فی دخول المسجد. «إذا بلغت باب المسجد فاعلم أ نّك قد قصدت باب ملك عظیم لا یطَأَ بساطه إلّا المطهّرون و لا یؤذن لمجالسته إلّا الصدیقون فهب القدوم إلی بساطه هیبه...».

آنگـاه متوجه فصول اذان و کلمـات آن شو و ببین که چگونه ابتـداء آنهـا لفظ «اللّه» است در «اللّه اکبر» و انتهای آنها نیز همین لفـظ است در «لاـ إله إلاّ اللّه»، پس از اینجا دریاب که: «خـدا اول است و آخر و ظاهر است و باطن»(۱) و در دل متـوجه شو به تعظیم و تکریم خداونـد کبیر در نزد شـنیدن تکبیر و حقیر و پست بشـمار دنیـا و مافیها را تا آنکه دروغ نگفته باشـی در گفتن: «اللّه اکبر» و در وقت شـنیدن: «لا إله إلاّ اللّه» جمیع ماسوی را از دل بیرون کن و به خاطر بیاور حضـرت رسالت پناه را در وقت شنیـدن شـهادت به رسـالت و شـهادت دِه به رسـالت آن حضـرت از روی اخلاص و صـلوات بفرست بر آن حضـرت و آل آن حضرت.

کلینی به سـند معتبر از حضـرت صادق علیه السـلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر کس بشنود که مؤذّن می گوید: «أَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللّه» و «أشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّه»، پس بگوید از روی اخلاص: «أنَا أَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللّه و أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّه، اکتفی بهما عمن أبی و جحد و اعین بهما من أقر و شهد» خدا به وی عطا می کند به وی اجر، به عدد هر کافری که انکار وحدت و رسالت کرده است و به عدد کسی که اقرار و شهادت داده است».(۲)

و چـون مـؤذّن گویـد: «حَيَّ عَلَى الصَّلَوهِ»، به دل و جـان روی به نمـاز کن و سـعی کن به سوی نمـاز، و چون گویـد «حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ»، بشتاب به سوی نماز که موجب فیروزی و فلاح و رستگاری است.

ص :۱۳۶

۱- ۱) اشاره به آیه ۳ سوره مبارکه حدید، «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ.»

۲- ۲) الکافی، ج ۳، ص ۳۰۷، باب بدء الاذان و الاقامه، حدیث ۳۰؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۸، باب الاذان و الاقامه، حدیث ۸۹۱ . «من سمع المؤذن یقول: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أشهد أنّ محمدا رسول اللّه، فقال مصدقاً محتسباً: و أنا أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أشهد أنّ محمدا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و اکتفی بهما...».

و چون گویـد: «حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَـلِ»، به دل بگـذران به اعتقـاد درست که نماز بهترین عملها است؛ و چون گویـد: «اللّه اکبر» تـازه کن عهـد خود را به بزرگی خـدا و تعظیم وی، پس ختم کن اذان را به ذکر خـدا، چنانکه ابتـدا کرده بودی به ذکر وی و متـذکر شو این که مبدأ تو از او است و بازگشت تو نیز به سوی وی خواهد بود، و بدانکه قوام وجود تو به او است و اعتماد تو بر حول و قوّت او است و نیست حولی و قوّتی، مگر به خداوند یکتای یگانه. [۳۵]

[امر] سوم: [در اسرار افتتاح نماز به تکبیرات هفتگانه]

اسرار خفیّه افتتاح نماز است به تکبیرات هفتگانه و خواندن دعاهائی است که در همین تکبیرات وارد است.

هرگاه به نماز ایستادی و گفتی: «اللّه اکبر» به خاطر بیاور معنی این را که خدا بزرگتر است از آنکه به وصف درآید، لمؤلّفه:

نه عارفی که بگوید ز سرّ ذات تو حرفی نه وصف ذات تو ممکن که ماوراء صفاتی

پس در آن حال متـذکر شو پستی مرتبه خود، و عبادت خود را در جنب عظمت و بزرگواری معبود یگانه، و بی مقداری همت خود را از ایستادن در برابر او و قیام به وظائف عبادت او، و بازداشـتن خود را در مقام خـدمت او و تمام کردن وظائف بندگی او.

پس چنـانکه کلینی بـه سـند صـحیح از حضـرت صـادق علیـه السـلام روایت کرده است، «سه مرتبه تکـبیر می گـوئی، پس می گوئی: «اللّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِـکُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُـبْحانَکَ إِنِّی عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِـی فَاغْفِرْلِی ذَنْبِی إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ إِلاّ أَنْتَ»(۱) که ترجمه اش

ص: ۱۳۷

۱- ۱) الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰، باب افتتاح الصـلاه... ، حدیث ۷. «إذا افتتحت الصـلاه فارفع کفّیک، ثم ابسـطهما بسطا، ثم کبر ثلاث تکبیرات، ثم قل: اللّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذَنْبِی إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ...» با اندکی اختلاف در متن روایت.

این است: الهی توئی پادشاه بحق، نیست خدایی به جز تو، پاک و منزه می شمارم، به درستی که من [بد کردم و] ظلم کردم بر نفس خود، پس بیامرز برای من گناهان مرا، زیرا که نمی آمرزد گناهان را احدی مگر تو.

چون گفتی: «اللّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ» به خاطر بگذران عظمت مملکت و عموم قدرت خدا را و احاطه او بر جمیع عوالم.

و چون گفتی: «سُبْحَانَکَ» به خاطر بگذران، پاکی و دوری او را از نقائص و مناقص و صفات جلال، و استجماع وی بر جمیع صفات کمال را.

و چون گفتی: «إِنِّی عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْلِی» به خاطر بگذران، گناهانی که در آشکار و نهان مرتکب آنها شده، و تقصیرات خود را در برابر نظر خود حاضر گردان و خود را ذلیل و شکسته حال در مقام ذلت و انکسار بدار، و با خود خیال کن که وی با آن عظمت و جلال، مثل توئی را با این انکسار و ذلت به چنین خدمتی سرافراز و مفتخر فرموده است، پس خود را در برابر وی بازدار، با نهایت ذلت و انکسار سر خجلت و انفعال به پیش افکنده، نادم از گناهان منفعل از معاصی بی پایان.

و یقین بدان که معبود بحق و مقصود مطلق از تو دور نیست، بلکه به تو نزدیک است و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و بر شکستگی و انکسار تو مطلع است. «آنگاه دو تکبیر دیگر بگوی و بگو: «لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ وَ الْخَیْرَ فِی یَدَیْکَ وَ الشَّرَّ لَیْسَ إِلَیْکَ عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدَیْکَ ذَلِیلٌ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ الْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لا مَلْجَأَ مِنْکَ إِلاّ إِلَیْکَ سُبْحَانَکَ وَ حَنانَیْکَ تَبارَکْتَ وَ تَعَالَیْتَ سُبْحَانَکَ رَبَّ الْبَیْتِ»(۱)، که ظاهر ترجمه اش این است که: می ایستم در خدمت تو، ایستادنی بعد از ایستادنی، و استعانت می جویم به ایستادن در خدمت تو، استعانتی بعد از استعانتی، و خیر در دست تو است [۳۶] و شر و بدی از جانب تو نیست، منم بنده تو و پسر دو بنده تو که ذلیل و بی مقدار در برابر تو ایستاده است.

۱- ۱) همان.

و چون گوئی: «الْمَهْدِیَّ مَنْ هَدَیْتَ» به خاطر بیاور که نیست هدایت مگر از جانب او، و او است راه نمای هر گمراهی. و چون گوئی: «لاـ مَلْجَأَ مِنْکَ إلاّ إلَیْکَ»، اعتراف کن به اینکه ملجأ و پناهی نیست از برای تو، مگر به گریختن به کنف حمایت وی، و از او نمی توان گریخت به پناه بردن به وی، پس دو تکبیر دیگر بگوی که هفت تکبیر تمام شود.

پس بگوی: «وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمواتِ وَ الْاٴَرْضَ حَنِیْفاً مُسْلِمًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنْ إنَّ صَلَوتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی للّه رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لا شَرِیْکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ».(۱)

و چون گوئی: «وَجَّهْتُ وَجْهِی» تا آخر، برگردان روی دلِ خود را از جمیع ماسویِ آن کسی که ایجاد کرده است آسمان و زمین را.

و بدان که چنین کسی استحقاق این دارد که روی دل به سوی وی آوری و از جمیع ماسوای وی روی برگردانی، و چون گوئی: «حَنِیْفًا مُسْلِمًا وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِین» شرک و دوبینی از خود دور کن و احدی را در عبادت خود شریک مگردان.

و چون گوئی: «إنَّ صَلَوتِی» بدان که نماز تو و عبادت تو و زندگی و مردن تو همه از برای خداست، پس قلب را بر این معنی ثابت بدار تا کاذب و دروغ گو نباشی و در زبان نگوئی چیزی را که دلت از آن بی خبر باشد و یا دلت بر خلاف آن باشد.

و چون گوئی: «وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ» إلی آخره، یقین بدان که تو را به این امر کرده اند و به دل در خیال غیر او مباش و امثال این معانی، و مطالب را بر قلب خود استوار و محکم کن تا به مطالب عالیه برسی و از این مقامات ترقی کنی و به مقام قرب رسی. توفیق دهد خداوند منان ما و تو را به رسیدن به این مقامات إنّه ولیّ التوفیق.

۱- ۱) همان.

باب دوم در مقارنات نماز است

(۱)

و آنها بر دو نوعند: ارکان و غیر ارکان.

و ارکان که به ترک آنها عمداً و سهواً نماز باطل می شود پنجند: قیام و نیّت و تکبیره الاحرام و رکوع و سجود.

و غیر ارکان که به ترک آنها عمداً نماز باطل می شود نه سهواً سه اند: قراءت و تشهد و سلام. پس مقصود از این باب در ضمن دو فصل بیان می شود.

فصل اول: در مقارنات رکنیه است

اشاره

و آنها پنجند چنانکه گذشت و مقصود از این فصل در ضمن پنج مقصد بیان می شود.

مقصد اول: در بیان اسرار قلبیّه قیام است

چون به نماز ایستادی به خاطر بگذران که در برابر خداوند قهار که جان تو در قبضه قدرت او است، ایستاده و او سبحانه مطلع است بر آشکار و نهان تو و نزدیک تر است به تو از رگ گردن تو، پس عبادت کن او را به نحوی که گویا تو او را می بینی که اگر تو او را نمی بینی او سبحانه تو را می بیند و از اسرار پوشیده تو با خبر است.

پس وادار قلب خود را در برابر وی، چنانکه بدن خود را در برابر وی باز داشته ای و [۳۷] به زیر افکن سر خود را که اشرف و ارفع اعضای تو است در حالی که ذلیل و خوار باشی و دل خود را به تواضع و شکستگی بسته و دل خود را به لباس خشوع و تذلّل آراسته باشی و تکبّر و خودبینی را از خود دور کرده باشی، همچنانکه و بایست در برابر خالق خود مثل ایستادن در برابر پادشاهی از پادشاهان دنیا؛ زیرا که تو هر چند بر عظمت و جلال پادشاه مطلع نباشی می بینی خود را در برابر وی ذلیل و خاکسار و متغیر الاحوال و بی اعتبار؛ و بسا باشد که اگر خواهی با وی تکلیم کنی، لکنت بر

۱- ۱) در نسخه: اوّل.

زبـانت افتـد و رعشه در اعضـاى تو پيـدا شود و منشأ اينها همه خوفى است كه در دل تو پيـدا مى شود در نزد تصور عظمت و جلال وى.

پس چگونه باشـد حال در وقتى كه در برابر پادشاه پادشاهان و اصـلاح كننـده امر ايشان و مطلع بر آشـكار و نهان، بايستى و با وى تكلم كنى و احوال خود را بر وى عرض نمـائى و از وى حاجـات خود را بطلبى و دلت خـاشع نگردد و اعضـا و جوارحت متزلزل نشود.

حاشـا كه در چنين [حـال] از مخلصان باشـى، بلكه از غافلان محسوب گردى و از فضل و رحمت وى محروم مانى و بـدان كه هرگـاه در آن حـال، متـذكر جلالـل و عظمت وى شوى و دلت خاشع گردد، اميـدوار به مغفرت و رحمت وى خواهى بود و به تقصيرات خود اقرار و اعتراف خواهى نمود و اين از عابدان، مطلوب و در نظر معبود بحق، مرغوب است.

پس در آن حال خود را چنان ببين كه در پهلوى يكى از صلحاء قوم خود ايستاده و به نماز مشغولى و مى خواهى كه وى تو را از خوبان داند و از نيكان شـمارد، و تصور كن كه در چنين حالى چگونه نماز خواهى كرد، و چگونه خضوع و خشوع به عمل خواهى آورد و اعضا و جوارح خود را چگونه به شكستگى و خضوع باز خواهى داشت از خوف اينكه آن مرد عاجز فقير تو را از صـلحا نشـناسد و نسـبت به خشوع ندهـد، و حال آنكه بسا باشـد كه آن صالح فقير در دل خود به هزار محنت آلوده باشد و هزار خوف و اضطراب داشته باشد كه اصلا به تو التفات نكند و بر خضوع و خشوع تو مطلع نگردد و در فكر تو نباشد، چنانكه مكرر اين معنى به ظهور رسيده و بر صاحبان تجربه منكشف گرديده است.

پس با خود بگوى كه: اى نفس! اگر حيا مى كنى از بنده ضـعيفى كه نه خير تو به دست او است و نه شرى از تو دفع مى تواند كرد، پس چرا حيا نمى كنى از پروردگار دانا و علام الغيوب توانا و خلاق عالم و آفريننده بنى آدم كه قدرت دارد بر هر امرى و علم او به هر

چیز احاطه کرده است و سر موئی از تو غافل نمی شود و به حراست و نگهبانی تو مشغول است.

وای بر تو ای نفس! که ادعای معرفت داری، حیا از حضرت عزّت نداری، چگونه جرأت می کنی که از بنده ضعیفی بترسی و از قادر مطلق و معبود بحق پروا نداشته باشی و حال آنکه او احق است بترسیدن و اولی است به حیا از وی داشتن، زیرا که خالق و رازق تو است و خیر و شر و نفع و ضرر تو به دست او است.

پس چه بسیار است طغیان تو و چه عظیم است عدوان تو و از حد افزون است دشمنی تو با خود که عظمت و بزرگی به نظرت در نمی آید و حرمت مرد عاجز فقیری مطمح نظر تو است و از نظرت بیرون نمی رود.

و اشاره به این [۳۸] است، حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که: شخصی [از] آن حضرت پرسید که: چگونه باشد حیای ما از خدا؟ فرمود که: «حیا کن از خدا چنانکه حیا می کنی از مرد صالحی از قوم و قبیله خود»(۱) این است سرّ اصلی قیام.

اما دوام قیام، پس سرّش آن است که باید قلب تو متوجه باشد به سوی خدا و ایستاده باشد در برابر معبود خود، مادام که بدنت در برابر وی ایستاده است بی تفاوت.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «خداوند عالم رو کننده است به بنده خود مادام که او التفات نکند به دیگری»(۲) و پر ظاهر است که مراد به این التفات، التفاتِ ظاهر نیست، بلکه التفات قلب و باطن است.

و از جمله اسرار قیام آن است که همچنانکه واجب است نگهداری سر و چشم و بدن

۱- ۱) روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۰، مجلس فی ذکر الحیاء؛ مشکاه الانوار، ص ۲۳۵، الفصل الخامس: فی الحیاء. «و قیل له صلی الله علیه و آله : أوصنی، قال: استحی من اللّه کما تستحی من الرجل الصالح من قومک».

۲ - ۲) الأربعون حدیثا (شهید اول) ص ۴۳، الحدیث الرابع عشر. «إذا قمت إلی صلاتک، فاقبل علی اللّه بوجهک یقبل علیک...».

در ظاهر از رو گردانیدن از قبله که جهت خانه معبود است ، همچنین واجب است نگهداری قلب در باطن از التفات و رو کردن به غیر معبود و اگر قلب با نجوای شیاطین روی گرداند از جانب وی، آن را به خاطر آور که خدا مطلع است بر رو گردانیدن تو و بد امری است که در عین مناجات [روی] از قاضی الحاجات برگردانی تا آنکه به حال خود برگردد و به جانب معبود خود روی آورد و از خواب غفلت بیدار شود.

و بدانکه خشوع باطن ملزوم خشوع ظاهر است و مادام که باطنت خاشع نگردد، ظاهرت خاشع نخواهد شد؛ و شاهد بر این معنی است، حدیثی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله منقول است که: «مردی را دید که در نماز با ریش خود بازی می کرد، فرمود که: اگر این مرد دلش خاشع می بود هر آینه اعضا و جوارحش نیز خاشع می بود، زیرا که رعیت در حکم راعی است».(۱)

و مراد به رعیت در این مقام، اعضا و جوارح است که در فرمان نفس اند، و مراد به راعی، نفس که فرمان فرمای آنها است؛ و از اینجا است که در بعض فقرات ادعیه وارد شده است که: «اللهمّ اصلح الراعی و الرعیه»(۲)، یعنی: بار خدایا! به اصلاح بیاور راعی و رعیت را، یعنی قلب و جوارح را. اما هرگاه ظاهر در خشوع باشد و باطن خاشع نباشد، پس آن غفلت است از عظمت پادشاه پادشاهان و حیا کردن است از خلق و فراموش کردن است از خالق. أعاذنا اللّه منه.

چو من کو در جهان باطن خرابی ظاهر آرائی ز مردم عیب خود پنهان کنی در پرده رسوائی

میان دین و دنیا مانده از خوف و رجا حیران نظر جائی و دل جائی و سر جائی و تن جائی

ص: ۱۴۳

۱- ۱) الجعفریات، ص ۳۶، کتاب الصلاه؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۷۴، ذکر الکلام و الأعمال فی الصلاه. «أبصر رجلا یبعث بلحیته فی صلاته، فقال: إنّه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه».

۲- ۲) رسائل شهید ثانی، ص ۱۲۴؛ المحجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۸۹.

به عین بندگی در هر نفس، مفتون معبودی به ظاهر در نماز اما به پیش خلق برپائی

به عقبا مائل و از شغل آن پهلو تهی سازی ز دنیای دنی بیزار و از سوداش شیدائی

مقصد دوم: در وظائف قلبیه نیت است

بدانکه نیّت عبارت است از قصد کردن فعل معین از [۳۹] برای خدا، پس اگر تواند نیت احرار را بعمل آورد، بکند، و الا به نیّت تجّار و مزدورین اکتفا کند و الا به نیت عبید و غلامان اکتفا کند و نیت احرار و ابرار بر این وجه است که عبادت کنند از برای معبود به حق از جهت آنکه معبود، مستحق عبادت است و در نیت ایشان طمع ثواب و خوف از عقاب داخل نیست.

همچنانکه از حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان منقول است که فرمودند: «من عبادت نمی کنم خدا را به جهت خوف از عقاب او و نه به جهت طمع در ثواب و بهشت او، بلکه یافتم خدا را اهل عبادت پس عبادت می کنم او را به این جهت».(۱)

و نیّت تاجران و مزدوران بر این وجه است که به جهت طمع مزد و ثواب، عبادت می کنند و در نیت ایشان خوف از عقاب داخل نیست و نیت عبید و غلامان بر این وجه است که عبادت ایشان از جهت خوف از عقاب است و طمع ثواب در آن داخل نیست. و گاه باشد که در نیت هم خوف از عقاب و هم طمع ثواب مندرج باشد و آن نیت نوکران و خدمتکاران است که فرمان آقای خود می برند هم از جهت آنکه مبادا ایشان را از نظر بیندازد و سیاست کند و هم به جهت آنکه به ایشان مواجب و جیره دهد.

۱- ۱) نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۴۸، الأول فی العباده؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۱، حدیث ۱۸، المسلک الرابع فی أحادیث رواها... . «ما عبدتک خوفا من نارك و لا شوقا إلی جنّتك و لكن رأیتك أهلا للعباده فعبدتك».

و از وظائف قلبیه نیت آن است که در نیت عزم کند بر اجابت خدا در اتمام نماز و امتثال امر معبود بی نیاز و دوری کردن از اموری که خلل به نماز رساند و نماز را فاسد سازد و از درجه اعتبار و قبولش اندازد.

و آن امور بر دو قسمند: بعضی از آنها نماز را فاسد می سازند، ظاهرا و باطناً که بر مکلّف قضا یا اعاده آن لازم می آید و آنها در کتب فقها مذکورند و ما آنها را در کتاب میزان الاعمال یاد کرده ایم.

و بعضی از آنها نماز را از درجه قبول می اندازند و آنها در طی این رساله بیان می شود و اعظم آنها عدم حضور قلب است در نماز، چنانکه مکرر یاد کرده شد. و نیّت خالی از حضور قلب، نیت غافلان و بی باکان است، زیرا که نه در آن خوف عقاب مندرج است و نه طمع ثواب و نه عبادت کردن به جهت آنکه معبود مستحق عبادت است، و عبادت با این نیت از درجه قبول ساقط و از مرتبه اعتبار هابط است، هر چند در بعض اوقات موجب قضا و اعاده نباشد.

و اشاره به این عبادت است، حدیثی که روایت کرده است آن را عیص بن قاسم از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به خدا قسم می گذرد بر مردی پنجاه سال که قبول نمی کند خدا از او یک نماز را! پس کدام امر از این شدیدتر و عظیم تر است؟ و فرمود: به خدا قسم شما می شناسید از همسایگان و رفیقان کسی را که اگر از برای یکی از شما نماز کند، هر آینه قبول نمی کند از او به جهت استخفاف نمودنش به نمازش؛ به درستی حق سبحانه و تعالی قبول نمی کند، مگر عمل نیکوی خالص را، پس چگونه قبول می کند نمازی را که [۴۰] به آن استخفاف شده باشد».(۱)

۱- ۱) الکافی، ج ۳، ص ۲۶۹، باب من حافظ علی صلاته أوضیعها، حدیث ۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۰، باب فضل الصلاه، حدیث ۱۸. «و اللّه إنّه لیأتی علی الرجل خمسون سنه، ما قبل اللّه منه صلاه واحده، فأی شیءٍ أشد من هذا و اللّه إنّکم لتعرفون من جیرانکم و أصحابکم من لو کان یصلی لبعضکم...».

و از وصایای لقمان است که به پسرش فرمود که: ای پسرک من! توشه راه آخرت مهیا کن که راه دور است و عمل را نیکو کن که قبول کننده عمل، بسیار دانا است و امثال این اخبار و احادیث در طی مقدمات گذشت.

و از جمله وظائف قلبیّه نیت نماز آن است که در دل خود، منت عظیم از معبود به حق داشته باشی که با این رتبه عالی و مرتبه متعالی، تو را با این خسّت طبع و پستی مرتبه و دنائت رتبه به خدمت خود مأمور گردانیده و به مناجات خود خوانده است و به ایستادن در برابر خود اذن داده، پس نیک تأمّل کن که با کی مناجات داری؟ و به چه کس تکلّم می نمائی؟ پس در این هنگام سزاوار آن است که غرق عرقِ خجلت و انفعال گردی و اعضا و جوارح تو از هیبت برهم لرزد و رنگ تو از خوف زرد شود.

در مقدمه ثالثه گذشت که حضرت سید الساجدین علیه السلام هرگاه به نماز می ایستاد، رنگ مبارکش متغیّر می شد و چون به سجده می رفت، سر بر نمی داشت تا آنکه عرق از او می ریخت.

و در حدیث دیگر وارد شده است که: آن حضرت هرگاه به نماز می ایستاد و اعضای مبارکش خشک می شد که گویا ساق درختی بود که حرکت نکند، مگر آنچه باد آن را حرکت دهد(۱) و اخبار دیگر در این خصوص در همان مقدمه گذشت.

و در مصباح الشریعه و تنبیهات قلبیه، مرسلا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «صاحب نیت صادقه کسی است که صاحب قلب سلیم باشد، زیرا که سلامت قلب از هواجس محذورات حاصل می شود به خالص گردانیدن نیت از برای خدا در همه امور. حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است که: «یَوْمَ لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَ لاَ بَنُونَ * إِلاَّ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ(۲)(۳)»». یعنی: واللّه العالم، روزی که نفع

ص: ۱۴۶

۱- ۱) الکافی، ج ۳، ص ۳۰۰، باب الخشوع فی الصلاه و کراهیه العبث، حدیث ۴.

۲- ۲) سوره مبارکه شعراء، آیه ۸۹ ۸۸.

۳- ۳) مصباح الشریعه، ص ۵۳، باب الثالث و العشرون فی النیه، «صاحب النیه الصادقه صاحب القلب السلیم، لأنّ سلامه القلب من هواجس المحذورات بتخلیص النیه للّه تعالی فی الأمور کلها، قال اللّه تعالی...».

نمی بخشد مال و فرزندان به احدی، مگر آن کسی که بیاورد به جانب خدا، قلب سلیم را. و فرمود که: نیت برمی خیزد از قلب بر قـدر صـفاء معرفت آن و مختلف می شود صـفاء قلب به حسب اختلاـف ایمان در قوت و ضـعف آن و صاحب النیه خالصه، نفس و هوای او مقهورند در تحت سلطان، تعظیم خدا و حیاء از او.

و در تنبیهات، مرسـلا از آن حضـرت روایت کرده است که فرمود: «اخلاص در جمیع افعال مفتاح در بسـته قبول اعمال است و پست ترین مرتبه اخلاص بـذل بنـده است، طاقت خود را در بندگی، و اینکه نداند از برای عمل خود در نزد خدا قدر و منزلتی که به واسطه عمل خود از خدا مزدی خواهد و چنان داند که اگر حق تعالی از او مطالبه کند وفاء به حق عبودیت را هر آینه او عاجز از اداء آن و منفعل و شرمسار باشد از پستی عمل خود، و بلندترین مرتبه اخلاص سالم ماندن است از جمیع گناهان و در آخرت رستگاری و خلاص است از آتش جهنم و فائز شدن است به بهشت».(۱)

و در مصـباح الشریعه، مرسلا از حضرت صادق علیه السلام [۴۱] روایت کرده است که آن حضـرت فرمود که: «ناچار است از برای بنـده مؤمن که نیت خود را خالص گرداند در هر حرکت و سـکونی، زیرا که اگر چنین نکند از غافلان خواهد بود و حق تعـالی در کتـاب خود غافلان را وصف فرموده است، در آنجا که می فرمایـد: «أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ(۲)»، یعنی واللّه العالم، ایشان، مثل چهارپایانند، بلکه ایشان گمراه ترند، پس فرمود: «أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»، یعنی ایشان غافلانند».(۳)

ص: ۱۴۷

---

۱ – ۱) برگرفته از: مصـباح الشـریعه، ص ۳۶، البـاب السـادس عشـر فی الإخلاـص. «الإخلاص یجمع فواضل الأعمال و هو معنی مفتاحه القبول و توقیعه الرضا فمن تقبل اللّه منه... و ادنی حدَّ الإخلاص بذل العبد طاقته، ثم لایجعل لعلمه عند اللّه قدراً».

۲ – ۲) سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۹.

۳ – ۳) مصباح الشریعه، ص ۵۳، الباب الثالث و العشـرون فی النیه. «... فلابد للعبد من خالص النیه فی کل حرکه و سـکون لأ نّه إذا لم یکن بهذا المعنی، یکون غافلا و الغافلون، قد ذمّهم اللّه تعالی، فقال: إن هم إلاّ کالأنعام بل هم أضل...».

مقصد سوم: در تکبیره الاحرام است

و آن «اللّه اکبر» گفتن است و معنی این کلمه شریفه آن است که خدا بزرگ تر است از آنکه به وصف درآید.

به کجات جویم ای جان، که ز غایت کمالت چو به وصف [تو] درآیم، تو به وصف در نیائی

یا معنی آن این است که خدا بزرگ تر است از آنکه ادراک به حواس ظاهره و باطنه یا قیاس کرده شود به ناس، پس چون تکلّم کند زبان تو به این کلمه طیبه، سزاوار است اینکه دلت تکذیب آن نکند، پس در دل احدی را از خدا بزرگ تر دانی، خدا تو را از جمله دروغ گویان خواهد شمرد، هر چند اینکه به زبان می گوئی مطابق واقع باشد، همچنانکه در سوره منافقون حکایت کرد از منافقین که گفتند به پیغمبر صلی الله علیه و آله «إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ(۱)» تو رسول خدائی، پس فرمود «وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ» یعنی خدا شهادت [دهد]، منافقان دروغ گویانند و حال آنکه سخن ایشان مطابق واقع و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ، رسول خدا بود، پس نسبت دادن ایشان به دروغ از این رهگذر است که زبان ایشان با قلبشان موافقت نداشت، پس هرگاه هوا و خواهش نفس تو غالب باشد بر تو و اطاعت تو مر نفست را اقوی باشد از اطاعت خدا و تو مطیع تر باشی مر نفست را از خدا، پس او را رضای خود خوانده و بزرگ تر از حق تعالی شمرده [است].(۲)

ص: ۱۴۸

۱- ۱) سوره مبارکه منافقون، آیه ۱.

۲- ۲) تا اینجا مؤلّف گرانقدر موفق به تحریر اسرار الصلاه شده است و به انجام بقیه آن توفیق نیافته است.

۴۹) الأربعون حدیثا، شهید اول، تحقیق: مدرسه امام مهدی علیه السلام ، نشر: مدرسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۷ ق.

۵۰) اسرار الآیات، صدر المتألهین شیرازی، تحقیق: محمد خواجوی، نشر: انجمن حکمت و فلسفه، تهران، ۱۳۶۰ ش.

۵۱) اعتقادات علاّمه مجلسی، ترجمه: علی اکبر مهدی پور، چاپ اول، نشر: نشاط اصفهان، ۱۴۱۵ ق.

۵۲) القاموس المحیط، فیروزآبادی.

۵۳) أمالی المرتضی، علی بن حسین علم الهدی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، نشر: دار الفکر العربی، قاهره، ۱۹۹۸ م.

۵۴) الأمالی شیخ مفید، تحقیق: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، چاپ اول، نشر: کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۵۵) الأمالی، شیخ طوسی، تحقیق: موءسسه البعثه، چاپ اول، نشر: دار الثقافه، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵۶) بحارالأنوار، علاّمه مجلسی، نشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۵۷) تاریخ مدینه دمشق، أبی القاسم علی بن حسن، تحقیق: علی شیری، نشر: دار الفکر، بیروت لبنان، ۱۴۱۵ ق.

۵۸) تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: طیّب موسوی جزائری، چاپ سوم، نشر: دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۹) تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن موسوی خرسان، چاپ چهارم، نشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.

۶۰) ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، چاپ دوم، نشر: دارالشریف الرضی للنشر، قم، ۱۴۰۶ ق.

ص :۱۴۹

۶۱) جامع الأخبار، محمد بن محمد شعیری، نشر: چاپخانه حیدریه.

۶۲) الجعفریات، محمد بن محمد ابن اشعث، نشر: مکتبه النینوی الجدید، تهران.

۶۳) الخصال، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش.

۶۴) دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، تحقیق: آصف فیضی، نشر: موءسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۳۸۵ ق.

۶۵) دلائل الإمامه، محمد بن جریر طبری، تحقیق: موسسه بعثت، نشر: بعثت، قم، ۱۴۱۳ ق.

۶۶) الذریعه إلی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ طهرانی، چاپ سوم، نشر: دار الأضواء، بیروت لبنان، ۱۴۰۳.

۶۷) رسائل، شهید ثانی، نشر: منشورات مکتبه بصیرتی، قم.

۶۸) روضه الواعظین و بصیره المتعظین، محمد بن احمد فتال نیشابوری، نشر: رضی، قم، ۱۳۷۵ ش.

۶۹) شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ابن أبی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، نشر: کتابخانه آیه اللّه مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۷۰) صحیح البخاری، نشر: دار الفکر، استانبول، ۱۴۰۱ ق.

۷۱) الصلاه فی الکتاب والسنه، محمد ری شهری، نشر: دار الحدیث، قم، ۱۳۷۶.

۷۲) عده الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، تحقیق: احمد موحدی قمی، نشر: دار الکتب الإسلامی، ۱۴۰۷ ق.

۷۳) العقد الحسینی، حسین بن عبد صمد عاملی، تحقیق: سید جواد المدرسی الیزدی، یزد.

۷۴) علل الشرائع شیخ صدوق، چاپ اول، نشر: کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش.

۷۵) عوالی اللئالی العزیزیه، ابن أبی جمهور احسائی، تحقیق: مجتبی عراقی، چاپ اول، نشر: دار سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.

۷۶) عیون أخبار الرضا علیه السلام ، شیخ صدوق، تحقیق: مهدی لاجوردی، نشر: جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق.

۷۷) عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی، تحقیق: حسین حسنی بیرجندی،

نشر: دار الحدیث، قم، ۱۳۷۶ ش.

۷۸) غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تحقیق: سید مهدی رجائی، چاپ دوم، نشر: دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.

۷۹) الفتوحات المکیه، أبی عبداللّه محمد بن علی، نشر: دار صادر، بیروت لبنان.

۸۰) فرهنگ المعجم البسیط، مترجم: محمد بندر ریگی، چاپ دوم، نشر: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ ش.

۸۱) الفقه المنسوب إلی الإمام الرضا علیه السلام ، تحقیق: موءسسه آل البیت علیهم السلام ، نشر: موءسسه آل البیت علیهم السلام ، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

۸۲) الکافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، نشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.

۸۳) المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق: جلال الدین محدث، نشر: دار الکتب الإسلامیه، قم، ۱۳۷۱ ق.

۸۴) المحجه البیضاء، ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۸۵) مرآه العقول، علاّمه مجلسی، تحقیق: سیّد مرتضی عسکری و سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، نشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۸۶) مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، علی بن حسن طبرسی، نشر: المکتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ ق.

۸۷) مصابیح الظلام، محمد باقر الوحید البهبهانی، تحقیق: موءسّسه وحید بهبهانی، چاپ اول، نشر: موءسّسه وحید بهبهانی، قم، محرم الحرام ۱۴۲۴ ق.

۸۸) مصباح الشریعه، منسوب به جعفر بن محمد، چاپ اول، نشر: اعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۸۹) معانی الأخبار، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، نشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق.

۹۰) مفتاح الفلاح، شیخ بهایی، نشر: دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۹۱) مناقب آل أبی طالب علیهم السلام ، ابن شهر آشوب، نشر: علامه، قم، ۱۳۷۹ ق.

ص :۱۵۱

۹۲) من لاـ یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.

۹۳) نهج الحقّ و کشف الصدق، علامه حلی، نشر: دار الکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۹۸۲ م.

۹۴) وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، تحقیق: موءسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ اول، نشر: موءسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۰۹ ق.

۹۵) الهدایه الکبری، أبی عبداللّه الحسین بن حمدان الخصیبی، چاپ اول، نشر: موءسسه البلاغ والنشر لبنان، بیروت، ۱۴۱۱.

ص :۱۵۲

حجله العرایس

اشاره

تألیف: ملا محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی

تحقیق و تصحیح: سید محمود نریمانی

مقدمه تحقیق

این رساله بنابر فرمایش خود مؤلّف، جناب محمدباقر بن اسماعیل حسینی خاتون آبادی، به درخواست شاه سلطان حسین صفوی مبنی بر این که رساله ای در باب عقود نکاح و متعه و کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان بنگارند نوشته شده است.

مؤلّف مقدمه رساله را با نثری بسیار زیبا و جذاب آغاز کرده است که برای محققین و اهل ادب جای تأمل دارد.

نگاهی به زندگی مؤلّف

میر محمدباقر بن میر محمداسماعیل خاتون آبادی در سال ۱۰۷۰ ق به دنیا آمد(۱) نویسنده «وقایع السنین و الاعوام» که عموی ایشان بوده و علاقه فراوانی نیز به محمدباقر داشته به دقت اخبار و آگاهی های مربوط به زندگی او را آورده است میر محمدباقر، علوم دینی را نزد پدرش محمد اسماعیل فراگرفت و همچنین از حضور آقا

ص :۱۵۳

۱- ۱) وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۲۱.

حسین خوانساری نیز کسب علم نمود، از پدرش و علامه مجلسی و فاضل سراب نقل حدیث می کند.

شاگردان

وی پس از پدرش نیز مقام امامت و مدرّسی مسجد جامع عباسی را به عهده داشت و از این طریق تأثیر زیادی در تعلیم و تربیت افراد می نمود، از جمله شاگردان وی می توان به ملاـ عبدالحسین کاظمی (زنده در ۱۱۲۰ ق)، سید نورالدین بن سید نعمت اللّه جزایری (۱۱۵۸ ق)، سید احمد علوی خاتون آبادی (۱۱۶۱ ق)، محمد صالح قزوینی (متوفی قبل از ۱۱۹۱ ق) و دو فرزند دانشمند او سید اسماعیل و سید محمد اشاره کرد.

موقعیت سیاسی اجتماعی

میر محمد باقر دانشمندی مورد توجه شاه سلطان حسین بود و عنوان معلمی او را داشت و در جلسات خصوصی و عمومی با وی نشست و برخاست می کرد، علاقه شاه به وی سبب شد که در رمضان ۱۱۱۵ ق وی را همراه پدرش به افطاری دعوت کند و هفت ساعت با ایشان مشغول صحبت بود و از وی خواست پیرامون احکام شرع سخن بگویند. آن گاه شاه از وی درخواست نمود رساله ای در واجبات نماز و سپس رساله ای در شرایط و آداب دعا بنگارد.(۱)

زهد و تقوای ملا محمدباقر خاتون آبادی

بعد از درگذشت شیخ محمدجعفر قاضی شیخ الاسلام اصفهان شاه زمان چندین جلسه برای انتخاب جانشین وی برگزار نمود، شاه و اطرافیان اصرار به پذیرش این منصب توسط میر محمدباقر داشتند، ولی ایشان نپذیرفت و علت را وجوه شرعیه درباره عدم مشروعیت این شغل عنوان کرد، هنگامی که شاه از پذیرفتن خواسته خود

۱- ۱) همان، ۵۵۲.

مأیوس شد، از وی خواست که کس دیگر را معرفی کند، ایشان پاسخ داد که: هرگاه بر خود اعتماد نداشته باشم بر دیگری چگونه اعتماد خواهم داشت.(۱)

مرحوم سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، در این باره می فرمایند: حضرت علامی فهامی یگانه زمانه میر محمدباقر سلمه اللّه سن شریفش چهل و پنج سال بود و از راقم حروف سه سال بزرگتر بود و حقّا که کمال مردانگی و همّت و تدیّن بود از چنین منصبی گذشتن او، بلغه اللّه تعالی غایه مناه و طوّل اللّه عمره فی طاعته و رضاه.(۲)

وفات

در سال ۱۱۲۷ ق، قیمت گندم و آرد در شهر بالا رفت. جمعی از منافقین بی دین تحریک فتنه نموده و شایع کردند که میر محمدباقر، شاه را به بالا بردن قیمت ها تشویق نموده است. مردم تحریک شدند و به خانه ایشان هجوم آوردند و درِ خانه سید را آتش زدند، میر محمدباقر پیش از این حادثه نیز بیمار بود و از ناحیه سینه ناراحت بود، بعد از این واقعه، آزارش شدّت نمود و در شب سه شنبه ۶ ربیع الاول ۱۱۲۷ به بیماری ذات الریه درگذشت.(۳)

روش تحقیق

در این رساله به علت این که نثر قدیم فارسی است، برخی کلمات به صورت مخفف نگاشته شده که ما آن را به صورت کامل آورده ایم تا برای خواننده روان تر باشد، از باب نمونه: «برو = بر او»، «برین = بر این»، و «واجبست = واجب است»، شده است.

ما ابتداء به نسخه مرکز احیاء دست پیدا کردیم و آن را تایپ و مقابله نمودیم، بعد از تحقیقات اولیه به دو نسخه کتابخانه مجلس با شماره ۱/۲۳۹ و شماره ثبت قدیم ۱/۳۰۹۴۶ و کتابخانه ملی با شماره ۶/۲۵۹۹ دست پیدا کردیم که مقابله آن را از

۱- ۱) همان، ۵۵۴.

۲- ۲) همان، ۵۵۵.

۳- ۳) همان، ۵۶۷.

طریق رایـانه انجـام دادیم، و این سه نسـخه هر کـدام مکمـل دیگری بودنـد، چون در هر سه نسـخه، کم و کـاستی هایی وجود داشت که به تنهایی نمی شد آن را مبنای تحقیق قرار داد، و از این سه نسخه در عرض هم استفاده کردیم و در موارد اختلافی، آن را که به نظر می رسید صحیح تر است، داخل متن و موارد اختلافی را از دو نسخه دیگر در پاورقی ذکر کردیم.

لازم به تـذکر است که نسـخه مجلس مغلوط بود که ما موارد بسـیار فاحش آن را در پاورقی تـذکر ندادیم، اما به علت این که موارد متعددی بود که ما از این نسخه بهره بردیم و برای تکمیل نسخه بسیار مفید بود، لذا از این نسخه استفاده کردیم.

برای نسـخه های اسـتفاده شده، رموزی قرار داده شده که از این قرار می باشد: «نسـخه مرکز احیاء تراث = م»، «نسخه مجلس = ج» و «نسخه ملی = ل».

در پایان از سـروران گرامی حجت الاسلام حاج سید احمد سجادی و حجت الاسلام محمدجواد نورمحمدی که ضمینه تحقیق این رساله را برای بنده فراهم نمودند، تشکر می نمایم.

اصفهان

سید محمود نریمانی

۳۰/۳/۹۲

ص :۱۵۶

برگ اول نسخه خطی حجله العرایس

ص: ۱۵۷

برگ آخر نسخه خطی حجله العرایس

ص :۱۵۸

نسخه خطی

ص :۱۵۹

نسخه خطی

ص :۱۶۰

بسم اللّه الرحمن الرحیم

[مقدمه مؤلّف]

حجله عرایس ابکار(۱) سخن را زینت و بها؛ و شبستان گل چهرگان بیان را روشنی و ضیا از انوار حلی و حلل؛ و فروغ شمع و چراغ حمد و ثنا و سپاس بی منتهای خداوندی است که آئینه بدن نمای جهان ابداع؛ و مرآت مظهر اشیاء عالم اختراع، در نظر واقفان اسرار نهانخانه معارف؛ و بازیافتگان محافل سرایر عوارف، بی پرده خفا و حجاب اختفا عکس پذیر صور تجلّیات(۲) زیبا لعبتان قدرتهای کامله او، و جلوه گاه شواهد حسنای نیکو طلعتان حکمتهای بالغه اوست.

کریمی که به طفیل وجود با جود و ذات کامل الصّفات مسعود، محرم خلوت سرای قرب «دَنی فَتَدَلّی(۳)» متّکی و ساده «فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی(۴)» مظهر آثار «مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ(۵)» مطلع انوار «قُلْ إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ(۶).»

محمّد کافرینش هست خاکش همه هستی فدای جان پاکش(۷)

ص: ۱۶۱

۱- ۱) دوشیزه گان.

۲- ۲) م: «صورت تحلیّات»، بدل «صور تحلّیات».

۳- ۳) سوره مبارکه نجم، آیه ۸ .

۴- ۴) همان، آیه ۹.

۵- ۵) سوره مبارکه نساء، آیه ۸۰.

۶- ۶) سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۱.

۷- ۷ نظامی، بخش ۵، در نعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله .

و آل اطهار و اولاد ابرار او(۱) خصوصاً، مخصوص به عقد اخوّت و وصایت، منصوص بنصّ خلافت و ولایت، ممدوح به سوره هل اتی، موصوف به خطاب «انت منّی بمنزله هارون من موسی»(۲) شیر یزدان و(۳) سرور غالب، شاه مردان، علی [بن] ابوطالب صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین انشاء خطبه تزویج آباء علوی با امّهات سفلی، و تولید [۲] موالید ثلاث نموده تا کارخانه ایجاد انتظام یابد، و اسباب عرصه کون و فساد به التیام گراید، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.(۴)»

امّا بعد؛ چون به میامن عنایات(۵) بی منتهای خالق انس و جان و الطاف لایحصی، ازدواج بخش عناصر و ارکان جلّ شأنه و عظم برهانه، پیوسته همّت والا نهمت(۶) سپهر بنیان و همواره نیّت صافی طویّت(۷)، اکسیر زمان، نواب کامیاب، مالک رقاب(۸)، شهسوار گردون، وقار عالمیان، ماب شهنشاه جهان و جهانیان، سرور ملوك و خواقین دوران، افتخار پادشاهان روزگار، ملجاء نامداران عرصه گیر و دار، پادشاهی که(۹) حدایق ایمان را به آبیاری اجرای سنن سنّیه(۱۰) ریّان(۱۱)، و گلهای عقاید قلوب را به هبوب نسایم متتابعه متابعت شریعت بهیّه، خندان دارد.

سیمای سلمای(۱۲) نیّت والا را به حلی و حلل یقین آراسته و عذار عذرای(۱۳) عقیدت علیا را به مشّاطکی ثبات در دین پیراسته؛ سررشته دولتش بر صفحات لیالی و ایام

۱- ۱) ج: + «او».

۲- ۲) الکافی، ج ۸، کتاب الروضه، حدیث ۸۰.

۳- ۳) م: «و».

۴- ۴) سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۱۴.

۵- ۵) ج: «عنایت».

۶- ۶) در م «تهمت» آمده که اشباه است، نهمت به معنای کمال مطلوب، غایت آرزو می باشد.

۷- ۷) نیت و قصدی که انسان آن را پنهان می کند.

۸- ۸) ج: «الرکاب».

۹- ۹) ج: «که».

۱۰- ۱۰) ج: «ایمان را به یاری اجزاء سر سبز و»، بدل «ایمان را به آبیاری اجرای سنن سنیه».

۱۱- ۱۱) سیرآب.

۱۲- ۱۲) صلح طلب.

۱۳- ۱۳) دوشیزه.

و اوراق دهور و اعوام، ثبت و نگاشته؛ و پنج نوبت صیت سلطنتش در مسدّس جهات(۱) عرصه ربع مسکون(۲)، عَلَم انفراد افراشته، جامه دیبای قامت زیبای قابلیتش، محلّی به حلیه علوّ حسب، عنوان نامه ابد ختامه سطوتش مطرّز(۳) به طراز طغرای(۴) غرّای سمو نسب قباب سرادق جاه و جلالش چون سیّارات(۵) سپهر، زینت بخش بسیط زمین، غبار موکب همعنان اقبالش، سرمه بینائی چشم سلاطین با تمکین، نکته دیباچه عزّ و شرف، گوهر یکدانه این نه صدف، شاه فلك، جاه ممالك ستان، شمسه نه منظر کون و مکان، مطلع مجموعه لیل و نهار، معنی [۳] بیت الغزل(۶) اقتدار، السلطان بن السّلطان و الخاقان بن الخاقان شاه سُلطان حسین الحسینی الموسوی الصّفوی، بهادرخان، خلّد اللّه علی مفارق العالمین(۷) ظلال جلاله و ادام للمؤمنین موايد انعامه و افضاله.

از بدو سطوع(۸) آفتاب جهان(۹) افروز دولت پایدار بی زوال و آغاز طلوع نیّر مملکت(۱۰) ابد قرار از مشارق عظمت و اقبال، متوجّه ترویج شریعت مطهّره حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و قیام به اوامر و نواهی کما هی بوده و هست تا همگی پناهندگان(۱۱) سایه مرحمت و جملگی سایه گزینان شادروان رأفتش، عامل به مقتضای شرع اطهر و به طریق انور هدایت رهبر باشند.

و از آن راه که در امور فروج زیادتی اهتمام و نظم عقود(۱۲) ازدواج بر نهج شرعی،

ص: ۱۶۳

۱- ۱) نسخه مجلس: «جهان».

۲- ۲) قسمت معمور و مسکون از کره زمین.

۳- ۳) آرایش داده شده.

۴- ۴) طره ای که بر بالای نامه، پیش از بسمله با قلم درشت نوشته می شود.

۵- ۵) ج: «جلالتش چون سماوات»، بدل «جلالش چون سیارات».

۶- ۶) شاه بیت.

۷- ۷) ج: «العالمین».

۸- ۸) گسترش یافتن.

۹- ۹) ج: «جهان».

۱۰- ۱۰) ل: «ملکت» و ج: «ملك».

۱۱- ۱۱) نسخه مجلس: «پناه بندگان».

۱۲- ۱۲) م: + «و».

باعث نظام و دوام بود و در این وقت خاطر خطیر اشرف اعلی و ضمیر منیر مقدّس معلّی متعلّق گشته که رساله[ای] بر وجه اختصار به طریق(۱) خاص و تفصیلی که صفایح اوراق رقم پذیر خواهد گشت، در باب ایقاع عقود نکاح و متعه و کفّاره افطار روزه ماه مبارک رمضان نوشته شود.

لهذا حقیر قاصر خاسر(۲) محمّدباقر بن اسماعیل الحسینی الخاتون آبادی، کمر جد بر میان جان استوار(۳)، و رساله[ای] در آن ابواب بر نهج مأمور مشتمل بر سه مطلب نوشته هدیه محفل ارم مماثل و بزم فردوس مشاکل آن اعلی حضرت گردون بسطت ساخت؛ امیّد که از خرده گیری(۴) ارباب نظر دور و در نظر بازیافتگان درگاه خسرو بلند اقبال، مقبول [۴] و منظور گردد.

واللّه الموفق و المعین

۱- ۱) م: «طریقی».

۲- ۲) ج: «خاسر».

۳- ۳) ج: + «بسته».

۴- ۴) م: «خورده گیری».

[در بیان عقد نکاح]

مطلب اول

مخفی نیست که هرگاه صیغه نکاح یا متعه میان مردی(۱) و زنی جاری شد، هرگاه(۲) هریک، دیگری را می بینند(۳) و انواع تمتعات از هم می برند و غالب اوقات فرزند از ایشان به وجود می آید؛ اگر عقد و قصد صحیح باشد، هریک از این افعال موجب ثواب و حسنه می باشد؛ و اگر معاذ اللّه عقد صحیح نباشد، زن بر مرد غیرحلال و هریک از این افعال حرام و فرزند ولد زنا خواهد بود، مگر آنکه شبهه ای عارض شده باشد.

پس لازم است بر هرکه صیغه تزویج گوید، آنکه نهایت احتیاط را در عقد و شرایط آن رعایت نماید و صیغه را به طریقی بخواند که هیچ یک از علماء در صحّت آن خلاف(۴) نکرده باشند، تا اطمینان کامل حاصل شود و معانی الفاظ را درست فهم کند و حروف را از مخارج لایقه ادا نماید و حرکات و سکونات الفاظ را درست گوید و از هریک از «اَنْکَحْتُ» وَ «زَوَّجْتُ» وَ «مَتَّعْتُ» وَ «قَبِلْتُ» قصد انشا کند.

و معنی قصد انشا آن است که قصد نماید که حلال شدن این زن را بر این مرد به

۱- ۱) ج: «مرد».

۲- ۲) نسخه مجلس: «هرگاه».

۳- ۳) ج: «می پسندد».

۴- ۴) نسخه مجلس: «اختلاف».

طریق نکاح یا متعه؛ الحال به سبب این کلام احداث می کنم و واقع می سازم، نه آنکه نکاح یا متعه و قبول کردن آن در زمان گذشته واقع شده است و من از آن خبر می دهم.

و بایـد که زن یا وکیل زن، آنچه را که در صیغه می گوید که آن را ایجاب(۱) می نامند تا تمام(۲) نکند، مرد یا وکیل مرد، شروع در تلفظ به قبول نکند؛ و هرگاه ایجاب تمام شود، بی فاصله تلفّظ [۵] به قبول نماید.

و در صحّت عقـد تزویج، شـرط است تعیین نمودن مرد و زن،(۳) اگر مرد و زن بـا هم صـیغه گوینـد، به طریق تکلم و خطاب تعیین می نمایند، و اگر وکیلهای ایشان صـیغه گویند، باید اسم مرد و زن را در صیغه مذکور سازند به نحوی که ممتاز و معیّن شوند و اشتباهی در آنها نباشد(۴)؛ و اگر نام ایشان را نگوینـد و به لفظ «مُوَكِّلی وَ مُوَكِّلَتِی» تعبیر از ایشان کننـد، قصد کنند به این دو لفـظ ایشـان را و در میان وکیلهای(۵) ایشان به نحو ممتاز معهود باشـند و اگر حاضـر باشـند(۶) به لفظ «هـذا و هذه» به ایشان اشاره کنند.(۷)

و شرط نیست در صحت عقد نکاح دائمی، ذکر صداق(۸)؛ و مراد به صداق و مهر آن

۱- ۱) ج: «ایجاب».

۲- ۲) م: «و اتمام».

۳- ۳) م: + «و».

۴- ۴) بنگرید: شـرائع الاسـلام، ج ۲، ص ۵۰۰، فی العقـد؛ مسالـک الأفهـام، ج ۷، ص ۱۰۶، یشترط تعیین المرأه عنـد العقـد؛ الحدائق الناضـره، ج ۲۳، ص ۱۸۷ ۱۸۸، اشـتراط تعیین الزوجه؛ جواهر الکلاـم، ج ۲۹، ص ۱۵۷ ۱۵۸، یشترط فی النکـاح امتیاز الزوجه.

۵- ۵) م: «وکیل».

۶- ۶) ل: «و اگر حاضر باشند».

۷- ۷) م: «قصد کنند به این دو لفظ... به ایشان اشاره کنند».

۸- ۸) بنگرید: الناصریات، ص ۳۴۶، مسأله ۱۵۷؛ الخلاف، ج ۴، ص ۳۶۳، کتاب الصداق؛ غنیه النزوع، ص ۳۶۶، الفصل الثانی: ذکر المهر لیس من شـرط صحه العقد الدائم؛ السرائر، ج ۲، ص ۵۷۶ ۵۷۷، احکام الصداق؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۴۷، فی احکام المهور و... .

چیزی است که مرد در عوض به زن می دهـد، پس اگر در عقـد، مهر را مـذکور نسازند نکاح صـحیح است به شـرط آنکه در عقد شرط نکنند که صداق اصلا نباشد.

و تفصـیل آنکـه: در صـورتی کـه در عقـد، صـداق را مـذکور نسازنـد، بر زوج چـه چیز لازم می شـود، منـاسب ایـن مختصـر نیست.(۱)

و اگر مهر را مذکور کنند ضرور است که تعیین نمایند جنس و قدر و وصف آن را به طریقی که مشخص و معیّن شود و قابل زیادتی و نقصان نباشد.

و شـرط نیست که مهر طلا یا نقره باشـد، بلکه هر عینی که به حسب شـرع مملوک باشـد یا منفعتی که به ازاء آن شـرعاً اجرتی توان داد هرگاه معین باشـد مهر قرار(۲) می تـوان داد، مثـل آنکه مردی مهر زن را این(۳) قرار دهـد که تعلیم نماید به آن زن، سوره معیّنه[ای] را(۴) از سوره های قرآن مجید، چنان که در حدیث(۵) وارد شده است.

۱- ۱) بنگرید: الناصریات، ص ۳۳۴، مسأله ۱۵۷؛ الکافی للحلبی، ص ۲۹۳، النکاح الدائم؛ شرح اللمعه، ج ۵، ص ۳۴۷، الفصل السادس: فی المهر.

۲- ۲) ل و م: «قرار».

۳- ۳) م: «قرار می توان داد مثل آنکه مردی مهر زن را این».

۴- ۴) نسخه مجلس: «معینه را».

۵- ۵) الکافی، ج ۵، ص ۳۸۰، باب نوادر فی المهر، حـدیث ۵؛ تهـذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۵۴، بـاب المهور و الأجور و ما ینعقـد من النکاح من ذلک و ما لا ینعقـد، حدیث ۷؛ ترجمه متن حـدیث این است: «زنی نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده، گفت: مرا شوهر بده آن حضـرت رو به اصحاب کرده، فرمود: چه کسی با این بانو ازدواج می نماید؟ مردی برخاست و گفت: ای رسـول خـدا مـن قصـد ازدواج بـا او دارم. آن حضـرت فرمـود: مهریـه او را چـه قرار می دهی؟ او گفـت: چیزی نـدارم آن حضرت فرمود: بدون مهریه نمی توانی با او ازدواج کنی. آن زن دوباره گفت: ای رسول خدا مرا شوهر بده. آن حضرت رو به اصـحاب کرده و از آنها پرسید کدام یک حاضرند با آن زن ازدواج کنند آن مرد دوباره تمایل خود را برای ازدواج با آن بانو اعلام کرد و پیامبر صـلی الله علیه و آله به دلیل آن که نمی توانست مهریه ای برای آن زن قرار دهد، پیشنهاد او را رد کرد. آن زن برای بار سوم به آن حضـرت گفت: مرا شوهر بـده. در نوبت سوم که پیامبر از اصـحاب سؤال کردنـد؟ چه کسـی تمایل به ازدواج بـا او را دارد؟ آن مرد برای بار سوم تقاضای خود را اعلام کرد، حضـرت از او پرسـید: آیا چیزی از قرآن را به نیکویی می دانی؟ او گفت: بلی؛ آن حضرت فرمود: پس تو را به عقد او درآوردم بر اینکه مهریه آن بانو آموزش قرآن توسط تو به او باشد.

و مشـهور میان علما رضوان اللّه تعالی علیهم آن است که: هرگاه مرد و زن قادر بر گفتن صـیغه تزویـج به لغت عربی(۱) باشند جایز نیست که به لغتی دیگر صیغه گویند.(۲)

و اگر هیچ یک از مرد و زن قادر بر عربی گفتن صیغه نباشند و قادر بر آموختن صیغه به لغت عربی باشند [۶] بدون مشقتی که تحمل آن از عادت بیرون باشد و خواهند که خود صیغه گویند، لازم است که تعلّم کنند و بغیر عربی اکتفا ننمایند.

و اگر بدون مشقت مزبوره قادر بر تعلّم نباشند، جایز است که صیغه را به لغت غیرعربی که می دانند بگویند.

و اگر یکی از مرد و زن عـارف بـه لغـت عربی(۳) یـا قـادر بر تعلّم باشـد، بر او لازم است که به عربی ادا نمایـد و دیگری که عارف و قادر(۴) نباشـد، اکتفا بغیر عربی می تواند نمود؛ و هرگاه عارف به عربی و قادر بر تعلّم آن نباشـند و توانند دیگری را وکیل نمود تا به

۱- ۱) م: «عرف».

۲- ۲) بنگرید: المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۷، حکم التزویج بالفارسیه إذا کانا عاجزین عن العربیه؛ شـرایع الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۹، کتاب النکاح: فی العقد؛ الجامع للشرایع، ص ۴۳۷، فی احکام العقد؛ ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۶، ارکان النکاح، احکام الصیغه؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۴۲۷، الفصل الاول: فی العقد؛ اللمعه الدمشـقیه، ص ۱۶۱، فصل الثانی: فی العقـد؛ جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۷۴، بیان حکم العقد بالعربیه و غیرها؛ شرح اللمعه، ج ۵، ص ۱۱۱، الفصل الثانی: فی العقد.

۳- ۳) ج: «عربی».

۴- ۴) م: «قادر و عارف».

عربی صیغه را جاری سازد(۱)، علماء خلاف کرده اند در اینکه دیگری را وکیل کردن لازم است یا نه، بعضی به لزوم توکیل قائل شده اند و بیشتر برآنند که توکیل لازم نیست و مرد و زن را با امکان توکیل، جایز است صیغه گفتن به غیر عربی.(۲)

و بعضی از علماء قائل شده اند که زوجین هرچند قادر بر عربی گفتن صیغه باشند، جایز است که صیغه را به غیر عربی گویند.(۳)

و احوط آن است که یا مرد و زن با هم صیغه را به عربی گویند یا وکیل نمایند دیگری را تا به عربی(۴) صیغه گفته شود(۵) و اکتفا به غیر عربی ننمایند، به تخصیص با قدرت بر وکیل کردن شخصی که عارف به عربی باشد.

و نیز علما خلاف نموده اند(۶) در اینکه(۷) طرف ایجاب و قبول هر دو یک شخص می تواند بود یا نه، مثل آنکه مرد و زن هر دو یک شخص را وکیل کنند(۸) و احتیاط در آن است که طرف ایجاب و قبول هر دو یک شخص نباشند.(۹)

۱- ۱) ج: «وکیل نموده تا صیغه را جاری سازد»، بدل «وکیل نمود تا به عربی صیغه را جاری سازد».

۲- ۲) بنگرید: جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۷۵، بیان حکم العقد بالعربیه و غیرها؛ الحدائق الناضره، ج ۲۳، ص ۱۷۱، المشهور بین الاصحاب عدم جواز العدول عن العربیه الی الترجمه بالفارسیه.

۳- ۳) ابن حمزه طوسی در «وسیله» ص ۲۹۱ فرموده اند: «و إن قدر المتعاقدان علی القبول و الایجاب بالعربیه عقدا بها استحبابا».

۴- ۴) م: «گویند و احوط آن است که... دیگری را تا به عربی».

۵- ۵) بنگرید: جامع الخلاف و الوفاق، ص ۴۳۸، به نقل از «خلاصه» که گفته است: «یجوز بالعجمیه مع القدره علی العربیه».

۶- ۶) ج: «کرده اند».

۷- ۷) ج: «آنکه».

۸- ۸) بنگرید: تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۲۱، احکام الوکاله.

۹- ۹) بنگرید: الوسیله، ص ۲۹۱؛ الجامع للشرایع، ص ۴۵۴، فی آداب النکاح؛ ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۲۶، تولی طرفی العقد.

و نکاح دایمی به هریک از لفظ «تزویج» و «نکاح» واقع می شود، به اتّفاق علما رضی اللّه تعالی عنهم اکتفا به هریک از این دو لفظ می توان نمود(۱) و در قرآن مجید(۲) و اخبار ائمّه اطهار(۳) صلوات اللّه تعالی علیهم هریک از این دو لفظ متعدی به دو مفعول شده اند [۷] به نفس، لیکن در بعضی از مواضع زوج مفعول اول است و زوجه مفعول ثانی و در بعضی دیگر برعکس و در بعضی از مواضع(۴) تزویج متعدی به مفعول دویّم(۵) شده است به کلمه «باء» و مفعول دویّم(۶) زوجه است.

و در بعضی از اخبار(۷)، متعدی شده اند به مفعول دویّم به کلمه «من» و مفعول دویم زوج است.

و چون این استعمالات همگی صحیح و موافق لغت عربی است به تخصیص استعمالی که مطابق قرآن مجید باشد که افصح کلامها است به هر یک از این وجوه که صیغه نکاح گفته شود(۸) صحیح است و کسی به بطلان آن قائل نشده است.

ص: ۱۷۰

۱- ۱) الناصریات، ص ۳۲۴، مسأله ۱۵۲؛ المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۳، فصل: فیما ینعقد به النکاح؛ غنیه النزوع، ص ۳۴۱، کتاب النکاح؛ السرائر، ج ۲، ص ۵۷۴، صیغه عقد النکاح؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۸، الفصل الثانی: فی العقد و النظر فی الصیغه و الحکم و... .

۲- ۲) سوره مبارکه قصص، آیه ۲۷، «قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ.»

۳- ۳) الکافی، ج ۵، ص ۳۷۴ ۳۷۵، باب خطبه النکاح، حدیث ۹ و ص ۴۷۹ ۴۸۰، باب الرجل یزوّج عبده امته، حدیث ۱ و ۲.

۴- ۴) م: «زوج مفعول اول است... و در بعضی از مواضع».

۵- ۵) ج: «ثانی».

۶- ۶) ج: «دویّم».

۷- ۷) بنگرید: الکافی، ج ۷، ص ۴۲۴، کتاب القضاء، باب النوادر، حدیث ۶، که در روایت آمده: «أنّی قد زوّجت هذا الغلام من هذه الجاریه»؛ الأمالی شیخ صدوق، ص ۶۵۴، المجلس السادس و السبعون، حدیث ۱، «ألا إنّی أشهدتکم أنّی قد زوّجت فاطمه بنت محمد من علی بن أبیطالب...».

۸- ۸) ج: «شد».

و ایجاب و قبول ضرور نیست که به یک لفظ باشند، مثل آنکه(۱) زن «اَنْکَحْتُ»، مرد «قَبِلْتُ التَّزویج»(۲)، می تواند گفت(۳).(۴)

و بر سر لفظ «صداق» یا لفظ «مهر» یا لفظی دیگر که دلالت بر مهر کند، کلمه «علی» و کلمه «باء» هر دو داخل می توان نمود، مثل آنکه زن گوید: «اَنْکَحْتُکَ نَفْسی عَلی صَداقِ(۵) خَمْسینَ یا بِصِداقِ خَمْسینَ یا عَلی خَمْسینَ یا بِمَهْرِ خَمْسینَ».

و هرگاه در صیغه ایجاب به طریق تصریح، یا به طریق عهد، مهر(۶) مذکور شود، در قبول ضرور نیست ذکر مهر و اگر مذکور شود بهتر است.

و زن هرگاه بالغه و عاقله باشد و باکره نباشد، رضای دیگری در صحّت تزویج او ضرور نیست، لیکن اگر ولیّ داشته باشد، سنّت است که به رضای او شوهر کند(۷) و بعضی قائل(۸) به لزوم رضای ولیّ با وجود ثیّبه بودن زن شده اند؛ و چون بعضی(۹) از اخبار(۱۰) را(۱۱) بر آن فی الجمله دلالتی هست، احتیاط کامل مقتضی آن است که رضای ولیّ رعایت شود.

ص: ۱۷۱

۱- ۱) ج: + «هرگاه».

۲- ۲) م: + «گوید».

۳- ۳) ج: «گفت».

۴- ۴) شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۹، فی العقد؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۴۲۷، الفصل الأول: فی العقد؛ شرح اللمعه، ج ۵، ص ۱۱۰، الفصل الثانی: فی العقد.

۵- ۵) ل: «صداق».

۶- ۶) ج: «مهر».

۷- ۷) المختصر النافع، ص ۱۷۴، الفصل الثانی: فی أولیاء العقد؛ مسالک الافهام، ج ۷، ص ۱۸۷ ۱۸۸، استحباب الاذن من الاب و الاخ.

۸- ۸) ل: «قائل».

۹- ۹) ج: «قائل به لزوم رضای ولیّ با وجود ثیّبه بودن زن شده اند؛ و چون بعضی».

۱۰- ۱۰) الکافی، ج ۵، ص ۳۹۴، باب استیمار البکر و من یجب علیها استیمارها، ح ۶، و فیها: «و أما الثیب فإنّها تستأذن و إن کانت بین أبویها إذا أرادا أن یزوجاها».

۱۱- ۱۱) نسخه مجلس: «را».

و اگر باکره(۱) بالغه عاقله باشد و ولیّ یعنی پدر و جد پدری نداشته باشد نیز(۲) رضای زوجه کافی است و رضای دیگری به اتّفاق کل علما ضرور نیست.(۳)

و اگر بالغه عاقله باکره باشد و ولیّ داشته باشد در تزویج [۸] او علماء خلاف نموده اند(۴) و بعضی گفته اند که در این صورت نیز رضای زوجه(۵) به تنهائی کافی است و بعضی گفته اند که رضای ولیّ به تنهائی(۶) کافی است و رضای زوجه ضرور نیست و بعضی رضای هر دو را ضرور دانسته اند.(۷)

و به اقوال دیگر نیز قائل شده اند و ترجیح یکی از اقوال به غایت مشکل است و رعایت احتیاط مقتضی آن است که بی رضای هر دو عقد واقع نشود.

بلکه احوط آن است که یکی از ولیّ و زوجه، دیگری را یا هر دو، ثالثی را وکیل نمایند تا به اصالت و وکالت(۸) یا به وکالت هر دو صیغه خوانده شود(۹)، و هرگاه به این طریق صیغه گفته شود، شکی در صحّت عقد نیست.

ص: ۱۷۲

۱- ۱) ج: «باکره».

۲- ۲) نسخه مرکز احیاء: «نیز».

۳- ۳) بنگرید: الانتصار، ص ۲۸۳، نکاح المرأه بغیر ولیّ؛ غنیه النزوع، ص ۳۴۳، کتاب النکاح؛ المختصر النافع، ص ۱۷۳، الفصل الثانی: فی أولیاء العقد.

۴- ۴) ج: «کرده است».

۵- ۵) ج: «زوجه».

۶- ۶) ج: «تنها».

۷- ۷) برای ملاحظه اقوال مختلف، بنگرید: مختصر النافع، ص ۱۷۳؛ کشف الرموز، ج ۲، ص ۱۱۲، فاضل آبی قائل این اقوال مختلف را این طور بیان می فرمایند: «القول الأول للمرتضی و المفید فی أحکام النساء، و هو اختیار الشیخ فی التبیان و صاحب الواسطه [ابن حمزه طوسی [و المتأخر [ابن ادریس حلی] و سلار و شیخنا [محقق حلی]، و نصوا جمیعاً أنّ المستحب أن لا تعقد إلّا بإذن الأب. و القول الثانی للشیخ فی النهایه و الخلاف، و فی المبسوط اختاره أیضاً علی تردد، و ابن أبی عقیل فی المتمسک و الشیخ أجاز لها فی المتعه أن تعقد علی نفسها. و القول الثالث اختیار المفید فی المقنعه و أبی الصلاح فی الکافی.

۸- ۸) ج: «و وکالت».

۹- ۹) ج: «شود».

لیکن بعضی از متأخرین علماء هرگاه چنین عقدی را واقع می ساخته به جهت احتیاط به وکالت زن جدا و به وکالت ولیّ جدا(۱) و به وکالت هر دو در(۲) یک صیغه جدا، صیغه می خوانده و یک صیغه دیگر بی قید وکالت زن، ولیّ جدا می گفته و صیغ(۳) را به لفظ تزویج و نکاح هر دو جاری می ساخته و اگرچه دلیلی شرعی بر رجحان(۴) رعایت این نحو [۹] احتیاطها نیست، لیکن بر رعایت آنها در امثال این موضع ضرری مترتب نمی شود.

و علماء خلاف کرده اند در اینکه ولایت جد مشروط است به وجود پدر(۵) یا آنکه با موت پدر نیز(۶) ولایت جد ثابت است(۷)، احوط و مشهور آن است که با حیات و ممات پدر، ولایت جد ثابت است.

و هرگاه پدر و جد نزاع کنند در تزویج باکره رشیده و هریک خواهند که(۸) او را به شخصی دهند غیر آن شخصی که دیگری اراده دارد که به او دهد، مشهور میان علماء و مدلول بعض اخبار تقدیم اختیار(۹) جد است.(۱۰)

۱- ۱) م: «و به وکالت ولی جدا» تکرار شده است.

۲- ۲) ج: «از».

۳- ۳) ج «و ولیّ جدا می گفته باشد و صیغه»، بدل «ولیّ جدا می گفته و صیغ».

۴- ۴) ج: «احتمال».

۵- ۵) م: «پدر».

۶- ۶) م: «با موت پدر نیز».

۷- ۷) ظاهر عبارت ابوالصلاح حلبی در کافی، ص ۲۹۲ و صریح عبارت غنیه النزوع، ص ۳۴۲، کتاب النکاح مشروط بودن به وجود پدر می باشد. و محقق حلی در مختصر النافع، ص ۱۷۳، الفصل الثانی: فی اولیاء العقد و علامه حلی در تذکره الفقهاء چاپ سنگی، ج ۲، ص ۵۸۷، کیفیه ولایه الأب و الجد و پسر علامه حلی در ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۱۶، عدم مشروط بودن به وجود پدر را قائل شده اند.

۸- ۸) م: «خواهند که».

۹- ۹) ج: «احتیاط».

۱۰- ۱۰) الخلاف، ج ۴، ص ۲۶۹، مسأله ۲۳: إذا اجتمعت الأب و الجد؛ تذکره الفقهاء، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۵۹۴، ترتیب الاولیاء و تزاحمهم؛ ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۱۷؛ جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۱۰۳، تقدیم اختیار الجد علی اختیار الاب عند الاختلاف.

و آنچه مذکور شد(۱) در باب احوط بودن رضای ولیّ در عقد باکره رشیده در وقتی است که ولیّ مانع نباشد از شوهر دادن باکره رشیده(۲) به کفو؛ و مراد به کفو در این موضع کسی است که مؤمن و صاحب عفّت(۳) و قادر بر نفقه و کسوه زن باشد؛ و اگر کفوی به هم رسد و زن را خواستگاری نماید و ولیّ بدون رعایت مصلحت زن مانع باشد از تزویج؛ پس اذن و رضای آن ولیّ ضرور نیست و زن بدون رضای او شوهر می تواند کرد.

و احوط در این صورت آن است که عقد به اذن و مشورت حاکم شرع یعنی عالم عادل جامع شرایط و فتوی واقع شود.

و اگر منظور ولیّ از(۴) منع، آن باشد که گمان مردی دیگر داشته باشد که بهتر از این مرد باشد، معزول از ولایت نخواهد بود.

و بهتر آن است که نکاح در روز جمعه واقع شود و در ساعتی از روز باشد که هوا گرم نباشد.

و مکروه است عقد کردن در وقتی که ماه در برج عقرب باشد؛ و از حضرت صادق صلوات اللّه علیه مروی است [۱۰] که هرکه(۵) عقد کند و ماه در عقرب باشد نیکوئی نبیند.(۶)

و نیز مکروه است عقد کردن در وقتی که ماه در محاق باشد، یعنی تحت الشعاع باشد و نور نداشته باشد.(۷)

۱- ۱) م: «شد».

۲- ۲) در م عبارت «در وقتی است که ولی مانع نباشد از شوهر دادن باکره رشیده» تکراری است.

۳- ۳) ج: «عقد».

۴- ۴) م: «آن».

۵- ۵) ج: «گاه».

۶- ۶) الکافی، ج ۸ ، ص ۲۷۵، کتاب الروضه، حدیث ۴۱۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۰۷، باب الاستخاره للنکاح و الدعاء قبله، حدیث ۲. «عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: من تزوج و القمر فی العقرب لم یر الحسنی».

۷- ۷) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۴، باب الوقت الذی یکره فیه التزویج، حدیث ۳۴۸۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۵، باب کراهه التزویج و القمر فی العقرب و فی محاق الشهر، حدیث ۲. «روی أ نّه یکره التزویج فی محاق الشهر».

و شرط نیست در صحّت نکاح حضور دو عادل، لیکن سنّت است که نکاح را علانیه واقع سازند(۱)؛ و جمعی از مؤمنان را دعوت کنند و ایشان را بر نکاح شاهد(۲) سازند(۳) و مهمانی کنند(۴).(۵)

و نیز سنت است قبل از جریان صیغه و بعد از بسم اللّه، خواندن خطبه که مشتمل باشد بر حمد الهی، سیّما به ازاء نعمت حلال کردن تزویج؛ و نیز مشتمل باشد بر صلوات بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اهل بیت اطهار او(۶)[علیهم السلام]؛ و در اخبار(۷) و رسائل علما در این باب خطبه های طولانی مذکور است و از آن جمله است: خطبه مشهوره که بعضی(۸) از آن مأخوذ است از خطبه ای که حضرت امام محمدتقی صلوات اللّه علیه در وقتی که دختر مأمون الرّشید را به جهت خود عقد می نموده، خوانده و خطبه مشهوره این است:(۹)

«اَلْحَمْدُ للّه اِقْرارًا بِنِعْمته وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه اِخْلاصًا لِوَحْدانِیَّتِهِ وَ صَلَّی اللّه عَلی سَیّدِ بَرِیَّته مُحمّدٍ صَلَّی اللّه عَلَیْه وَ الِه وَ عَلی الْاَصْفِیاءِ مِنْ عِتْرَتِه وَ ذُرِّیتِه، أَمّا بَعْدُ؛ فَقَدْ کانَ مِنْ فَضْلِ

۱- ۱) السرائر، ج ۲، ص ۵۵۰، و یستحب فیه الاعلان؛ المراسم العلویه، ص ۱۵۷.

۲- ۲) ج: «شاهد».

۳- ۳) بنگرید: المهذب، ج ۲، ص ۱۹۴، باب من یجوز له العقد فی النکاح و من لایجوز؛ شرح اللمعه، ج ۵، ص ۱۱۲، الفصل الثانی: فی العقد.

۴- ۴) در م عبارت «و مهمانی کنند» تکراری است.

۵- ۵) بنگرید: الکافی، ج ۵، ص ۳۶۷ ۳۶۸، باب الاطعام عند التزویج، حدیث ۱ ۴؛ الخصال، ص ۳۱۳، باب الخمسه، حدیث ۹۱ و ۹۲.

۶- ۶) ج: «او».

۷- ۷) بنگرید: الکافی، ج ۵، ص ۳۶۹ ۳۷۵، باب خطب النکاح، حدیث ۱ ۹.

۸- ۸) نسخه مجلس: «مشهور که میان علماء بعضی»، بدل «مشهوره که بعضی».

۹- ۹) ج: «که دختر مأمون... و خطبه مشهوره این است».

اللّه ِ تَعالی عَلی الأنَام(۱) أنْ أَغْناهُمْ بالحَلالِ عَنِ الْحَرام، فَقالَ سُبْحانَهُ: «وَانْكِحُوا الأيامى مِنْكَمْ وَالصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُم وَ إماءِكُم إنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّه ُمِنْ فَضْلِه وَاللّه ُواسِعٌ عَليمٌ(۲).(۳)»

وَ قالَ رَسُولهُ الكَريمُ(۴) صلَّى اللّه ُعَليه وَ الِه: «تَناكحُوا تَناسَلُوا تَكْثُرُوا، فَإنّی(۵) أُباهِی بِكُمُ الأُمَمَ يَوْمَ القِيمَهِ وَ لَوْ بِالسّقْطِ»(۶) فَعَلی كِتابِ اللّه ِ وَ سُنّهِ نَبيّه وَالْاءئمّهِ الطّاهِرينَ [۱۱] و بِالبرائَه مِنْ أَعْدائِهِمْ اَجْمَعينَ اَنكَحْتُ» و باقی صيغه را بگويد.

و صيغه نكاح را يا مرد با زن می خواند، يا مرد با وكيل زن می خواند، يا وكيل مرد با زن می خواند(۷) يا وكيل مرد با وكيل زن می گويد؛ و بر هر تقدير يا اذن ولیّ نبايد يا بايد، و بر هر تقديری كه بايد، احتمالات قريبه بوقوع آن است كه يا زن ولیّ را وكيل نموده، يا ولیّ زن را وكيل نموده باشد، يا هر دو ديگری را وكيل نموده باشند و جميع اين احتمالات در نه قسم بيان می شود:

قسم اوّل آنكه: زن با مرد صيغه گويد و رضای ولیّ نبايد، هرگاه جميع وجوه استعمالات از روی احتياط رعايت شود و فرض كنيم كه مهر مبلغ پنجاه تومان تازه

۱- ۱) ج: «الامام».

۲- ۳) در كتب روايی تا اينجا يعنی آخر آيه جزء خطبه آمده و ادامه خطبه نيامده است، بنگريد: تحف العقول، ص ۴۵۲؛ روضه الواعظين، ص ۲۳۹، مجلس فی ذكر إمامه أبی جعفر، محمد بن علی و مناقبه عليه السلام ؛ مستدرك الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۱۰، باب استحباب الخطبه للتزويج، حديث ۱۳.

۳- ۲) سوره مباركه نور، آيه ۳۱.

۴- ۴) ج: «رسول اللّه»، بدل «رسوله الكريم».

۵- ۵) ج: «فإنّ».

۶- ۶) بنگريد: مستدرك الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۳، باب استحبابه (نكاح)، حديث ۱۷؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۵۹، الفصل العاشر: فی احاديث تتضمن شيئا من الآداب الدينيه، حديث ۳۴، و ج ۳، ص ۲۸۶، باب النكاح، حديث ۲۹، كه اين روايت در اين كتب با عبارات مختلف آمده است.

۷- ۷) م: «يا وكيل مرد با زن می خواند».

سکّه باشد، زن می گوید: «اَنْکَحْتُکَ وَ زَوَّجْتُکَ نَفْسی عَلی صَداقِ خَمْسینَ تُوماناً جَدِیدَ الضَّرْبِ»، پس بی فاصله مرد می گوید: «قَبِلْتُ النِّکاحَ لِنَفْسی عَلَی الصَّداق المَذکُورِ».

پس زن می گوید: «زَوَّجْتُکَ بِنَفْسی عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم»، پس مرد می گوید: «قَبِلْتُ النِّکاحَ لِنَفْسی عَلَی المَهْرِ المَعْلُومِ».

پس زن می گوید: «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ نَفْسی نَفْسَکَ عَلَی الصَّداقِ المَعْلُومِ»؛ پس مرد همان را می گوید که گذشت.

پس زن می گوید: «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ نَفْسی مِنْ نَفْسِکَ عَلَی الصَّداقِ المَعْلُومِ»، پس مرد همان را می گوید.

و چنانچه سابق مذکور شد، هریک از این صیغ ایجاب و قبول که گفته شود، عقد صحیح است؛ و بر این قیاس در باقی اقسام.

و بباید دانست که هرگاه شخصی که صیغه می گوید به لغت عربی اینقدر مربوط نباشد(۱) که قدر مهر را ذکر نماید، باید که قبل از جریان صیغه قدر مهر را مشخص نموده، تمهید نمایند به عوض «عَلی صَداقِ خَمْسینَ تُوماناً»، «عَلَی الصَّداقِ المَعْلُومِ» [۱۲] گوید و اشاره نماید به آن قدری که تمهید شده است.

و(۲) در صورتی که طرفین عقد، ربطی تمام به لغت عربی نداشته باشند، اگر قبل از خواندن صیغه به عربی(۳) یا بعد از آن، معنی(۴) صیغه را به فارسی با هم بگویند تا صیغه را به فارسی(۵) نیز خوانده باشند بهتر است.

قسم دوّیم آنکه: زن با مرد صیغه گوید و رضای ولیّ باید، و ولیّ زن را وکیل نموده باشد، در این صورت قبل از لفظ «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ» که در قسم سابق گذشت، زیاد

۱- ۱) ج: «باشد».

۲- ۲) م: «که».

۳- ۳) م: «به عربی».

۴- ۴) ج: «معنی».

۵- ۵) م: «با هم بگویند تا صیغه را به فارسی».

می کنـد «إِصـالَهً وَ وِکـالَهً عَنْ جَـِدّی» را، اگر ولیّ جـد باشـد و «إِصالَهً وَ وِکالَهً عَنْ أَبی» را، اگر ولیّ پـدر باشـد؛ و باقی الفاظ ایجاب و قبول، چنان است که در قسم سابق گذشت.

مثلا در عبارت اولی(۱) هرگاه ولیّ پـدر باشـد، زن می گوید: «إِصالَهً وَ وِکالَهً عَنْ اَبی اَنْکَحْتُکَ وَ زَوَّجْتُکَ نَفْسـی عَلَی صَداقِ خَمسینَ تُوماناً جَدیدَ الضَّربِ»، پس مرد همان را می گوید که گذشت.

و اگر رعایت احتیاط جریان صیغه به طریق انفراد نمایـد، آنچه در قسم اوّل گـذشت نیز علیحـده می گوید و نیز علیحده اضافه می کنـد بر آنچه در قسم اول گذشـت(۲)، «وِکـالَهً عَنْ أبی یـا عَنْ جَـِدّی» را قبـل از «أَنْکَحْتُـکَ وَ زَوَّجْتُـکَ»، و باقی الفاظ را چنانکه گذشت می گوید.

قسم سیّم آنکه: مرد یا وکیل زن صیغه گوید و اذن ولیّ نباید و وکیل زن به جای «نَفْسِی» که در عبارات(۳) قسم اوّل گذشت، می گوید: «مُوَکّلَتِی» و باقی الفاظ چنان است که در قسم اول گذشت.

پس در عبـارت اولی وکیل زن می گویـد: «اَنْکَحْتُکَ وَ زَوَّجْتُکَ مُوَکِلَتی عَلی صَـِداقِ خَمسـینَ تُوْمانًا جَدیـدَ الضَّربِ»، پس بی فاصله مرد همان را می گوید که در قسم اوّل گذشت و بر این قیاس عبارات دیگر.(۴)

قسم چهارم آنکه: صیغه را مرد یا ولیّ گوید و زن [۱۳] ولیّ را وکیل نموده باشد، ولیّ می گوید: «إِصالَهً وَ وِکالَهً عَنْ مُوَکِّلَتی اَنْکَحْتُکَها وَ زَوَّجْتُکَها عَلی صَداقِ خَمْسینَ تُومانًا جَدیدَ الضَّرْبِ»؛ پس مرد قبول می کند.

پس ولیّ می گوید: «إِصالَهً وَ وِکالَهً عَن مُوَکّلَتی زَوَّجْتُکَ بِها عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُومِ»، پس مرد قبول می کند.

۱- ۱) ج: «ولیّ».

۲- ۲) م: «نیز علیحده می گوید و نیز علیحده اضافه می کند بر آنچه در قسم اول گذشت».

۳- ۳) ج: «عبارت».

۴- ۴) ج: «و بر این قیاس عبارات دیگر».

پس ولیّ می گوید: «إِصالَةً وَ وکالَةً عَنْ مُوَکِّلَتی أَنْکَحْتُها وَ زَوَّجْتُها نَفْسَکَ عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم»(۱) و در عبارت دیگر بدل «نفسک»، می گوید: «مِنْ نَفْسِکَ» و صورت انفراد را اگر گوید، آنچه در قسم سیّم گذشت علیحده می گوید؛ و نیز علیحده می گوید بر فرضی که نام زن زینب باشد. «اَنْکَحْتُکَ وَ زَوَّجْتُکَ بِنْتی زَیْنَبَ عَلَی الصَّداقِ(۲) المَعْلُومِ» و بر این منوال، باقی عبارات(۳) ایجاب را تغییر می دهد.

قسم پنجم آنکه: مرد با وکیل زن صیغه گوید و اذن ولیّ باید و ولیّ نیز وکیل زن را وکیل نموده باشد. اگر ولیّ پدر باشد، وکیل زن می گوید: «وِکالَةً عَنْ مُوَکّلَتِی وَ عَنْ اَبیها اَنْکَحْتُکَها وَ زَوَّجْتُکَها عَلی صَداقِ خَمْسینَ تُومَانًا جَدیدَ الضَّرْبِ»، پس مرد همان را که گذشت می گوید.

پس وکیل زن می گوید(۴): «وِکالةً عَنْ مُوَکِلَتی وعَنْ أبیها زَوَّجْتُکَ بها عَلی صَداقِ خَمْسین تُومانًا جَدیدَ الضَّرْبِ»، پس مرد قبول می کند.

پس وکیل می گوید:(۵) «وِکالَةً عَنْ مُوَکِّلَتی وَ عَنْ اَبیها اَنْکَحْتُها وَ زَوَّجْتُها(۶) نَفْسَکَ عَلَی الصَّداقِ المَعْلوُم»، پس مرد(۷) قبول می کند.

و اگر احتیاط خواندن صیغه را به طریق انفراد رعایت کند، آن را که در قسم سیّم گذشت نیز می خواند و نیز وکیل می گوید: «وکالَةً عَنْ مُوَکِّلِی اَنْکَحْتُکَ وَ زَوَّجْتُکَ بِنتَهُ(۸) زَیْنَبَ عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم»، پس مرد همان را می گوید که گذشت و بر این قیاس باقی عبارات ایجاب را تغییر می دهد، اگر رعایت خواندن آنها [۱۴] نیز نماید.

ص: ۱۷۹

۱- ۱) م: «پس مرد قبول می کند... عَلَی الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ».

۲- ۲) ج: «صداق».

۳- ۳) ج: «و بر این منوال، باقی عبارات».

۴- ۴) ل: «پس وکیل زن می گوید».

۵- ۵) ل: + «وِکَالَةً عَنْ مُوَکِّلَتِی وَ عَنْ أبیهَا أنْکَحتهَا نَفْسَکَ عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلِومِ پس مرد قبول می کند، پس وکیل می گوید».

۶- ۶) ل: + «مِنْ».

۷- ۷) م: + «همان را می گوید».

۸- ۸) نسخه مجلس: «بِنْتَ».

قسم ششم آنكه: وكيل مرد با زن صيغه گويد و رضاى ولىّ نبايد، زن مى گويد: «اَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ مُوَكِّلَكَ نَفْسى عَلى صَداقِ خَمْسينَ تُوماناً جَدِيدَ الضَّرْبِ»، پس وكيل مرد مى گويد: «قَبِلْتُ النِّكاحَ لِمُوَكّلى عَلَى الصَّداقِ المَذْكُورِ».

پس زن مى گويد: «زَوَّجْتُ مُوَكّلَكَ بِنَفْسِى عَلَى الصَّداقِ المَعْلُومِ»، پس وكيل مرد مى گويد: «قَبِلْتُ النِّكاحَ لِمُوَكِّلِى عَلَى الصَّداقِ الْمَعْلُومِ».(۱)

پس زن مى گويد: «أنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ نَفْسِى مُوَكِّلَكَ عَلَى الصَّداقِ الْمَعْلُومِ»، پس وكيل مرد همان را كه قبل از اين گفت، مى گويد.

پس زن مى گويد: «اَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ نَفْسِى مِنْ مُوَكّلِكَ عَلى الصَّداقِ المَعْلُوم»(۲)، پس وكيل مرد قبول مى كند.

قسم هفتم آنكه: وكيل مرد با زن صيغه گويد و اذن ولىّ بايد، و ولىّ زن را وكيل نموده باشد. در اين قسم زياد مى كند(۳) زن قبل از «اَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ» و در هر عبارت «إصالَةً و وِكالَةً(۴) عَنْ أبِى» را، اگر ولىّ پدر باشد(۵)؛ و «عن جدّى» را، اگر ولىّ جد باشد؛ و باقى الفاظ ايجاب و قبول چنان است كه در قسم سابق گذشت.

مثلا در عبارت اولى زن مى گويد: «إصالَةً وَ وِكالَةً عَن اَبى اَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ مَوّكِلَكَ نَفْسِى على الصَّداقِ المَعْلُوم»، پس وكيل مرد به دستور قسم سابق قبول مى كند و اگر احتياط عبارت انفراد را رعايت نمايد، مى گويد نيز آنچه را كه در قسم سابق گذشت، و نيز مى گويد آنچه را كه در اوّل اين قسم گذشت بدون لفظ «اصالةً».

قسم هشتم آنكه: وكيل مرد با(۶) وكيل زن صيغه گويد و اذن ولىّ نبايد، هرگاه احتياط

۱- ۱) م و ل: «پس وكيل مرد مى گويد: «قَبِلْتُ النِّكاحَ لِمُوَكِّلِى عَلَى الصَّداقِ الْمَعْلُوم».

۲- ۲) ل: «پس زن مى گويد: «أَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ نَفْسِى مِنْ مُوَكِّلِكَ عَلَى الصَّداقِ الْمَعْلُومِ».

۳- ۳) م: «مى گويد».

۴- ۴) ج: «و در هر عبارت إصالَةً وَ وِكالَةً».

۵- ۵) ج: «داشته».

۶- ۶) م: «يا».

رعایت همه استعمالات نمایند، وکیل زن می گوید: «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتی مُوَکِّلَکَ عَلی صِداق خَمْسینَ تُومانًا جَدیدَ الضَّرْبِ»، پس بی فاصله [۱۵] وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ النِّکاحَ لِمُوکّلی عَلَی الصَّداقِ المَذْکُور(۱)».

پس وکیل زن می گوید: «زَوَّجْتُ مُوَکّلَکَ بِمُوَکِّلَتی عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم»(۲)، پس وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ النِّکاحَ لِمُوَکّلی عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم».

پس وکیل زن می گوید: «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ مَوَکّلَتی مُوَکِّلَکَ عَلَی الصَّداق المَعْلُوم»، پس وکیل مرد همان را می گوید که گذشت.(۳)

پس وکیل زن می گوید: «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ مُوَکّلَتی مِنْ مُوَکِّلِکَ عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم»، پس وکیل مرد قبول می کند.

قسم نهم آنکه: وکیل مرد با وکیل زن صیغه گوید و اذن ولیّ باید، و ولیّ وکیل زن را وکیل نموده باشد. وکیل زن می گوید: «وِکالَةً عَنْ مُوَکِّلَتِی زَیْنَبَ وَ عَنْ اَبیها اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ مُوَکّلَکَ نَفْسها عَلی صَداقِ خَمْسینَ تُومانًا جَدیدَ الضَّرب»، پس وکیل مرد قبول می کند به عبارتی که در قسم سابق گذشت.

پس وکیل زن می گوید: «وِکالَةً عَنْ مُوَکّلَتی وَ عَنْ اَبیها زَوَّجْتُ مُوَکِّلَکَ بِها عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم»، پس وکیل مرد قبول می کند.

پس وکیل زن می گوید: «وِکالَةً عَنْ مُوَکِّلَتِی وَ عَنْ اَبیها اَنْکَحْتُها وَ زَوَّجْتُها مُوکّلَکَ عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم»، پس وکیل مرد قبول می کند.

پس وکیل زن می گوید: «وِکالَةً عَنْ مُوَکِّلَتی وَ عَنْ أَبیها أَنْکَحْتُها وَ زَوَّجْتُها مِنْ مُوَکِّلِکَ

۱- ۱) ل: «الْمَعْلُوم».

۲- ۲) ل: «پس وکیل زن می گوید: «زَوَّجْتُ مُوَکِّلَکَ بِمُوَکِّلَتی عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم».

۳- ۳) ج: «پس وکیل زن می گوید... همان را می گوید که گذشت».

عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم»، پس وکیل مرد قبول می کند؛(۱) و اگر رعایت احتیاط صیغه انفراد نماید، آنچه در قسم سابق مذکور شد نیز علیحده می گوید؛ و نیز آنچه در قسم سابق گذشت وکیل زن می گوید با تبدیل «مُوَکّلَتی» به «بِنْتِ مُوَکِّلِی»، مثلاً در عبارت اولی می گوید: «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ مُوَکّلَکَ بِنْتَ مَوَکِّلِی عَلَی الصَّداقِ المَعْلُومِ» و بر این قیاس در باقی عبارات و اگر بعد از «بِنْتَ مُوَکّلی»، اسم زن را بگوید بهتر است.

و مخفی نماند که در اکثر این اقسام، صیغه های(۲) ایجاب [۱۶] و قبول را به عبارات دیگر نیز می توان گفت. مثلا ایجاب را در این قسم در صورت تشریک به این عبارت نیز می توان گفت: «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ مُوَکِّلَکَ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی وَ بِنْتَ مُوَکِّلِی عَلی صَداقِ خَمْسینَ تُومانًا» و بر این قیاس باقی عبارات را.(۳)

و چون منظور و مقصود در عقد نکاح آن است که به عربی و به لفظ تزویج یا نکاح و به فعل ماضی ادا شود و زوج و زوجه و مهر تعیین و در شق تشریک به وکالت زوجه و ولیّ هر دو در شق(۴) انفراد به وکالت زوجه علیحده و به وکالت ولیّ زوجه علیحده(۵) صیغه جاری شود، پس به هریک از عباراتی که مشتمل بر رعایت این شروط باشد واقع شود، عقد صحیح است.

و آنچه در اقسام مذکور شد، از جمله آن عبارات(۶) است. پس اگر کسی تغییر دهد و به عباراتی(۷) دیگر گوید و این شروط را در آن نیز رعایت نماید، عقد صحیح خواهد بود.

۱- ۱) م: «پس وکیل زن می گوید... پس وکیل مرد قبول می کند».

۲- ۲) نسخ خطی: «صیغهای».

۳- ۳) ج: «را».

۴- ۴) م: «تشریک به وکالت زوجه و ولیّ هر دو در شق».

۵- ۵) نسخه مرکز احیاء: «و به وکالت ولیّ زوجه علیحده».

۶- ۶) ج: «عبارت».

۷- ۷) ج: «عبارتی».

مطلب دُوم: در بیان عقد متعه و بعضی از احکام آن

اشاره

بـدان ایـدک اللّه تعالی که شـرایط و آدابی که در نکاح دائم مـذکور شد، همگی در عقد متعه نیز باید که رعایت شود و فرق میان نکاح دائم و متعه در(۱) چند چیز است:

[تفاوت عقد نکاح و عقد متعه]

اوّل آنکه: به اتّفاق کل علماء رضـی اللّه عنهم به لفظ «اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ» عقـد نکاح واقع می شود، چنانکه گـذشت. و خلاف است در اینکه به لفـظ «مَتَّعْتُ» واقع می شود یـا نه(۲)؛ و اتّفـاق نموده انـد بر اینکه عقـد متعه به هریک از این سه لفظ واقع می شود.(۳)

دویّم آنکه: اگر مهر در نکاح دائم مذکور نشود(۴)، عقد باطل نیست، چنانکه گذشت. به خلاف عقد متعه که اگر مهر در آن تعیین نشود به اتفاق کل علماء باطل است.(۵)

سیّم آنکه: در نکاح مدّت مذکور نمی شود. زیرا که دائم است به خلاف متعه که لازم است در [۱۷] آن تعیین مدّت به نحوی که قابل زیاده و نقصان نباشد و اشتباهی در آن

ص: ۱۸۳

۱- ۱) ج: «نیز باید که رعایت شود و فرق میان نکاح دائم و متعه در».

۲- ۲) شریف مرتضی در الناصریات، ص ۳۲۴، مسأله: ۱۵۲ و ابن ادریس حلی در السرائر، ج ۲، ص ۵۵۰ فرموده اند که: فقط به این دو لفـظ، عقـد نکـاح دائم واقع می شود، و محقق حلی در المختصـر النـافع، ص ۱۶۹، الفصل الاول: فی صـیغه العقـد و فاضل آبی در کشف الرموز، ج ۲، ص ۹۶، کیفیه صیغه عقد النکاح، فرموده اند: با هر سه لفظ عقد نکاح دائم واقع می شود.

۳- ۳) خلاـصه الإیجاز، ص ۴۵، الفصـل الاول: فی العقـد؛ مختصـر النافع، ص ۱۸۱، القسم الثـانی: فی النکاح المنقطع؛ کشـف الرموز، ج ۲، ص ۱۵۵.

۴- ۴) ج: «شود».

۵- ۵) الکافی للحلبی، ص ۲۹۸، النکاح المتعه؛ الخلاف، ج ۴، ص ۳۴۰ فی اباحه نکاح المتعه؛ المهـذب، ج ۲، ص ۱۷۹، باب اقسام النکاح؛ غنیه النزوع، ص ۳۵۵، الفصل السادس: فی نکاح المتعه؛ السرائر، ج ۲، ص ۵۵۰؛ الجامع للشرایع، ص ۴۵۰، احکام المتعه؛ مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۲۱۷، الفصل الخامس: فی نکاح المتعه.

نرود و در(۱) وقتی که مقصود زن و مرد عقد منقطع باشد یعنی متعه و در عقد مدت(۲) مذکور نشود(۳)، علما در آن خلاف نموده اند.

بعضی گفته اند که: عقد صحیح است و میان این زن و مرد نکاح دائم متحقّق می شود.(۴)

و بعضی گفته اند که: عقد باطل است.(۵)

و بعضی گفته اند که: اگر عقد به لفظ نکاح یا تزویج گفته شده است صحیح و دائم است و اگر به لفظ متعه جاری شده است، باطل است(۶) و مذهب دویم اظهر و اقوی است.

لیکن، احوط آن است(۷) که بعد از وقوع چنین عقدی، یا عقدی دائم تازه جاری سازند(۸)، یا آن مرد آن(۹) زن را طلاق گوید.

و(۱۰) مشهور میان علماء(۱۱) آن است که درازی و کوتاهی مدّت متعه به اختیار

۱- ۱) م: + «آن».

۲- ۲) نسخه مرکز احیاء: «متعه».

۳- ۳) ج: «شود».

۴- ۴) الکافی للحلبی، ص ۲۹۸، النکاح المتعه؛ الخلاف، ج ۴، ص ۳۴۰، فی اباحه نکاح المتعه؛ النهایه، ص ۴۵۰، باب ضروب النکاح و ص ۴۸۹، باب المتعه و احکامها؛ المهذب، ج ۲، ص ۲۴۱، باب نکاح المتعه؛ غنیه النزوع، ص ۲۴۶، الفصل السادس: فی نکاح المتعه.

۵- ۵) مرحوم شیخ در کتاب المبسوط، ج ۴، ص ۲۴۶، فی نکاح المتعه، برخلاف نظرش در کتاب الخلاف و النهایه نظر داده و فرموده: «فان کانت المده مجهوله لم یصح»؛ و علامه حلی در تبصره المتعلمین، ص ۱۷۹، الفصل الرابع فی المتعه، فرموده: لو لم یذکر الاجل فالاقرب البطلان و در تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۰، الفصل الثامن: فی نکاح المتعه، فرموده: و قیل یبطل العقد و هو الاقوی.

۶- ۶) السرائر، ج ۲، ص ۵۵۰، الفرق بین نکاح الغبطه و نکاح المتعه.

۷- ۷) م: «آن است».

۸- ۸) ج: «سازد».

۹- ۹) ل: «مرد آن».

۱۰- ۱۰) ج: + «اقوی و».

۱۱- ۱۱) شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۰، فی نکاح المنقطع؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۱، الفصل الثامن: فی نکاح المتعه؛ مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۴۹، یشترط فی العقد ذکر الاجل؛ الحدائق الناضره، ج ۲۴، ص ۱۴۱، فی أن ذکر الاجل شرط فی

صحه نكاح المتعه.

زوجین(۱) است، پس ایشان اگر خواهند(۲) که مدّت را یک ساعت یا پنجاه سال قرار دهند، جایز است؛ و احوط آن است که کمتر از نصف روز نباشد به جهت خلافی که از کلام بعضی ظاهر می شود.

و هرگاه مدّت معیّن شود و زوجین شرط نمایند عدد خاصی را(۳) برای جماع، عقد صحیح است.

و اگر اکتفا کننـد به تعیین عـدد جماع و مدّت را تعیین ننمایند، مثل آنکه مردی زنی را متعه کند که دو مرتبه با او جماع کند، پس در صحّت و بطلان آن علماء خلاف کرده اند(۴) و احوط آن است که بدون تعیین(۵) مدّت، عقد متعه واقع نشود.

و مشـهور و اقوی آن است که مدّت متعه جایز است که متّصل به زمان عقد باشد و جایز است که منفصل باشد(۶) از آن، مثل آنکه در [۱۸] وسط ماه زنی را یکساله متعه کند و اول یکسال غرّه ماه آینده باشد؛ و بعضی منفصل را باطل دانسته اند.

و نیز مشـهور آن است که هرگاه مـدّت را در عقـد مجمل گذارنـد و بیان نکننـد که متّصل به زمان عقـد است یا منفصل، عقد صحیح است و باید که ابتدای مدّت از زمان عقد باشد

۱- ۱) نسخه مجلس: «زوجه».
۲- ۲) ج: «خواهد».
۳- ۳) ج: «از».
۴- ۴) بنگرید: النهایه، ص ۴۹۱، باب المتعه و احکامها؛ المهـذب، ج ۲، ص ۲۴۲، باب نکاح المتعه؛ شـرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۱، فی النکاح المنقطع؛ ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۱، الاجل؛ مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۵۳؛ کشف اللثام، ج ۷، ص ۲۸۳.
۵- ۵) ج: + «نمودن».
۶- ۶) شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۰، فی النکاح المنقطع؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۱، الفصل الثامن: فی نکاح المتعه؛ الدر المنضود، ص ۱۹۵، الفصل الثانی: فی المنقطع؛ جامع المقاصد، ج ۱۳، ص ۲۸، اشتراط الاجل؛ مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۵۱.

و در این نیز بعضی خلاف کرده اند(۱)؛ و احوط آن است که در عقد متعه مدّت را متّصل به زمان عقد قرار دهند و در اصل عقد تصریح به اتّصال نمایند.

چهارم آنکه: هرگاه(۲) نکاح دائم به وجه(۳) صحیح لازم واقع شود، اگر زوج خواهد که زوجه را از حباله خود بیرون کند، نمی شود، مگر(۴) آنکه زن را طلاق گوید در حضور دو عادل به شروطی که در طلاق معتبر است، به خلاف عقد متعه که اگر زوج در اثناء مدت خواهد که متعه را از حباله خود بیرون کند، موقوف بر طلاق و حضور دو عادل نیست و همین بس است که باقی مدّت را به زن بخشد.

پنجم آنکه: خلافی نیست در اینکه نکاح دائم(۵) سبب آن است که زوجین از هم میراث برند، به خلاف متعه که در آن علماء خلاف کرده اند.

بعضی گفته اند که: در متعه نیز زوجین از هم(۶) ارث می برند، اگر موت یکی از ایشان در مدّت متعه باشد، خواه شرط میراث بردن از هم کرده باشند، یا شرط میراث نبردن کرده باشند(۷)، یا مجمل گذاشته(۸) باشند و این قول مشهور نیست.(۹)

و بعضی گفته اند که: در هیچ یک از این شقوق از هم میراث نمی برند.(۱۰)

۱- ۱) بنگرید: شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۰ ۵۳۱، فی النکاح المنقطع؛ تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۱، الفصل الثامن: فی نکاح المتعه؛ جامع المقاصد، ج ۱۳، ص ۲۹، اشتراط الاجل؛ الدر المنضود، ص ۱۹۵، الفصل الثانی: فی المنقطع.

۲- ۲) م: «هرگاه».

۳- ۳) ج: «بوده»، بدل «به وجه».

۴- ۴) م: + «به».

۵- ۵) ج: + «به».

۶- ۶) ج: «از هم».

۷- ۷) ج: «یا شرط میراث نبردن کرده باشند».

۸- ۸) م: «گذارده».

۹- ۹) در جامع المقاصد، ج ۱۳، ص ۳۸، آمده است که این قول نقل شده از ابن براج، بنگرید: المهذب، ج ۲، ص ۲۴۳، باب نکاح المتعه.

۱۰- ۱۰) خلاصه الایجاز، ص ۵۰، الفصل الخامس: فی احکام المتعه؛ الکافی للحلبی، ص ۲۹۸، النکاح المتعه؛ غنیه النزوع، ص ۳۵، الفصل السادس: فی نکاح المتعه؛ السرائر، ج ۲، ص ۶۲۳ ۶۲۴، توارث نکاح المؤجل؛ مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۷ ۲۲۸، هل یثبت التوارث بعقد المتعه؟؛ الدر المنضود، ص ۱۹۶، الفصل الثانی: فی المنقطع.

و بعضـی گفته اند که: اگر شـرط میراث بردن کرده باشـند، میراث می برند و اگر شرط میراث بردن نکرده باشند، میراث [۱۹] نمی برند خواه شرط میراث نبردن کرده باشند یا مجمل گذاشته باشند، و این قول به حسب ظاهر راجح است.(۱)

و بعضـی گفتـه انـد کـه: اگر شــرط میراث نـبردن کرده باشـند میراث نمی برنـد و اگر شـرط میراث نـبردن نکرده باشـند، می برند(۲)؛(۳) و شـرط میراث کردن یا نکردن اگر چه در صـحّت و بطلان عقد متعه دخلی ندارد، لیکن چون منشأ اشکال و نزاع است در میراث، بهتر آن است که در عقد متعه شرط کنند میراث نبردن را و به اجمال اکتفا نکنند.

و فرقهای دیگر نیز میـان نکـاح دائم و منقطع(۴) هست، لیکن تفصـیل آنهـا منـاسب نیست بـا وضع این رسـاله بر نهجی که امر اشرف اعلی صادر شده.

و مخفی نمانـد که لفـظ «متَّعتُ» ماننـد لفـظ «زوّجتُ» است در اینکه متعـدّی به هر دو مفعول می شود به نفس بـا جواز تقـدیم هریـک از مفعـولین بر دیگری؛ و متعـدی می شـود به مفعـول دویم به کلمه «بـاء»، هرگـاه زوجه مفعول دویّم باشـد؛ و به کلمه «من»، هرگاه زوج(۵) مفعول دویّم باشد و هریک از این استعمالات صحیح است و در عقد اکتفای به هریک می توان نمود و در کلام اهل لغت تعدیه به کلمه «باء» بیشتر شده.

و اظهر و احوط آن است که زوج و زوجه و مهر و مـدّت و باقی اموری که در عقـد متعه(۶) لازم یا راجح است ذکر آنها باید که یا صریحاً در عقد مذکور شوند(۷)، مثل آنکه

۱- ۱) بنگرید: النهایه، ص ۴۹۲، باب المتعه و احکامها؛ الوسیله، ص ۳۰۹، فصل فی بیان نکاح المتعه؛ مختصر النافع، ص ۱۸۲، القسم الثانی: فی نکاح المنقطع.

۲- ۲) عبارات دو قول اخیر در نسخه م و ل مشوش و مجمل است و آنچه در متن آمده از نسخه ج می باشد.

۳- ۳) الانتصار، ص ۲۷۵، نکاح المتعه.

۴- ۴) م: «انقطاع».

۵- ۵) ج: «زوج».

۶- ۶) ج: + «شد».

۷- ۷) ج: «شود».

وکیل زن به وکیل مرد گوید: «مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتِی زَیْنَبَ مُوَکِّلَکَ مُحمَّدًا شَهْرًا هِلالیًّا مُبْتَدأَءً مِن الانِ باثْنَیْ عَشَرَ عَبّاسیًّا جَدیدَالضَّرْبِ بِشَرْطِ أنْ لا(۱) تَرِثَهُ وَ لا یَرِثَها»، پس وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزویجَ لِمُوکّلِی مُحمَّدٍ فی المُدَّهِ الْمَذکورهِ بِالمَبْلَغِ المَذْکُورِ بِالشَّرطِ المَذْکُورِ».

یا سابق بر عقد تمهید امور مزبوره نمایند و آن دو شخصی که صیغه می گویند، آنها را در خاطر داشته [۲۰] باشند و به لفظی مطابق لغت عربی به آنها اشاره نمایند، مثل آنکه وکیل زن گوید: «مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتی مُوَکِّلَکَ(۲) فِی المُدَّهِ المَعْلُومَهِ بِالْمَبْلَغِ المَعْلُوم بِالشَّرطِ المَعْلُوم»، پس وکیل مرد گوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِیْجَ لِمُوَکّلی هکَذا» و به لفظ «مُوَکِّلَتِی» اشاره نماید به آن زنی که او را وکیل نموده؛ و به لفظ «مُوَکّلَکَ» اشاره نماید(۳) به مردی که مخاطب را وکیل نموده(۴)؛ و به لفظ «مدّت معلومه»، اشاره کند(۵) به مدّت یک ماه(۶) که ابتدای آن از حال جریان صیغه باشد؛ و به لفظ «مبلغ معلوم» اشاره نماید به دوازده(۷) عبّاسی تازه سکّه؛ و به لفظ «شرط معلوم»، اشاره نماید به شرط میراث نبردن از هم.

و اقسامی که در نکاح دائم گذشت، در عقد متعه نیز به تفصیل(۸) ذکر می شود:

قسم اوّل(۹) آنکه: زن با مرد صیغه گوید و رضای ولی نباید، هرگاه مدت را فرض کنیم که یک ماه است و مهر مبلغ پنج عبّاسی تازه(۱۰) بعد از خواندن خطبه، زن می گوید:

۱- ۱) م: «لا».
۲- ۲) ج: «مُوَکِّلَکَ».
۳- ۳) ج: «نماید».
۴- ۴) ج: + «باشد».
۵- ۵) م: «نماید».
۶- ۶) م: «ماهه».
۷- ۷) نسخه مرکز احیاء: «و از ده»، بدل «به دوازده».
۸- ۸) م: + «گذشت در عقد متعه نیز به تفصیل».
۹- ۹) در نسخه ج از اینجا به بعد تا آخر نسخه عناوین و رؤوس مطالب نانوشته است که کاتب می خواسته آن را با قلم قرمز بنویسد، ولی ظاهراً فراموش کرده است، مثلا در اینجا عبارت «قسم اول» جایش سفید است.
۱۰- ۱۰) ج: + «سکّه».

«مَتَّعْتُکَ نَفْسی شَهْرًا هِلالِیًّا مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِخَمْسِ عَبّاسیّاتٍ جَدیدَه الضَّرْبِ بِشَرطِ أنْ لاتَرِثَنی وَ لا اَرَثَکَ»، پس بی فاصله مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزویجَ لِنَفْسی هکذا».

و اگر بر سبیل احتیاط استعمالات دیگر لفظ متعه را نیز خواهد که بگوید، در ذکر مدّت و مهر و شرط و قبول تفاوتی نمی کند و تفاوت منحصر است در فعل «مَتَّعْتُ» با دو مفعول آن به این نحو: «مَتَّعْتُ نَفْسی نَفْسَکَ وَ مَتَّعْتُکَ بِنَفْسی وَ مَتَّعْتُ نَفسی مِنْ نَفْسِکَ» و اگر مثلاً مدّت یکسال باشد، به جای شهرًا می گوید: «سَنَةً هَلالیةً» و اگر [۲۱] مهر شصت عبّاسی باشد، به جای «بِخَمْسِ عَبّاسِیّاتٍ» می گوید: «بِسِتّینَ عَبّاسیًّا»(۱) و بر این قیاس مدّت و مهر را تغییر می دهد و به قدری که قرار شده باشد ذکر می کند.

و اگر زن و مرد مربوط به لغت عربی نباشند و قادر نباشند بر اینکه مهر و مدّت را به لفظ عربی گویند، باید به نحوی که سابق بر این مذکور شد، قبل از عقد، مهر و مدّت را تعیین کنند و در وقت(۲) خواندن صیغه در خاطر داشته باشند، و زن بگوید: «فِی المُدَّةِ المَعْلُومَةِ بِالمَهرِ المَعْلُوم» و اشاره نماید به مدت معهوده و مهر معهود؛ و شرط میراث نبردن را اگر خواهند که در عقد مذکور سازند، بعد از تمهید آن در آخر صیغه می گویند: «بِالشَّرْطِ المَعْلُومِ».

و اگر معنی صیغه را به تفصیل به لغتی که می دانند، قبل از گفتن صیغه به عربی یا بعد از آن بگویند(۳) تا صیغه را به لغت خود نیز خوانده باشند، بهتر است.

و چون امر اشرف اعلی صادر شده است که از یکسال تا چهل سال به تفصیل مرقوم گردد و مهر به جهت هر سال مبلغ دوازده هزار دینار(۴) باشد، لهذا به تفصیل معروض(۵) می گردد؛ و چون عبارتی که مرد می گوید، در همه این چهل احتمال تفاوتی ندارد، آن را

ص: ۱۸۹

۱- ۱) ج: «می گوید: بِسِتّینَ عَبّاسِیّاً».

۲- ۲) ج: «وقت».

۳- ۳) م: «بگویند».

۴- ۴) ج: «دینار».

۵- ۵) نسخه مرکز احیاء: «گردد و مهر به جهت... به تفصیل معروض».

تکرار ننمود؛ و چون به هریک از استعمالات، عقد صحیح است، اکتفا به یک استعمال نمود.

پس اگر مـدّت یکسال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سَنَةً هِلالیّةً مُبْتَدَأةً مِن الانِ بِستینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّربِ»، پس مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزْویجَ لِنَفْسی هکَذا».

و اگر مـدّت دو سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سَنَتَیْنِ هِلالِیَّتَیْنِ مُبْتَدَأتَینِ مِنَ الانِ بِمِائَهِ وَ عشرینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ(۱)». [۲۲]

و اگر مدّت سه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَلثَ سِنِیْنَ هِلالیَّهٍ مُبْتَداَةً مِنَ الانِ بِمِائَهٍ وَ ثَمانینَ عَبّاسیّاً جَدیدَ الضَّرب».

و اگر مُدّت چهار سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی اَرْبَعَ سِنینَ هِلالِیّهٍ(۲) مُبْتَدَأةً مِنَ الانَ بِمِأَتَیْنِ وَ اَرْبَعینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت پنج سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی خَمْسَ سِنینَ هِلالِیَّهٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِثَلاثِمِائَهٍ عبّاسیٍّ جَدِیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت شش سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سِتَّ سِنِینَ هِلالِیَّهٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِثَلاثِمِائَهٍ و سِتّینَ عَبّاسِیّاً جَدِیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت هفت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سَبْعَ سِنِینَ هِلالِیَّهٍ مُبْتَدَأَهٍ مِنَ الانِ بِأَرْبَعِمِائَهِ وَ عِشْرِیْنَ(۳) وَ ثَمانینَ عبّاسیًّا جَدِیْدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت هشت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَمانِیَّ سِنینَ هِلالیّهٍ مُبْتَدأَةً مِنَ الانِ بِأَرْبَعِمِائَهٍ وَ ثَمانِیْنَ(۴) عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت نه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی تِسْعَ سِنینَ هِلالیّهٍ مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِخَمْسِمِائَهِ وَ أَرْبَعینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

۱- ۱) م: «الضَّرْبِ».

۲- ۲) م: «هِلالِیّهٍ».

۳- ۳) م: «ثمانین».

۴- ۴) م: «بِخَمْسِمِائَهٍ وَ أَرْبَعِینَ».

و اگر مدّت ده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسِی عَشَرَ(۱) سِنینَ هِلالیَّهٍ مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِسِتَّمِائَهٍ عَبّاسیٍ جَدْیدَ الضَّربِ».

و اگر مدّت یازده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی إِحْدَی عَشَرَهَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِن الانِ بِستِّمِائهٍ وَ سِتّینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّربِ».

و اگر مدّت دوازده سال باشد، زن [۲۳] می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی إِثْنَتَیْ(۲) عَشَرَهَ سَنَهً هِلالِیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِسَبْعِمائَهٍ(۳) وَ عِشْرینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْب».

و اگر مدّت سیزده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَلثَ عَشَرَهَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِسَبْعِمائَهٍ وَ ثَمانینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت چهارده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی أَرْبَعَ عَشَرَهَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِثَمانِمِائَهٍ وَ أَرْبَعِینَ(۴) عبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت پانزده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی خَمْسَ عَشَرَهَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِتِسْعِمِائَهٍ عَبّاسیٍّ جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت شانزده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سِتَّ عَشَرَهَ سَنَهً(۵) هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِتِسْعَمائَهٍ وَ سِتّینَ(۶) عَبّاسیٍّ جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت هفده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سَبْعَ عَشَرَهَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ عِشْرینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت هیجده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَمانِیَ(۷) عَشَرَهَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِن الانِ بِأَلْفٍ وَ ثَمانینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

۱- ۱) ج: «بِعَشْرِ».

۲- ۲) ج: «إِثْنَی».

۳- ۳) م: «سبعماه».

۴- ۴) م: «بِسَبْعِمائَهٍ وَ ثَمانِیْنَ».

۵- ۵) ل: «سَنَهً».

۶- ۶) م: «وَ سِتِّیْنَ».

۷- ۷) ل: «ثَمانِیَ».

و اگر مدّت نوزده سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی تِسْعَ عَشَرَه سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِن الانِ بِأَلْفٍ وَ مِائهٍ وَ أَرْبَعینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».(۱)

و اگر مدّت بیست سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ مِأَتَیْ عَبّاسیٍّ جدیدَ الضَّرْب». [۲۴]

و اگر مدّت بیست و یک سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی اِحْدی وَ عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ مِأَتَیْن وَ سِتّینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت بیست و دو سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی اِثْنَتَیْنِ وَ عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ(۲) بِاَلْفٍ وَ ثَلثِماءٍ وَ عِشْرینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّربِ».

و اگر مدت بیست و سه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَلثًا وَ عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِاَلْفٍ وَ ثَلاثِمائهٍ وَ ثَمانِیْنَ(۳) عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت بیست و چهار سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی أَرْبَعًا وَ عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِن الانِ بِاَلْفٍ وَ أَرْبَعَمائهٍ وَ أَرْبَعینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت بیست و پنج سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی خَمْسًا وَ عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ خَمْسِمِائهِ عَبّاسیٍّ جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت بیست و شش سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سِتًّا وَ عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ خَمْسِمائهٍ وَ سِتّینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت بیست و هفت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سَبْعًا وَ عِشْرینَ سَنَهً(۴) هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِاَلْفٍ وَ سِتِّمِائهٍ وَ عِشْرِیْنَ(۵) عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».(۶)

ص: ۱۹۲

۱- ۱) ل: «و اگر مدت نوزده سال باشد... جَدِیدَ الضَّرْبِ».

۲- ۲) ل: «بِأَلْفٍ وَ مِأَتَیْنِ وَ سِتّینَ... هِلالِیَّهً مِبْتَدَأَهً مِنَ الانِ».

۳- ۳) م: «أَرْبَعِمائَهٍ وَ أَرْبَعِینَ».

۴- ۴) ج: «سنه».

۵- ۵) م: «خَمْسِمِائَهٍ وَ سِتِّیْنَ».

۶- ۶) در ج: بیست و شش سال و بیست و هفت سال تکرار شده است.

و اگر مدّت بیست و هشت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَمانٍ وَ عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ سِتِّمِائَهٍ وَ ثَمانینَ(۱) عَبّاسیًّا [۲۵] جَدْیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت بیست و نه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی تِسْعًا(۲) وَ عِشْرینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ سَبْعِمِائَهٍ وَ أَرْبَعِینَ(۳) عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت سی سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَلاثینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ ثَمانِمِائَهِ عَبّاسیٍّ جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت سی و یک سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی اِحْدی وَ ثلثینَ سَنَهً هِلالیَهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِاَلْفٍ وَ ثَمانِمِائَهٍ وَ سِتّینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْب».

و اگر مدّت سی و دو سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی اثْنَتَیْنَ وَ ثَلثینَ(۴) سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ تِسْعِمِائَهٍ وَ عِشْرینَ عبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْب».

و اگر مدت سی و سه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَلثًا وَ ثَلثینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفٍ وَ تِسْعِمِائَهٍ وَ ثَمانینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْب».

و اگر مدت سی و چهار سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی أَرْبَعًا وَ ثَلثینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفَیْنِ وَ أَرْبَعینَ عبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت سی و پنج سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی خمسًا وَ ثَلثینَ سَنَهَ هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفَیْنِ وَ مِائَهِ عَبّاسیٍّ جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدت سی و شش سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسِی سِتّاً وَ ثَلاثِینَ سَنَهً هِلالِیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الْانِ بِأَلْفَینَ وَ مِائَهٍ وَ سِتّیْنَ عَبّاسِیّاً جَدیدَ الضَّرْبِ».(۵)

و اگر مدت سی و هفت سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی سَبْعًا وَ ثَلاثینَ سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِأَلْفَیْنِ وَ مِأَتَیْنِ وَ عِشْرینَ عبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

۱- ۱) ج: «سَبْعِمِائَهٍ وَ أَرْبَعِینَ».

۲- ۲) ج: «سَبْعاً».

۳- ۳) م: «سِتِّمِائَهٍ وَ ثَمانِینَ».

۴- ۴) ج: «وَ ثَلاثِینَ».

۵- ۵) م: «و اگر مدت سی و شش سال... جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت سی و هشت سال باشد، زن [۲۶] می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی ثَمانٍ وَ ثَلثینَ سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِأَلْفَیْنِ وَ مِأَتَیْنِ وَ ثَمانینَ عبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».

و اگر مدّت سی و نه سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی تِسْعًا وَ ثَلاثینَ سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِأَلْفَیْنِ وَ ثَلاثِمائَهٍ وَ أَرْبَعینَ عبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ».(۱)

و اگر مدّت چهل سال باشد، زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسی أَرْبَعینَ سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِأَلْفَیْنِ وَ أَرْبَعِمائَهِ عبّاسیٍ جَدیدَ الضَّرْبِ».

قسم دوّم آنکه: زن با مرد صیغه گوید و اذن ولیّ باید، و(۲) ولیّ زن را وکیل نموده باشد، در این قسم زن(۳) پیش از «مَتَّعْتُکَ» می گوید(۴): «أَصالَةً وَ وِکالَةً عَنْ أبی»، اگر پدر او را وکیل نموده باشد؛ و می گوید(۵): «أَصالَةً وَ وِکالَةً عَنْ جَدّی»، اگر جد او را وکیل نموده باشد و باقی صیغه را چنانکه در قسم اوّل گذشت می گوید.

پس هرگاه مدّت یکسال(۶) باشد و پدر او را وکیل نموده باشد، می گوید: «أَصالَةً وَ وِکالَةً عَنْ أَبی مَتَّعْتُکَ نَفْسی سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بستّینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ»(۷)، پس بی فاصله مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزْویجَ لِنَفْسی هکَذا».

و بر این قیاس در باقی(۸) استعمالات لفظ «مَتَّعتُ» و اگر رعایت احتیاط خواندن(۹)

ص: ۱۹۴

۱- ۱) ج: «و اگر مدت سی و نه سال... جَدیدَ الضَّرْبِ».

۲- ۲) م: «و».

۳- ۳) م: «زن».

۴- ۴) ج: «و می گوید در این قسم زن پیش از مَتَّعْتُکَ»، بدل «در این قسم زن پیش از مَتَّعْتُکَ می گوید».

۵- ۵) ل: «أَصالَةً وَ وِکالَةً عَنْ أَبی، اگر پدر او را وکیل نموده باشد؛ و می گوید».

۶- ۶) ج: + «بوده».

۷- ۷) ج: «عَنْ أَبی مَتَّعْتُکَ نَفْسی سَنَةً هِلالِیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الْانِ بِسِتّینَ عَبّاسِیّاً جَدِیدَ الضَّرْبِ».

۸- ۸) ج: «از»، بدل «در باقی».

۹- ۹) نسخه مرکز احیاء: «خواندن».

صیغه را به طریق انفراد خواهد، می خواند(۱) نیز آنچه را که در قسم اوّل گذشت و(۲) می خواند نیز آنچه را که در این قسم گذشت(۳) بی لفظ «أصالَةً».

قسم سیّم آنکه: صیغه را مرد با وکیل زن می گوید و اذن ولیّ نباید، در این صورت وکیل زن می گوید: «مَتَّعْتُکَ نَفْسَ مُوَکِّلَتی سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِسِتّینَ [۲۷] عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرب» و مرد همان را می گوید(۴) که در قسم اوّل گذشت و بر این منوال است استعمالات دیگر.(۵)

قسم چهارم آنکه: مرد با ولیّ زن صیغه گوید و اذن ولیّ باید و زن ولیّ را وکیل نموده باشد، در این قسم ولیّ می گوید: «أصالَةً وَ وِکالَةً عَنْ مُوَکّلَتِی مَتَّعْتُکَها سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِستّینَ عَبّاسیًّا جَدیدَالضَّرب»، پس مرد همان را می گوید که گذشت؛ و بر این دستور در استعمالات دیگر، مثلاـ در استعمال با کلمه «من» می گوید: «أَصالَةً وَ وِکَالَةً عَنْ مُوَکّلَتِی مَتَّعْتُهَا مِنْکَ سَنَةً هِلالِیَّةً» و تتمّه صیغه را می گوید و اگر احتیاط صیغه انفراد نماید، هر آنچه در قسم سیّم گذشت(۶) [می گوید] و نیز می گوید(۷): «مَتَّعْتُکَ بِنْتِی سَنَةً» با تتمّه صیغه.

قسم پنجم آنکه: صیغه را مرد با وکیل زن گوید و اذن ولیّ باید، و ولیّ وکیل زن را وکیل نموده باشد، در این قسم اگر پدر ولیّ(۸) باشد، وکیل می گوید: «وِکالَةً عَنْ مُوَکّلَتِی وَ عَنْ أَبیها مَتَّعْتُکَهَا سَنَةً هِلالِیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِسِّتِینَ عَبّاسِیّاً جَدِیدَ الضَّرْب».

ص: ۱۹۵

۱- ۱) ج: + «و».

۲- ۲) ج: «و».

۳- ۳) ج: «نیز آنچه را که در این قسم گذشت».

۴- ۴) م: «می گوید».

۵- ۵) ج: «دیگر».

۶- ۶) م: «و اگر احتیاط صیغه انفراد نماید هر آنچه در قسم سیم گذشت».

۷- ۷) ل: «و اگر احتیاط صیغه انفراد... و نیز می گوید».

۸- ۸) ج: «در این اگر ولیّ» بدل «در این قسم اگر پدر ولیّ».

پس مرد به عبارتی که گذشت قبول می کند و بر این قیاس باقی استعمالات، مثلاـ در استعمال با کلمه «باء» وکیل زن می گوید: «وِکالَهً عَنْ مُوَکِّلَتی وَ عَنْ أَبیها مَتَّعْتُکَ بها سَنَهً».

و اگر احتیاط صیغه انفراد نماید، هر آنچه در قسم سیّم گذشت نیز می گوید و نیز می گوید: «وِکالَهً عَنْ مُوَکِّلِی(۱) مَتَّعْتُکَ بِنْتهُ سَنَهً» با تتمّه صیغه و مرد همان را می گوید که گذشت.

قسم ششم آنکه: زن با وکیل مرد صیغه گوید و اذن ولیّ نباید، در این قسم زن می گوید: «مَتَّعْتُ مَوَکِّلَکَ نَفْسی سَنَهً هِلالیَّهً مُبْتَدَأَهً مِنَ الانِ بِستّینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّربِ»، پس بی فاصله(۲) [۲۸] وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزْویجَ لِمُوَکِّلی هکَذا»؛ و بر این منوال است استعمالات دیگر، مثلاًـ در استعمال(۳) با کلمه «من» زن می گوید: «مَتَّعْتُ نَفْسی مِن مُوکِّلِکَ سَنَهً» تا آخر صیغه.(۴)

قسم هفتم آنکه: زن با وکیل(۵) مرد صیغه گوید و اذن ولیّ باید، و ولیّ زن را وکیل نموده باشد. در این قسم می گوید زن(۶) هر آنچه را که در قسم سابق گذشت(۷)، لیکن در اوّل آن زیاد می کند «أَصالَهً وَ وِکالَهً عَن أبی» را اگر ولیّ پدر(۸) باشد و «عن جدّی» را اگر ولیّ جد باشد؛ و وکیل مرد همان را می گوید که در قسم سابق گذشت.

و اگر احتیاط صیغه انفراد نماید، هر آنچه در قسم سابق مذکور شد(۹) نیز می گوید بی زیاده(۱۰) و نیز زیاد می کند بر آن «وِکالَهً عَنْ أبی یا عَنْ جدّی» را.

ص: ۱۹۶

۱- ۱) ج: «مُوَکِّلَتِی».

۲- ۲) م: «بی فاصله».

۳- ۳) م: «استعمالات».

۴- ۴) ج: «قسم ششم آنکه... تا آخر صیغه».

۵- ۵) ل: «وکیل».

۶- ۶) م: «زن».

۷- ۷) ج: «مذکور شد».

۸- ۸) م: «پدر».

۹- ۹) م: «گذشت».

۱۰- ۱۰) م: «بی زیاده» و ج: «بی زیادتی».

قسم هشتم آنکه: وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید(۱) و اذن ولیّ نباید، در این صورت وکیل زن می گوید(۲): «مَتَّعْتُ مُوَکِّلَکَ مُوَکِّلَتِی سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِسِتّینِ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ»، پس بی فاصله وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزْویج لِمُوَکِّلِی هکذا» و بر این قیاس است استعمالات دیگر.

قسم نهم آنکه: وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید و اذن ولیّ باید و ولیّ وکیل زن را وکیل نموده باشد. در این قسم وکیل زن می گوید: «وِکالَةً عَنْ مُوکِّلَتِی وَ عَنْ أَبیها مَتَّعْتُها مُوَکِّلَکَ سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِسِتّینَ عَبّاسیًّا جَدیدَ الضَّرْبِ(۳)»، پس وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزْویجَ لِمُوَکِّلِی هکَذا».

و اگر احتیاط صیغه انفراد نماید، وکیل زن آن را که در قسم سابق گذشت نیز [۲۹] می گوید؛ و نیز می گوید:(۴) «وِکالَةً عَنْ مُوَکِّلِی مَتَّعْتُ بِنْتَهُ زَیْنَبَ مِنْ مُوَکِّلِکَ سَنَةً هِلالیَّةً مُبْتَدَأَةً مِنَ الانِ بِسِتّینَ عَبّاسیًّا»؛ و بر این دستور است باقی استعمالات؛ و باید دانست که چنانکه در مطلب اوّل گذشت، صیغه های(۵) مزبوره را به عبارات دیگر نیز ادا می توان نمود، هرگاه شروطی که سابق تفصیل یافت در آنها یافت شود.

و مناسب است ختم این مباحث به ذکر دو فصل(۶):

۱- ۱) ج: «صیغه گوید».

۲- ۲) م: «وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید» بدل «وکیل زن می گوید».

۳- ۳) ج: «جَدیدَ الضَّرْبِ».

۴- ۴) ج: «و نیز می گوید».

۵- ۵) نسخ خطی: «صیغهای».

۶- ۶) ج: «در دو فصل»، بدل «به ذکر دو فصل».

فصل اوّل: در آداب زفاف کردن

اشاره

سنّت است که مردمان در وقت بردن عروس به خانه داماد «اللّه اکبر» را مکرّر گویند و از جمله وصیّتهای حضرت سیّدالمرسلین صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه این است که: یا علی! هرگاه عروس بر تو داخل شود، موزه های(۱) او را بیرون کن و پاهای(۲) او را در طشتی بشوی و بپاش آن آب را تا آخر خانه(۳) خود که خدای تعالی بیرون می کند از خانه تو هفتاد هزار نوع از فقر را و نازل می کند بر تو هفتاد هزار نوع از برکت را که بر سر عروس فرود می آید، تا آنکه می رسد برکت آنها به هر گوشه از خانه تو و ایمن می شود عروس از دیوانگی و خوره و پیسی تا در خانه تو باشد، و منع کن عروس را تا هفت روز(۴) از خوردن شیر و سرکه(۵) و گشنیز و سیب ترش.

پس علی علیه السلام سؤال نمود که یا رسول اللّه! برای چه منع کنم عروس را از خوردن چهار چیز؟ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که: برای آنکه به سبب خوردن این چهار چیز، رحم سرد(۶) و عقیم می شود [۳۰] و حصیری که در کنار خانه افتاده باشد، بهتر است از زنی که عقیم و نازا باشد.(۷)

و از حضرت امام محمّدباقر صلوات اللّه علیه مروی است که: هرگاه عروس را به نزد تو آورند، امر کن که وضو کند و تو نیز وضو کن و دو رکعت نماز بگذار و امر کن که او نیز دو رکعت نماز بگذارد و حمد خدا بگو(۸) و صلوات بر محمد و آل او بفرست و این دعا را بخوان و بگو به زنانی که با عروس آمده اند آمین گویند.

ص: ۱۹۸

۱- ۱) چکمه های.

۲- ۲) ج: «پای».

۳- ۳) ج: «خانه».

۴- ۴) ج: «را تا هفت روز».

۵- ۵) ج: «از خوردن شیر و از سرکه تا هفت روز»، بدل «از خوردن شیر و سرکه».

۶- ۶) ج: «خوردن این چیز رحم گردد»، بدل «خوردن این چهار چیز رحم سرد».

۷- ۷) امالی شیخ صدوق، ص ۶۶۲، مجلس السادس و السبعون، حدیث ۱.

۸- ۸) ج: «و حمد را»، بدل «و حمد خدا بگو».

«أَللّهُمَّ ارْزُقْنی إلْفَها وَ وُدَّها وَ رضاها و أَرْضِـنی بِها وَاجْمَعْ بَیْنَنا بِأَحْسَنِ اجْتماعٍ وَ انِسِ ائتِلافٍ(۱)، فَإِنّکَ تُحِبُّ الحَلالَ وَ تَکْرَهُ الحَرامَ».(۲)

از حضرت صادق صلوات اللّه علیه منقول است که: چون در شب زفاف به نزد عروس روی، موی پیشانی او را بگیر و رو به قبله کن و بگو: «أَللّهُمَّ بِأَمانَتِکَ أَخَذْتُها وَ بِکَلِماتِکَ أَسْتَحْلَلْتُها فَإِنْ قَضَیتَ لِی مِنْها وَلَداً، فَاجعَلْهُ(۳) تَقیًّا مِنْ شیعَهِ الِ مُحمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِم وَ لاتَجْعَلْ لِلشّیطانِ فیهِ شِرْکاً وَ لا نَصیبًا».(۴)

و نیز از آن حضرت مروی است که: در اوّل ملاقات تو با زن دست بر بالای پیشانی او(۵) گذار(۶) و این دعا را(۷) بخوان: «أَللّهُمَّ عَلی کِتابِکَ(۸) تَزَوَّجْتُها وَ فی أَمانَتِکَ أَخَذْتُها وَ بِکَلِماتِکَ اسْتَحلَلْتُ فَرْجَها، فَإِنْ قَضَیتَ لِی فِی رَحِمِها شَیْئًا، فَاجْعَلْهُ(۹) مُسْلِماً سَوِیًّا(۱۰) وَ لا تَجْعَلْهُ شِرْکَ شَیطانٍ».(۱۱)

و مکروه است زفاف کردن در وقتی که قمر در عقرب یا در تحت الشّعاع باشد.(۱۲)

ص: ۱۹۹

۱- ۱) ج: «ائتلاف».

۲- ۲) الکافی، ج ۵، ص ۵۰۰، باب القول عند دخول الرجل بأهله، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه، ج۲۰، ص ۱۱۵، ۱۱۶، باب استحباب الدخول علی طهر و صلاه رکعتین و الدعاء بالمأثور، حدیث ۱.

۳- ۳) م، «فاجعلها».

۴- ۴) الکافی، ج ۵، ص ۵۰۰ ۵۰۱، باب القول عند دخول الرجل بأهله، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۶، باب استحباب الدخول علی طهر و صلاه رکعتین و الدعاء بالمأثور، حدیث ۲.

۵- ۵) ج: «او».

۶- ۶) ل: «بگذار».

۷- ۷) ج و م: «را».

۸- ۸) ج: + «وَ فِی أَمانَتِکَ».

۹- ۹) ج: «فَاجْعَلْ».

۱۰- ۱۰) م: «سَوِیّاً».

۱۱- ۱۱) الکافی، ج ۵، ص ۵۰۱، باب القول عند دخول الرجل باهله، حدیث ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۰۷، باب الاستخاره للنکاح و الدعاء قبله، حدیث ۱.

۱۲- ۱۲) روایت آن قبلا در صفحه پاورقی آمده است.

شده(۱) و هنوز غسل نکرده باشد. بعضی حرام(۲) و بعضی مکروه دانسته اند(۳) و احوط ترک جماع است در آن حال.

و هرگاه زن خون استحاضه بیند و غسلی را(۴) که به سبب استحاضه لازم باشد به عمل آورد، جماع کردن با او جایز است و اگر تقصیر کند و غسل را به عمل(۵) نیاورد، اکثر علما برآنند که جماع کردن با او جایز است نیز.(۶)

و بعضی از علماء جماع کردن را(۷) با زن در دبر حرام(۸) و بعضی دیگر مکروه

۱- ۱) نسخه مرکز احیاء: «خون حیض با نفاس جمع شده»، بدل «خون حیض یا نفاس قطع شده».

۲- ۲) قائلی برای تحریم این مطلب به دست نیاوردیم، برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به مدارک الاحکام، ج ۱، ص ۳۳۶، جواز وطی ء الحائض قبل أن تغتسل.

۳- ۳) المعتبر، ج ۱، ص ۲۳۵، فی کفاره وطی ء الحائض؛ ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۲۸، ما یکره للحائض؛ روض الجنان، ص ۷۸، حکم وطی ء الحائض بعد انقطاعه؛ مجمع الفائده، ج ۱، ص ۱۵۲، حکم وطیها بعد انقطاع الدم قبل الغسل.

۴- ۴) ل: «را».

۵- ۵) م عبارت «آورد، جماع کردن با او جایز است و اگر تقصیر کند و غسل را به عمل» تکراری است.

۶- ۶) بنگرید: المقنعه، ص ۵۷، الباب ۷، حکم الحیض و الاستحاضه؛ النهایه، ص ۲۹، باب حکم الحائض و المستحاضه؛ المعتبر، ج ۱، ص ۲۴۸، فی جواز وطی ء المستحاضه؛ تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۰، الفصل الثالث: فی الاستحاضه؛ روض الجنان، ص ۸۵، احکام الاستحاضه.

۷- ۷) م: «را».

۸- ۸) الوسیله، ص ۳۱۳، فصل فی بیان احکام الزفاف و آداب الخلوه، ایشان فرموده اند: «و حرم علیه وطؤها فی المحاش» و فاضل آبی در کشف الرموز خود فرموده اند: «فأما القدماء القمیین، و الشیخ السعید جمال الدین أبو الفتوح، و صاحب الواسطه یذهبون إلی تحریم ذلک».

دانسته اند(۱) و احوط مرتکب نشدن است.

و در حدیث وارد شده است که جایز نیست جماع کردن با زن هرگاه سنّ او کمتر از نه سال باشد.(۲)

و هرگاه مرد با کنیز خود جماع کند جایز است که چنین کند که منی داخل فرج نشود و بیرون بریزد و اگر چه کنیز راضی نباشد، و در زوجه احوط آن است که بی رضای او مرد چنین نکند.(۳)

و حرام است جماع کردن در وقتی که مرد یا زن یا هر دو، روزه دار باشند که افطار آن(۴) جایز نباشد و در وقتی که وقت نماز واجب، مضیّق [۳۲] باشد و به سبب جماع نماز فوت شود و در شبی که صباح آن شب روزه بر یکی از ایشان واجب(۵) یا بر هر دو واجب معیّن باشد و بعد از جماع تا صبح زمانی باقی نمانده باشد که گنجایش غسل و مقدّمات آن داشته باشد.

---

۱ – ۱) بنگرید: الانتصار، ص ۲۹۳، وطی ء المرأه فی الدبر؛ الخلاف، ج ۴، ص ۳۳۶، کراهیه اتیان النساء فی ادبارهن؛ الرسائل التسع، ص ۱۷۳، المسأله التاسعه: فی وطی ء الحلائل فی الدبر؛ نزهه الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر، ص ۱۰۱، المواضع التی یکره الجماع فیها؛ ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۳۱، حکم النکاح فی الدبر و تعلق الاحکام به؛ المهذب البارع، ج ۳، ص ۲۰۸، حکم الوطی ء فی الدبر؛ و... .

۲ – ۲) الکافی، ج ۵، ص ۳۹۸، باب الحد الذی یدخل بالمرأه فیه، حدیث ۱ ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۰۱ ۱۰۴، باب انّه لایجوز الدخول بالزوجه حتی تبلغ تسع سنین، حدیث ۱ ۹.

۳– ۳) ج: «بی رضای او چنان نکند»، بدل «بی رضای او مرد چنین نکند».

۴– ۴) ج: «یا هر دو روزه داشته باشند به روزه ای که افطار از آن»، بدل «یا هر دو روزه دار باشند که افطار از آن».

۵– ۵) ج: «واجب».

و بعضی از علماء گفته اند که: حرام است جماع کردن بر کسی که برای غسل آب نیابد(۱) و جمعی(۲) از علماء جماع را در این حال مکروه دانسته اند(۳) و گفته انـد که: هر گاه آب نیابد جماع جایز است و بدل غسل، تیمّم می کند؛ و قول دویّم اقوی است و قول اوّل احوط است.

و حرام است جماع کردن در وقتی که جماع، ضـرری معتـدبه به بـدن رساند؛ و در وقتی که احرام بسـته باشد؛ و در مکانی که عورت منکشف شود بر کسی که دیدن عورت بر او حرام باشد.(۴)

و حرام است جماع کردن در مساجـد و اولی و احوط اجتناب است از جماع کردن در اماکن مشـرفه، مانند نزدیک ضـرایح(۵) مقـدّسه معصومین صـلوات اللّه علیهم و در وقتی که جمـاع کردن در آن وقت منـافی احترام امـامی باشـد، مثل جماع کردن در روز عاشورا؛ و در غیر احوال و اوقاتی که مذکور شد، جماع کردن حلال و جایز است.

لیکن از احادیث و اخبار مسـتفاد می شود که بعضی از احوال و اوقات برای جماع بهتر است و باعث زیادتی خیر و خوبی است برای جماع کننده و برای فرزندی که به سبب آن جماع به وجود آید.

و بعضـی دیگر از اوقـات و احوال برای جمـاع کردن، مکروه است و ممکن است که جماع کننـده یا فرزنـد به سـبب آن جماع مبتلا شوند [۳۳] به مرضـی یـا به چیزی که ناخوش باشـد، و گاه باشـد که پروردگار جلّ شأنه حفظ کنـد و اثری بـد بر آن(۶) جماع مترتّب

ص: ۲۰۳

۱- ۱) قائل این قول را نیافتیم.

۲- ۲) م: «بعضی».

۳- ۳) المهذب، ج ۲، ص ۲۲۳، فی آداب الغشـیان، در عبارت اکثر علماء آمـده است: جماع کردن در سـفر هنگامی که برای غسل کردن نداشـته باشـد کراهت دارد بنگرید: الجامع للشـرایع، ص ۴۵۵، فی آداب النکـاح؛ تحریر الاحکـام، ج ۳، ص ۴۲۵، الفصل الرابع: فی الآداب؛ مسالك الأفهام، ج ۷، ص ۳۳، مکروهات الجماع؛ مشارق الشموس، ج ۲، ص ۳۸۱، الحدائق الناضره، ج ۱۳، ص ۴۱۵.

۴- ۴) ج: «است».

۵- ۵) ج: «ضریح».

۶- ۶) م: «بدان»، بدل «بر آن».

نشود به تخصیص وقتی که توکّل آن شخص بر جناب اقدس(۱) الهی کامل باشد. لیکن چون جزم حاصل نیست که با وجود آنکه در حدیث بیان کراهت شده پروردگار تعالی شأنه البتّه حفظ خواهد نمود، بهتر آن است که به مقتضای آن(۲) عمل شود.

و سند بعضی از(۳) احادیث که در این باب وارد شده است، اگرچه ضعیف است، لیکن چون علما رضوان اللّه تعالی علیهم نقل آن احادیث کرده اند و در مؤلّفات خود نوشته اند، مجملی از آنها در این رساله مختصر، ذکر می شود، واللّه الموفق.

بدان ایدک اللّه تعالی که سنت است در وقت جماع کردن، بردن نام خدا و پناه بردن از شرّ شیطان، و در حدیث وارد شده است که اگر نام خدا برده نشود، شیطان با مرد شریک می شود در جماع و فرزند از جماع هر دو حاصل می شود(۴)، و چون خواهد کسی(۵) که شیطان شریک نشود، در وقت جماع بگوید: «بسم اللّه» و پناه برد به خدا از شرّ شیطان.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقول است که: چون اراده جماع کنی، بگو: «اللّهُمَّ ارْزُقْنِی وَلَداً وَ اجعَلْهُ تَقِیّاً زَکِیّاً لَیْسَ فِی خَلْقِهِ زِیادَهٌ وَ لا نُقْصانٌ وَ اجْعَلْ عاقِبَتَهُ إلی خَیْرٍ».(۶)

و مکروه است در وقت جماع(۷) سخن گفتن، مگر به ذکر خدا؛ و مروی است که سخن گفتن در وقت جماع، سبب آن می شود که فرزند لال شود.(۸)

ص: ۲۰۴

۱- ۱) ل و م: «مقدس».

۲- ۲) ج: «آن».

۳- ۳) م: «از».

۴- ۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۴ ۴۰۵، باب التسمیه عند الجماع، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۷، باب تأکّد استحباب التسمیه و الاستعاذه، حدیث ۶. «قال الصادق علیه السلام : إذا أتی أحدکم أهله فلم یذکر اللّه عند الجماع و کان منه ولد کان شرک الشیطان و یعرف ذلک بحبّنا و بغضنا».

۵- ۵) ج: «کسی».

۶- ۶) الکافی، ج ۶، ص ۱۰، باب الدعاء فی طلب الولد، حدیث ۱۲.

۷- ۷) ج: + «کردن».

۸- ۸) بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۳ ۱۲۴، باب کراهه الکلام عند الجماع، حدیث ۱ ۴.

و مکروه است جماع کردن رو به قبله و پشت به قبله(۱) و جماع کردن با زن یا کنیز در خانه ای که طفلی باشد، و هرگاه چنین کنند آن طفل یا طفلی که از ایشان حاصل شود زناکار باشد.(۲)

و منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که: به حق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت او است که اگر شخصی با زن خود جماع کند و در آن خانه شخصی بیدار باشد و ایشان را بیند(۳) و سخن گفتن و نفس کشیدن ایشان را شنود، فرزندی که از ایشان حاصل شود، زناکار شود.(۴)

و حضرت امام محمدباقر صلوات اللّه علیه فرموده که: زن را در برابر زن دیگر جماع مکن، اما کنیز را در برابر کنیز دیگر جماع کردن باکی نیست.(۵)

مؤلّف گوید که: ظاهر این(۶) است که مراد حضرت آن باشد که کراهت(۷) اینکه کنیز را در برابر کنیز دیگر جماع کند کمتر است.

و منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه الصّلوه و السّلام هرگاه اراده مقاربت زنان می نمود، خدمت کاران را دور می نمود(۸) و درها را می بست و پرده ها را می انداخت.(۹)

۱- ۱) بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۷ ۱۳۸، باب کراهه الجماع مستقبل القبله و مستدبرها، حدیث ۱ ۵.

۲- ۲) بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۲ ۱۳۳، باب کراهه جماع المرأه و الجاریه و فی البیت صبی، حدیث ۱ و ۲.

۳- ۳) ج: «به بیند».

۴- ۴) الکافی، ج ۵، ص ۵۰۰، باب کراهیه أن یواقع الرجل أهله و فی البیت صبی، حدیث ۲.

۵- ۵) طب الأئمه، ص ۱۳۳، مجامعه الحره بین یدی الحره؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۱ ۱۳۲، باب کراهه جماع الحره عند الحره و جواز جماع الأمه عند الأمه، حدیث ۱. «قال الباقر علیه السلام : لا تجامع الحره بین یدی الحره، فأما الإماء بین یدی الإماء، فلا بأس».

۶- ۶) ج: «این».

۷- ۷) ج: «کراهیّت».

۸- ۸) ل: «خدمت کاران را دور می نمود».

۹- ۹) الکافی، ج ۵، ص ۵۰۰، باب کراهیه أن یواقع الرجل أهله و فی البیت صبی، ذیل حدیث ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۲، باب کراهه جماع المرأه و الجاریه و فی البیت صبی، ذیل حدیث ۲.

و مکروه است [۳۴] جماع کردن در حالی که مرد و زن عریان باشند(۱) و اگر چنین کنند، ملائکه از ایشان دور می شوند(۲)؛ و در حالی که مرد با(۳) زن خضاب به حنا داشته باشند(۴) و در حال جماع مکروه است نظر کردن مرد به فرج زن و مروی است که نظر کردن سبب کور شدن فرزند است.(۵)

و مکروه است ایستاده جماع کردن که سبب آن می شود که فرزند در میان رخت و خواب بول(۶) کند(۷)؛ و در برابر آفتاب به نحوی که حایلی در میان نباشد که سبب آن می شود که فرزندی که به وجود آید، محتاج و فقیر باشد تا بمیرد.(۸)

و مکروه است جماع کردن بر کسی که محتلم شده باشد، پیش از آنکه غسل کند

ص: ۲۰۶

۱- ۱) بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۹ ۱۲۰، باب جواز الجماع عاریا علی کراهیه.

۲- ۲) ج: «عریان باشد و چنین کنند، ملائکه ایشان را دور می شوند»، بدل «عریان باشند و اگر چنین کنند، ملائکه از ایشان دور می شوند».

۳- ۳) م: «یا».

۴- ۴) الکافی، ج ۵، ص ۴۹۸، کتاب النکاح، باب النوادر، حدیث ۸ ؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۴ ۱۲۵، باب کراهه جماع المتخضب، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

۵- ۵) امالی شیخ صدوق، ص ۳۷۷ ۳۷۸، المجلس الخمسون، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۱ ۱۲۲، باب جواز النظر إلی جمیع بدن الزوجه حتی الفرج فی حال الجماع علی کراهیه فیها، حدیث ۳، ۵، ۶، ۷ و ۸ .

۶- ۶) ج: «فرزند در حال بول»، بدل «فرزند در میان رخت خواب بول».

۷- ۷) امالی شیخ صدوق، ص ۶۶۴، المجلس الرابع و الثمانون، حدیث ۱.

۸- ۸) مواردی که منبع روایت ذکر نشده همان روایت مفصلی است که شیخ صدوق در امالی مجلس ۸۴ آورده است و ما آن را مفصلا در آینده می آوریم.

و منقول است که اگر کسی چنین کند و فرزندی بهم رسد(۱)، دور نیست که دیوانه باشد.(۲)

و از حضرت صادق صلوات اللّه علیه منقول است که: بعد از جماع و پیش از غسل، هرگاه اراده جماع دیگر می نموده وضو می ساخت.(۳)

و مکروه است جماع کردن در پشت بام، و مروی است که: اگر کسی چنین کند و فرزندی بهم رسد،(۴) منافق و ریاکار و صاحب بدعت باشد.

و مکروه است جماع کردن در زیر آسمان(۵) و در میان راه(۶) و در زیر درخت میوه دار که اگر فرزندی بهم رسد، جلّاد و رئیس(۷) ظلمه باشد و در میان اذان و اقامه که اگر فرزندی بهم رسد، راغب باشد به خون ریختن؛ و در وقتی که زن حامله باشد که اگر فرزندی حاصل شود، در روی او نشان سیاهی باشد.

و منقول است که اگر انگشتری در دست باشد که نام خدا بر آن نقش کرده باشد، با آن جماع نکند.(۸)

۱- ۱) ج: «حاصل شود»، بدل «بهم رسد».

۲- ۲) من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۴، باب الاوقات التی یکره فیها الجماع، حدیث ۴۴۱۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۹ و ۱۴۰، باب کراهه الجماع بعد الاحتلام قبل الغسل، حدیث ۱ و ۳.

۳- ۳) وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۸۴ ۳۸۵، باب استحباب الوضوء لجماع الحامل و العود الی الجماع و إن تکرر، حدیث ۲.

۴- ۴) م: «دور نیست که دیوانه باشد... و فرزندی به هم رسد».

۵- ۵) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۵۲، باب کراهه الجماع بعد الظهر... و تحت السماء، حدیث ۲.

۶- ۶) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۸، باب کراهه الجماع مستقبل القبله... و علی ظهر الطریق، حدیث ۳.

۷- ۷) ج: «و در پیش».

۸- ۸) مسائل علی بن جعفر، ص ۱۸۸ ۱۸۹، حدیث ۳۸۱.

و مکروه است جماع کردن با زن خود، به شهوت زن دیگری؛ و مروی است که شبی که به سفر بیرون(۱) می روی، جماع مکن که اگر فرزندی حاصل شود، مال تو را به ناحق صرف خواهد کرد. و اگر به سفری بیرون روی که سه روز راه باشد، جماع مکن که اگر فرزندی به وجود آید، یاور ظالمان خواهد بود.

و در ساعت اوّل شب جماع [۳۵] مکن که اگر فرزندی حاصل شود، ایمن نیستی که ساحر باشد و دنیا را بر آخرت اختیار نماید.(۲)

و(۳) جماع مکن بعد از پیشین که اگر فرزندی بهم رسد، احول(۴) خواهد بود.

و مکروه است جماع کردن میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از وقت غروب آفتاب(۵) تا برطرف شدن(۶) سرخی جانب مغرب و در روزی که آفتاب بگیرد و در شبی که ماه بگیرد و در شبی یا روزی که باد سرخ یا سیاه یا زرد بوزد و در(۷) شبی یا روزی که زلزله حادث شود.(۸)

و در وقتی که قمر در عقرب یا تحت الشعاع باشد و در اول و وسط و آخر ماه سوای ماه مبارک رمضان که در شب اوّل آن جماع کردن سنت است.(۹)

و منقول است که جماع کردن در اوّل و وسط و آخر ماه، سبب آن می شود که اگر

۱- ۱) ج: «بیرون».
۲- ۲) ج: «به راحت اختیار کند»، بدل «بر آخرت اختیار نماید».
۳- ۳) م: «و».
۴- ۴) کسی که یک چیز را دو می بیند.
۵- ۵) ل: «و از وقت غروب آفتاب».
۶- ۶) م: «شدن».
۷- ۷) م: «در».
۸- ۸) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۵ ۱۲۷، باب کراهه الجماع مابین طلوع الفجر إلی طلوع الشمس و من مغیب الشمس الی مغیب الشفق و... ، حدیث ۱ و ۲.
۹- ۹) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۸ ۱۳۱، باب کراهه الجماع فی اول شهر إلا شهر رمضان... ، حدیث ۱ ۱۰.

فرزندی بهم رسد، ساقط می شود(۱) و اگر بماند دور نیست که دیوانه شود یا به مرض صرع(۲) مبتلا شود.(۳)

و مکروه است جماع کردن در شب چهارشنبه از هر ماه(۴) و در شب عید قربان که اگر فرزندی حاصل شود، شش انگشت یا چهار انگشت خواهد بود و در شب عید فطر که(۵) اگر فرزندی به وجود آید، شر بسیار از او به ظهور رسد و در روز آخر ماه شعبان که اگر فرزندی حاصل شود، عشار و یاور ظالمان خواهد بود و بسیاری از مردمان بر دست او هلاک خواهند شد.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که به حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه(۶) وصیّت نموده که یا علی! [۳۶] جماع کن(۷) در شب دوشنبه که اگر فرزندی به وجود آید، حافظ قرآن و راضی به قسمت خدا باشد؛ و اگر جماع کنی در شب سه شنبه و فرزندی میان شما بهم رسد، نصیب شود او را مرتبه شهادت، بعد از آنکه قائل شده باشد به «لا إلهَ إلاّ اللّه و محمّد رسول اللّه» و خدا عذاب نکند او را با مشرکان، و باشد دهانش خوشبو(۸) و زبانش از غیبت و بهتان پاک و دستش بخشنده.

یا علی! اگر جماع کنی با اهل خود در شب پنجشنبه، فرزندی که به وجود آید، حاکمی باشد از حکّام شرع یا عالمی باشد از علما؛ و اگر در روز پنجشنبه با اهل خود

ص: ۲۰۹

۱- ۱) ج: «سر سال ساقط شود»، بدل «ساقط می شود».

۲- ۲) م: «صریح».

۳- ۳) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۸ ۱۳۱، باب کراهه الجماع فی اول شهر إلا شهر رمضان... ، حدیث ۱، ۲، ۳، ۶، ۸ و ۹.

۴- ۴) الکافی، ج ۵، ص ۳۶۶، باب وقت الذی یکره فیه التزویج، حدیث ۳.

۵- ۵) نسخه مرکز احیاء: «که».

۶- ۶) نسخه مجلس: + «و آله».

۷- ۷) ج: «کن».

۸- ۸) نسخه مجلس: «و دهانش خوشبو باشد»، بدل «و باشد دهانش خوشبو».

جماع کنی در وقتی که آفتاب در میان آسمان باشد(۱)، فرزندی که بهم رسد، شیطان نزدیک او نشود تا پیر شود و خدا روزی کند او را سلامتی در دنیا و دین.

یـا علی! اگر جماع کنی در شب جمعه و فرزنـدی بهم رسـد، خطیب گویا باشـد؛ و اگر در روز جمعه بعـد از نماز عصـر جماع کنی و فرزنـدی بهم رسـد، مشـهور و معروف و از دانایـان زمان باشـد؛ و اگر جماع کنی در شب جمعه(۲) بعـد از نماز خفتن، امید هست که فرزندی که(۳) بهم رسد از ابدال باشد.(۴)

۱- ۱) م: «باشد».

۲- ۲) ج: «و فرزندی بهم رسد، خطیب گویا... و اگر جماع کنی در شب جمعه».

۳- ۳) م: «فرزندی که».

۴- ۴) امالی شیخ صدوق، ص ۶۶۲ ۶۶۵، المجلس الرابع و الثمانون، حـدیث ۱، چون مؤلّف اکثر بخشـهای این روایت را ذکر کرده انـد، ما هم نص این روایت را می آوریم: حـدّثنا الشـیخ الجلیل أبو جعفر محمد بن علی بن الحسـین بن موسـی ابن بابویه القمی رضـی الله عنه ، قال: حـدّثنا محمـد بن إبراهیم بن إسـحاق رضـی الله عنه ، قال: حدّثنا أبو سـعید الحسن بن علی العدوی، قال: حـدّثنا یوسف بن یحیی الأصـبهانی أبو یعقوب، قال: حـدّثنی أبو علی إسـماعیل بن حاتم، قال: حـدّثنا أبو جعفر أحمـد بن صالح بن سـعید المکی، قال: حدّثنا عمرو بن حفص، عن إسـحاق بن نجیح، عن خصـیف، عن مجاهد، عن أبی سعید الخدری، قـال: أوصـی رسول اللّه صـلی الله علیه و آله علی بن أبی طالب علیه السـلام فقال: یا علی! إذا دخلت العروس بیتک فاخلع خفها حیـن تجلس، و اغسـل رجلیهـا، وصـب المـاء من بـاب دارک إلی أقصـی دارک، فإنّـک إذا فعلت ذلـک أخرج اللّه من دارک سبعین ألـف لون من الفقر، و أدخـل فیهـا سـبعین ألف لون من الـبرکه، و أنزل علیـک سـبعین رحمه ترفرف علی رأس العروس حتی تنال برکتها کل زاویه من بیتک، و تأمن العروس من الجنون و الجذام و البرص أن یصیبها ما دامت فی تلک الدار، و امنع العروس فی أسـبوعها من الألبان و الخل والکزبره و التفاح الحامض، من هذه الأربعه أشیاء. فقال علی علیه السلام : یا رسول اللّه! و لأیّ شـیء أمنعها من هـذه الأشـیاء الأربعه؟ قال: لأنّ الرحم تعقم و تبرد من هـذه الأربعه أشـیاء عن الولد، و الحصـیر فی ناحیه البیت خیر من امرأه لاـ تلـد. فقـال علی علیه السـلام : یـا رسول اللّه! فمـا بال الخل تمنع منه؟ قال: إذا حاضت علی الخل لم تطهر أبدا طهرا بتمام، و الکزبره تثیر الحیض فی بطنها، و تشدد علیها الولاده، و التفاح الحامض یقطع حیضـها فیصیر داء علیها. ثم قال: یـا علی! لاـ تجامع امرأتک فی أول الشـهر و وسـطه و آخره، فإن الجنون و الجـذام و الخبل یسـرع إلیها و إلی ولـدها. یا علی! لا تجامع امرأتک بعد الظهر، فإنّه إن قضـی بینکما ولد فی ذلک الوقت یکون أحول العین، و الشیطان یفرح بالحول فی الإنسان. یا علی! لا تتکلم عنـد الجماع فإنّه إن قضـی بینکما ولـد لا یؤمن أن یکون أخرس، و لا ینظرون أحـدکم إلی فرج امرأته، و لیغض بصـره عنـد الجماع، فإنّ النظر إلی الفرج یورث العمی فی الولد. یا علی! لا تجامع امرأتک بشـهوه امرأه غیرک، فإنّی أخشـی إن قضـی بینکما ولـد أن یکون مخنثا مؤنثا مخبلا. یا علی! من کان جنبا فی الفراش مع امرأته فلا یقرأ القرآن، فإنّی أخشـی أن تنزل علیهمـا نار من السـماء فتحرقهما. یا علی! لا تجامع امرأتک إلاّ و معک خرقه و مع أهلک خرقه، و لا تمسـحا بخرقه واحـده فتقع الشـهوه علی الشـهوه، فـإنّ ذلـک یعقب العـداوه بینکما، ثم یردکما إلی الفرقه و الطلاق. یا علی! لا تجامع امرأتک من قیام، فإنّ

ذلک من فعل الحمیر، و إن قضـی بینکما ولد کان بوّالا فی الفراش کالحمیر البوّاله فی کل مکان. یا علی! لا تجامع امرأتک فی لیله الفطر، فإنّه إن قضی بینکما ولد لم یکن ذلک الولد إلّا کثیر الشر. یا علی! لا تجامع امرأتک فی لیله الأضحی، فإنّه إن قضی بینکما ولـد یکون له ستّ أصابع أو أربع أصابع. یا علی! لا تجامع امرأتک تحت شـجره مثمره، فإنّه إن قضـی بینکما ولـد یکون جلادا قتالا عریفا. یا علی! لا تجامع أهلک فی وجه الشـمس و تلألؤها إلّا أن یرخی ستر فیستر کما، فإنّه إن قضـی بینکما ولـد لا یزال فی بوس و فقر حتی یموت. یـا علی! لا تجـامع بین الأذان و الإقـامه، فـإنّه إن قضـی بینکما ولـد یکون حریصا علی إهراق الـدماء. یا علی! إذا حملت امرأتک، فلا تجامعها إلّا و أنت علی وضوء، فإنّه إن قضـی بینکما ولد یکون أعمی القلب بخیل الید. یـا علی! لا تجـامع أهلک فی النصف من شـعبان، فإنّه إن قضـی بینکما ولـد یکون مشؤوما ذا شامه فی وجهه. یا علی! لا تجامع أهلـک فی آخر درجه منه إذا بقی منه یومـان فـإنّه إن قضـی بینکمـا ولـد یکون عشـارا أو عونـا للظالم، و یکون هلاک فئام من الناس علی یدیه. یا علی! لا تجامع أهلک علی سـقوف البنیان، فإنّه إن قضـی بینکما ولد یکون منافقا مرائیا مبتدعا. یا علی! و إذا خرجت فی سـفر، فلا تجامع أهلک تلک اللیله، فإنّه إن قضی بینکما ولد ینفق ماله فی غیر حق، و قرأ رسول صلی الله علیه و آله : «إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کَانُوا إِخْوَانَ الشَّیَاطِینِ[»سوره مبارکه اسراء، آیه ۲۷]. یا علی! لا تجامع أهلک إذا خرجت إلی سـفر مسیره ثلاثه أیام و لیالیهن، فإنّه إن قضـی بینکما ولـد یکون عونا لکل ظالم علیک. یا علی! علیک بالجماع لیله الإثنین، فإنّه إن قضـی بینکما ولد یکون حافظا لکتاب اللّه، راضیا بما قسم اللّه عز و جل له. یا علی! إن جامعت أهلک فی لیله الثلاثاء، فقضی بینکما ولد، فإنّه یرزق الشـهاده بعد شـهاده أن لا إله إلا اللّه و أنّ محمدا رسول اللّه، و لا یعذبه اللّه مع المشرکین، و یکون طیب النکهه من الفم، رحیم القلب، سـخی الیـد، طـاهر اللسـان من الغیبه و الکـذب و البهتان. یا علی! و إن جامعت أهلک لیله الخمیس فقضـی بینکما ولـد، فإنّه یکون حاکما من الحکام أو عالما من العلماء، و إن جامعتها یوم الخمیس عنـد زوال الشـمس عن کبد السـماء فقضـی بینکما ولـد، فإن الشـیطان لا یقربه حتی یشـیب، و یکون فهما، و یرزقه اللّه السـلامه فی الـدین و الـدنیا. یا علی! فإن جامعتها لیله الجمعه، و کان بینکما ولـد، فإنّه یکون خطیبا قوالا مفوها، و إن جامعتها یوم الجمعه بعـد العصـر، فقضـی بینکما ولد، فإنّه یکون معروفا مشـهورا عالما، و إن جامعتها فی لیله الجمعه بعـد صـلاه العشاء الآخره، فإنّه یرجی أن یکون لکما ولد من الأبدال إن شاء اللّه. یا علی! لا تجامع أهلک فی أول ساعه من اللیل، فإنّه إن قضـی بینکما ولد لا یؤمن أن یکون ساحرا مؤثر للدنیا علی الآخره. یا علی! احفظ وصیتی هذه کما حفظتها عن جبرئیل صلی اللّه علیهم أجمعین.

و در این حدیث مذکور است که یا علی! جماع مکن با زن خود مگر آنکه تو دستمالی به جهت خود داشته باشی و زن دستمالی به جهت خود داشته باشد(۱) و هر دو خود را به یک دستمال پاک مکنید که دشمنی در میان شما بهم رسد و آخر به جدائی می کشد.

و منقول است که هرگاه مرد اراده جماع نماید(۲) باید اوّل با زن ملاعبه و دست بازی [۳۷] کند و سخنان نشاط انگیز مذکور سازد تا شهوت زن نیز به حرکت آید و بعد از آن شروع در مقاربت نماید.(۳)

مطلب سوم: در بیان مجملی از احکام افطار روزه ماه مبارک رمضان

اشاره

کسی که روزه ماه مبارک(۴) رمضان بر او واجب باشد و در حالت اختیار در روزِ(۵) روزه چیزی بخورد یا(۶) بیاشامد یا جماع کند؛ یا آن است که روزه داشتن را فراموش نموده و از روی غفلت منافی روزه را مرتکب شده است؛ یا جاهل به مسئله بوده و نمی دانسته است که روزه دار باید(۷) ترک این کار کند؛ یا آنکه با وجود دانستن(۸)، از روی قصد مرتکب شده و روزه خود را باطل نموده است.

ص: ۲۱۳

۱- ۱) م: «با دستمالی با خود داشته باشی به جهت خود و زن به جهت خود»، بدل «دستمالی به جهت خود داشته باشی و زن دستمالی به جهت خود داشته باشد».

۲- ۲) ج: «کند».

۳- ۳) بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۸ ۱۱۹، باب استحباب ملاعبه الزوجه و مداعبتها، حدیث ۱ ۳.

۴- ۴) ج: «روزه رمضان را که بر او»، بدل «روزه ماه مبارک رمضان بر او».

۵- ۵) نسخه مجلس: «روز».

۶- ۶) م: «یا».

۷- ۷) ل: + «که».

۸- ۸) ج: «با وجود روزه داشتن»، بدل «با وجود دانستن».

و ظاهر است که چون روزه بر او واجب است، پس مرتکب شدن کاری که منافی روزه باشد، بر او حرام است؛ لیکن با قطع نظر از روزه داشتن نموده؛ یا آن کار بر او حلال است، مانند خوردن نانی که ملك او باشد، یا آشامیدن آبی که غصبی نباشد، یا جماع کردن با حلال خود؛ یا آن کار بر او حرام است، مثل خوردن نانی که به ظلم از مؤمنی(۱) گرفته باشد، یا آشامیدن مسکری، یا جماع کردن با زنی به حرام؛ و حکم این اقسام در چهار احتمال ذکر می شود.

[احتمالات روزه]

احتمال اوّل آنکه: روزه را فراموش کرده و از روی نسیان افطار کرده باشد. بر این شخص قضا و کفاره هیچ یک واجب نیست و در حدیث وارد شده است(۲) که: آنچه خورده است، رزقی است که پروردگار تعالی شأنه روزی او کرده بوده(۳) است.(۴)

احتمال دویّم آنکه: داند که روزه است و جاهل به این مسئله باشد که این کار را [۳۸[در حال روزه(۵) باید ترک نمود و علما در حکم او خلاف نموده اند.

بعضی گفته اند که: این شخص حکم کسی [را] دارد که قصد افطار کرده باشد و چنانکه گفته خواهد شد، قضا و کفاره هر دو بر او واجب است.(۶)

و بعضی گفته اند که: حکم کسی دارد که روزه داشتن را فراموش کرده باشد و قضا و کفاره(۷) هیچ یک بر او واجب نیست.(۸)

و بعضی گفته اند که: قضا بر این شخص واجب است و کفّاره بر او واجب نیست(۹)؛

۱- ۱) نسخه مجلس: «مؤمن».

۲- ۲) ل: «است».

۳- ۳) ج: «بوده».

۴- ۴) الکافی، ج ۴، ص ۱۰۱، باب من أکل أو شرب ناسیا فی شهر رمضان، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۰، باب أنّ من أکل أو شرب أو جامع أو قاء ناسیاً، لم یفسد صومه، حدیث ۱. «عن أبی عبداللّه علیه السلام أ نّه سئل عن رجل نسی فأکل و شرب ثم ذکر؟ قال: لا یفطر، إنما هو شیء رزقه اللّه فلیتم صومه».

۵- ۵) ج: «در حال روزه».

۶- ۶) تذکره الفقهاء، ج ۶، ص ۶۲، ما یشترط فی افساد الصوم بالإفطار أمور ثلاثه.

۷- ۷) م: «هر دو بر او واجب است... و قضا و کفاره».

۸- ۸) تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۲۰۸، باب الکفاره فی اعتماد افطار یوم من شهر رمضان، ذیل حدیث ۹؛ السرائر، ج ۱، ص ۳۸۶، باب ما یجب علی الصائم اجتنابه فیما لو جامع زوجته نهاراً.

۹ – ۹) بنگرید: تـذكره الفقهاء، ج ۶، ص ۳۷، حكم صوم من فعـل المفطر جاهلاً ـ بـالتحريم؛ مـدارک الأحكام، ج ۶، ص ۶۶، حكم الإفطار سهوا، و ص ۸۱، كفاره الإفطار فى رمضان؛ ذخيره المعاد، ج ۱، ص ۵۰۷، حكم من أفطر سهواً.

و این قول راجح است، لیکن احوط آن است که کفاره نیز بدهد.

احتمال سیّم آنکه: داند که روزه است و داند نیز که این کار را در روزه باید ترک کرد و از روی قصد افطار کرده باشد و با قطع نظر از روزه آن کار بر او حلال باشد. در این صورت قضا و کفاره هر دو بر آن شخص واجب است، مثل جماع کردن با حلال خود یا ملاعبه نمودن با حلال خود به قصد انزال منی یا ملاعبه نمودن به نحوی که موافق عادت(۱) باعث انزال باشد و انزال واقع شود و اگرچه قصد انزال نباشد.

و اگر ملاعبه کند به نحوی که موافق معتاد باعث انزال نباشد(۲) و قصد انزال نداشته باشد، لیکن برخلاف معتاد انزال واقع شود، کفّاره بر او واجب نیست، و احوط آن است که قضا کند آن روز را؛ و کفاره افطار به حلال بنابر مشهور میان علما آن است که(۳) یا بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بدارد یا شصت مسکین را طعام دهد و آن شخص مختار است هریک از این سه چیز را که اختیار نماید، به عمل آورد مجزی است.(۴)

و بعضی از علماء(۵) گفته اند که: اگر آن شخص را بنده آزاد کردن مقدور باشد، واجب است که(۶) بنده آزاد کند و مجزی نیست او را دو ماه پی در پی روزه داشتن [۳۹] و شصت مسکین طعام دادن؛ و اگر او را آزاد کردن بنده مقدور نباشد یعنی بنده نداشته باشد یا داشته باشد، لیکن اگر(۷) او را آزاد کند، کارهای ضرور او که بدون آنها بر آن شخص زیستن دشوار است معطل شود و مالی نیز نداشته باشد که زاید بر معاش گذار او(۸) و واجب النفقه او باشد و راهی به تحصیل مالی که به قیمت بنده وفا کند و زاید بر معاش

۱- ۱) ج: «معتاد».

۲- ۲) م: «نشود».

۳- ۳) م: «که».

۴- ۴) فقه الرضا علیه السلام ، ص ۲۱۲، باب نوافل شهر رمضان و دخوله؛ المقنع، ص ۱۹۲، باب من أفطر أو جامع فی شهر رمضان؛ الانتصار، ص ۱۹۶، کفاره الافطار فی رمضان.

۵- ۵) این قول بنابر فرمایش فاضل آبی از ابن أبی عقیل می باشد، بنگرید: کشف الرموز، ج ۱، ص ۲۸۶.

۶- ۶) ج: «بنده آزاد کردن مقدور باشد، واجب است که».

۷- ۷) م: «اگر».

۸- ۸) نسخه مرکز احیاء: «او».

گـذار او باشـد نیز نداشـته باشد در این صورت بر او واجب است که دو ماه پی در پی روزه بدارد و مجزی نیست او را شصـت مسکین طعام دادن.(۱)

و اگر قادر بر دو ماه پی در پی روزه داشـتن نیز نباشد مثل آنکه پیر باشد به حدی که نتواند روزه داشت یا مرضـی داشـته باشد که مانع از روزه داشـتن باشد و گمان چاق شدن از آن مرض(۲) نداشته باشد در این صورت واجب است بر او شصت مسکین طعام دادن، و دلیل(۳) قول دویم اگرچه ضعیف است، لیکن رعایت آن به احتیاط اقرب است.

و هرگاه شخصـی در یک روز(۴) دو مرتبه(۵) یا زیاده افطار به حلال(۶) نماید، قضای آن روز بر او مکرر واجب نیسـت(۷) و در مکرر شدن کفاره علماء خلاف نموده اند.(۸)

جمعی گفته اند که: کفّاره مکرر نمی شود و به یک کفّاره اکتفا می نماید.(۹)

و بعضـی گفتـه انـد که: اگر خصـوص جمـاع در یـک روز [۴۰] از کسـی مکرّر واقع شـود کفّـاره نیز واجـب اسـت که مکرر شود.(۱۰)

و بعضـی گفته انـد که: اگر منافی روزه از چند جنس باشد، مثل چیز خوردن و جماع کردن، کفاره مکرر می شود(۱۱)؛ و اگر از یک جنس باشد، مثل جماع کردن، هرگاه مکرر شود،

۱- ۱) ج: «دادن».

۲- ۲) ج: «از آن مرض».

۳- ۳) ج: «و دلیل».

۴- ۴) م: «روزه» و ج: + «یک دفعه یا».

۵- ۵) ج: «دفعه».

۶- ۶) ج: «به حلال».

۷- ۷) ج: «است».

۸- ۸) تفصیل و اقوال این مطلب در المهذب البارع، ج ۲، ص ۴۵ ۴۷، آمده است.

۹- ۹) الوسیله، ص ۱۴۶، احکام الصوم؛ تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۴۸۲، الفصل الثانی: فی الاحکام؛ المعتبر، ج ۲، ص ۶۸۰، فی تعیین الکفاره، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۳۶۸، تکرر الکفاره مع تغایر الأیام.

۱۰- ۱۰) بنگریـد: الدروس، ج ۱، ص ۲۷۵، درس ۷۲، فی القضـاء و الکفـاره؛ و یحیی بن سـعید حلی در الجامع للشـرایع، ص ۱۵۶ آورده انـد که: «فـإن افطر علی حرام أو جـامع حراما، فعلیه الثلاثه جمیعاً. فإن کرّر الجماع فی یومه تکررت الکفاره نصا. و إن کرّر الأکل أو الشرب، أو أکل ثم جامع أو شرب، فکفاره واحده لأ نّه أفطر بالأول لا بالثانی».

۱۱- ۱۱) صیمری در تلخیص الخلاف و خلاصه الاختلاف، ج ۱، ص ۳۳۸، در مـورد این مطلب فرموده انـد: «و لو تکرر فعل

المفطر غير الجماع تكررت الكفاره مع تغاير جنس المفطر لا مع اتحاده، إلّا أن يتخلل التكفير و هو مذهب القواعد و المختلف»؛ و شــهيد اول در اللمعه الدمشـقيه، ص ۴۷، فرمـوده انــد: «و تكرّر الكفــاره بتكرّر الـوطئ أو تغـاير الجنس أو تخلـل التكفير أو اختلاف الأيام و إلّا فواحده».

بدون خوردن و آشامیدن، و آشامیدن(۱) بدون خوردن و جماع کردن، کفاره مکرر نمی شود.

و بعضی گفته اند که: اگر منافی روزه را به عمل آورده و کفّاره آن را داده و بعد از کفاره دادن در همان روز بار دویم منافی روزه را به عمل آورده باشد، کفاره مکرر می شود. و اگر کفاره دادن در میان واقع نشده باشد، مکرر نمی شود(۲).(۳)

و از کلام بعضی ظاهر می شود که به عددی که منافی روزه از کسی به عمل آید(۴)، کفّاره مکرر می شود. حتی آنکه هر دفعه که در خوردن و آشامیدن چیزی را(۵) فرو برده باشد، کفّاره مکرّر می شود و در جماع هر دفعه که بعد از اخراج، ادخال کرده باشد، کفاره مکرّر می شود؛ اگرچه در یک جماع باشد.(۶)

و به حسب دلیل، قول اوّل قوی تر است، لیکن قول اخیر به احتیاط اقرب است.

و اگر مردی زوجه دائمیّه یا متعه خود را جبر کند بر جماع و هر دو روزه دار باشند در

۱- ۱) م: «و آشامیدن».

۲- ۲) ج: «همان روز افطار آورده باشد، کفاره مکرر نمی شود»، بدل «همان روز بار دویم منافی روزه را به عمل آورده باشد، کفاره مکرر می شود و اگر کفاره دادن در میان واقع نشده باشد، مکرر نمی شود».

۳- ۳) بنگرید: مختلف الشیعه، ج ۳، ص ۴۴۹، عدم تکرر الکفاره بتکرّر الإفطار، به نقل از ابن جنید؛ الرسائل العشر، ص ۱۸۶، ما یجب الإمساک عنه.

۴- ۴) ج: «منافی روزه را به عمل آورده باشد»، بدل «منافی روزه از کسی به عمل آید».

۵- ۵) ل: «را».

۶- ۶) قائل این قول را نیافتیم و محقق خوانساری در مشارق الشموس، ج ۲، ص ۴۱۸، هفت قول برای این مسأله ذکر کرده اند که این قول در بین آن اقوال نیست و آن هفت قول از این قرار است: «الأول: قول الشیخ و ابن حمزه بعدم التکرر مطلقا و استشبه المحقق و جمع من الأصحاب. الثانی: ما نقله الشیخ أخیرا عن بعض الأصحاب من تکررها بتکرر الموجب مطلقا و اختاره المحقق الثانی و مال إلی تصحیحه الشهید الثانی. الثالث: ما ذکره الشیخ من قول ابن الجنید و هو التکرر مع تخلل التکفیر و عدم التکرر إن لم یتخلل. الرابع: قول السید بتکررها مع تکرر الوطئ دون غیره علی الظاهر. الخامس: قول المصنف رحمه الله بالتکرر مع تکرر الوطئ أو تغایر الجنس أو تخلل التکفیر و عدم التکرر فی غیر الوطئ مع اتحاد الجنس و عدم تخلل التکفیر. السادس: قول العلاّمه فی بعض کتبه بالتکرر مع اختلاف جنس المفطر و الاتحاد مع اتحاده. السابع: قوله فی المختلف بالتکرر مع تغایر الجنس مطلقا و مع اتحاده و تخلل التکفیر و عدم التکرر مع اتحاده و عدم التخلل؛ و لعل الأظهر بحسب الدلیل قول الشیخ رحمه الله للأصل و عدم وجدان ما یوجب الخروج عن حکمه لأنّ أکثر الأخبار الوارده فی باب الکفاره کما تقدم ذکرها، تدل علی أ نّها لتکفیر إفطار یوم من الشهر و جزاء إفساده و هتک حرمته و ذلک الأمر لا یتکرر إلا بتکرر الأیام.

ماه مبارک رمضان، پس مشهور میان علما آن است که بر مرد دو کفاره واجب می شود،(۱) یکی به جهت افطار کردن خود؛ و دیگری به جهت جبر نمودن زن بر جماع. و بر مرد واجب است قضا کردن روزه؛ و ظاهر آن است که بر زن قضا واجب نیست و اگر قضا کند احوط است.

و کسی که(۲) عمدا افطار به حلال [۴۱] نماید و قادر بر بنده آزاد کردن و دو ماه روزه داشتن و شصت مسکین طعام دادن نباشد، بعضی از علما گفته اند که: واجب است هجده روز روزه داشتن و اگر قادر بر آن نیز نباشد، استغفار کند که استغفار، کفاره اوست.(۳)

و بعضی گفته اند که: تصدّق کند بر مساکین به قدری که او را مقدور باشد(۴) و قول دویم به حسب دلیل ظاهرتر است.

احتمال چهارم آنکه: داند که روزه است و داند که این کار را باید که ترک کند و از روی قصد افطار کند به چیزی که قطع نظر از روزه بر او حرام باشد، مثل جماع کردن با زنی که حلال او نباشد. در این صورت قضا بر او واجب است.

و بعضی از علما گفته اند که: کفاره جمع نیز بر او واجب است، یعنی باید که بنده آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بدارد و شصت مسکین را طعام دهد.(۵)

و بعضی گفته اند که: در این صورت یکی از سه کفاره بر او واجب است، و(۶) جمع بر او واجب نیست(۷) و قول اول اقوی و احوط است.

و هرکس زنی را بر زنا جبر کند در روز ماه مبارک رمضان و هر دو روزه دار باشند، بر آن مرد واجب است(۸) قضا و کفاره جمع به جهت آنکه روزه خود را به حرام باطل نموده.

و بعضی گفته اند که: بر این مرد واجب است سه کفاره دیگر به جهت آنکه زن را جبر

۱- ۱) المختصر النافع، ص ۶۷، کتاب الصوم.

۲- ۲) م: «که».

۳- ۳) الوسیله، ص ۱۴۶ ۱۴۷، احکام الصوم.

۴- ۴) در الجامع للشرایع، ص ۱۵۶ آمده است: «فإن لم یقدر تصدق بما یطیق، فإن لم یقدر صام ثمانیه عشر یوما».

۵- ۵) بنگرید: من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۱۸، ما یجب علی من أفطر أو جامع فی شهر رمضان، ذیل حدیث ۱۸۹۲؛ ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۹۷، ذکر کفاره الجمع؛ ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۲۳۳، قضاء الصوم.

۶- ۶) م: «یعنی».

۷- ۷) تذکره الفقهاء، ج ۶، ص ۸۴، هل تجب کفاره الجمع بالافطار المحرم؟؛ جامع المقاصد، ج ۳، ص ۷۵، کفاره الافطار.

۸- ۸) ل: «واجب است».

کرده است بر زنـا و بسـیاری از علمـا کفـاره را به جهت جـبر کردن بر مرد واجب ندانسـته اند(۱) و واجب نبودن کفـاره دیگر ظاهرتر است.

واللّه تعالی یعلم و الحمد للّه تعالی أولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و أهل بیته الطاهرین(۲)

ص :۲۱۹

۱- ۱) ل: «دانسته اند».

۲- ۲) ج: «و اللّه تعالی یعلم... و أهل بیته الطاهرین».

منابع تحقیق

۱) ارشاد الاذهان، علّامه حلی، تحقیق: شیخ فارسی حسون، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق.

۲) الأمالي، شیخ صدوق، تحقیق: مؤسسه بعثت، چاپ اول، نشر: مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ق.

۳) الانتصار، شریف مرتضی، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۵ ق.

۴) ایضاح الفوائد، فخر المحققین حلی، تحقیق، سید حسین موسوی کرمانی، شیخ علی پناه اشتهاردی، شیخ عبدالرحیم بروجردی، چاپ اول، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۹ ق.

۵) تبصره المتعلمین، علامه حلی، تحقیق: سید احمد حسینی، شیخ هادی یوسفی، چاپ اول، انتشارات فقیه، تهران، ۱۳۶۸ ش.

۶) تحریر الأحکام، علامه حلی، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری، چاپ اول، نشر: مؤسسه امام صادق علیه السلام ، ۱۴۲۰ ق.

۷) تحف العقول، ابن شعبه حرانی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.

۸) تذکره الفقهاء، علامه حلی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۵ ق.

۹) تذکره الفقهاء، علامه حلی، منشورات مکتبه مرتضویه، چاپ سنگی.

۱۰) تلخیص الخلاف و خلاصه الاختلاف، صیمری، تحقیق: سید مهدی رجائی، چاپ اول، نشر: کتابخانه آیه اللّه مرعشی، ۱۴۰۸ ق.

۱۱) التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، مقداد سیوری، تحقیق: سید عبد اللطیف حسینی کوه کمری، نشر: کتابخانه آیه اللّه مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۲) جامع الخلاف و الوفاق، علی بن محمد قمی، تحقیق: شیخ حسین حسینی بیرجندی، چاپ اول، انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر (عج).

۱۳) جامع المقاصد، محقق کرکی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۱ ق.

۱۴) الجامع للشرایع، یحیی بن سعید حلی، تحقیق: در تحت اشراف جعفر سبحانی، نشر: مؤسسه سید الشهدا، ۱۴۰۵ ق.

۱۵) جواهر الفقه، قاضی ابن براج، تحقیق: ابراهیم بهادری، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱ ق.

۱۶) جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، تحقیق: محمود قوچانی، چاپ دوم، نشر: دارالکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۶۶ ش.

۱۷) الحدائق الناضره، محقق بحرانی، نشر: جامعه مدرسین، قم.

۱۸) الخصال، شیخ صدوق، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۹) خلاصه الایجاز، شیخ مفید، تحقیق: شیخ علی اکبر زمانی نژاد، چاپ دوم، نشر: دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ ق.

۲۰) الخلاف، شیخ طوسی، تحقیق: جمعی از محققین، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ ق.

۲۱) الدر المنضود، ابن طی الفقعانی، تحقیق: محمد برکت، چاپ اول، نشر: کتابخانه مدرسه امام عصر، شیراز، ۱۴۱۸ ق.

۲۲) الدروس، شهید اول، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۷ ق.

۲۳) ذخیره المعاد، محقق سبزواری، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ سنگی.

۲۴) الرسائل التسع، محقق حلی، تحقیق: رضا استادی، چاپ اول، نشر: کتابخانه آیه اللّه مرعشی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۲۵) الرسائل العشر، ابن فهد حلی، تحقیق: سید مهدی رجائی، چاپ اول، نشر: کتابخانه آیه اللّه مرعشی، قم ۱۴۰۹ ق.

۲۶) روض الجنان، شهید ثانی، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم.

۲۷) روضه الواعظین، فتال نیشابوری، تحقیق: سید محمد مهدی سید حسن خرسان، نشر:

ص :۲۲۱

شریف رضی، قم.

۲۸) السرائر، ابن ادریس حلی، تحقیق: جمعی از محققین، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق.

۲۹) شرایع الاسلام، محقق حلی، تحقیق: سید صادق شیرازی، چاپ دوم، انتشارات استقلال، طهران، ۱۴۰۹ ق.

۳۰) شرح اللمعه، شهید ثانی، منشورات جامعه النجف الدینیه.

۳۱) طب الأئمه، ابن سابور زیات، چاپ دوم، نشر: شریف رضی، قم، ۱۴۱۱ ق.

۳۲) غنیه النزوع، ابن زهره حلبی، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری تحت اشراف جعفر سبحانی، چاپ اول، نشر: مؤسسه امام صادق علیه السلام ، قم، ۱۴۱۷ ق.

۳۳) فقه الرضا، علی بن بابویه، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ اول، نشر: المؤتمر العالمی، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

۳۴) الکافی، ابوالصلاح الحلبی، تحقیق: رضا استادی، نشر: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، اصفهان.

۳۵) الکافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، نشر: دار الکتب الاسلامی، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۳۶) کشف الرموز، فاضل آبی، تحقیق: شیخ علی پناه اشتهاردی و حاج آقا حسین یزدی، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۸ ق.

۳۷) کشف اللثام، فاضل هندی، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ ق.

۳۸) کفایه الاحکام، محقق سبزواری، تحقیق: شیخ مرتضی واعظی اراکی، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۳ ق.

۳۹) اللمعه الدمشقیه، شهید اول، چاپ اول، منشورات دار الفکر، قم، ۱۴۱۱ ق.

۴۰) المبسوط، شیخ طوسی، تحقیق: محمد باقر بهبودی، چاپ دوم، نشر: مکتبه مرتضویه، ۱۳۸۸ ق.

۴۱) مجمع الفائده، محقق اردبیلی، تحقیق: آقا مجتبی عراقی و شیخ علی پناه اشتهاردی و آغا حسین یزدی اصفهانی، نشر: جامعه مدرسین، قم.

ص :۲۲۲

۴۲) المختصر النافع، محقق حلی، چاپ سوم، نشر: مؤسسه بعثت، تهران، ۱۴۱۰ ق.

۴۳) مختلف الشیعه، علامه حلی، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق.

۴۴) مدارک الأحکام، سیدمحمد عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۰ ق.

۴۵) مسائل علی بن جعفر، علی بن جعفر، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیه السلام ، چاپ اول، نشر: المؤتمر العالمی الإمام الرضا علیه السلام ، مشهد، ۱۴۰۹ ق.

۴۶) مستدرک الوسائل، میرزای نوری، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ دوم، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۴۷) مشارق الشموس، محقق خوانساری، نشر: مؤسسه آل البیت علیه السلام چاپ سنگی.

۴۸) المقنع، شیخ صدوق، تحقیق: جمعی از محققین مؤسسه امام هادی علیه السلام ، نشر: مؤسسه امام هادی علیه السلام ، ۱۴۱۵ ق.

۴۹) المقنعه، شیخ مفید، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق.

۵۰) من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۱) المهذب البارع، ابن فهد حلی، تحقیق: شیخ مجتبی عراقی، نشر جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱ ق.

۵۲) المهذب، قاضی بن براج، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۶.

۵۳) الناصریات، شریف مرتضی، تحقیق: مرکز البحوث و الدراسات العلمیه، نشر: ثقافه و علاقات اسلامیه، ۱۴۱۷ ق.

۵۴) نزهه الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر، تحقیق: سید احمد حسینی، نورالدین واعظی، چاپخانه آداب، نجف، ۱۳۸۶ ق.

۵۵) وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ دوم، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵۶) الوسیله، ابن حمزه طوسی، تحقیق: شیخ محمد حسون، چاپ اول، نشر: کتابخانه آیت

اللّه مرعشی، قم ۱۴۰۸ ق.

۵۷) وقایع السنین و الاعوام، سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، تحقیق: محمدباقر بهبودی، نشر: کتابخانه اسلامیه، تهران، ۱۳۵۲ ق.

ص :۲۲۴

مباحث اعتقادیه

اشاره

مؤلّف: ملا علی نوری قدس سره

تحقیق و تصحیح: محمد مسعود خداوردی

مقدّمه محقق

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد لواهب العقل و الحکمه و الصلاه علی محمّد و آله الأئمّه و اللعنه علی أعدائهم الأذلّه.

بـدون شکّ و تردیـد یکی از اثر گذارترین رجالِ علمیِ قرن ۱۲ و ۱۳ هجری، حکیم و عارف سترگ، آخونـد ملّا علی نوری رحمه الله می باشند.

بـا وجود به عـدم توجه منـاسب به مقام این حکیم عالی مقـدار، امروزه موقعیت و منزلت ایشان بر کمتر کسـی از اصـحاب علم پوشـیده است. پرورش شاگردانی که هر یک از صاحب نظران فنّ معقول هسـتند، در کنار تألیفات و تعلیقات متعددِ وی، نشان دهنده جایگاه رفیع او می باشد.

در کنار این مباحث، موضوع مهم تر شـناخت طرز تفکّر او، پیوند نا گسسـتنی آثارش با معارف والای اهل بیت علیهم السلام ، و استغراق او در عشق ورزی به حضرات معصومین علیهم السلام می باشد.

با توجّه به این که احوال این حکیم بزرگ در کتب تراجم و سایر کتب مجملاً و مفصـلاً قابل جست و جو می باشد، احتیاج به تطویل کلام در این باره نیست، تنها به توضیحی مختصر درباره رساله حاضر از ایشان می پردازم.

حکیم نوری قدس سره در این رساله با متنی عربی فارسی به بیان برخی از مهمّات مباحث اعتقادی می پردازد. این رساله مختصر فاقد نام است، لکن با توجه به موضوعات مطرح شده در متنش به نظر رسید، بتوان نام «مباحث اعتقادیه» را برای آن برگزید.

در نگاه اوّل به نظر می رسد این مباحث مطالب متفرقّه ای است که جمع آوری شده، اما با نظر دقیق می توان گفت مجموعه حاضر با همین کیفیت توسّط مصنّف نگاشته شده است، و با هم در ارتباط است.

تفصیل بیش از این و تحلیل مباحث مطرح شده در رساله موجب خروج از مقصود می شود، لکن مخفی نماند که بسیاری از مطالب مطرح شده در رساله همانند دیگر آثار او، در جهتِ شناختِ تفکّرِ حکمی عرفانی شیعی، بدیع و حائز اهمیت است.

معرفی نسخه و روش تصحیح و تحقیق

در آخرِ مجموعه ای از آخوند صدر المتالّهین قدس سره چند برگه نوشتار، بدون نامی از مؤلّف ملاحظه شد. پس از تأمّل و توجّه به نوعِ بیان، همچنین وجود اشعاری با تخلّص نوری، مشخّص شد از مرحوم ملاّ علی نوری قدس سره می باشد. این مجموعه به شماره «۲۲۷» بین نسخ مدرسه صدر بازار موجود است.

به منظور سهولتِ خواندنِ کتاب، همه کلمات به رسم الخط متداول مبدّل شد، همانند الحاق «ی» میانجی به کلمات.

مصادر آیات، روایات و اشعار تا آنجا که مقدور بود استخراج شد.

در آخِر از خداوند ذو المنّ خواستارم به حقّ معادن علم و حکمت، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این بنده را از دُرد نوشان معارف حقّه قرار دهد.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین.

محمّد مسعود خداوردی

جمادی الثانی ۱۴۳۴ه.ق

فروردین ۱۳۹۲ه.ش

اصفهان

برگ اول نسخه خطی مباحث اعتقادیه

ص :۲۲۹

برگ آخر نسخه خطی مباحث اعتقادیه

ص :۲۳۰

امّا جواب از اشکال حدیث: «خلق الموءمن من طینه الجنّه، و...

خلق الکافر من طینه النار»(۱)

پس بباید دانست که طینت جنّت، طاعت است، و طینت نار، معصیت است، و آیه: «لاَـ إِکْرَاهَ فِی الـدِّینِ قَـدْ تَبَیَّنَ الرُّشْـدُ مِنَ الْغَیِّ(۲)» حلّ عقده های لا ینحلّ احادیث طینت است.

و امّا

سرّ لزوم عصمه الأنبیاء و أوصیائهم...

عملاً و حالاً و علماً

پس بباید دانست که موجود به حسب أصل جوهر ذاتش یا تامّ است یا نیست؛ و مراد از تمامیت این است که در مرتبه جوهر ذاتش آنچه از کمالات که برای سنخ ذاتش ممکن است به امکان عامّ، بالفعل باشد، و کمالی از کمالاتش به هیچ وجه بالقوّه نباشد.

و موجود غیر تامّ آن است که آنچه از کمالاتی که برای سنخ نوعش ممکن باشد در مرتبه بدایت فطرت ذاتش کلّ آنها بالفعل نباشد، و فاقد باشد تمامیت سنخ ذاتش را در بدو فطرت، و مفتور باشد بر قوّه، و امکان وصول و رسیدنش به تمامیت ذاتش به ایصال پروردگارش او را تدریجاً به سر حدّ کمال ذاتش.

و موجود تامّ یا تامّ است یا فوق التمام؛ و التامّ منه هو المبدعات من المخلوقات، و هم العقول الکلّیّه الإلهیه الموجوده فی عالم الأمر بتفاوت درجاتها فی القرب و البعد من

۱- ۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۳.

۲- ۲) سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۶.

حضره فوق التمام تعالی الذی هو غیر متناهٍ فی قوّه الوجود و شدّه کمالات الوجود، و هو تعالی فوق ما لایتناهی فی عدّه الفعل و الإفاضه و الإیجاد و فی مدّتها بما لایتناهی «وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوقَ عِبَادِه.(۱)»

أمّا الموجود التامّ فهو متناهٍ فی قوّه الوجود و شدّته، و غیر متناهٍ عدّه و مدّه.

و لنرجع إلی الموجود الناقص الذی یمکن أن یستکمل وجوده و یصل إلی التمامیّه التی هی حسب شأن نوعه؛ فنقول:

موجود ناقص یا مستکفی است در رسیدن به کمال نوع ذاتش به ذات خود و به علل وجود نوع ذاتش، بدون احتیاجی به اسباب خارجه از حقیقت علل ذاتش، چون احتیاج خاک مثلاً در رسیدن به کمالی که برای ذاتش ممکن است مثل انسانیت و انسان شدن، به سوی اضداد خود از نار و هوا و آب که همه اینها دست به هم داده مُعین خاک و مُعین یکدیگر نیز بشوند در رسیدن خاک مثلاً به وجود انسانی.

و مراد از موجود ملکی عبارت از این قسم موجود ناقص مستکفی است که در رسیدن به کمالات ممکنه الحصول برای ذات نوعش بالقوّه است، و احتیاجی به غیر ذات شخصی خود، و ربّ النوع ذاتی خود که واسطه و شفیع وجود اوست در درگاه حضرت رب الارباب تعالی اصلاً ندارد، و لهذا در فلکیات قسر و دخل و تصرّف خارجی اصلاً راه نتواند یافت.

و تصرّفات معجزانه چون شقّ القمر و غیر ذلک مبنی بر سرّ تسخیر و مسخر بودن ملائکه مدبّرات سماویات و ارواح کلیه الهیه موکله بر آنها برای انسان کامل ختمی منزلت که جامع الجوامع در منصب معلای والای ولایت است می باشد، پس تصرّفات حضرت ولی الاولیای کلّ صلی الله علیه و آله در مطلق علویات و سماوات از بابت قسر نیست، بلکه بر طباق طباع آنهاست.

و یا غیر مستکفی است که چنانکه نموده شد محتاج به اسباب خارجه اتفاقیه در رسیدن به کمال و تمامیت خود می باشد، و این معنی، معنی موجود عنصری سفلی است که در مقابل موجود علوی فلکی است و موجودات عنصریات و ارضیات تمامی تا

۱- ۱) سوره مبارکه انعام، آیه ۶۱.

حیوان حیوانی، کل [آن ها] غیر مستکفی در استکمال می باشند.

و امّا حیوان انسانی به حسب بدو فطرت بشریت که در جمله موجودات ناقصه در کمالِ ممکن برای نوعش می باشد، پس بر دو قسم است:

قسمی از آن به حسب بدو فطرت با خودِ صاحب نفس کلیه لاهوتیه [که] مسمّی بأمّ الکتاب و لوح محفوظ است می باشد، و یا به رابطه اختصاصیه تمامی به تفاوت مراتبها که به آن نفس کلیه الهیه دارد، موءیّد به آن روح کلی الهی [که] مسمّی به روح القدس ادنی است می باشد.

و امّا قسم دیگر از انسان بشری پس آن صاحبان نفوس ناطقه جزئیه قدسیه غیر مستکفی می باشد در رسیدن به کمالات نوع انسانی به تفاوت درجات کمالات انسانیت، و در سیر و سلوک به قرب حضرت ربّ العزّه محتاج و مضطرّ به هدایت و ارشاد انسان مستکفی در بدو فطرت چون نبیّ و ولیّ وصیّ نبیّ باشد.

و همین مستکفی بودنِ قسمی از انسان بشری در سیر و سلوك الی الله تعالی بر صراط توحید و استقامت، سرّ عصمت اوست علماً و حالاً و عملاً.

و غیر مستکفی بودنِ آن قسم دیگر علت احتیاج و اضطرار اوست در طریق هدی و اهتداء به اقتدای به مستکفی که معصوم است به حسب فطرت از خطا.

فلهذا ارض هرگز خالی از حجت خدا که وجود انسان مستکفی است، و نبیّ یا وصیّ نبیّ [می باشد] نمی تواند بود؛ چه غیر مستکفی از عباد اللّه مضطرّ به وجود مستکفی در سیر به قرب حضرت اله می باشد.

به علاوه این نکته [که] وجودِ فائض الجودِ مستکفی انسانی که صاحب نفس کلیه الهیه لاهوتیه و عین اللّه الناظره، و ید اللّه الباسطه، و عیبت علم خدا، و خازن خزائن حضرت حقّ تعالی، و باب الابواب، و مفتاح المفاتیح خزائن فیوضات و فتوحات و برکات و خیرات نامتناهی حضرت الهی در بین جمیع خلائق از سماویات روحانیات و ارضیات جسمانیات است، واسطه و شفیع وجود کلّ است از ملائکه مقرّبین و سائر انبیاء و اولیاء.

و جمیع ملائکه مدبّرات سماویه و ارضیه تمامی مستظهر به توجه و التفات و شفاعت و وساطت آن جناب می باشد، و آن جناب غایت و مقصود از ایجاد کلّ است،

و در ولایت و نبوت ختم است، و کلیه انبیا و امم و اولیاء و اوصیاء از آدم تا عیسی بن مریم تمامی مجالی و مظاهر استکمالات و استتمامات او می باشد، و عبادت او جامع جوامع عبادات، و مجمع مجامع جمله طاعات و تقرّبات می باشد، چون ختم در ولایت و نبوت، و عبادت و طاعت است. ختم در عبدیت و عبودیت شد، و ختم در عبودیت و بندگی لازم دارد ختم در عصمت و معصوم بودن را، که سایر معصومین علیهم السلام از انبیا و اولیا چه از ملائکه مقرّبین و مدبّرین، کل [آنها] مجالی عصمت او می باشند، و ...(۱) الانبیا و امام الائمه در اشیا است، و این منزلت والا منزلت محمّدیّت بیضاء، و علویّت علیاست.

چون ختم در عبودیت می باشد باید معصوم از کلیه لغزشها، و منزّه از جلیه و خفیه شرک ها، مبرّا از جمله منقصتهای در عبودیت و بندگی خدا باشد.

منظور از این نمط از سخن این است که حکمتِ عصمت منحصر نیست به این که چون رسول و امام از جانب حق می باشد [پس] در رسانیدنِ احکام الهی، و در هدایت و رهنمایی، باید معصوم از لغزشهای صوری و معنوی، و جلیّ و خفیّ بوده باشد، بلکه عصمت وانگهی کمال عصمت معتبر در قوام ختم در عبودیت می باشد.

و عبودیت که به فقر و حاجت به ذات یگانه بی همتا مسمّی است، مرتبه والای ولایت است که در رتبه ذات و شرف، مقدّم بر مرتبه علیای نبوت و رسالت است،(۲) و مرتبه ولایت گنجینه گنج امانت است، و «آسمان بار امانت نتوانست کشید».(۳)

و از اینجا ارباب کمال گفته اند و دُرّ تحقیق سفته اند که: قوام کلّیه عالم، و عالم کلّی به عصمت است، چه حقیقت حقّه عالم عبودیت است، «وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ.(۴)»

و این عبودیت تامّه جامعه عامّه کبری خاصّه محمدیت بیضاء و آله الوارثین لکمالها

۱- ۱) نسخه ناخوانا است.

۲- ۲) کما یشهد له قول المصلّی فی تشهّده: « و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله» فإنّ التقدّم الوضعی یکشف عن التقدّم الوجودی الطبیعی الذاتی، و من هنا قال صلی الله علیه و آله : «الفقر فخری»؛ [بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰ و ۳۲]. منه

۳- ۳) استخدامی است در کلام از شعر عارف شیراز خواجه شمس الدین محمد شیرازی که فرمود: آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

۴- ۴) سوره مبارکه طه، آیه ۱۱۱.

صلّی اللّه علیها و علی آلها است؛ فهم الکلّ فی الکلّ بإذن اللّه تعالی.

و محصول و حاصل سخن در بیان معنی، عصمتْ مصحاح و ملاکِ تصحیح نسبتِ عبودیت است، چه نبوت و رسالت و خلافت و امامت مبعوث باشد چه نباشد.

امّا

جواب از منافات حدیث «الولد سرّ أبیه» با تولّد شقی از سعید، و تولد

(۱)

سعید از شقی

پس سرّ این معنی هر چند بر چند گونه مصوّر و بر چند وجه متصوّر است و لیکن باید دانست که سرّ همه این وجوه و صور بر اصلی است که در نزد اصحاب دانش، و ارباب بینش به برهان قاطع محقّق، و به اخبار و آثار وارده از معادن حکمت و مخازن عصمت صلوات اللّه علیهم اجمعین مقرّر است.

و بیان این نکته به غایت دقیقِ لطیف و العلم عند اهله به وجهی که اغلب صاحبان درّاکه توانند بهره مند شد آن است که:

اوّلاً: بباید دانست که معنی و مراد از حدیث شریف لطیف «الولد سرّ أبیه» به تفاوت و اختلاف مقامات محصّل و خلاصه اش این است که: فرزند اگر چه صورتی است از معنی و سیرت پدر، و عنوان ظاهری است از باطن پدر، و تجسّد و تمثّل و تجسّمی است از روح و روحانیت پدر، و لیکن ولادت و تولّد بر چند گونه است:

اول: ولادتِ جسمانیه معروفه بین العوام و محسوسه خاصّ و عامّ است.

و أمّا الثانی: پس ولادت دنیویه است که معنی فارسی عام فهم آن تعلّق و دمیده شدن روح نفس ناطقه قدسیه مسمّی به قلب معنوی به بدن شخص انسانی بشری، و حدوث آن لطیفه لاهوتیه در بدن معروف همه است، که بعد از وجود این قلب معنوی که مُدرِک معانی است و صاحب قوت فکریه در انتظام امر معاش، و تمییز دادن میان خیر و شر و نفع و ضر دنیاوی است، در شخص انسانی مکلف به تکلیف شرعی می گردد،

۱- ۱) در مصادر روائی چنین حدیثی یافت نشد، لکن این کلام بسیار شهرت دارد؛ جناب مولوی معنوی قدّس سرّه العزیز نیز در دفتر چهارم مثنوی فرموده: بهر این فرمود آن شاه نبیه مصطفی که الولد سرّ ابیه

و شایسته سیاسات ناموسیه الهیه در انتظام معاش و اصلاح معاد می باشد.

و این ولادت، ولادت معنوی است که به چشم حس ظاهر و حس باطن ادراک آن را نشاید کرد، و از شارع مقدّس علامات حسیّه و نشان های محسوسه برای وقت حدوث و وجود این لطیفه ملکوتیه در شخص مقرّر شده است که در محل خودش چون علم شریف فقه معروف به علم فروع مبیّن و مقرّر است.

و امّا ولادت ثالثه: پس آن به وجهی مختصّ به اهل ایمان چه عامی چه خاصی، و خاصی چه خاص چه اخصی می باشد، و به نظری این ولادت سیّم را ولادت ثانیه گویند به ملاحظه این که آن ولادت دنیویه بما هی دنیویه در حقیقت از ولادت جسمانیه حقیقیه خارج نیست، و از این جا حضرت عیسی روح الله تعالی و کلمته العلیا در کشف از سرّ این ولادت ثالثه می فرمایند: «لن یلج ملکوت السماوات من لم یولد مرتین».(۱)

و این ولادت همان ولادت و متولّد شدن لطیفه ملکوتیه لاهوتیه قلبِ معنوی است در وجود شخص انسانی که مادرش نفس حساسه امّاره به سوء است، و پدرش عقلی که به روح القدس مسمّی است، و به ربّ النوع انسانی موسومه است.

و لیکن ترقی کردنش علماً و عملاً و در زمره ملکوتیین سماویین، چه ملکوت اصحاب یمین، چه ملکوت مقرّبین به تفاوت درجاتهما، محشور شدنش را ولادت دیگر گرفته گفته اند، چنانکه سخن و فرموده مذکور حضرت روح اللهی علیه السلام متضمن این معنی، و مبنی بر همین دعوی است.

پس منزلت این لطیفه لاهوتیه، قلب معنوی در عالم معنی از حضرت عقل کلی الهی که آدم حقیقی است، و روح القدس اعلی، و رب النوع انسانی است، منزلت ذریه حضرت آدم ابو البشر علیه السلام از آن حضرت در جهان صورت است.

و منزلتش از نفس امّاره منزلت ذریه آدم علیه السلام از حضرت حواء علیهاالسلام است، و این لطیفه الهیه لاهوتیه اگر چه به حسب اصل جوهر فطرت از عالم جبروت، و موطنش وادی ایمن قدس است. و نزول و هبوط و سقوطش به این هاویه سفلی به علت ریختن پر و بالش به عقوبت خطای ورود به عالم غربت و محنت کده امتحان و ابتلاست، و لیکن به

۱- ۱) الحکمه المتعالیه، ج ۵، ص ۲۱۸؛ تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۱۲۵. نیز بنگرید به حدیث مشهور: «موتوا قبل أن تموتوا» بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۹.

جهت طول انس به مادر و محشور شدنش به قبیله مادری، و دور افتادنش از وادی ایمن پدری، و فرو ماندنش در هاویه ناسوت نسیان نسب ما و منی، حسب، در بیرون رفتن از چاه طبیعت، و مسافرت به صوب موطن اصلی فطرت، محتاج نزول رسل و رسائل از سماوات جهان معنی، و رسیدن دعوت از ذروه ولایت و مولویت پدری، و وزیدن نسیم جذبه عطوفت شمیم از مهبّ عنایت مرادی گردیده، خواه مخواه فتح ابواب خزائن غیب نزول وحی، بلا-شک و ریب به صورت رسل و رسائل کاشف اسرار غیب از پرده اختفا و احتجاب به منصه ظهور و خطاب بلا نقص و عیب رسیده، قیام به مراسم رسالت و اقدام به وظائف دعوت و رعایت فصاحت و نهایت بلاغت، صورت نزول پذیرفت؛ از اهتزاز نسیم اعجاز شمیم آیات بیّنات و محکمات براهین باهرات غنچه «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيّ(۱)» در بوستان رحمت بنیاد هدایت، و گلستان حسب آباد ارشاد شکفت.

از آنجا که ترجمان وافی بیان وحی صریح در رعایت حکمت تابعه، امر به هر معروف و ملیح، و نهی از هر منکر و قبیح در تحقیق بر وجه اتمّ سفت و گفت که: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ(۲).»

پس امر اجابت دعوت داعی حق را به اراده و اختیار فرزند خردمند خود مفوّض داشت، راه عذری و تعذّری، و یا جهت عسری و تعسّری به موجب سبقت رحمت برای او باقی نگذاشت.

چنانچه در راه صلاح و صواب اندیشی کوشند و در بوته تأمّل و تدبّر جوشند و خروشند، و مادر و قبیله اش را با خود از ورطه ضلالت و غوایت فطری بیرون کشید، و در راه اجابت دعوت به هر نفس قدمی پیش نهاد.

حضرت روح القدس مولوی، دثار ولایت شعار بر فرستادن مدد و امداد و گشادن سلامت و سداد بر روی ذات ...(۳) صفات قدسیه خویش کوشید، به ازای هر قدمش در اجابت قدمهای مزید دعوت بر دعوت و ازدیاد نصرت بر نصرت؛ و اشتداد جذبه جذابه ولایت پیش نهاد در رعایت حالش و اعانت مالش از قبائل شمائل قدسیه، و طوائف فضائل انسیه اعوان و انصار به استقبالش بیش از پیش فرستاد.

۱- ۱) سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۶.

۲- ۲) همان.

۳- ۳) نسخه ناخوانا است.

و هکـذا در سیر و سلوک بایـد به امـداد نهـاد سعادت بنیادش پرداخت تا او را با مادر مشـفقه صالحه و تمامی قبیله مادری به زیارت تامّ شرافت و سعادت «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّهَ(۱)» مشرف ساخت.

و اگر عیـاذاً بـاللّه بـه هـوای نفس امّـاره به فحشـاء به مقتضـای الفت دیرینه بـا مـادرِ دنـائتِ فطرت شـرها، و قـبیله رذیله قـوی و ملکاتش، سر از اطاعت و فرمان بری پیچیده، و از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ورزیده چشم از حق و حقوق پدری پوشیده، خود در عقوق پـدر چون مادر در نشوذ و نفوذ از شوهر قدسـی منظر کوشـیده، فرموده: «یَا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنَا(۲)» را نشنیده، تبرّی از توسّل سـفینه النجاه ولایت جسته، و بی نیازی از تمسّک به عروه الوثقای متابعت و پیروی سرّ ابوت اظهار نموده به سبب این عملِ طالح مصدوقه « إِنَّه عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ(۳)» گردید.

انجام امرش به علت نسـیان آغاز فطرت به آنجا کشـید که در جهان عبرت چنان ضـرب المثل گردیده به هر گوشـی چه مست چه هشیار چه در خواب چه بیدار رسید که:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد(۴)

پس محصّل از این طول سـخن بیان این معنی که فرزند در تولّد جسـمانی بر صورت معنی نوعی پدر جسـمانی، و بر هیئت نوع بشریت آدم صوری است، چه أبوت و بنوت متضایفانند.

و بنای ضابطه و قاعده تضائف به برهان قاطع حکمی بر آن است که متضائفان بما هما متضائفان متّحدان در سنخند.

پس ابن جسمانی مضائف أب جسمانی است، و اگر بنوت ابن بنوت روحانی است ابوت أب نیز از سنخ همان روحانی است.

پس از اینجـا ظـاهر و عیـان شـد که تولّـد شـقی از سـعید و بر عکس، بحسب ولاـدت جسـمانیه بر صورت، مطـابقِ معنی نوعی جسمانی پدر جسمانی، منافی با تولّد روحانی

۱- ۱) سوره مبارکه آل عمران، آیه ۹۶.

۲- ۲) سوره مبارکه هود، آیه ۴۲.

۳- ۳) همان، آیه ۴۶.

۴- ۴ گلستان سعدی باب اوّل حکایت چهارم. مصرع اوّل در بعضی نسخ چنین است: «با بدان یار گشت همسر لوط».

کسبی اختیاری ارادی فرزند در سنخ سعادت یا شقاوت از پدر روحانی عقلانی نورانی یا جهلانی ظلمانی اصلاً نیست.

در ولادت فطرت ثانیه بنی آدم که بدایت فطرت روحانی آدمی است، چنانکه مبرهن گذشت، اگر چه تولّد روح ناطقه قدسیه از سنخ معنی روح القدسی است، و لیکن در مرتبه ولادت ثالثه که به زبان حقّانیت ترجمان عیسوی در حق سعدا و پیروان راه هدی چنانکه گذشت ولادت ثانیه است، تولّد کسبی ارادی اختیاری روحانیش بر صورت معنی روحانی پدری عقلانی یا جهلانی است.

و از اینجا عیان و هویدا گشت که در هر عالمی، چه جهان معنی و چه جهان صورت، چه عالم روحانی چه عالم جسمانی، معنی حدیث شریف لطیف «الولد سرّ أبیه» کما تقرّر بر مجرای طبیعی خود جاری است، و حاجت به تأویل و توجیه و صرف از ظاهر اصلاً نیست.

و بر این معنی براهین عقلی و شواهد نقلی بسیار است که این مجال بیان ما را سعه احصای عشری از آنها چه جای تمامی آنها نیست.

تتّمه فیها تکمله و تبصره

ای صاحب بصیرت و طالب حقیقت از بیان همین نکته که در ترجمه عقده حدیث شریف لطیف «الولد سر ابیه» سفته، و نکته که در کشف سرّ این مرموز مکنوز گفته شد حل عقده حدیث قدیم حقیقت شمیم «السعید سعید فی بطن أمّه، و الشقی شقی فی بطن أمّه»(1) صورت پذیرفت.

از نو در تمهید اسباب حل و عقدش در حقیقت سخن تازه نباید گفت و شنفت، چو اساطین حکمت و سلاطین ملک معرفت بنای ملاک فطرت ابوت را به دیده حق بین بر نهاد فطرت وجود اشیاء دیده اند.

و بنیان مدار فطرت امّیت را بر بنیاد جبلّت ماهیت اشیاء چیده اند، و نهاد فطرت وجود را مادّه نامیده اند، و بنیاد فطرت ماهیت را صورت گفته اند؛ الحق دُرّ تحقیق بر وجه اتمّ سفته اند.

۱- ۱) توحید صدوق، ص ۳۵۶.

و پر ظاهر است که طبیعت و ماهیت بشریت بر دو گانه است: طینت علّینی، و طینت سجّینی؛ و ملاک علّینت، چنانکه در ترجمه حدیث «خلق الموءمن من طینه الجنّه، و خلق الکافر من طینه النار»(۱) اشارت رفت بر طاعت است، و ملاک سجّینت بر معصیت است.

پس از اینجا عیان شد که گردش سعادت و شقاوت بر مدار قطب ماهیت و صورت و طینت علّینت و سجّینیت است، چنانکه حل عقده لا ینحل روایت «الولد سرّ أبیه» چنانکه گذشت بعینه بر همین درایت است.

مزید توضیح این که پر ظاهر است که فیض رحمت عامّه رحمانیه حق که جود وجود حضرت ذات خیر محض و جواد مطلق عمّت رحمته و وجود تمام اشیاست، به نصّ صریح کریمه « مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفَاوُت(۲)» به مزیدِ براهین باهره عقلیه و نقلیه در همه اشیاء از جانب حضرت فیّاض حقّ سبقت رحمته غضبه یکسان [است]، و تفاوت ها در قرب و بعد اشیاء، و سعادت و شقاوت بنده های خدا، ناشی از قبل تفاوت قابلیتهای ماهیات اشیاست، و قابلیت در سعادت و شقاوت منوط و مربوط به ولادت روحانیه اختیاریه، و مستند به حل و عقد در میانه ماهیات عینیه، و به نکاح و تزویج میان ماهیات سجّینیه است.

و ماهیات و طینتهای علّینیت، چنانکه دانسته شد عبارت از عقائد حقّه و معارف یقینیه، و اخلاق و صفات حمیده، و اعمال صالحه، و بر عکس سجّینیه است.

و میزان اصلی سنجیدن سعادت و شقاوت، تقرّر اعیان ثابته سعدا و اشقیاست در صقع علم ازلی حضرت حق اللّه که خاتمه بر طبق فاتحه اشیاست. فافهم إن شاء اللّه تعالی.

امّا

جواب از این که الظاهر عنوان الباطن و گاهی خلاف این است

پس بباید دانست که تخلّف اصلاً نکرد و نمی تواند کرد، چه تخلّفی که در صورت

۱- ۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۳.

۲- ۲) سوره مبارکه ملک، آیه ۳.

نفاق مثلاً متوهّم است ظاهرِ منافق سراب آب نماست.

أَین و أنّی الخضاب من الشباب، چه خضابِ شباب نمای در صورت، آیتِ معنی پیری است، و گر نه شابّ را حاجت به خضاب نیست.

و بر خلاف نفاق صورت تقیّه نیز مطابق و تابع معنی نور ولایت است و هکذا سائر موارد و مواضعی که ظاهر بر خلاف باطن مبنی بر حکمت و رعایت مصلحت ظاهر می شود.

و هذا فی الصناعات البشریه، و أمّا فی الطبیعیات الإلهیه بد ظاهرِ خوش باطن و بالعکس فلکون الظاهر قسریاً غیر ذاتی و [غیر] قوامی للباطن، کما هو مجری عالم البخت و الاتّفاق و هو عالم العنصریات.

و درایه هذه النکته محوّله إلی أهلها، و لا یتیسّر درکها لأهل جهلها، و اللّه ولی الإفاضه.

أمّا معنی الولایه فی بیان المراد من کریمه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَه(۱)»

فهو کما قال تعالی «هُنَالِکَ الْوِلَایَهُ لِلَّهِ الْحَقّ(۲)» و قال له صلی الله علیه و آله : «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُوءْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ(۳)» ولی مطلق و ولایت حضرت حق را دو مقام است:

مقام اوّل: بودن حضرتش [است] از ذات هر شیئی از ذره بیضاء تا ذره سوداء، و از ذره سوداء تا ذره بیضاء به ذات آن شی ء اولی.

فإنّ ذاته تعالی تمام التمامات، و کمال الکمالات، و غایه الغایات، و عنه الأشیاء و منه الأشیاء و به الأشیاء و فیه أی فی کلّیه الأشیاء و له و إلیه الأشیاء، و العلّه محیطه بمعلولها من جمیع جهاته، «أَلَا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیط(۴).»

و فیه قیل :

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی(۵)

مقام ثانی: تصرّف و تدبیر حق است در نظام کلیه عالم، و در انتظام امور مخلوقاتش از آدم اوّل تا خاتمه خاتم، چه کلیات چه جزئیات، چه روحانیات چه جسمانیات، در

۱- ۱) سوره مبارکه احزاب، آیه ۷۲.

۲- ۲) سوره مبارکه کهف، آیه ۴۴.

۳- ۳) سوره مبارکه احزاب، آیه ۶.

۴- ۴) سوره مبارکه فصلت، آیه ۵۴.

۵- ۵ از اشعار مرحوم فیض کاشانی رحمه الله .

بدایات و نهایات بر وجه احسن و اتمّ، و بر نهج افضل و اشرف و اکرم.

به نحوی که ذره[ای] خلاف صلاح و سداد، و خردلی که خلاف اولی و صواب [باشد] صورت نتواند پذیرفت، شائبه شر و فسادی، و عائبه ضرّ و خلاف صلاح و سدادی در نظام عالم ره نتواند یافت.

به هر کس هر چه بایست داد دادند، «مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفَاوُت(۱)» شمس حقیقت بر روی همه به یکسان تافت.

لراقمه:

به ارکان دشمنی بنیاد دادند به راه دوستی ارشاد دادند

به شیرین قامت شمشاد دادند که خاک کوهکن بر باد دادند

به آتش آب را چون عقد بستند نهاد خاک را بر باد دادند

چون جبلّ انّیّتش اندکاک یافت، کوهکن در کانِ فطرتِ پاکش آنچه می خواست یافت.

أمّا بیان المراد فی الأمانه المعروضه

فهی حقیقه الإنسانیّه الجامعه لجوامع الکمالات، و المجمع لمجامع التمامات، و مخزن خزائن الأرضین و السماوات کلّها، و مفتاح مفاتح الخیرات و البرکات جلّها و قلّها.

و تلک الحضره الجامعه لجوامع کلّیه الحضرات هی حقیقه حقائق الأشیاء المسمّاه بالحقیقه المحمّدیه، و هی الدره البیضاء فی الدهر الأیمن الأعلی.

و هی فی الدهر الأیسر الأعلی الدرّه الصفراء المسمّاه بالعلویه العلیا، و بذات اللّه العلیا، و شجره طوبی، و سدره المنتهی، و جنّه المأوی، و الدره الصفرا.

و هی النفس الکلّیه الإلهیه اللاهوتیه، المسمّاه باللوح المحفوظ الذی کتب فیه القلم الأعلی بأمر ربّه تعالی کلَّ ما هو کائن إلی یوم القیامه، و هی أمّ الکتاب الذی منها یستنسخ کلّیه الکتب الإلهیه النازله من عنده تعالی، تکوینیه کانت أو تدوینیه.

و أصلها تلک الدرّه البیضاء المسمّی بالعقل الکلّی الکلّ الأعلی، و بالحقیقه التمامیه

۱- ۱) سوره مبارکه ملک، آیه ۳.

المحمّدیه، و إلیها رجعت تلک الدرّه الصفراء و عنها دعت، و إلیها أشارت، و علیها دلّت، و عودها إلیها، و عود کلّیه الموجودات إلی تلک الدرّه الصفراء، «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم.(۱)»

و تلک الحقیقه الجامعه بکلا معانیها عند نزولها إلی النشأه الجامعه البشریه مظلومه قد غصب حقّها، مجهوله منزلتها و قدرها.

ثمّ ذلک المعنی الکلّی الإلهی بکلا وجهیه توجه إلی عالم الصوره، فتصوّر بصوره التکلیف المطلق، تکوینیاً کان أو تشریعیاً.

و الأمر التکوینی یتعلّق بالمشیئه، و نهیه یتعلّق بالإراده، و المشیئه بإزاء الکون، و الإراده بإزاء العین و الماهیه، و فی الصحیفه السجادیه: «فهی بمشیئتک دون قولک موءتمره، و بإرادتک دون نهیک منزجره»(۲).

و الکون و الوجود ملاک الاشتراک و الانبساط، و العین و الماهیه ملاک التعیّن و التحدّد و التقیّد الآبی عن الإطلاق و العموم و عن السریان.

و الوجود ملاک السعه و الفسحه و الانشراح، «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَک(۳)»، و الماهیه هی ملاک الضیق و الحصر و القصور عن الشمول و الاتساع، و هی ملاک الوزر الذی قال تعالی فیه: «وَ وَضَعْنَا عَنْکَ وِزْرَک(۴)»، و الوجود ملاک دائره العقل و النور، و الماهیه ملاک دائره الجهل و الظلمه فی وجه من الانتصار.

و فی وجه آخر ینقسم الماهیه إلی العلیینیه و السجینیه، و العلیینیه هی مرکز دائره العقل و النور، و السجینیه هی مرکز دائره الجهل و الظلمه.

و أمّا الأمر و النهی التشریعیین فمعروفان و کلاهما معاً القطب الذی یدور علیه رحی العلیینیه، و رحی العلویه و الرحیمیه، و هما معاً ملاک السیر و السلوک علی صراط التوحید.

و بالجمله، إنّ تلک الصوره التکلیفیه المطلقه الجامعه بکلا وجهیها هو الولایه الکلّیه المطلقه الإلهیه العامّه الکامله و التامّه الشامله التی هی منزله المحمّدیه الختمیه البیضاء، و العلویه المولویه العلیا التی هی ذات اللّه تعالی خلافه من الولی الحقّ الحقیقی المطلق

۱- ۱) سوره مبارکه غاشیه، آیه ۲۶.

۲- ۲) صحیفه سجادیّه، ص ۵۴، دعای هفتم.

۳- ۳) سوره مبارکه شرح، آیه ۱.

۴- ۴) همان، آیه ۲.

جلّ و علا.

و سائر انبیا و اولیای اوصیاء بعد النبیّ الختمی و آله الوارثین لکماله صلوات اللّه علیهم اجمعین تمامی مظاهرِ ولایتِ حضرت ختمیه [هستند]، کلٌ بقدر منزلته من تلک الحضره الختمیه الجامعه.

و العلویه العلیا و هی خاتمه تلک الولایه الکبری المطلقه فهی الأولی بعد النبی الختمی صلی الله علیه و آله بأنفس سائر الأولیاء من الأنبیاء و الأوصیاء من أنفسهم.

و لنعم ما قیل و للّه درّ قائله:

نوح چون گشتش دخیل و خضر را چون شد دلیل شد چو همدم با خلیل و گشت با موسی چو یار

کشتی از آبش کشاند آب روان بخشش چشاند زاتشش در گل نشاند از نخلش آتش داد بار(۱)

ثمّ للّه درّ قائله.

پس همان حقیقت انسانیه جامعه که به حسب هر دو مرتبه خود، امانتِ معروضه است، و در نزد ظهورش به صورت تکلیف مطلق چه تکوینی چه تشریعی، تکوینی چه علوی چه سماوی چه سفلی ارضی، و تشریعی چه تشریعی ختمی محمّدی چه سائر تشریعات الهیه پیش از تشریع محمدی، به ولایت مطلقه مسمّی است.

و منزله ولایه العلویه العلیا من ولایه المحمّدیه البیضاء منزله الضوء من الضوء، و منزله بدر الدجی من شمس الضحی، « وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا* وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلاَهَا.(۲)»

و تلک الولایه العامّه الکبری هی العدل الذی قامت به السماوات و الأرضون، و الولی بهذه الولایه العامّه الجامعه التامّه هو اسم اللّه الذی هو إمام أئمّه الأسماء الحسنی، و هو اسمه الذی أشرقت به السماوات العلی و الأرضون السفلی،«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَتِ وَ الْاٴرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجِهٍ الزُّجَاجَهُ كَأَنَّهَا كَوكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبَارَكَهٍ زَيْتُونَهٍ لاَ شَرْقِيَّهٍ وَ لاَ غَرْبِيَّه يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىٓ ءُ وَ لَو لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْاٴمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عَلِيمٌ.(۳)»

۱- ۱) از اشعار حاجی سلیمان کاشانی متخلص به صباحی.

۲- ۲) سوره مبارکه شمس، آیه ۱ و ۲.

و التولّی بولایه العلویه العلیا لهی العروه الوثقی التی من استمسک بها لا انفصام لها، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّور.(۱)»

نوری پس از آنکه انتخابت کردند از بهر خرابی و خرابت کردند

آباد به مهر بوترابت کردند ویرانه پر ز آفتابت کردند

***

آن سینه که سی جزو کتاب است در او این جزو سخن لب لباب است در او

هر سینه که مهر بوتراب است در او باشد فلکی که آفتاب است در او

و خلاصه معنی الولایه المطلقه العامّه التامّه، محمّدیه کانت أو علویه، هی صیروره منزله المحمّدیه أو العلویه من حضره ذات اللّه تعالی منزله معانیه تعالی و صفاته العلیا منه جلّ و علا، بأن یکون عین اللّه الناظره، و أذنه الواعیه، و یده الباسطه، و لسانه الناطق، و حکمته البالغه، و وجهه المضیء، و جنبه العلی، و اسمه الرضی، و غیر ذلک إلی أن یکون عیبه علمه، و خزینه خزائنه، و باب أبوابه، و مفتاح مفاتیح غیبه طراً و کلاًّ.

و أمّا ولایه سائر الأنبیاء و الأولیاء الأوصیاء، فهی کینونتهم و صیرورتهم فی السلوک إلیه تعالی بحیث یتخلقون بأخلاقه تعالی، و یتبدّلون عن صفاتهم البشریه إلی تحقّقهم بالصفات الربّانیه، بأن یصیر ظلمه إنّیّتهم البشریه مستهلکه فی نوره تعالی، و إنّیّتهم مستهلکه مستغرقه فی شهوده سبحانه.

و حینئذٍ بنوره تعالی یبصرون، و به یسمعون، و به یبطشون، و به ینطقون و یمشون، و بقدرته و قوته تعملون و یفعلون و یتصرّفون فی الموادّ إلی غیر ذلک.

و بون مّا بین أن یصیر السالک العارف عین اللّه الناظره، و أذنه الواعیه، و یده الباسطه، و غیر ذلک من معانیه تعالی و صفاته العلیا، و بین أن یصیر نوره تعالی عینه الناظره التی بها یبصر، و یده التی بها یبطش، و غیر ذلک و ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

و مثل منزله سائر الأولیاء من اللّه تعالی بمنزله الحدید المجاور للنار المتّصف بصفاتها

ص: ۲۴۵

۱- ۱) سوره مبارکه نور، آیه ۳۵.

المبائن عنها فى الذات؛ فافهم، فإنّ فيه سرّاً عظيماً لو انكشف للعارف لعرف عليّاً عليه السلام بالمعرفه النورانيه التى هى قرّه عين العارف. يک نکته از این دفتر گفتیم و همین باشد، و السلام.

تتمّه فيها تکمله

خلاصه سخن در ولایت آن است که ولایتِ مصطلح در لسانِ عرفان انقطاع از کلیه ما سوی، و محو شدن صورت کلیه أشیاء از لوح فطرت سالک عارف به خدا، و فانی شدن حتی از فنا، و رسیدن به درجه قصوای «لا»، بر وجه «لا» که حقّ معنی عبودیت، و تحقّق به نسبت فقر و حاجت به ذات یگانه حضرت بیچونِ بی همتاست که «الفقر فخری»(۱) اشارت به این معنی از محو و فناست.

و صحو بعد این محو که تحقّق به معنی حقّ «إلّا»ست، حقّ معنی حقیقت امانت است که بار گی عبودیت حمل آنرا شایسته، و محل امانت «إلّا» شدنش به جای به جاست.

ص: ۲۴۶

۱- ۱) بحارالأنوار، جلد ۶۹، ص ۳۰ و ۳۲.

منابع تحقیق

۱) بحارالأنوار، علامه مجلسی، تحقیق: محمد باقر بهبودی، چاپ دوم، نشر: مؤسسه وفا، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۲) تفسیر ابن عربی، ابن عربی، تحقیق: شیخ عبدالوارث محمدعلی، چاپ اول، نشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ ق.

۳) التوحید، شیخ صدوق، تحقیق: هاشم حسینی، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ ق.

۴) الحکمه المتعالیه، صدرالدین محمد شیرازی، چاپ سوم، نشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م.

۵) صحیفه سجّادیّه، امام زین العابدین علیه السلام ، دفتر نشر الهادی، قم، ۱۳۷۶ ش.

۶) الکافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، نشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.

۷) معانی الأخبار، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳ ق.

ص :۲۴۷

حلو التناول و سهل التداول فی مسئله التداخل

اشاره

تألیف : حاج میرزا زین العابدین الموسوی الخوانساری

تصحیح و تحقیق : مهدی باقری سیانی

مقدمه

یکی از موضوعاتی که از دیرزمان مورد توجه قرار گرفته و در علم اصول فقه به آن پرداخته می شود، «تداخل اسباب» است.

«تداخل اسباب» یا «عدم تداخل اسباب» در علم فقه کاربرد فراوانی دارد.

رساله پیش رو با نگاهی گذرا به این موضوع می پردازد.

برای آشنایی بیشتر با قاعده فقهی «تداخل اسباب»، رساله «حلوالتناول» و مؤلّف آن، مطالبی به اختصار تقدیم می شود.

الف: آشنایی اجمالی با «تداخل اسباب»

«تداخل اسباب به معنای اجتماع علل و اسباب متعدد شرعی در ایجاد مسبب (معلول) و اثر واحد است؛ به این معنا که چند سبب شرعی به جای اینکه هر یک مسبب جداگانه ای داشته باشند با یکدیگر در تأثیر، تداخل می کنند و تنها یک مسبب به آنها نسبت داده می شود.

ص :۲۵۱

مبحث تداخل اسباب در جایی مطرح می شود که یک مسبب دارای چند سبب مستقل و در عرض هم باشد».(۱)

شاید بتوان گفت اولین بار سید مرتضی، شیخ طوسی، سالار دیلمی و محقق حلی تصریح به این مبحث نموده اند.(۲)

درباره «تداخل اسباب» در بین فقیهان شیعه دو دیدگاه وجود دارد:

برخی مانند علامه حلی، ابن فهد حلی، محقق ثانی، شهید ثانی، فاضل هندی و محقق قمی آن را پذیرفته اند.(۳)

برخی نیز مانند یحیی بن سعید حلی، شهید اول، فاضل جواد و محدث بحرانی آن را نپذیرفته اند.(۴)

در بسیاری از کتاب های اصول فقه، فقه و قواعد فقهیه شیعه به موضوع تداخل اسباب پرداخته شده است.

شهید اول در «القواعد و الفوائد»، مرحوم ملا احمد نراقی در «عوائد الأیّام»، مرحوم میر فتاح مراغه ای در «العناوین» و مرحوم سیّد حسن بجنوردی در «القواعد الفقهیّه» بابی مستقل را به عنوان «تداخل اسباب» اختصاص داده و به توضیح پیرامون آن پرداخته اند.(۵)

۱- ۱) فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۹۱۴؛ نیز نگر: واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه، ص ۷۳.

۲- ۲) نگر: المعتبر، ج ۲، ص ۴۰۳.

۳- ۳) نگر: قواعدالاحکام، ج ۱، ص ۳؛ الموجز الحاوی (الرسائل العشر)، ص ۵۴؛ جامع المقاصد، ج ۱، ص ۲۷۹؛ روض الجنان، ج ۱، ص ۲۱۵؛ کشف اللثام، ج ۵، ص ۱۸۸ و غنائم الأیّام، ج ۱، ص ۴۴۶.

۴- ۴) نگر: الجامع للشرایع، ص ۱۵۶؛ الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۹۷، درس ۵؛ مسالک الأفهام، ج ۴، ص ۱۰۱ و الحدائق الناضره، ج ۳، ص ۹۷.

۵- ۵) القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۱۶۵، قاعده ۴۶؛ عوائد الأیّام، ص ۲۹۳، عائده ۳۱؛ العناوین، ج ۱، ص ۲۲۹، عنوان ۷ و القواعد الفقهیه، ج ۳، ص ۲۹۷، قاعده ۳۳.

همچنین مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در «کفایه الاصول» در پایان مبحث شرط، «تداخل اسباب» را مورد بحث قرار داده و دیدگاه خویش را در این باره بیان نموده است.(۱)

افزون بر آنچه گذشت، «تداخل اسباب» در اصطلاحات الاصول نیز مورد بررسی قرار گرفته است، برای نمونه می توان از اصطلاحات الاصول مرحوم آیه اللّه میرزا علی مشکینی نام برد.(۲)

ب: آشنایی با مؤلّف رساله حلو التناول

اشاره

در این قسمت با نگاهی اجمالی به معرفی مؤلّف این رساله علمی و ارزشمند می پردازیم.

اول: ولادت و زادگاه

فقیه، اصولی و اندیشمند فرزانه مرحوم حاج میرزا زین العابدین موسوی خوانساری، در روز هشتم ماه ذی قعده سال ۱۱۹۰ قمری در خوانسار چشم به جهان گشود.

دوم: اساتید

مرحوم سید زین العابدین در زادگاه خویش از محضر پدر دانشمندش مرحوم سید ابوالقاسم خوانساری و عموزادگانش سید ابوالقاسم (م ۱۲۱۲ ق) و سید محمد مهدی خوانساری (م ۱۲۴۶ ق) بهره برد.

وی سپس برای بهره بردن از محضر عالمان اصفهان به این شهر کوچید؛ برخی از اساتید وی در اصفهان، عبارتند از:

ص: ۲۵۳

۱- ۱) کفایه الاصول، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲- ۲) اصطلاحات الاصول، ص ۱۸۶.

فقیه فرزانه حاج محمد ابراهیم کلباسی (۱۱۸۰ ۱۲۶۱ ه) مؤلّف منهاج الهدایه و اشارات الاصول.

عالم ربانی حاج ملا علی اکبر اژه ای (م ۱۲۳۲ ه) مؤلّف زبده المعارف.

حکیم متألّه حاج ملا علی نوری (م ۱۲۴۶ ه) مؤلّف الرقیمه النوریه.

سوم: مشایخ اجازه

مؤلّف رساله حلوالتناول از برخی از عالمان بزرگ نیز موفق به کسب اجازه نقل حدیث(۱) شده است، برخی از مشایخ روایت ایشان عبارتند از حضرات آیات:

حاج محمد ابراهیم کلباسی (۱۱۸۰ ۱۲۶۱ ه)

حاج سید محمدباقر شفتی (۱۱۷۵ ۱۲۶۰ ه)

میر محمد حسین خاتون آبادی (م ۱۲۳۳ ه)

سید صدرالدین موسوی عاملی (۱۱۹۳ ۱۲۶۲ ه)

سید محمد قصیر رضوی مشهدی (م ۱۲۵۵ ه)(۲)

شیخ حسین عصفوری بحرانی (م ۱۲۱۶ ه)

چهارم: فرزندان

مرحوم سید زین العابدین خوانساری دارای هشت فرزند پسر بوده اند که دو نفر از آنان شهرت فراوان دارند؛ این دو، عبارتند از:

فقیه فاضل و گرانمایه مرحوم میرزا محمد هاشم چهارسوقی (۱۲۳۵ ۱۳۱۸ ه)، و مؤلّف کتاب اصول آل رسول.

---

۱ – ۱) برای آشنایی بیشتر با معنای اجازات، جایگاه آن در فرهنگ اسلامی و نیز اقسام اجازات، نگر: «اجازات آیه اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی»، ص ۱۳ ۱۵.

۲ – ۲) قسمتی از متن این اجازه را مرحوم استاد روضاتی در «مرآه الزمن» ذکر نموده اند؛ نگر: فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه اللّه سید حسن فقیه امامی، ج ۱، ص ۱۱۱ ۱۱۳.

فاضل متتبع مرحوم میرزا محمد باقر چهارسوقی (۱۲۲۶ ۱۲۱۳ ه)، مؤلّف روضات الجنات و علماء الاسره.

پنجم: آثار و تألیفات

برای مرحوم سید زین العابدین خوانساری یازده کتاب و رساله کوچک و بزرگ نام برده اند که اسامی آنها، چنین است:

شرح معالم الاصول؛ شرحی مزجی و مفصل که مؤلّف توفیق تکمیل آن را نیافته است.

شرح زبده الاصول شیخ بهایی؛ این اثر نیز ناتمام است.

القواعد النحویه؛ جامع قواعد کلی نحو که صاحب روضات الجنات آن را در موضوع خود بی نظیر دانسته است.

رساله در حقیقت اجماع.

الطلع النضید و النور الجدید؛ این اثر ردیه ای است بر صاحب معالم الاصول و در سال ۱۲۲۰ قمری تألیف شده است.

حلو التناول و سهل التداول؛ توضیح درباره این اثر در ادامه خواهد آمد.

رساله در تحقیق مساله احباط و تکفیر.

رساله در نیّت.

رساله در نوادر احکام.

رساله در حکم قرائت ملك و مالك؛ مؤلّف در این رساله قرائت ملك را اقوی دانسته است.(۱)

بهجه الناظر و سرور الخاطر؛ کتابی کشکول مانند و دارای مطالب متنوع می باشد.(۲)

۱- ۱) شیخ بهایی، و ملا اسماعیل خواجویی و شیخ الشریعه اصفهانی نیز هر یک رساله ای در این موضوع نوشته اند.
۲- ۲) گلشن اهل سلوك، ص ۱۳۴ ۱۳۳ (با اندکی تلخیص و تصرف).

ششم: وفات و مدفن

این عـالم ربـانی پس از یـک عمر سراسـر تلاـش، مجاهـدت و دعوت مردم به حضـرت حق و اولیای الهی، در نهم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۷۵ در سن افزون بر هشـتاد سال، در اصـفهان، چشم از جهان فروبست و جسم پاکش در تکیه شـیخ محمـد تقی رازی صاب «هدایه المسترشدین» و «تبصره الفقهاء» در تخت فولاد اصفهان در دل خاک آرام گرفت.(۱)

ج: آشنایی با رساله حلوالتناول

بزرگ کتاب شناس شیعه مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در دو جای الذریعه از این رساله نام برده است.(۲)

نسخه اصل و دستنویس این رساله تا آنجا که اطلاع داریم ابتدا در کتابخانه شخصی حجه الاسلام دکتر سید احمد تویسرکانی بوده و ایشان سپس در پی ملاقاتی حضوری و یا تماسی تلفنی نسخه را به مرحوم آیه اللّه سید محمد علی روضاتی می دهند و می گویند این نسخه از جد شماست.(۳)

در چند سال اخیر که روزهای جمعه توفیق دیدار مرحوم استاد روضاتی در منزل شخصی شان دست می داد ایشان بارها از این نسخه سخن به میان آورده و می فرمودند: نسخه ارزشمندی است و لازم است تحقیق شود».

آن فقید فرزانه در حدود کمتر از شـش ماه قبل از وفات، تصویری از این رساله حلو التناول را در اختیار این نویسـنده قرار داده و تشویق فرمودند که تحقیق و تصحیح آن را عهده دار شوم.

۱- ۱) نگر: اعلام اصفهان، ج ۳، ص ۲۶۵ و دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲- ۲) الذریعه، ج ۱۱، ص ۱۶۳، رقم ۸۸۵ و ج ۱۲، ص ۲۶۳، رقم ۱۷۴۵.

۳- ۳) نکته فوق را مرحوم استاد روضاتی در یکی از این دیدارها که معمولاً پس از اذان ظهر صورت می گرفت، فرمودند.

این نویسنده نیز پس از حروفچینی و اصلاحات اولیه نسخه در چند جلسه که معمولا با همراهی و حضور برادر فاضل و گرامی جناب آقای سید محمدرضا شفتی بود در منزل استاد روضاتی به مقابله با نسخه اصل پرداختیم.

از نکات جالب توجه این که مرحوم استاد روضاتی برای تسریع در مقابله کتاب، امر فرمودند که در غیر از روزهای جمعه که روز ملاقات دوستان با ایشان بود به خدمتشان برسم.

آن مرحوم نسخه اصل را در دست داشتند و من باید با صدای بلند از نسخه خویش قرائت نموده و ایشان تصحیح و مقابله می نمودند و موارد اشتباه احتمالی را متذکر می شدند.(۱)

قسمت زیادی از امور مربوط به تحقیق و آماده سازی این رساله برای نشر انجام شده بود که جامعه علمی و دوستان مرحوم استاد روضاتی با فقدان و ارتحال ایشان روبرو شدند و ادامه امور این رساله برای نشر متوقف گردید تا این که در ماه گذشته به پیشنهاد حجت الاسلام و المسلمین نورمحمدی مسئول محترم مجموعه میراث حوزه اصفهان و توصیه استاد گرامی آیه اللّه حاج آقا هادی نجفی تلاش در جهت آماده سازی این اثر برای نشر از سر گرفته شد.

آنچه در این مرحله و پس از ارتحال مرحوم استاد روضاتی صورت گرفت عبارت است از: نوشتن مقدمه، فهرست منابع تحقیق، فصل بندی مباحث کتاب، انتخاب عنوان برای سرفصل ها و انجام تحقیق، تصحیح و ویرایش نهایی.

نسخه ای از این رساله نیز در کتابخانه مرحوم آیه اللّه نجفی مرعشی در پنج صفحه

ص: ۲۵۷

۱- ۱) قسمت هایی از مقابله این رساله در تاریخ های زیر انجام گرفت: هشتم، هجدهم و نوزدهم اردیبهشت ۱۳۹۰.

و به شماره ۱۰۴۰۲ نگهداری می شود(۱)؛ مرحوم استاد روضاتی از این نسخه با عنوان «نسخه مرعشیه» نام می برند.

د: شیوه تحقیق

محقق پس از حروفچینی و مقابله آن با نسخه اصل، به تصحیح نسخه پرداخته و پس از آن به تخریج مصادر و بیان اختلافات بین نسخه اصل و نسخه ای که در اختیار مصنف بوده، اقدام نموده است.

ه: تذکر چند نکته

۱) نسخه دستنویس ظاهرا از نسخه مؤلّف توسط کاتبی خوش خط، ولی ناشناس استنساخ شده و به همین جهت اغلاط املایی البته به صورت بسیار محدود در آن وجود دارد که اصلاح شده است.

۲) مؤلّف در مقدمه رساله افزون بر این مطلب که بحث تداخل اسباب یا عدم آن از مباحث مهم است و مورد اختلاف نیز می باشد؛ متذکر شده که در ابتدا قول به تداخل اسباب را پذیرفته بودم، ولی اکنون از این نظریه عدول نموده و قول به عدم تداخل را صحیح می دانم.

۳) مؤلّف در ادامه، شش تقریر جهت تبیین مقدمات مطلب ذکر می کند.

۴) در مرحله بعد مؤلّف، قسمتی از کلام میرزا محمد شیروانی را نقل و سپس آن را نقد نموده و مباحث پایانی را مطرح و رساله را ختم می نماید.

۵) اسمی که مرحوم مؤلّف برای این رساله انتخاب نموده «

حلو التناول

اشاره

و سهل التداول فی مسئله التداخل» می باشد.

ص: ۲۵۸

۱- ۱) فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه اللّه مرعشی نجفی، ج ۲۶، ص ۳۳۲ و نیز نگر: فهرست دنا، ج ۴، ص ۷۷۸، ش ۱۰۶۴۷۳.

۶) از آنجا که بیان مرحوم مدقق شیروانی به عربی است و هنوز چاپ نشده، محقق موفق به دستیابی به نسخه خطی آن نگردید؛ اگر چنانچه در اصطلاحات نهایی قبل از چاپ به نسخه اصل آن دست یافت، متن اصلی را جهت تتمیم فایده در پاورقی ذکر خواهد نمود.

۷) مصنف محترم در ابتدای رساله و مجزای از بحث اصلی، قسمتی از متن مشارق الشموس محقق خوانساری که درباره تداخل اسباب می باشد را نقل نموده است؛ پرسشی که اینجا مطرح می شود این است که مؤلّف پس از اتمام رساله به این قسمت از بیان مرحوم محقق خوانساری برخورد نموده یا این که دیدن این عبارت، انگیزه ای برای پیدایش رساله حاضر شده است؟

با استفاده از برخی قرائن احتمال اول تقویت می شود و به همین جهت عبارت مرحوم محقق خوانساری را در انتهای رساله قرار دادیم.

در مدتی که به تصحیح رساله مشغول بودم، پرسش فوق را از مرحوم استاد سید محمدعلی روضاتی پرسیدم و ایشان نیز اظهار بی اطلاعی نمودند.

۸) پس از رحلت استاد روضاتی فرزند ایشان آقای دکتر سید امیر حسن روضاتی به نویسنده خبر دادند که در بین یادداشت های مرحوم والد، یادداشتی به نام شما وجود دارد، مرحوم استاد روضاتی در این یادداشت، چنین نوشته اند: «رساله نحو مرحوم جد اعلی و عکس رساله حلو التناول له قدس سره...

بنا است نسخه عکسی و نسخه زیراکسی به آقای شیخ مهدی باقری سیانی بدهیم برای تحقیق و چاپ. شب ۱۹ صیام ۱۴۳۲».

۹) مرحوم استاد روضاتی چند مرتبه به این نویسنده فرمودند: «خیلی مایلم تا زنده ام چاپ شده این رساله را ببینم»، ولی چنین نشد.

و: نگاهی اجمالی به حیات علمی مرحوم استاد سید محمد علی روضاتی

از آنجا که مرحوم استاد آیه اللّه سید محمدعلی روضاتی نقشی بسیار چشم گیر در

احیای این اثر ارزشمند داشته و در جای جای این مقدمه نام ایشان ذکر شده، به این مناسبت شرح حالی مختصر از ایشان ذکر می شود.

فاضل فرزانه، کتابشناس و رجالی، مرحوم استاد سید محمدعلی روضاتی در سال ۱۳۰۷ شمسی در اصفهان چشم به جهان گشود. خاندان وی همگی عالمان دین بودند. وی در خردسالی پدر را از دست داد و زیر سرپرستی پدر بزرگ مادری خویش مرحوم آیه اللّه میرزا حسن چارسوقی اصفهانی رشد نمود و پس از تحصیل در اصفهان برای بهره بردن از محضر عالمان شهر قم به این شهر کوچید و در خدمت آیه اللّه العظمی حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی و برخی از اساتید بزرگ آن شهر بهره برد. وی در سفرهای علمی و زیارتی متعددی که به حجاز، و عراق و نیز شهرهای مختلف ایران داشت از بسیاری از عالمان بزرگ شیعه و نیز اهل سنت موفق به کسب اجازه نقل حدیث گردید. مشایخ روایی استاد روضاتی افزون بر سی نفر می باشند.(۱)

همچنین استاد روضاتی در عرصه نشر میراث مکتوب و احیای آثار پیشینیان تلاشی بسیار داشت که نتیجه آن تقدیم حدود سی اثر ارزشمند به جامعه علمی است.

این استاد فرزانه در پنج شنبه بیست و نهم تیرماه هزار و سیصد و نود و یک، برابر با بیست و نهم شعبان سال ۱۴۳۴ در سن هشتاد و چهار سالگی، چشم از جهان فرو بست و جسمش در همان روز در تکیه صاحب روضات الجنات تخت فولاد اصفهان آرام گرفت.(۲)

... و اما سخن پایانی:

در دو سال گذشته جامعه علمی اصفهان با ضایعه ارتحال مرحوم آیه اللّه سید

۱- ۱) شرح حال سی نفر از مشایخ روایی مرحوم آیه اللّه سید محمد علی روضاتی را نگر در «مرآه الزمن» فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه اللّه سید حسن فقیه امامی، ج ۱، ص ۲۱۴ ۲۸۷.

۲- ۲) نگر: دانشنامه تخت فولاد اصفهان، ج ۲، ص ۳۷۸.

محمدعلی روضاتی و مرحوم حجت الاسلام والمسلمین شیخ احمد روحانی (شیخ الاسلام) روبرو گردید؛ اگر خدای مهربان بر انجام این تحقیق ثوابی مترتب نموده، نویسنده آن را به محضر این دو فقید فرزانه و راحل تقدیم می نماید.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه رب العالمین

حوزه علمیه اصفهان

زمستان ۱۳۹۱ شمسی

برگ اول نسخه خطی حلو التناول

برگ آخر نسخه خطی حلوالتناول

ص :۲۶۴

بسم اللّه الرحمن الرحيم و به نستعين

نحمدک اللهمّ یا میسّر الصعاب من دون تداخل الأسباب، و نصلّی علی نبیّک محمّد المستطاب و نجیّک المراد من الخطاب، و آله النجباء الأطیاب، الامناء الأقطاب.

[المقدمه]

أمّا بعد؛ فیقول طالب صراط اللّه السوی، المفتقر إلی عفو ربّه الباری، إبن السیّد أبیالقاسم الموسوی، زین العابدین الخوانساری: إنّی لمّا طالعت کتب الفقه و الأُصول للمحقّقین الأجلاء الفحول، و لم أقف فیها علی تحقیق کافٍ، و لا تحریر وافٍ، لمسئله تداخل الأسباب الشرعیّه، مع أنّها من المطالب الدقیقه النظریّه، وضعت لتحریرها هذه الرساله، کافیه الدلاله، شافیه المقاله، حاویه لنکات خفیّه، و حجج جلیّه، و براهین مرضیّه، و دلائل مرعیّه، فناهیک بها کتابا جامعا للأقوال، بالغا إلی غایه الاستدلال، علی کلّ من طرفی الجدال، و عسی أن یذکر فی الأثناء تحقیقات آخر، متینه أنیقه، کثیره الثمر، رزینه رشیقه، فجمع دقائق مهمّه و فوائد جمّه، و عوائد مهمّه، و سمّیتها «حلو التناول و سهل التداول فی مسئله التداخل».

و ها أنا أشرع فی المقصود، مستعینا بربی المعبود، فإنّه الفیّاض الودود.

[الأقوال حول مسئله التداخل]

إعلم؛ أنّ الخلاف الواقع بین الأصحاب فی هذه المسئله کثیر الفائده، جلیل العائده، قد عمّت بها البلوی، و اضطربت لها الفتوی، فلهذا مسّت الحاجه إلی تحقیقها و تنقیحها، و تزییف الآراء و تصحیحها،

و من هنا ترى الفقهآء قد اختلفوا فى إجزاء تكبيره واحده للمأموم ينوى بها للإحرام [A/۲] و الركوع معا،

و فى إجزاء ركعتين من صلوه ينوى بها تحيه المسجد و النافله و المنذوره،

و فى الاكتفاء بسجده واحده لمن هو قارئ للسجده العزيمه و مستمع أيضا،

و فى براءه ذمه من أتى بسجدتى السهو مرّه مع تعدّد موجبات السجود له فى الصلاه،

و فى براءه المسلّم عليه سلام واحد إذا قصد به ردّ سلام جماعه أو قصد به السلام على أحد و الردّ على آخر،

و فى جواز الاكتفاء فى الغسل بارتماسه واحده ينوى بها رفع الحدث و الخبث،

و كذا فى صوره تداخل الأغسال.

إلى غير ذلك من الفروع الكثيره، فإنّ كلّها مبتنيه على تحقيق المسئله المذكوره.

[المشهور عدم التداخل مطلقاً]

فنقول: المشهور بين فقهائنا رضى اللّه عنهم أنّ الأصل عدم تداخل الأسباب الشرعيّه مطلقا(۱) بمعنى أنّها إذا تعدّدت و اجتمعت للمكلّف لايجوز له الاكتفاء بمسبّب واحد ينوى به الجميع، فلايحصل به الامتثال و لايخرج عن عهده التكليف، بل يقتضى كلّ سبب سبب مسبّبا عليحده، فعليه أن يعيّن و يقصد لكلّ منها فعلاً بانفراده.

فإذا تكلّم ساهيا مثلاً و سلّم سهوا و نسى سجده أيضا كلّها فى صلاه واحده، وجب عليه بازاء كلّ منها سجدتا السهو و ينوى لكلّ منها بخصوصه سجدتين، فعليه قصد التعيين و الخصوصيه لاتشريك الجميع و الاكتفاء بفعل واحد.(۲)

۱- ۱) انظر فى هذا المجال: عوائد الأحكام، ص ۲۹۳، عائده ۳۱؛ العناوين، ج ۱، ص ۲۲۹، عنوان ۷ ؛ والقواعد الفقهيّه (للمحقّق البجنوردى)، ج ۳، ص ۲۰۹، قاعده ۳۳.

۲- ۲) انظر: مستند الشيعه، ج ۷، ص ۲۴۷.

و بالجمله، فيستفاد من كلام الأكثرين أ نّه يترتّب على القول بعدم تداخل الأسباب، وجوب قصد التعيين و نيّه خصوص كلّ سبب سبب.(۱)

و أنّ الإبهام و الإجمال و تشريك الكلّ بفعل واحد لايجزى البته.

و قد صرّح بهذا الفاضل المحقّق المدقّق الشيروانى أيضا، هذا.

[القائلين بالتداخل مطلقا]

و ذهب جماعه من أعاظم المتأخّرين إلى التداخل مطلقا، منهم:

المقدّس النحرير، المحقّق الأردبيلى.(۲)

و السيّد السند، صاحب المدارك.(۳)

و الفاضل الكامل، مولينا محمّدباقر السبزوارى.(۴)

و استاد الكلّ فى الكلّ، آقاحسين الخوانسارى.(۵)

و العلاّمه المحدّث الطاهر، مولينا محمّدباقر المجلسى.

و الفاضل المشار إليه مولانا ميرزا محمّد الشيروانى(۶) قدّس اللّه أسرارهم، و جعل الجنّه قرارهم.

[قول ابن ادريس فى المسأله]

و ذهب المحقّق الرئيس محمّد بن إدريس إلى التفصيل، فاختار فى صوره تجانس الأسباب تداخلها، و فى صوره تخالفها فى المهيه [۲/B] عدم التداخل، فيقول: «إذا تكلّم

۱- ۱) منهم: الفاضل فى تذكره الفقهاء، ج ۳، ص ۳۶۵، م ۳۶۹؛ نهايه الإحكام، ج ۱، ص ۵۴۹؛ الشهيد فى الذكرى، ج ۴، ص ۹۱.

۲- ۲) انظر: ذخيره المعاد، ج ۱، ص ۸.

۳- ۳) مدارك الأحكام، ج ۲، ص ۲۳۳ ۲۳۲.

۴- ۴) ذخيره المعاد، ج ۱، ص ۸ ؛ و انظر: كفايه الأحكام، ج ۱، ص ۴۲ ۴۰.

۵- ۵) مشارق الشموس، ص ۶۱.

۶- ۶) بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۰ ۲۹.

المصلّی فی موضعین من صلاته یأتی بسجدتی السهو مرّه، بخلاف ما إذا سلّم و نسی سجده، فإنّه یجب علیه سجدتا السهو لکلٍّ بخصوصه، فهذه مذاهب أصحابنا الأعلام فی هذا المقام».(۱)

[نقل الأقوال حول المسأله]

[کلام صاحب المدارک]

و الآن نشرع فی نقل الأقوال، فقال السیّد السند فی المدارک فی جواب القائلین بعدم التداخل: «إنّ العرف یحکم بکفایه مسمّی واحد، إذ الغرض حصول حقیقه المسبب و قدحصل» انتهی.(۲)

[کلام المحقق السبزواری]

و قال صاحب الذخیره: «إنّا لانسلّم أنّ الأصل عدم التداخل و قد تحقّق عندی فی الأنظار الاُصولیّه بطلان التمسّک بأمثال هذه الاُصول [...] مع أ نّه علی تقدیر التسلیم معارض بأصل عدم تعلّق التکلیف بالأمر الزائد علی مسمّی یکون مصداقا لجمیع المسببات» انتهی.(۳)

[بیان العلامه المجلسی]

و قال الفاضل القدّوسی العلّامه المجلسی فی بحارالأنوار فی کتاب الصلاه فی باب تعدّد أسباب السجود: «و أما مع عدم تخلل السجود، فالحکم بتعدّد السجود مشکل، إذ لانسلّم أنّ الأصل عدم التداخل، بل یدلّ أخبار کثیره علی أ نّه إذا اجتمعت للّه علیک حقوق، کفاک حق واحد» انتهی.(۴)

۱- ۱) السرائر، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- ۲) مدارک الأحکام، ج ۲، ص ۲۳۳ ۲۳۲.

۳- ۳) ذخیره المعاد، ج ۱، ص ۸.

۴- ۴) بحارالأنوار، ج ۸۲، ص ۱۷۹.

[بيان المحقق الخوانسارى]

و قال المحقّق الخوانسارى فى شرح الدروس فى بحث تداخل الأغسال ببيان مأنوس: «إن كان المراد من الأصل هو الظاهر كما فى بعض الاصطلاحات فيصير حاصل الدليل أنّ كلاّ من هذه الأسباب سبب مستقل و الظاهر استدعاء كلّ منها مسبّبا بانفراده، فجوابه منع الظهور، بل الظاهر اقتضاء كلّ منها مسمّى المسبّب المتحقّق فى ضمن فرد واحد.

و إن كان المراد الاستصحاب كما يقولون الأصل عدم الحادث ففساده ظاهر و إنّما الاشتباه من شيوع أنّ الأصل العدم بينهم، فلم يحقّقوا معناه و استعملوه فى غير موضعه مع أنّه فى موضعه أيضا محلّ كلام ليس هذا موضعه.

و إن كان المراد الغلبه و الكثره فهو أيضا باطل كما لايخفى» انتهى.(۱)

[قول المصنّف قدس سره قبل تأليف الرساله]

[۳/A] و قد كان السانح بخاطرى الفاتر فيما مضى من الأيّام، رجحان القول بالتداخل وفاقا لهؤلاء الأعاظم نظرا إلى أنّ عدم التداخل أصل غير أصيل، إذ غرض الآمر ليس إلاّ حصول مسمّى السبب و قد حصل بمصداق واحد، فإنّه لمّا كان له جهات متعدّده و حيثيّات مختلفه فى قصد المكلّف، صدق عليه أنّ فعله مسبّب لكلّ من الأسباب المجتمعه و أ نّه لأجل جميعها إذا صدر من المكلّف قصد الجمع ثمّ أتى بالفعل المأمور به و هذا القدر كافٍ فى برائه الذمّه و الخروج من عهده التكليف.

و أيضا فإنّه كما أنّ الأصل عدم التداخل فليأت لكلّ سبب مسبّبا بانفراده.

و كذلك معنا أصاله عدم التكليف الوجوبى بالزائد على حصول المسمّى، فإنّ اقتضاء كلّ سبب سبب مسبّبا زياده فى التكليف و الأصل عدمها و الأصل برائه الذمّه.

و من الأخبار الدالّه على التداخل، قوله عليه السلام :«إنّ الميّت إذا كان جنبا غسل غسلاً

۱- ۱) مشارق الشموس، ص ۶۱.

واحدا لأنّهما حرمتان اجتمعتا فی حرمه واحده»(۱) أی لأنّ الغسلین حقّان واجبان اجتمعتا فی مادّه واحده، فإنّ دلاله هذا الخبر على كفايه مجرّد المسمّى فی غايه الظهور و الجلاء، إذ الإمام عليه السلام نصّ على علّه التداخل.

و ظاهر أنّ القياس المنصوص العلّه حجّه يشهد به الفهم العرفی أيضا كما اختاره أكثر الأصحاب فهذه عبارات ما سنح لی فی الأيّام الماضيه.

[قول المصنف حين تأليف الرساله]

و لكن الذی يقوى عندی فی هذا الأوان و يرجّح لدیّ فی هذا الزمان خلافه وفاقا للأكثر، فالآن عندی من أدلّه عدم التداخل وجوه من التقرير بها يظهر أنواع الخلل و الفساد فی كلام الفضلاء المذكورين الذين نقلنا عين عباراتهم.

[التقارير السته]

[قول المصنف حين تأليف الرساله]

:

لاريب أنّ كلّ سبب سبب بلغنا من الشارع صلى الله عليه و آله إذا لاحظناه فی حدّ ذاته مع قطع النظر عن جمع المكلف إيّاه مع سبب آخر فی زمان واحد، فإنّه يقتضی مسبّبا بانفراده مختصّا به و الأصل بقاؤه على هذه(۲) الحال فی صوره الاجتماع أيضا و الأصل هاهنا بمعنى الاستصحاب و هو حجّه البته.

[التقارير السته]

اشاره

كلّما جعل الشارع شيئا سبب لأمر و أطلق فيه السببيه، فلا شكّ إنّا نفهم من لفظه صلى الله عليه و آله أن يقتضی كلّ من تلك الأسباب مسبّبا مخصوصا به، فإنّه صلى الله عليه و آله حينئذٍ لم يبيّن لنا كيفيّه سببيّه كلّ سبب، و كلامه مطلق ليس فيه قيد.

۱- ۱) تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۲۹؛ و وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۵۳۹، ح ۱، مع اختلاف يسير فی الألفاظ.

۲- ۲) فی المخطوطه «هذا»، بدل «هذه».

نعم، لو قال لنا إذا اجتمع أحد تلك الأسباب مع آخر تكفيك مسبّب واحد و إلاّ فلكلّ مسبّب عليحده لكان الحقّ مع القائلين بالتداخل.

و بالجمله، فموضع النزاع إنّما إذا أطلق الشارع سببيّه الأسباب من دون تقييد.

و أمّا إذا قيّدها بحال دون حال و فرّق بين اقتضائها منفردا و مجتمعا، فليس ممّا نحن فيه و نحن نقول بالتداخل و لكن لاينقدح به القاعده أعنى أصاله عدم التداخل إذ خرج ما خرج بالدليل و هو نصّ الشارع فبقى الباقى تحت الأصل الأصيل.

و من هنا تبيّن أنّ العرف أيضا أعنى المتفاهم العرفى من ألفاظ القرآن و الحديث فى مقام ذكر الأسباب الشرعيّه و مسبّباتها مع من يرى عدم التداخل لا مع الذين يرون التداخل كما توهّم القائلون به.

نعم، إذا دلّ الشرع بقرينه أو أماره على أنّ المناط مجرّد الإتيان بالمسمّى، فنقول حينئذ بالتداخل كما أنّ أهل العرف أيضا قد يفهمون كفايه مجرّد المسمّى و أ نّه مجزٍ [A/۴] فى بعض الموارد و لكنّ الإشكال فى عموم المناط المذكور، بل و فى كثرته و اغلبيته أيضا و دون إثباتهما خرط القتاد، فكفايه المسمّى فى خصوص بعض المقامات فى الشرع الأنور لايجدى نفعا.

و ظاهر أنّ مجرّد كون نبذ من الأسباب العرفيّه متداخله لايقتضى اطراد التداخل فى الأسباب الشرعيه، بل و على تقدير كفايه المسمّى فى جميع المقامات العرفيه أيضا لايطرد تداخل الأسباب الشرعيّه.

كيف! و الحال أ نّه ظاهر بلا التباس أنّ عرض أحكام الشرع على العرف مجرّد قياس فاسد الأساس إذ فى أكثر الاُمور الشرعيّه و الأحكام الدينيّه خصوصيات و نكات و خفايا لايعلمها إلاّ الشارع و الأئمه المعصومون عليهم السلام و لايفهمها سائر البشر و لذا منعنا عن إتباع الظنون و الأهواء و الأقيسه و الآراء و من هنا صار عندنا العمل بالقياس حراما باجماع أهل البيت عليهم السلام مع أ نّه يستفاد منه أقوى الظنون كما يشهد به العرف و الوجدان.

ص :۲۷۱

و بالجمله، هب أنّ العرف يحكم بالتداخل ولكن كيف يكون حاكما على الشرع غالبا، فثبت عدم كون فهم العرف و وجدانهم مناط امتثال الأوامر الشرعيّه فى أغلب المواضع، فلو كانت(۱) القاعده كون العرف مناط كذلك لزم أن يكون تارك أقلّ أجزاء الصلاه بحيث لايصحّ بعدمها سلب إسم الصلاه عرفا ممتثلاً شرعا و أن تكون صلاته هذه مجزيه لأنّ أهل العرف يحكمون قطعا حقيقه بأنّه يصلّى، لكنّ اللازم باطل قطعا فكذا الملزوم.

و بالجمله: فليست الصلاه الكذائيه باطله إلّا باعتبار أنّ معيار الصحّه [B/۴] و البطلان فى العبادات و أحكامها هو الشرع لا غيره من العرف و اللغه!

كيف و أهل العرف و اللغه لم يفهموا ما الصلاه و لا أحكامها و لا مبطلاتها و لا أنّها تصدق على أىّ عمل ما لم يبيّنه الرسول صلى الله عليه و آله ، فإذن أغلب مسائل الشرع و أحكامها و ألفاظها الموضوعه للمعانى الشرعيّه توقيفيّه فما لم يوقفنا الشارع و يعلمنا إيّاها لانفهم شيئا منها فالعبادات معالجات و أدويه و مقويات للنفوس و الأرواح و الشارع طبيبها فكما أنّ مجموع أسماء الأدويه المركبه و المفرده و صدقها على تلك الحقائق و معرفتها و أحكامها و آثارها و منافياتها توقيفيّه مبتنيه على مطابقه متن الواقع و نفس الأمر و لايكفى فيها مجرّد الصدق العرفى و لايتطرق إليها التسامحات العرفيّه و اللغويّه، بل ليس أهل الخبره فى جميع ما ذكر إلّا الأطباء الجسدانيّه، فكذلك المعيار فى صدق الألفاظ الشرعيّه على معانيها من العبادات و أحكامها و آثارها؛ و معرفه طرق صحّتها و بطلانها، هو طبيب الأرواح أعنى الشارع صلى الله عليه و آله فلاتنوط تلك الأمور بصدق العرف فإذا لايبرأ ذمّه المكلّف إلّا إذا فعل ما يصدق عليه الإسم شرعا و يطابق الواقع و لايتأتى هذا إلّا بأن يؤتى لكلّ سبب سبب بمسبّب على حدّه، فإنّ بهذا تحصل البراءه اليقينيّه و الخروج من عهده التكليف.

و بهذا التفصيل و التحقيق ظهر أنّ الأصل عدم المتداخل بمعنى اللاستصحاب و أ نّه

۱- ۱) فى المخطوطه «كان»، بدل «كانت».

ممّا یصحّ بل یحسن إجراؤه فی هذا المقام فلایصغی إلی قول المحقّق الخوانساری حیث زعم أ نّه لایتّجه هاهنا.

التقریر الثالث

اشاره

إذا ورد خبر بأنّ السلام یوجب سجود السهو،(۱) و حدیث آخر أیضا بأنّ الکلام یوجب السهو(۲)، و روایه اُخری أیضا بأنّ حکم شکّ الأربع و الخمس یوجب السجود(۳) فلا ریب إنّا إذا لاحظنا کلاًّ من تلک الأخبار فی حدّ ذاتها بدون مقایسه بعضها مع بعض یکون معانیها اقتضاء کلّ من الأسباب المذکوره سجودا علی حده مختصّا به ولو فی صوره تعدد تلک الأسباب للشخص المصلّی علی التعاقب، بل و لو فی حال صدورها دفعه.

و إنّما قلنا کذلک باعتبار أصاله عدم التفاوت و التغایر فی دلاله الأخبار المذکوره فکما تدلّ کلّ منها فی صوره وحده السبب علی کونه سببا تاما مقتضیا لمسبب مختص به، فکذلک فی صوره انضمام بعضها مع بعض سواء کانت متعاقبه أو مجتمعه.

[توهم القائلون بالتداخل]

و إنّما توهّم القائلون بالتداخل کفایه مجرّد المسمّی باعتبار ملاحظه اجتماع تلک الأسباب فی بعض الأوقات فی الخارج و خصوصا إذا کانت متماثله أی من أفراد نوع واحد، فصارت علیهم شبهه و ترآی فی نظرهم أنّ دلاله اللفظ کذلک.

و من البیّن أ نّه لیس کذلک، بل کل من تلک الأخبار قول علیحده یدل علی مدلول منفرد یقتضی وجوب سجود مختص به.

[دفع التوهم]

و بالجمله، فلا یخفی سهوله اندفاع [A/۵] هذا التوهّم بملاحظه کلّ دلیل دلیل یفید

ص: ۲۷۳

۱- ۱) نحو ما ورد فی وسائل، ج ۸، ص ۲۰۳، ح ۱۴.

۲- ۲) نفس المصدر ، ص ۲۰۶، ح ۱.

۳- ۳) نفس المصدر، ص ۲۲۴، ح ۱ و ح ۳.

سببیه سبب سبب فإنّک إذا لاحظت فی کلّ منها فی حدّ ذاتها مع قطع النظر عن انضمامه إلی آخر، تجد أنّ مدلول کلّ وجوب مسبب مختصّ به.

و توضیحه: إنّا نقول إذا استمع المکلّف آیه السجده مثلاً تعلّق بذمّته سجود مخصوص هو مسبّب عن خصوص الاستماع، ثمّ إذا قرأها فعلیه سجود آخر أیضا إذ المفروض أنّ القراءه أیضا سبب علیحده فیقتضی مسبّبا علیحده.

ثمّ نقول: فکما أنّ فی صوره تخلل السجود بین وجوه هذین السببین یجب علیه سجودان لظاهر الدلیلین أی الأمرین الواردین فی الشرع کذلک یجب علیه سجودان فی صوره عدم التخلل و هو حال اجتماع السببین أعنی بعد وجودهما لأنّ الأصل عدم التغایر و التفاوت فی دلاله اللفظ فی الصورتین.

و بما ذکر هنا أیضا ظهر أنّ جریان الأصل بمعنی الاستصحاب صحیح متین و إلاّ لأصاله عدم التداخل معنی محصلاً فلاتصغ إلی قول الفاضل السبزواری رحمه الله .

و بالجمله، فنحن لمّا کنّا فی مقام المنع فینفعنا و یکفینا إنکار تفاوت دلاله اللفظ بین صورتی الانفراد و الانضمام بخلاف القائلین بالتداخل، فإنّ علیهم بإثبات التفاوت و التغییر و یلزم تجشم الاستدلال و هو عسیر و لا ینبّئک مثل خبیر.

هذا مع أنّ لنا أیضا توجیه الأصل بمعنی الظاهر، بل هو فی غایه الجوده و بمعنی الکثره و الغلبه أیضا، و بمعنی القاعده الشرعیه أیضا و إن کان مال الکلّ واحد، أو الظهور الذی ادعیناه و إن لم یکن تامّا باعتبار کثره الشبهات فی المسئله، إلاّ أنّه یصلح للتعویل علیه عند الأذهان الصافیه الغیر المشوبه بها.

[B/۵] بیانه أنّه إذا سلّم علیک جماعه مثلاً ولو دفعه بدون تعاقب و رددت السلام علیهم بصیغه واحده قاصدا بها الکلّ، اعترضوا علیک البته و یقولون: ما الداعی و ما السبب حیث اقتصرت علی ردّ واحد و نحن جمع کثیر و هلاّ رددت علی کلّ منّا بسلام علیحده؛ فأنظر یا أخی هل هذا الاعتراض و المطالبه إلاّ لأجل حکم العرف و ظهور عدم التداخل فی أذهان الناس؛ و قس علی هذا المثال نظائره فإن جعلت هذا المثال مخدوشا

فلیس إلّا مناقشه فی المثال و لا یخلّ بأصل المطلب، فإنّ لنا أمثله کثیره فوق حدّ الإحصاء لایرتضی العرف فیها الاکتفاء بمجرّد المسمّی و الاتیان بمصداق واحدٍ، فثبت أنّ مقتضی القاعده و العرف و الأعمّ الأغلب هو الإتیان لکلّ سبب سبب بمسبّب علیحده.

و إذ قد تبیّن أنّ لیس محض وجود المسمّی فی العرف مرضیّا فما ظنّک بخطابات الشرع؟! و کیف لایکون المتفاهم العرفی فیها حجّه؟! و الحال أ نّه ما أرسل من رسول إلّا بلسان قومه فالعرف إن لم یکن معنا فلیس علینا ألبته فأین یذهب القائلون بالتداخل حائرین یمینا و شمالاً یزعمون أنّ العرف دلیلهم هذا؟

و ظنّی أنّ منشأ توهّمهم و سبب اشتباههم هو ملاحظه خصوص بعض المقامات النادره التی یحکم العرف فیها بکفایه المسمّی، فلذا تعدّوا عنها و زعموا التداخل مقتضی العرف و قاعده أغلبیّه و نحن أیضا لاتنکرها و لکنّها فی غایه الندور و ما یخالفها أکثر و أشیع، فهو أحق بأن یجعل قاعده.

و عند تدقیق النظر یظهر أنّ حکم العرف فی تلک المواضع النادره إنّما هو باعتبار مانع و خصوصیه لاتوجد فی أغلب المقامات لا باعتبارها فی حدّ ذاتها [A/۶] فلهذا یتراآی فی بادی النظر و أوّل الوهله حکما عرفیّا مطّردا و إلّا فلیس بمقتضی العرف من حیث هو عرف، فافهم.

و بکلّ ما بیّنا، ظهر فساد ما ذکره صاحب المدارک من أن العرف یحکم بالتداخل.(۱)

ثمّ إنّک بعد اطلاعک علی ما تقرّر فی علم الاُصول و الاستدلالات الفقهیّه من أنّ الاستصحاب و الظاهر المستفادین من الألفاظ و المحاورات، حجّه إجماعا؛ بل علیها مدار التفهّم و التفهیم، بل أرجح من أکثر الأدلّه الظنّیه العقلیّه المعارضه بمثلها غالبا، تجد أ نّه لایتّجه للقائلین بالتداخل أن یتمسّکوا بأصاله عدم زیاده التکلیف، کما فعله صاحب الذخیره رحمه الله (۲) فإنّها علی تقدیر حجیّتها إنّما تفید إذا لم یعارضها الظواهر و الظنون اللفظیّه

ص: ۲۷۵

۱- ۱) قد مرّ فی صفحه ۲۶۸.

۲- ۲) قد مرّ فی ورقه ۲۶۸.

التی هی أقوی منها بمراتب، و أما مع وجودها فیتعیّن العمل بها و لایقاومها تلک الظنون العقلیّه ألبته.

التقریر الرابع

:

أ نّه علی الظاهر و إن کان التداخل عدمیّا و أصاله عدم التداخل وجودیّه باعتبار استلزامه زیاده التکلیف و الأصل عدمها کما تمسّک به صاحب الذخیره و اخترناه سابقا قبل رجوعنا عنه، إلاّ أ نّه عند تدقیق النظر و التأمّل ینکشف کون الأمر بالعکس، فإنّ تداخل الأسباب و جواز الاکتفاء بمجرّد الإتیان بالمسمّی، أمر وجودی فعلی من یدّعیه تجشّم الاستدلال و نحن فی مقام النفی یکفینا أصل العدم، و الضروره قاضیه بأنّ التداخل حکم وجودی، و إن کان ما یلزمه إعداما و حینئذٍ فنتمسّک بعدم التداخل و لاحاجه بنا فی هذا الإدعاء إلی دلیل، فمجرّد عدم الدلیل علی التداخل یکون لنا دلیلاً علی عدم التداخل و کون عدم شیء مستلزما لوجودات کثیره لایوجب رفع الاعتماد عن استصحاب العدم السابق، فتأمّل.

[B/۶]

التقریر الخامس

اشاره

کما أنّ من الأخبار ما یدلّ علی أصاله التداخل و لهذا ذهب إلیه العلاّمه المجلسی رحمه الله کما سبق، کذلک یستفاد من کثیر منها، بل أکثرها أصاله عدم التداخل و هذه أقوی لاعتضادها بالشهره و انجبارها بعمل أکثر الأصحاب بخلاف ما یدلّ

[بعض الأخبار الداله علی عدم التداخل]

فمنها: ما ذکره علماء الأخبار فی کتاب الظهار عن رجل مظاهر وقع علی إمرأته قبل أن یکفّر، فقال علیه السلام : علیه کفاره أخری.(۱)

۱- ۱) وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۳۳۰، ح ۶؛ و إلیک نص الروایه: بتمامها: «محمد بن الحسن باسناده، عن الحسین بن سعید، عن علی بن اسماعیل، عن إبن أبی عمیر، عن حفص بن البختری، عن أبی بصیر، قال: قلت لأبی عبداللّه علیه السلام متی تجب الکفاره علی المظاهر؟ قال: إذا أراد أن یواقع. قال: قلت: فإن واقع قبل أن یکفّر؟ قال: فقال: علیه کفاره أخری».

و من رجل ظاهر من إمرأته خمس مرّات أو أكثر، فأجاب علیه السلام : مكان كلّ مره(۱) كفّاره.(۲)

و عن آخر ظاهر من إمرأته ثلاث مرّات، قال: يكفّر ثلاث مرّات.(۳)

و عن رجل ظاهر من أربع نسوه، فقال: لكلّ واحده منهنّ كفاره.(۴)

و عن رجل قال لإمرأته أنت علیّ كظهر أمّی مائه مرّه، فقال: علیه مائه كفاره.(۵)

إلى غير ذلك من الأخبار الدالّه على عدم التداخل المذكوره فی تضاعیف كتب الفقهاء.

و ظاهر أنّ تلك الأخبار المذكوره لمكان وقوعها جوابا للسؤالات المذكوره فی حكم القياس المنصوص العلّه و لاريب فی كونها حجّه، و خصوصيه المورد فی السؤال لايقدح فی عموم الجواب.

ص: ۲۷۷

۱- ۱) صححناها من المصدر و لكن فی المخطوطه «واحد»، بدل «مرّه».

۲- ۲) وسائل الشيعه، ج ۲۲، ص ۳۲۴، ح ۱؛ و إليك نصّ الروايه: «محمّد بن يعقوب، عن محمّد بن يحيى، عن احمد بن محمّد، عن على بن الحكم، عن العلاء عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما علیهماالسلام : قال: سألته عن رجل ظاهر من إمرأته خمس مرّات أو اكثر، فقال: قال على علیه السلام : مكان كلّ مره كفاره...».

۳- ۳) نفس المصدر، ح ۲؛ و إليك نصّ الروايه: «محمّد بن يعقوب، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن إبن أبى عمير، عن حمّاد، عن الحلبى قال: سألت أبا عبداللّه علیه السلام عن رجل ظاهر من إمرأته ثلاث مرّات، قال: يكفّر ثلاث مرّات...».

۴- ۴) نفس المصدر، ص ۳۲۷، ح ۲؛ و إليك نصّ الروايه: «محمّد بن يعقوب، عن أبى على الأشعرى، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن صفوان قال: سأل الحسين بن مهران أباالحسن الرضا علیه السلام عن رجل ظاهر من أربع نسوه، فقال: لكلّ واحده منهنّ كفاره...».

۵- ۵) نفس المصدر، ص ۳۲۵، ح ۵؛ و إليك نصّ الروايه: «محمّد بن الحسن باسناده، عن محمّد بن احمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمّد بن سنان، عن أبى الجارود زياد بن منذر قال: سأل أبوالورد أبا جعفر علیه السلام و أنا عنده عن رجل قال لامرأته: أنت على كظهر أمى مائه مرّه، فقال أبوجعفر علیه السلام : يطيق لكلّ مرّه عتق نسمه؟ قال: لا. قال: يطيق أطعام ستين مسكيناً مائه مره؟ قال: لا. قال: فيطيق صيام شهرين متتابعين مائه مره؟ قال: لا. قال: يفرّق بينهما».

و بما حقّقنا ببركات الأئمه المعصومين ظهر أنّ مختار العلاّمه القمقام المجلسى غير متين، فإنّ من البيّن عند العارف الخبير أنّ لا سبب لحكمهم عليهم السلام بتكرّر الكفاره إلاّ باعتبار تكرّر موجبها، فليتدبّر.

التقرير السادس

:

يظهر من التتبع و الاستقراء و ممارسه كتب الفقهاء و حقّ الملاحظه فى علم الفقه من كتاب الطهاره إلى نهايه الديات و تفحّص كلّ مورد مورد منها، أنّ الأصل عدم التداخل و أنّ عادتهم و قواعدهم عدم إجراء التداخل إلاّ فى مواضع خاصه دلّت الدليل عليها.

و من البيّن أنّ المستفاد من الاستقراء و التتبع [A/٧] إن لم يكن علما يقينيّا فلا أقلّ من أقوى الظنون، و هذا التقرير قريب من التقرير الخامس و إن كان يغايره من وجوه.

و من هنا ظهر وهن ما ذكرناه عن العلاّمه الخوانسارى من عدم تسليم أصاله عدم التداخل بمعنى الكثره و الغلبه، إذ ما لم يكن الشىء أغلبيّا أكثريّا لايصير عند معظم الفقهاء قاعده مسلّمه شرعيّه.(١)

و بالجمله، فظهر أنّ التتبع و الممارسه و الاستقراء كاشف عن أنّ بنائهم فى أكثر الموارد فى صوره تعدّد الأسباب على عدم التداخل، ففيما وقع فيه الخلاف و التشاجر يقوى التمسّك بأصاله عدم التداخل نظرا إلى إلحاق الظنّ الشىء المجهول الحال بالأعمّ الأغلب، هذا.

[نقل كلام المحقق الشيروانى و نقده مجملاً]

ثمّ من المناسب نقل عباره الفاضل المحقّق الشيروانى فى مسئله التداخل، فإنّ لى وجوه النظر فى كلامه بتمامه و سأشير إلى موارد الخلل فى كل جزءٍ جزءٍ من استدلاله و اُبيّن ما هو الحق عندى فى ذلك المقام.

١- ١) قد مرّ فى صفحه ٢٦٩.

قال رحمه الله فی رساله «أحکام الشک و السهو» فی مبحث تعدّد موجبات سجود السهو: «إنّ الصواب مختار الشیخ رحمه الله من التداخل مطلقا.

لنا: أنّ ما یعطیه الأخبار الدالّه علی وجوب السجود بسبب الأسباب المعیّنه المعهوده، إنّما هو وجوب فعل سجدتین علی المکلّف مطلقا، فإذا فعل مرّه فقد امتثل تلک الأوامر.

و دعوی مغایره السجود المسبّب عن أحد تلک الأسباب للمسبّب الآخر فی حین المنع، فلا یخالف ما یمتثل به أحد تلک الأوامر لما یجب فی امتثال الأمر الآخر و لایتبادر ذلک التغایر و المخالفه من عباره النصوص، بل یحتاج ثبوته إلی الدلیل و لیس فلیس.

و لم یقل أحد فی باب الأحداث الموجبه للوضوء، أنّ من العبارات و الألفاظ الوارده [B/۷] فی ذلک الباب یتبادر تغایر الطهارات، بل قد انصرفوا عن ذلک الادعاء علی تبادر ظاهر فی خلافه بدلیل أقوی بحیث یقطع عذر منکریه.

و بالجمله، و لم یدّع أحد منهم إلی تبادر تغایر تلک الطهارات و ظهوره من اللفظ، بل الکلّ ذهبوا إلی تبادر خلافه أی إلی ظهور اتحاد تلک الطهارات من النصوص، فکما أنّ تلک الطهارات تتداخل مع تعدّد موجباتها، فکذا فیما نحن فیه.

و ما یقال: من أن الأسباب المذکوره علل السجود و قد تقرّر فی المباحث العقلیّه أنّ العلل المتعدّده تستدعی معلولات متعدّده، و توارد العلل المتعدّده علی معلول واحد شخصی محال.(۱)

فجوابه: أنّ الأسباب المذکوره، لیست من قبیل العلل الحقیقیه، بل من باب العلامات و المعرّفات. و یمکن أن تکون للحاله المقتضیه لسجود السهو علامات متعدّده.

سلّمنا أ نّها علل حقیقیّه، لکن نقول کلّ منها علّه مستقلّه بشرط انتفاء الآخر.

و أمّا فی صوره اجتماعها فی الحدوث، فیزول استقلال کلّ منها و یصیر العلّه المستقلّه هو مجموعها، و فی صوره تلاحقها و تعاقبها، فالأول علّه دون البواقی.

۱- ۱) لمزید التوضیح، أنظر: القواعد الفقهیّه (للسیّد البجنوردی)، ج ۳، ص ۲۳۹ و ما بعدها.

و إن استفیدت علّیه من النصوص، فلاتنافی ما قلناه، إذ یجوز أن تکون مشروطه بشرط و ذلک الاشتراط لاتنافی ظواهر تلک النصوص.

و من المحتمل أن یکون استقلال تلک الأسباب مشروطه بشروط آخر وجودیّه أو عدمیّه و یکون دوران تلک الشروط مع هذه الأُمور التی جعلناها شروط الاستقلال و أن یکون محیطا بذلک الدوران علم علّام الغیوب و لاینافی ظواهر النصوص مع هذا أیضا.

و العلّامه رحمه الله فی هذا الباب ذکر دلیلاً عقلیّا یستفاد جوابه ممّا ذکرناه.

و قد أجاب هو أیضا عنه، ثمّ دفعه بعد ذلک [A/۸] و صحّح دلیله المذکور و لمّا لم یکن لإیراد تلک الکلمات و تبیین مواقع الخلل فیها کثیر فائده ترکناه و اغمضنا عنه»، انتهی موضع الحاجه من کلام الفاضل الشیروانی باللغه الفارسیّه و قد ترجمنا عین عبارته بالعربیّه مع مزید توضیح بدون تصرف فی المطلب.

و أقول: لا یخفی أنّ الاحتمالات و الدقائق التی بیّنها ب«لعلّ» و «یمکن» و إن کانت لها تطرّق علی أدلّه القائلین بعدم التداخل، إلاّ أنّها احتمالات بعیده من قبیل الدقائق الفلسفیّه لاینافی الظهور و الظنون التی علیها مدار الاستدلالات الفقهیّه، فإن الفقیه یکفیه الظواهر و الاحتمالات البعیده المرجوحه له غیر ضائر.

و ما یقال أنّه: «إذا قام الاحتمال، بطل الاستدلال»(۱) فلابدّ و أن یراد به:

إمّا الاحتمال القوی فی جانب الخلاف بحیث یوجب الشک و التحیّر فی جانبی الإثبات و النفی؛

أو ضعف الظنّ بحیث لایجوز التعویل علیه؛

أو أن یکون المسئله المتنازع فیها من العلوم العقلیّه و الفلسفیّه التی زعموا أنّ مبناها علی الجزم و الیقین، فإنّ استدلالاتها یخدش بتطرّق أدنی احتمال ولو فی غایه البعد، و أنت خبیر بأنّ ما نحن فیه لیس بشیء من تلک الأقسام الثلاثه.

۱- ۱) المشهور: «إذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال».

و بالجمله، فالفرق بين العلوم الشرعيّه و العلوم الحقيقيّه العقليّه جلى واضح، فربّ أمر لأحدهما ملائم و للاُخرى قادح و لكلّ خواصّ و أحكام، و مقتضى كلّ مغاير للآخر، فانّه يكفى مجرّد صدق الإسم عرفا فى موضوعات الأحكام الشرعيّه و كذا للحيل الشرعيّه، و أنواع التسامح فى علم الفقه طريقا واضحا و منهجا لائحا؛ و مع ذلك فأحكامه تقبل النسخ و الزوال و التبدّل و الانتقال، و التفاوت بين آحاد المكلفين و معظمها مبتن على الأدلّه النقليّه كالأخبار و الإجماعات بخلاف العلوم العقليّه فهى تغاير الشرعيات فى كلّ ما ذكر [B/٨] فلكلٍ من العلوم أهلٌ، و لكلّ مقتضيات على حدّه، و لكلٍّ اصطلاحات مخصوصَهٌ، فلا ينبغى خبط علم فى علم و خلط اصطلاح فى اصطلاح آخر، كما فعله هذا الفاضل القمقام، فإنّ أكثر ما وجدته من المفاسد و الشبهات فى العلوم، إنّما نشأ من خلط الاصطلاحات كلاًّ فى آخر، فافهم.

هذا مجمل من الكلام فى ردّ مقال ذلك القمقام.

[نقل كلام المحقق الشيروانى و نقده مفصلا]

و أمّا الجواب عنه مفصّلا، فقوله: «مقتضى الأخبار الدالّه على وجوب سجود السهو للأسباب المعهوده مجرّد فعل السجود ولو مرّه، فإذا صدق الإسم، حصل الامتثال».

قلنا: قد بيّنا فى تقريراتنا السته الماضيه أنّ ظاهر تلك الأخبار و المتفاهم العرفى منها وجوب السجود لكلّ من الأسباب على حده، فالحكم فى تعدّد الأسباب تكرارها بظاهر الخطاب؛ مع أ نّا قد بيّنا أنّ الصدق العرفى ليس بحجّه فى هذه المقامات و لا مناطا للتكاليف الشرعيّه، فظهر أنّ مقتضى الأخبار أن يكون بإزاء كلّ سبب سجود عليحدّه.

قوله: «نمنع تغاير السجودات المسببه عن تلك الأسباب، فإنّ الكلّ متحدّه فالجميع عباده واحده».

قلنا: لما بيّنا أنّ مقتضى تلك الأخبار تعدّد السجودات، فلابدّ لكلّ منها من نيّه عليحدّه

تختص به فبقصد الخصوصيه فى كلّ منها يمتاز كلّ من الآخر؛ «إنّما الأعمال بالنيّات»(۱) فبالنيّات تتمايز العبادات و إن كانت متحده لولاها، كما أنّ لطم اليتيم واجبه بنيّه التعزير؛ مندوبه بقصد التأديب، حرام بإراده الظلم، فإنّ تمايزها بحسب النيّات، و مع قطع النظر عنها يكون الكلّ واحدا بلا تعدّد، فثبت أنّ امتثال كلّ من الأوامر الوارده فى أسباب السجود مغاير للآخر، فظهر فساد كلامه من أ نّه لايتبادر تغاير سجودات من عباره النصوص و لابدّ لدعوى التغاير من دليل.

و قوله: «لم يقل أحد فى صوره تعدّد الأحداث الموجبه للوضوء بتغاير تلك الطهارات، بل أجمعوا على أ نّها تتداخل، فلو كان أصاله [A/۹] عدم التداخل قاعده حقّه لاقتضت وقوع التشاجر فى تلك المسئله و لكان بعدم تداخل تلك الطهارات أيضا قائل».

قلنا: هذا التمثيل قياس باطل يحكم به استقراء الأفاضل لظهور وجود الفارق كما لايخفى على المتتبع الماهر و ذلك أنّ المسئله المفروضه ممّا خرج عن تلك القاعده بالدليل القطعى و هو إجماع الأصحاب فلولاه لقلنا بتعدّد تلك الوضوءات أيضا بمقتضى عدم تداخلها.

و من هنا لايمكن أن يمثّل الفاضل المعترض لإثبات مطلوبه بالأغسال، فإنّ التشاجر و الاختلاف فى تداخلها عظيم، فلمّا رأى حكم الأغسال محلّ الجدال و موضع الإشكال أعرض عنه من باب التغافل و تعلّق بحكم الوضوءات و لم يلتفت إلى أ نّه أيضا لايجديه نفعا، إذ لو خرج ألف صوره من هذا القبيل عن تلك القاعده الشرعيّه المعهوده لم يحصل فى كونها قاعده فتور و لا فى حجيّتها شائبه قصور، فإنّ مناط حجيّه أمثال هذا القواعد هو حال الأعمّ الأغلب فما هو الأعمّ الأغلب يصير قاعده و يحمل الأمر المجهول الحال عليه و يندرج فيه بحكم الظنّ القوى.

ص: ۲۸۲

۱- ۱) انظر: تهذيب الأحكام، ج ۴، ص ۱۸۶، ح ۵۱۹ ۵۱۸.

و بالجمله، فظاهر أنّ معظم القواعد الشرعيّه و الضوابط الفقهيّه كأغلب القوانين العربيّه، بل جميعها ليست كليّه و لا دلالتها قطعيّه، بل إنّما هی أغلبيّه ظنيّه، فافهم.

قوله: «فالجواب أنّ الأسباب الشرعيّه علامات و معرّفات لا علل حقيقيّه، فيجوز أن تتوارد على معلول واحد شخصی بأن تكون للحاله المقتضيه لسجود السهو [B/٩] علامات متعدّده تجتمع فيها».

قلنا: إن كان المراد بكونها مجرّد علامات باعتبار إنّا كثيرا ما نرى اجتماعها ظاهرا فی مورد معيّن فی كثير من المسائل الشرعيّه، فلا يلزم من هذا كونها معرّفات فإنّ العلل الحقيقيّه الناقصه أيضا تتوارد على معلول شخصی فإنّه جائز، بل وا قع كما لايخفى، و قد تفطّن به أيضا الفاضل المعترض نفسه بعد كلامه هذا بقوله: «سلّمنا».

و إن كان المراد بكونها علامات لا من هذه الجهه، بل باعتبار آخر فلايتجه أصلاً فنطالب المدعی بدليله، بل نقول: أ نّه مخالف لظاهر النصوص و الأدلّه الآخر القائمه على أنّ كلاًّ من الأسباب الشرعيّه أسباب حقيقيّه مستقلّه كلّ منها فی التأثير، فإنّ المتبادر من مثل قوله عليه السلام : هذا المسبب لذاک، أو فلان علّه لكذا، أو الأمر الفلانی موجب لكذا و كذا، إلى غير ذلک ممّا أشبه هذه العبارات هو السببيه المستقله و الإيجاب التام و أنّ لها تأثيرات واقعيه لا أنّها مجرّد علامات بدون تأثير، فإنّه مجاز بعيد لابدّ لانفهامه من ألفاظ تلک الروايات المتظافره من قرينه جليّه ظاهره، و ليست موجوده أصلاً، بل و القرينه الخفيّه أيضا على ذلک مفقوده، فثبت أنّ الالتزام بكون تلک الأسباب محض علامات، غفله أو تغافل و إن ذهب إليه الأكثرون و لكن ما تلقّاه الأعاظم الفحول بالقبول.

و من هنا ترى العلّامه رحمه الله فی المختلف و غيره قد صرّح بأ نّها علل حقيقيّه و سننقل عبارته رحمه الله بعد ذلک إن شاء اللّه تعالى، هذا.

و أيضا فقد تظافرت الأخبار المرويّه عن الأئمه الأطهار فی خصوص علل الشرائع و الأحكام بأنّ أكثر تلک الأسباب، بل جميعها علل حقيقيّه واقعيّه تترتّب عليها [A/١٠] آثار و خواص و لوازم و أحكام حتّى من غير المكلفين كالأطفال و المجانين و ذلک مثل الإيمان مثلاً فإنّه سبب لاستحقاق الجنّه؛ و حرمه الدماء و الأموال و الفروج.

و مثل الکفر، فانّه یقتضی خلود النار و إباحه الاُمور الثلاثه؛

و کالکبائر الآخر، فإنّها توجب الفسق و دخول النار؛

و کالقتل و سائر الجنایات، فإنّها علّهٌ للقصاص و الدیات؛

و کالزنا و شرب الخمر و نظائرها، فإنّها تستدعی الحدّ و التعزیر؛

و کالحنث و الإفطار و قتل الخطأ، فإنّها تقتضی وجوب الکفارات؛

و کالأحداث، فإنّها توجب الطهاره؛

و کالرضاع و المصاهره، فإنّهما سببان لحرمه النکاح؛

إلی غیر ذلک ممّا لاتعدّ و لاتحصی و تظافرت به أخبار لاتستقصی، هذا؛ بل و من اللوازم أن تکون الأسباب المذکوره کذلک أعنی أ نّها مؤثرات واقعیّه لا أ نّها مجرّد معرّفات و دلالات من دون تأثیر و إلاّ لزم أن یکون وضع تلک الأسباب و شرع الأحکام محض العبث أو الجبر، تعالی الشارع الحکیم عن ذلک علوا کبیرا، فإنّه خلاف ضروره العقول و ما علیه العدلیه و یدلّ علیه اُصول المذهب من الحسن و القبح العقلیین.

و علی أیّ حالٍ فإنّی اُطالب جناب الفاضل المعظّم ببیان الأسباب الواقعیّه للأحکام الشرعیّه فلیقل لی إن کان الأمر کما زعم من أنّ الإیمان مثلاً لیس سببا حقیقیّا لحفظ [B/۱۰] الدم و دخول الجنّه و إنّما هی مجرّد معرّف لهما فما سببهما الواقعی و لأیّ غایه شرع الإیمان؛ إن هذا إلاّ لغو محض العیاذ باللّه تعالی؛

و إن کان کفر الکافر مجرّد علامه و دلاله علی الخلود فی النار و استحقاق القتل من دون تأثیر منه فیهما فبأیّ سبب یعاقب و یعذّب؟! و ما ذنبه و تقصیره و لِمَ یباح ماله و دمه؟! إن هذا إلاّ جبر محض.

و إن کان القتل أو الجنایه أو الزنا أو شرب الخمر مجرّد علامات بدون تأثیر من الفاعل فی شیء أصلاً فلِمَ یُقتل الفاعل أو یُحدّ أو یُعزّر؟! فهل هذا إلاّ محض الجبر القبیح.

و إن لم یوجب صدور الحدث خباثه معنویّه باطنیّه منافیه للتقرّب إلی المعبود فبأیّ سبب یجب الوضوء أو الغسل لرفعها؟!

و إن کـان النکـاح مجرّد علامه لوجوب الإنفـاق و إعطـاء حقوق الزوجیّه من دون تأثیر فَلِمَ وجب الإنفاق و الإعطاء؟! فهل هـذا حینئذٍ إلاّ مجرّد عبث.

و بالجمله، فکیف یرضـی قلب عاقل بأن یقول: الأمور المذکوره لیست مسببّه عن الأسباب المعهوده فی الحقیقه و إنّما هی مجرّد معرّفات من باب العلامات لیس لها سوی دلاله، بل إنّما هی محض نکات و مناسبات کالعوامل النحویّه و الأسباب العربیّه بالنسبه إلی معمولاتها؛ إن هذا إلاّ مسـتلزم للعبث و الجبر فی أفعال الشارع الحکیم؛ إن هذا إلاّ مجرد اللغو فی وضع الشارع للأسباب؛ إن هذا إلاّ التلاعب بالدین المبین؛ إن هذا إلاّ خلاف مقتضی العقل الأمین.

[A/۱۱] إذا تقرّر مـا ذکرنـاه فی صـحیفه الخـاطر، فاعلم أنّ فی قوله رحمه الله : «یجوز أن تکون للحاله المقتضـیه لسـجود السـهو علامات متعدّده تتوارد علیها و هی المسماه بالأسباب الشرعیّه أنّ کونها علامات لایحسم مادّه الإشکال، بل فی حکم القول بعدم التـداخل، أو علی هـذا التقـدیر فلکـلّ من تلک العلامات ذو علامه بخصوصه، فإنّ تلک الأسـباب و إن کانت مسـماه بالعلامات باصـطلاح الخصم إلاّ أ نّها باعتبار اسـتلزام کلّ منها فی حاله الوحده لتلک الحاله المقتضیه التی هی العلّه الحقیقیّه کما اعترف به الخصم فی قوّه الأسـباب الواقعیّه و إلاّ فَلِمَ یحکمون بوجوب سـجود السهو بعد صدور أیّ منها کان علی سبیل الانفراد؛ فهل هذا إلاّ باعتبار اسـتلزام کلّ منها تلک الحاله المقتضـیه، فإذا ثبت تعـدّد تلک الحاله و هی السـبب الحقیقی علی تقدیر وحده کلّ من تلک العلامات، فهکـذا نقول فی صوره انضـمامها متلاحقه کانت أو مجتمعه من دون فرق إذ من المسـتبعد، بل و فی غایه البعد حصول التفاوت بین صورتی الوحده و التعدّد لتلک العلامات، فکیف ما کان فتسـمیه تلک الأسـباب علامات لا یُجدی الخصـم نفعا، فإنّ المعیار هو تلک الحاله المقتضـیه للسجود المترتبه علیها اللازمه لها و ظاهر أ نّها متعدّده متوارده علی معلول واحد علی حسب تعدّد العلامات المعهوده، فتدبّر.

و أیضا فإذا طالبنا الفاضل المعترض ببیان العلّه الحقیقیّه للحاله المقتضیه للسجود

التى هى السبب الواقعى لتعلّق التكليف به فليس له إلاّ ـ الالتزام بكون العلّه هى تلك الأسباب المعهوده ولو من حيث لايشعر لا أجد له مفرّا آخر كما يظهر بالتدبّر، تدبّر فى هذا المقام فإنّه دقيق.

قوله: «يجوز أن يكون استقلال كلّ من تلك الأسباب فى العليّه مشروطا بعدم السبب الآخر و أمّا حين اجتماعها يزول وصف استقلالها، و العله المستقلّه حينئذٍ هو مجموعها».

قلنا: هذا مجرّد [B/١١] احتمال بعيد فى غايه البعد لايقدح فيما الفقيه بصدده من الظنون الظاهره الحجيّه و الظنون و الأمارات اللفظيه، فالظاهر و المستفاد من الأدلّه القويّه التى ذكرناها مفصّلاً عدم الفرق بين تلك الأسباب منفرده و مجتمعه، فكما أنّ فى حال الوحده لايزول وصف الاستقلال كذلك فى حال اجتماعها، فإنّ الأصل و الظاهر بقاؤه حينئذٍ.

قوله: «و فى صوره تلاحقها و تعاقبها، فيجوز كون الأوّل علّه دون البواقى».

قلنا: هذا أيضا و إن كان محتملاً عقلاً إلاّ أ نّه بعيد جدّا لايخدش به وجه الاستدلال، فالأصل و الظاهر أنّ غير الأوّل أيضا من الأسباب يبقى على صفته العليّه و أيضا فكما أنّ الثانى و الثالث كانا فى حدّ ذاتهما قبل صيرورتهما ثانيا و ثالثا علتين، فكذلك فى تلك الحاله إذ الأصل عدم وجود مانع جديد يزيل وصف عليّتهما.

و بالجمله، فقوله هذا معارض بأصاله عدم طروّ مانع يزيل عليّه الثانى و الثالث.

قوله: «ولو سلّم استفاده عليّه من النصوص، فلاينافى ما ذكرناه لجواز كونها مشروطه بشرط و هذا الاشتراط لاينافى ظواهر تلك النصوص».

قلنا: قد بيّنا بوجوه شتّى أنّ ظواهر النصوص عدم اشتراطها بشرط أصلاً فإنّ عباراتها مطلقه، و ليس فيها تقييد بحالٍ دون حال أصلاً.

و بالجمله، فمن البيّن أنّ قوله عليه السلام فلان عله لكذا، أو موجب للأمر الفلانى، أو سبب يفيد بظاهر السببيّه المطلقه، فمن العجب العجاب حكم الفاضل المعترض بعدم منافاه الاشتراط للظواهر النصوص.

ص :٢٨۶

نعم، غـایه الأـمر أن لایحصـل القطع بعـدم اشتراطها بشـرط فی نفس الأمر و أن یجوز اشتراطها به فی الواقع و لکنّه غیر قادح فی الاستدلال الفقهیّه و الظنون الاجتهادیّه.

قوله: «و من الجائز اشتراط اسـتقلال تلک الأسـباب بشـروط وجودیّه أو عـدمیّه و تکون تلک الشـروط دائره مع هذه الاُمور التی جعلناها شروط الاستقلال و أن یکون علم علّام الغیوب محیطا بذلک الدوران و لاینافی هذا أیضا ظواهر النصوص».

أقول: هـذا أیضا غیر سدیـد و مجرّد احتمال بعیـد لإطلاق [A/۱۲] لفظ النصوص بـدون تقییـد و مجرّد احتمال ذلک الـدوران و کون الشـروط فی مرتبه الإمکان لایقـدح فیما الفقیه بصدده کیف کان، فحجیّه ما له من الظنون فی الجلاء و الظهور کالنور علی شاهق الطور.

و بالجمله، فسیاق الأدلّه الفقهیّه و المسائل الدینیّه یأبی عن مثل هذه الدقائق الحکمیّه، فتلک الدقائق فیها غیر قادح و لا مخلّ و لا جارح، و الحمد للّه علی وضوح الحجّه و ظهور المحجّه.

هذا، ثمّ إنّ العلّامه رحمه الله و إن ذهب علی ما اخترناه من عدم التداخل و أصاب فی القول بکون الأسـباب الشرعیّه عللاً واقعیّه إلاّـ أنّ ما حقّقه فی هـذا الباب و أطال الکلام فی الأطباب(۱) لاـ یخلو من أنظار کما یظهر علی اُولی الألباب، فعنـدی وجوه من النظر متوجهه علی کلاـمه وارده علی مراده و مرامه و بالتأمـل فیهـا یلوح أنّ فی الزوایـا خبایـا و أ نّه لمن الفضائـل و المزایا و اللّه العالم بالخفایا و لکنی مع هذا لا اُبرّی نفسی من الخطایا.

[کلام العلامه فی مختلف الشیعه]

قـال رحمه الله فی المختلف فی بحث تعـدد أسـباب سـجود السـهو بعـد اختیـار عـدم التـداخل مطلقـا أعنی متجانسه کانت تلک الأسباب أم مختلفه فی المهیّه : «لنا أنّ التداخل ملزوم لأحد محالات ثلاثه: [و هو] إمّا خرق الإجماع، أو تخلّف المعلول عن علّته التامّه لغیر مانع، أو تعدّد العلل المستقلّه علی المعلول الواحد الشخصی. و کلّ واحدٍ منها محال، فالملزوم محال.

۱– ۱) «الاطناب» بدل، «الاطباب» ظاهراً.

بیان الملازمه: أنّ السهو الأوّل إمّا أن لا یوجب السجدتین أو یوجبهما؛

فإن کان الأوّل لزم خرق الإجماع.

و إن کان الثانی، فالثانی إمّا أن لا یوجب شیئا، و هو خرق الإجماع و قول بالترجیح من غیر مرجّح لتساوی الأوّل و الثانی فرضا، و المتساویان المتشارکان فی الأحکام و اللوازم و قول بمخالفه الاستصحاب؛ و قد ثبت کونه دلیلاً لإفادته الظنّ و هو الواجب العمل به فی الشرعیّات.

فإنّ الثانی قبل وجود الأوّل قد کان سببا، فیستصحب الحکم بعد وجود الثانی و قول بکون الأُوصاف العرضیّه أعنی کون الثانی بعد الأوّل مزیلا للصفات اللازمه [B/۱۲] للمهیّه من الإیجاب، و کلّ ذلک محال.

و إمّا أن یوجب؛

فإن کان هو ما أوجبه الأوّل لزم استناد المعلول الشخصی علی علّتین مستقلتین بالتأثیر و هو محال، فبقی أن یکون الثانی غیر الأوّل و هو المطلوب»(۱)؛ هذا تمام حجّه العلاّمه رحمه الله نقلتها بعین عبارته.

[نقل کلام العلامه]

و أنا أقول: مدّعاه صحیح جلیل لکنّ الدلیل علیل و سیظهر لک سرّه إن شاء اللّه، و کیف کان فهذه العبارات منه رحمه الله صریح فی کون الأسباب الشرعیّه عللاً حقیقیّه لاُمور، لا أ نّها علامات کما هو المشهور.

[عود إلی کلام المحقق الشیروانی و نقده]

و ما قاله رحمه الله : «من أنّ التداخل قول بمخالفه الاستصحاب إلی قوله و قول بکون...».(۲)

ص: ۲۸۸

۱- ۱) مختلف الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۴ ۴۲۳، م ۲۹۸.

۲- ۲) نفس المصدر، ص ۴۲۴.

الأوصاف يصلح ردّا على العلّامه الخوانسارى حيث أنكر جريان الاستصحاب دليلًا على عدم التداخل، فإنّ بالتأمّل فيه يظهر أنّ مقتضى الاستصحاب عدم التداخل و أ نّه حجّه شرعيّه(۱) أيضا لإفادته الظنّ الاجتهادى المعلوم حجيّته بأدلّه العقل و النقل فلاـتصغ إلى ما نقلنا منه رحمه الله من «أ نّهم إن أرادوا بأصاله عدم التداخل أصل العدم، فلم يحققوا معناه و استعملوا فى غير موضعه مع أ نّه فى موضعه أيضا محل كلام [ليس هذا موضعه]»؛ انتهى.(۲)

هذا ما سنح لى فى سالف الأيّام و لكنى أقول الآن بعد أن تأمّلت فى كلام العلّامه رفع اللّه مقامه: أنّ جريان الاستصحاب هاهنا أيضا مشكل جدّا إذ للمحقق الخوانسارى رحمه الله أن يقول لا نسلّم كون السبب الثانى حين جعله بعد السبب الأوّل متّصفا بالاستقلال فى حال من الأحوال لا حين اتصافه بقبليّه وجود السبب الأوّل و لا فى آن بعديّته عن الوجود.

و الحاصل: أنّ ما قاله رحمه الله (۳) من أنّ الثانى قبل وجود الأوّل قد كان سببا، فيستصحب حكم سببيته بعد وجوده.

إن أراد به السببيّه التامه، فلاـ نسلّمها على إطلاقها، بل هى مختصه بحاله انفراده بالسببيّه و لايتناول حاله انضمامه على السبب الأوّل كما هو المفروض حتّى يلزم انسحاب حكم فيما بعد وجوده فإذن لا استصحاب أصلًا.

و إن أراد به السببيه فى الجمله ولو ناقصه فهو و إن كان يجرى فيه الاستصحاب و كان له وجه صحّه، لكن لاـ يجدى نفعا للمستدل رحمه الله .

[A/۱۳] و الحاصل: إنّا لانسلّم اتصاف كلّ سبب سبب فى مرتبه ذاته بالاستقلال حتّى ينسحب حكمه بعد وجوده، فمناط الاستصحاب هنا غير موجود؛

ص: ۲۸۹

۱- ۱) فى المخطوطه وردت «شرعيّه شرعيّه»، بدل «شرعيّه».

۲- ۲) انظر: مشارق الشموس، ج ۱، ص ۳۴۰؛ مع تلخيص و تصرف من المؤلّف.

۳- ۳) أى المحقّق الخوانسارى قدس سره فى المشارق.

أقصى ما فى الباب أن نسلّم كونه سببا تامّا إذا انفرد و لم ينضمّ إلى سبب آخر، فليتأمل فى هذا المقام و ليتدبّر، هذا غايه الحمايه و الانتصار للعلّامه الخوانسارى رحمه الله .

[بيان سائر وجوه النظر فى كلام العلّامه]

رجعنا إلى بيان سائر وجوه النظر فى كلام العلّامه رحمه الله ، فنقول: للخصم أن لايسلّم أنّ السبب الأوّل حين اجتماعه مع الثانى مقتض لمسبّب منفرد مختصّ به و ما ادعاه من الإجماع لايقطع دابر النزاع، بل هو حرى بالامتناع فإنّ المسئله خلافيه و مع ذلك فهو من مباحث الأصول و ما تلقّاه(۱) الفحول بالقبول، فادعاء الاتفاق لعلّه ليس حجه فى مباحث أصول الفقه مطلقا، فإنّها مشوبه بالأدلّه العقليّه المستنبطه، و مع هذا فتحقيقها ليس من شأن المعصوم حتّى يكون الإجماع كاشفا عن رأيه، فافهم.

و كذلك للخصم أن يمنع خرق الإجماع المدعى على كون السبب الثانى موجبا على تقدير كون الأوّل أيضا موجبا و البيان البيان.

و كذا نمنع لزوم الترجيح من غير مرجّح لِمَ لا- يجوز أن يكون الثانى مساويا للأوّل إذا انفرد كلّ بالسببيه و إن لم يكن كما مرّ كذلك حين الانضمام و الاجتماع و لانسلّم أنّ المفروض تساويهما مطلقا حتّى حال الاجتماع فيلزم المحال، أى الترجيح بلا مرجّح.

[عود إلى كلام العلّامه فى المختلف و نقده]

قوله: «و المتساويان متشاركان فى الأحكام و اللوازم».(۲)

قلنا: إن أردتم المتساويين فى جميع الأحوال و كلّ الآونه فحقّ و لكنّه ليس ممّا نحن فيه.

و إن أردتم فى الجمله أعنى فى بعض الأوقات كوقت الوحده مثلاً دون وقت الاجتماع فلا نسلّم حينئذٍ أ نّه يجب اشتراكهما فى جميع الأحكام و اللوازم حتّى يصير

۱- ۱) «تلقّوه»، ن. خ.

۲- ۲) مختلف الشيعه، ج ۲، ص ۴۲۴، م ۲۹۸.

منشأ للترجح بلا مرجّح على أنّ هذا القبيل من الكلام شبهه فى مقابله البديهه فهى غير مسموعه و ليس برهانا عقليّا، إذ كثيرا ما نرى فى المعالجات و الأدويه الطبيّه فى فن الطبّ مثلاً [B/۱۳] أنّ شيئا مخصوصا له ثلاثه أسباب كلّ منها حين الانفراد مستقلّ ولكنّ حين الانضمام يكتفى بمعالجه واحده و مسبّب واحد و كذلك غير الاُمور الطبيّه أيضا.

و قوله: «و قول بكون الأوصاف العرضيّه و منها كون الثانى مؤخّرا عن الأوّل مزيلاً للصفات اللازمه المهيّه و منها كون السبب موجبا بذاته».(۱)

قلنا: لانسلّم أنّ الإيجاب و السببيه التامّه صفه لازمه للسبب الثانى مطلقا أعنى ولو من حال الاجتماع و فى صوره تعدّد الأسباب حتّى يلزم المحال و هو تخلف لوازم المهيّات عن نفس المهيّات، بل إنّما القدر المسلّم إنّما هو السببيه التامّه لكلّ سبب حال الانفراد و بشرط كونه وحده سببا حين التأثير.

و كان منشأ هذا التوهم منه رحمه الله أنّه رأى فى الروايات أو فى كلام الأصحاب إطلاق لفظ الموجب عليه أى على كلّ من الأسباب ولو ثانيا و ثالثا و هلّم جرّا.

و لكنّه لايخفى اندفاعه بأدنى تأمّل، فإنّ إطلاق الموجب أى السبب التام عليه إنّما باعتبار بعض حالاته على سبيل التجوّز و التسامح فى العباره لا باعتبار جميع أحواله.

و بالجمله، إنّما يلزم المحال أعنى تخلّف لازم المهيّه عن نفس المهيّه أن لو كان السبب الثانى موجبا تامّا على الإطلاق من دون قيد و اختصاص ببعض الحالات و الأوقات إذ على هذا التقدير، فإذا تحقّق بَعديّته و تأخّره عن السبب الأوّل يصدق عليه أنّه قد زال الآن صفته اللازمه و هو الموجبيه فيلزم المحال؛ و لكنّه من البيّن أنّ الخصم لايقول كذلك، بل يقول لاأسلّم أنّ الشارع جعل العلّه الفلانيّه سببا تامّا باعتبارها فى حدّ ذاتها، بل يجوز أن يجعلها كذلك باعتبار خصوصيّه خارجه عن ذاتها بأن يقيّدها بوقت [A/۱۴] دون وقت و بحاله دون أخرى.

۱- ۱) نفس المصدر؛ مع تصرف فى العبارات من المؤلّف.

فکیف مـا کـان فقـد اتضـح أ نّه لاـیلزم محـال من المحالاـت الثلاـثه، لاـخرق الإجماع، و لاتخلف المعلول عن العله التامه، و لا الترجّح من غیر مرجح، فتأمّل.

هـذا مع أنّ الحجّه المـذکوره لایتنـاول صوره صـدور الأسـباب دفعه علی سبیـل الاجتماع فی الوجود و إنّما تتمشّـی علی تقـدیر تسلیمها فی صوره التلاحق و التعاقب، و من الظاهر أنّ المدّعی عدم التداخل مطلقا، فالدلیل حینئذٍ أخصّ من المدّعی.

ثمّ إنّه رحمه الله (۱) اعترض علی نفسه بعد إیراد الحجّه، فقال ما حاصله:

«نختار من الأقسام أن لایکون الأوّل موجبا قولکم یلزم خرق الإجماع.

قلنا: إن أردتم حال انفراد السبب، فمسلّم لکنّه خلاف المفروض؛

و إن أردتم حـال انضـمام علی آخر، فالإجمـاع ممنوع و ادعـاؤه أول الکلاـم، ثمّ لِمَ لایجوز أن یکون موجبا ناقصا لا علی سبیل الاستقلال، فیکون حین الانضـمام جزء علّه و لاـیکون عله تـامه إلاّـ حال الانفراد و ادعاء به الإجماع علی سـببیه التامّه مطلقا غیر مسموع، بل مجرّد دعوی بلا دلیل.

و أیضا فقولکم أنّ الثانی إمّا أن لایکون موجبا أو یکون، فإن کان الأوّل، لزم خرق الإجماع.

قلنا: الإجماع هاهنا أیضا غیر مسـلّم کما مرّ وجهه علی أ نّا نقول السـبب الثانی لایوجب شـیئا أصلاً إذ الحکم یثبت بمجرّد وجود الأـوّل، فـإنّ قول الشـارع من تکلّم فعلیه سـجود السـهو مثلاًـ تعلیق علی المهیّه الکلیّه الصـادقه علی القلیـل و الکثیر و إذ قـد ثبت الحکم و هـو وجـوب السـجود بالأـوّل، فلاـ یکون الثـانی سـببا لأـمر البته لظهور أنّ التحقیق کون الموجب هو المهیّه الکلیّه دون المشخصات.

سلّمنا، لکن لِمَ لایجوز للأکثرین أن یکون کلّ واحدٍ سـببا تامّا نظرا إلی أنّ علل الشـرع معرّفات و علامات لا علل حقیقیّه، و من البیّن أ نّه یجوز تواردها علی أمر واحد.

۱- ۱) أی العلّامه الحلّی فی مختلف الشیعه.

و أيضا فحجتكم المذكوره [B/۱۴] معارضه بأصاله برائه الذمّه، فإنّ الأصل أن لايكون المأمور مكلّفا بما زاد على مسبّب واحد.

و أيضا فلو صحّ الدليل المذكور لعدم التداخل لزم عدم التداخل فى الوضوءآت على تقدير تعدّد الأحداث و أن لايكتفى فى رفعها بطهاره واحده، لكن اللازم باطل بالإجماع، فاللزوم مثله». انتهى اعتراضاته رحمه الله ملخصه.(۱)

ثمّ أجاب عن كلّ واحد، فقال: «لأ نّا نقول: الإجماع قائم على أنّ كلّا من الفعلين مطلقا موجبان على نهج الاستقلال سواء انضمّ إلى غيره أم لا، إذ لم يقل أحد بالتفرقه بين الصورتين»(۲)؛ هذا جوابه رحمه الله عن الايراد الأوّل.

و أنا أقول: لايخفى أنّ غايه ما يستفاد من الإجماع المسلّم أن يدلّ على سببيّه كلّ من الأسباب و موجبيتها فى الجمله.

و أمّا كون كلّ سبب مستقلاً على الإطلاق، و على جميع التقادير فلا. و كيف لم يفرّق أحد بين الصورتين و الحال أنّ المسئله معركه الآراء مختلفه(۳) الأهواء، مع أنّ مبناها على ما زعمتم على تلك الأنظار الاستنباطيّه و الأدلّه العقليّه الغير المأمونه عن الخطأ و الاشتباه، و الإجماع فى أمثال هذه المواضع من الأمور العقليّه و السوانح الفكريه غير ثابت الحجّيه، بل للمخالف الألمعى و المتوقد الذكى أن يخالف فى مثل ذلك الإجماع و يعارض بمثله إن قدر و استطاع، و ما نحن فيه من بحث الأسباب إنّما يكون من هذا الباب كما لايخفى على أولى الألباب.

ثمّ أجاب رحمه الله (۴) عما ذكر من الإيراد من أنّ الموجب هو المهيّه الكليّه، فقال: «إنّها مسلّم لكنّها وجدت بتمامها فى الشخص الأوّل، فيثبت المعلول قضاء للعليه، و وجدت كذلك

۱- ۱) انظر: مختلف الشيعه، ج ۲، ص ۴۲۵ ۴۲۴.

۲- ۲) نفس المصدر.

۳- ۳) فى المخطوطه «مختلف»، بدل «مختلفه».

۴- ۴) أى العلّامه الحلّى قدس سره .

فی شخص الثانی أیضا فیثبت المعلول معه أیضا و إلاّ لزم خروج العلّه عن وصف العلیّه»؛ انتهی.(۱)

و أنا أقول: کون الموجبات و الأسباب و العبادات هی المهیّات دون الأشخاص [A/۱۵] مشکل جدّا، بل فیه وجوه من المناقشات و الأنظـار، کیف لا و کثیر من الأعاظم قـد صـرّحوا بأنّ مناط التکالیف الـدینیّه و الأمور الشـرعیّه هی الأفراد، فإنّها الموجوده فی الحقیقه دون الحقائق الکلیّه التی هی مجرّد صور ذهنیّه و إذ لا وجود لها فی الخارج، فکیف یتعلق بها التکلیف؟!

و أیضا فقوله: «یثبت المعلول معه أیضا و إلاّ خرج العلّه عن العلیّه».(۲)

قلنا: ممنوع إذ للخصم أن لایسلّم علیّه الثانی علی الإطلاق، و علی أیّ تقـدیر کما بیّناه مرارا بل نقول إذا قصدنا فی صدور تلک الأسباب أن نصدر سببا بعد سبب آخر فکونه علّه تامّه ممنوع، بل غایه الأمر علی فرض تسلیم تأثیره أن تکون علّه ناقصه أی جزء علّه فلاـیلزم خروج العلّه التـامّه عن کونهـا علّه، إلاّـ أن یقـال أنّ المتبـادر من إطلاق لفظ الموجب و السـبب علیه مطلقا من دون تقیید بحاله الانفراد یعطی کونه علّه تامّه مطلقا، فحینئذٍ علی مفروض المعترض رحمه الله یلزم أن یخرج عن وصف العلیّه.

و لکنّک خبیر بأنّ هذا التوجیه ممّا لم یلتفت إلیه ذلک العلاّمه رحمه الله ، بل هو عین ما أشـرنا إلیه سابقا و تفردنا به و أ نّه لیس إلاّ تمسّکا بمفهوم الألفاظ و الظواهر و المتفاهم العرفی من النصوص، فهذا القبیل من التقریر مرحله اُخری و کلام آخر، فافهم.

ثمّ أجاب رحمه الله عن قوله بکون العلل الشـرعیّه یجوز تعـدّدها و اجتماعهـا نظرا إلی کونهـا معرّفـات بأ نّه ممنوع نظرا إلی أنّ الأصـل تطابق الشـرع و العقل، یعنی کما یمتنع توارد العلل التامّه علی معلول شخصـی فی الأسـباب و العلل العقلیّه، فکـذلک فی الأسباب الشرعیّه

۱- ۱) مختلف الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲- ۲) نفس المصدر.

حرفا بحرف باعتبار أنّ الأصل عدم مخالفه الاُمور الشرعيّه للاُمور العقليّه و يمكن أن يريد بالأصل أصاله العدم كما يمكن أن يراد به القاعده.(۱)

و كيف كان، فعلى ما ذكره رحمه الله (۲) فمقتضى القاعده أن يكون فى الشرع أيضا توارد الأسباب التامّه [B/۱۵] على معلول واحد ممتنعا، فمتى رأينا تعددا فيها مع وحده المورد، فنقول: خرج تلك الصوره عن القاعده بالدليل و يلزم حينئذٍ جعلها بمعنى العلاقه لا العلّه و إلّا كما هو الغالب، حكمنا بالتطابق على وفق الأصل المذكور، فهذا غايه تمشيه مراد العلّامه و شرح كلامه زاد اللّه فى مقامه و أحسن فى اكرامه.

و أنا أقول: هذا الطور من الكلام و هذا السياق من المناظره فى المقام، محض قياس و استحسان يستحسنه الاُوهام و يأبى عنه عقول الأعلام و يشمئزّ عنه فقهاؤنا الكرام و ليس مبناه إلّا مجرّد الرأى و الاستنباط و قائله من حيث لايشعر ناكب عن الصراط كيف لا؟! و من اللوازم تنزه ساحه كبرياء الشرع عن مثل هذا الاعتبارات الواهيّه و ليست هى إلّا الداهيه العظمى و أيّه داهيه؛ يا أخى بين الاُمور العقليّه و الشرعيّه فرق كثير فصدّقنى فى المقال و لاينبّئك مثل خبير.

كيف يمكن قياس الشرع على القواعد العقليّات و الفلسفه و الحال أنّ بناء الشرع على النسخ و الزوال والتبدّل والانتقال والتخصيص والتعميم والإطلاق والتقييد والإجمال والتبيين والمسامحات العرفيّه والظواهر اللفظيّه والأدلّه النقليّه والقواعد الأغلبيّه الغير الكليّه.

و كفايه مجرّد التصديق و التقليد و صيروره قول المجتهد بمجرّد الموت غير سديد و وجوب الأخذ بفتوى مجتهد جديده.

و مجرّد الإجماع فيه حجّه و المتواتر فيه مفيد، قلّما كان فيها قاعده كليّه و لايطّلع

۱- ۱) مختلف الشيعه، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲- ۲) أى العلّامه الحلّى قدس سره .

المجتهـدون فيهـا على كـلّ دقيقه و خفيّه و لا ـيطّلع على أكثر أسـراره إلاّ اللّه العلاّم و الأنبياء و الأوصـياء الكرام عليهم الصـلاه و السلام.

و عقل أكثر العقلاء عن درک أسراره قاصره ولو ملأوا فيها الطوامير و الدفاتر.

و لايلزم من عدمه محال و لايختل به نظام.

و كم يجرى فيه من الحيل و الرخص تسهيلاً على الأنام.

[A/۱۶] و لعلمنا و جهلنا و نسياننا و سهونا فى ترتّب ما فيه من الأحكام مدخل تامّ كما لايخفى على اُولى الأفهام.

و كثيرا ما يتفاوت فيه الأحكام على حسب اختلاف عادات البلدان.

و أكثر مباحثه ممّا وقع فيه الاشتباه و التشاجر بين العلماء الأعيان.

و قـد تختلف فيه التكـاليف على حسب اختلاـف آحـاد النـاس كالصـلاه مثلاً فإنّها أمر شـرعى يختلف بالنسـبه إلى كلّ أحـد، فتختلف زياده و نقصانا و سـقوطا و وجوبا إلى غير ذلک من الصـفات، فالصلاه للحاضر شىء و للمسافر شىء، و للصحيح حدّ و للمريض حـدّ آخر، و للمأموم شـىء و للإمام وضع آخر، و لواجـد الطهاره واجبه وعن فاقدها ساقطه، ولأحد قضاء و للآخر أداء، إلى غيرها من العبادات.

و أيضا فلاختيارنا و قدرتنا فى ترتّب الآثار و الأحكام مدخل، كما لا يخفى.

و أيضا فمدار تكاليف الشريعه على اليسر و السهوله و نحن منهيّون فيها عن التدقيق و التجسس و الغموض.

هـذا بخلاـف العلوم الحقيقيّه و الاُـمور العقليّه، فإنهـا تخـالف العلوم الشـرعيّه الرسـميّه فى كـلّ واحـد واحـد ممّا ذكرناه، فإنّها لا تقتنص من إطلاقات العرفيّه و الأمارات اللفظيّه و الأدلّه النقليّه، فلاتفيد الخبر المتواتر فيها ولاينهض فى إثبات مسائلها الإجماع.

و لايكفى مجرّد التصديق و التقليد فيها.

و لاتختلف باختلاف عادات البلدان و الأصقاع.

و لایتصوّر فی أغلب(۱) فنونها الجدال و النزاع و یدرک أغلب أسرارها العلماء الفحول و إن لم یتلقّوه من النبی و الرسول.

ولاتتفاوت بتفاوت الأوضاع و التقادیر، بل مبناها علی مطابقه نفس الأمر ولایزال علی نسبه واحده أبد الآباد، فإنّ الواحد مثلاً نصف الإثنین علی أیّ تقدیر کان و لابدّ للکره مثلاً من مرکز أیّا ما کان.

و لهذا لاتقبل النسخ و الانقلاب و لا التخصیص و لا التقیید و لا مدخل فیها للموت و لا [B/۱۶] الحیوه؛ و لیست مسائلها توقیفیّه یتوقّف علی نصّ الشارع، بل یصل إلیها کلّ نحریر فیلسوف بارع و لاتکتسب ولاتستفاد من الظنون و الظواهر، بل ثبوتها موقوف علی البرهان القاطع الباهر و لیس لقدرتنا و اختیارنا فی الأمور الحکمیّه مدخل أصلاً و کثیر منها لاتقبل تعلّق قدره اللّه بها و أکثر فنونها تنتهی إلی نظریات سهل المأخذ أو إلی البدهیّه و لهذا لم یقع فیها الخلاف و التشاجر، و إن وقع فعلی غایه الندره.

و أیضا فمسائلها فی غایه الدقه و الغموض لایتعاطاها إلاّ أوحدی اختاره اللّه للفیوض و مع ذلک لایتطرق إلیها التدبیر و الحیله، لاتختلف عن متن الواقع و لو بکلّی وسیله.

و الفرق بین اصطلاحاتها المتداوله و بین المصطلحات الفقهیّه أکثر من الکثیر، فلکلّ من الاصطلاحین مقتضیات علی حدّه و العقول بما قلناه معترفه شاهده و الألباب بتغایرهما فی الآثار و اللوازم مساعده.

و کم من فرق بین العلمین أعنی علم الشریعه الرسمیّه و العلوم العقلیّه الحقیقیّه – لم أحررها خوفا من الإطناب و حذرا عن الإسهاب و ناهیک بما ذکرناه فارقا فی هذا الباب.

فإذ قد بلغ الأمر بهذه المثابه من التخالف و التغایر بین الشرع و العقل ثبت أنّ الأصل و القاعده و الأعمّ الأغلب عدم تطابقهما فی اللوازم و الأحکام و الاصطلاحات، إلاّ ما

۱– ۱) «أعنّی ما سوی الأمور العامّه و الإلهیات، منه عفی عنه»؛ من هامش النسخه.

خرج بالدليل القاطع و البرهان الساطع، فقياس الشرع على العقل غير نافع، بل مجرّد تمويه و خيال مضمحل باطل و ممزّق عاطل.

فتبين فساد استحسان العلاّمه توجه اللّه بتاج الكرامه و كرّمه بنعيم دار المقامه فإن قياسه بعيد الاستقامه فالأصل إذا عدم تطابق مقتضيات الشرع و مقتضيات العقل حتّى تدل دليل على التطابق.

و إذ قد بيّنا وهن تلك القاعده [۱۷/A] فللمعترض أن يقول فى ردّ جواب العلاّمه بوجود الفرق بين العلل الشرعيّه و العلل العقليّه بأن يجوز توارد العلل المتعدّده على معلول واحد فى الصوره الأولى دون الثانيه فمن يدّعى الفرق، فعليه تجشم الاستدلال و دون ثبوته خرط القتاد فى مسئله كثر منها الجدال و تجدل فى مضمارها الأبطال.

فهذا ما سنح لى فى هذا المقام من المقال على أنّ الذى أورده رحمه الله من الحجّه كما زعمه حجّه قطعيه، فعليه يستلزم خلافه المحال فلابدّ و أن تفيد بزعمه القطع و اليقين دون الظنّ و التخمين.

ثمّ ما أجاب به عن الاعتراض بعده من التمسّک بأصاله التطابق لإحقاق الحجّه يبتنى على الظنّ المستفاد من الاستصحاب لايفيد أكثر من الظنّ و إن كان فى غايه القوّه فقطعيّه الحجّه كما هو المفروض، منوطه بهذا الجواب، فكيف يفيد العلم و اليقين، إن هذا إلاّ تناقض مستبين و الحال أنّ الخصم يكفيه أدنى تطرّق احتمال فى الحجّه المعهوده ولو فى غايه البعد.

و المفروض أنّ فى هذا المقام لم يتمسک العلاّمه بألفاظ النصوص حتّى يكفيه التمسک بالظاهر و لايضرّه ذلک الاحتمال البعيد النادر؛ فافهم يا أخى! فإنّه لاينكر هذا الكلام إلاّ مكابر.

هذا على أنّ الأصل مع الإغماض من كلّ ما ذكر، عدم تطابق الشرع و العقل لا التطابق كما زعمه العلاّمه فإنّ الأمر الوجودى هو المطابقه لا عدم المطابقه و كلّ أمر وجودى ممكن يفرضه المدعى فى موضع النزاع مسبوق بالعدم، فالأصل عدمه و يحكم به حتّى

ص :۲۹۸

يقوم الـدليل على وجوده، فتجشّم الاسـتدلال حينئـذٍ على من يدّعى تطابقهما و هو صـفه وجوديّه لا على من ينفيه و هم القائلون بعدم التداخل؛ فتدبّر جدّا.

فإنّ المقام فى غايه الدقه و الإشكال و قد حقّقنا الحق و الحمد للّه المتعال.

[B/١٧] فـإن قلت: على مـا حقّقت، فيلزم إنكار قاعـده العـدليّه من الحسن و القبـح العقليين، لأ نّك حكمت بعـدم تطابق أحكام الشرع و أحكام العقل.

قلت: حـاش للّه لاينـافى مـا ذكرناه، قاعـده الحسن و القبـح، فهو مقام آخر و ما نحن فيه مرحله أخرى و إن كان يتراآى كـذلك بـادى النظر و أوّل الوهله، فإزاله هـذا التوهّم هيّنه سـهله، إذ المراد بعقليه الحسن و القبـح، ليس إلّا أن ما أمر به الشارع، متضـمنه لمصـلحه عظيمه مطابقه لنفس الأمر يدركه بعض العقول السـليمه لا أقل إن لم يصل إليها بعض آخر لقصورها و كذلك ما نهاه الشارع ليس إلّا باعتبار مفسده و قبح فى متن الواقع، يدركان أيضا بالعقل السليم، فلأجل تلك المحاسن و المصالح ندبٌ و أمرٌ؛ و باعتبار تلك المساوى و المفاسد نهىٌ و زجرٌ، و بهذين الاعتبارين يتحقق اسـتحقاق المدح و الذم لا أنّهما منوطان بمجرّد الأمر و النهى؛ هذا معنى الحسن و القبح العقليّن و هو لاينافى ما ذكرناه بوجهٍ و لايضرّنا أصلًا، بل نقول بموجبهما أيضا هذا.

ثمّ أجاب رحمه الله (١) عن متمسك المانع و هو أصاله براءه الذمّه بأ نّه معارض بالاحتياط فإنّ شغل الذمه اليقينى يقتضى البراءه اليقينيّه و لاتحصل إلّا بفعل كلّى مسبب لخصوص سبب سبب.(٢)

أقول: و هذا حقٌّ متين لا غبار عليه.

و أجاب رحمه الله عن النقض بحكايه الحـديث بأنّ الفرق بين الأحداث و صوره النزاع بيّن فإنّ رفع الحدث الشخصـى لايحصـل إلّا برفع مهيّه الحدث و إنّما يرتفع مهيّه الحدث بتيّه

١- ١) أى العلّامه الحلّى قدس سره .

٢- ٢) انظر: مختلف الشيعه، ج ٢، ص ۴٢۵.

تلک المهیّه و رفع المهیّه یستلزم رفع الجزئیات و إذا ارتفعت المهیّه لم یبق علّه مؤثّره فی إیجاب الطهاره بخلاف ما نحن فیه.(۱)

أقول: کان هـذا الجواب لایخلو عن مناقشه، فإنّ من [A/۱۸] ینوی رفع حدث دون حدث، لانسـلم أن یرفع حدثه بالکلیه کیف؟! و المسـئله معرکه الآراء و ممّا کثر فیه التشاجر و الاختلاف و لیست إجماعیّه حتّی یصلح التمسک به.(۲) و من راجع إلی الکتب المطوّله الاستدلالیّه فی الفقه، یظهر علیه ما ذکرناه.(۳)

و أیضـا فبنـاءً علی هـذا القول، یلزم أن یکون الأغسـال التی لغیر الجنـابه، مجزئه عن الوضوء و هـذا خلاف ما تقرّر و اشـتهر بین فقهائنا من عدم الإجزاء.(۴)

بیان الملازمه: أنّ مفروضکم أنّ الغسل یرفع الحدث الأکبر و الحدث الأکبر مشارک للأصغر فی الحدثیّه و حیث إنّه ثبت ارتفاع هذا، ثبت ارتفاع ذلک أیضا، فکیف یمکن الحکم حینئذٍ بوجوب الوضوء مع أ نّکم تقولون بوجوب الوضوء مع غسل الحیض و النفاس و الاستحاضه فی الجمله و الأغسال المندوبه و غسل المیّت؟!

و علی أیّ حال، فالصواب فی الجواب نیابه عنه رحمه الله أن نلتزم بخروج مسـئله الأحـداث المعهوده عن القاعـده نظرا إلی دلیل الخارج، فنقول بقی باقی الأسـباب الشـرعیّه و منها ما نحن فیه، تحت قاعـده عدم التداخل، فإنّها قاعده نافعه جدّا، معوّل علیها فی المسائل الفقهیّه کما بیّنا وجه حجیّتها مرارا، فتدبّر.

[تتمیم فی نقل کلام صاحب السرائر]

تتمیم: ثمّ إنّ الفاضل الرئیس محمّد بن ادریس أسکنه اللّه منازل التقدیس، قد فصّل فی

۱- ۱) نفس المصدر.

۲- ۲) راجع فی هذا المجال، المصادر التالیه: الاقتصاد، (للشیخ الطوسی)، ص ۴۹۴؛ المبسوط، ج ۱، ص ۳۹؛ کشف الالتباس، ج ۱، ص ۳۳۵ و مفتاح الکرامه، ج ۱، ص ۱۷۰ ۱۶۹.

۳- ۳) انظر: مشارع الأحکام، (میراث حوزه اصفهان، ج ۵)، ص ۴۵۵ ۴۵۱.

۴- ۴) انظر: کتاب الطهاره، (للشیخ الأنصاری)، ج ۲، ص ۱۲۹.

کتاب السرائر بین صورتی تجانس الأسباب و عدم تجانسها، فقال فی مبحث تعدّد أسباب سجود السهو بعد نقل القول بالتداخل و عدم التداخل أ نّه: «إن کانت تلک الأسباب متماثله متحده فی المهیّه فلاتتعدّد المسببات، بل یکتفی بسجدتی السهو مرّه، إذ لا دلیل علی لزوم التعدّد و کقولهم علیهم السلام من تکلّم فی الصلاه سهوا، فلیسجد سجدتین(۱) و لم یتعرضوا لبیان الدفعه أو الدفعات، فحینئذٍ یکفی بمسمّی السجود و لایحصل الامتثال بهذا [B/۱۸].

و أمّا علی تقدیر اختلاف جنس الأسباب، فالأولی بل الواجب عندی هو الإتیان عن کلّ جنس بسجدتین بخصوصه، لعدم الدلیل علی تداخل الأجناس، لأنّ الفرضین لایتداخلان باتفاق المحقّقین.

و علی هذا، فالواجب أن یأتی لکلّ جنس جنس ما یتناوله اللفظ لأنّ المصلی قدتکلّم سهوا و سلّم کذلک، و قام فی موضع القعود کذلک، و المفروض أنّ ائمتنا علیهم السلام قالوا: من تکلّم یجب علیه ذلک، و من سلّم یلزم علیه کذلک، و من قام أیضا فی مقام القعود فعلیه بالسجود، و هذا المصلی قد صدر عنه کلّ من هذه الأفعال، فعلیه لکلّ أمر بامتثال»، هذا ملخّص ما افاد رحمه الله من المقال.(۲)

ص: ۳۰۱

۱- ۱) أنظر: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۶، باب وجوب سجدتی السهو علی من تکلم ناسیا فی الصلاه.

۲- ۲) السرائر، ج ۱، ص ۲۵۸؛ مع تلخیص و تصرف من المؤلّف، و إلیک نصّ کلامه: «... و من تکلّم فی صلاته ساهیاً، بما لایکون مثله فی الصلاه، فعلیه سجدتا السهو. و من سلّم فی غیر موضع التسلیم ساهیاً، فعلیه سجدتا السهو. و من قعد فی حال قیام أو قام فی حال قعود فعلیه سجدتا السهو. فإن قیل: الجبران لایکون إلاّ فیما یقطع المصلّی علی أ نّه فعله أو ترکه ناسیا، فیجبر فعله ذلک بسجدتی السهو، و لیس هو مثل الاحتیاط، فکیف القول فی مسأله من سها بین الأربع و الخمس. قلنا: المصلّی قاطع علی الأربع، و یشک فی الرکعه الخامسه، فقد صار قاطعاً علی الأربع، و فی شک من الخمس، فما خلا من القطع. فإن سها المصلّی فی صلاته بما یوجب سجدتی السهو مرات کثیره، فی صلاه واحده، أیجب علیه بکلّ مرّه سجدتا السهو، أو سجدتا السهو عن الجمیع؟ قلنا: إن کانت المرات من جنس واحد، فمرّه واحده یجب سجدتا السهو، مثلاً تکلّم ساهیاً فی الرکعه الأولی، و کذلک فی باقی الرکعات، فإنه لا یجب علیه تکرار السجدات، بل یجب علیه سجدتا السهو فحسب، لأ نّه لا دلیل علیه، و قولهم علیهم السلام : من تکلّم فی صلاته ساهیاً یجب علیه سجدتا السهو، و ما قالوا دفعه واحده أو دفعات. فأمّا إذا اختلف الجنس، فالأولی عندی بل الواجب، الإتیان عن کلّ جنس بسجدتی السهو، لأ نّه لا دلیل علی تداخل الأجناس، بل الواجب إعطاء کل جنس ما تناوله اللفظ، لأنّ هذا قد تکلّم مثلاً و قام فی حال قعود، و أخلّ بإحدی السجدتین، و شکّ بین الأربع و الخمس، و أخلّ بالتشهد الأوّل، و لم یذکره إلاّ بعد الرکوع فی الثالثه، و قالوا علیهم السلام : من فعل کذا یجب علیه سجدتا السهو، و من فعل کذا فی صلاته ساهیاً یجب علیه سجدتا السهو، و هذا قد فعل الفعلین فیجب علیه امتثال الأمر، و لا دلیل علی تداخلهما، لأنّ الفرضین لا یتداخلان بلا خلاف من محقق».

[المناقشه مع صاحب السرائر]

و أقول: أ نّه رحمه الله فى الشق الثانى لنا بتوافق حيث اختار عدم التداخل و ما أتى به من الدليل من التمسک بظاهر اللفظ ، متين فلا نزاع لنا معه؛ و إن كان فى ثبوت الإجماع الذى ادّعاها فى هذا المقام نوع مناقشه كسائر اجماعاته فى المسائل.

و أمّا ما ادّعاه فى الشق الأوّل من التداخل أعنى فى صوره تجانس الأسباب فبعيد عن الصواب، لما عرفت مرارا من كونه معارضا بالاحتياط و بالاستصحاب بجميع أنواعه كما سبق و بالظواهر اللفظيّه و العرفيّه و باستقراء المسائل الفقهيّه و بما عليه الأكثر و الأغلب و بالأخبار المرويه الدالّه على المطلب و هى التى ذكرنا بعضها، فإنّ دلاله كلّ من هذه الأدلّه واضحه على من له أدنى مسكه، فكيف على الأجلّه شامله بإطلاقها صوره التجانس و عدمه.

فإن قلت: تداخل الأسباب المتجانسه المتفقه فى الحقيقه، لايخالف مقتضى

ص :۳۰۲

النصوص، بل توافق ظاهر عباراتها، فإنّ ظاهر إطلاق اللفظ ، تعمّ المرّه و المرّات مثلًا قالوا: الكلام فی الصلاه سهوا يوجب السجود، فإن معناه ليس إلّا اقتضاء ما يصدق عليه السجود، فيحصل الامتثال به كائنا ما كان الكلام، صدر دفعه أو دفعات نظرا إلی ترک الاستفصال و إلّا [A/۱۹] لقيّدوه بحال صدوره دفعه و بيّنوا لنا الفرق بين الصورتين، فإنّ المقام مقام البيان و الحال أ نّهم لم يبيّنوا أصلًا، فعلم أن ظاهر تلك العبارات هو العموم.

ثمّ نقول: من البيّن أنّ تلک الظواهر اللفظيّه المتبادره من الألفاظ المتفاهمه منها عرفا هی المعوّل عليها و عليها مدار الإفاده و الاستفاده فی الاستدلالات الفقهيّه و فی غايه المتانه و الحجيّه بحيث لايعارضها أكثر الأدلّه المذكوره علی عدم التداخل مطلقا من مقتضی العرف و العاده و الاستقراء و الأدلّه العقليّه من أصاله عدم التداخل و الاستصحاب بجميع وجوهه السابقه.

و بالجمله: فهذه الأدلّه و الظواهر فی جنب ذلک الظهور الذی هو مثل النور علی شاهق الطور، ليس بشیء أصلًا، كما هو الحق و المشهور و المقرّر فی محلّه لدی الجمهور، فمذهب ابن ادريس رحمه الله من التفصيل المذكور هو المؤيّد المنصور.

قلنا: غايه ما فی الباب ممّا ذكرت بهذا الإطناب أن لايصلح للمعارضه مثل أصل العدم و الاستصحاب.

و أمّا فهم العرف الذی استدللنا به فی هذا المقام، فهو ظاهر الحجيّه يصلح معارضا لما ادعيته من ظواهر تلک النصوص، فإنّه أيضا من الظواهر اللفظيّه لأنّا لم نحتج به من حيث نفسه، أی من حيث كونه حكما عرفيّا مع الإغماض عن كونه مستفادا من اللفظ متبادرا منه، بل من جهه استفادته من اللفظ و تبادره منه و كونه حجّه فی المخاطبات و المحاورات، و من البيّن، بل أظهر من الشمس، حجيّه مثل هذا الظاهر و صلاحيته معارضا لما أدعيت من ظواهر النصوص، كيف لا و مدار التفهم و التفهيم بين الناس و مدار الاستدلات الفقهيّه علی مثل هذا المتبادر الظاهر و المتفاهم العرفی الباهر و هكذا كان عاده الفقهاء كابرا عن كابر، هذا.

[B/۱۹] و أيضا لِم قلت: إنّ ما يستفاد من طريقه الفقهاء و التتبع و الاستقراء لايصلح معارض لظاهر تلك النصوص و الحال أنّ المستفاد من الاستقراء و التتبّع و ممارسه الفن و تفحّص المقامات و الموارد و هو عدم التداخل مطلقا و الاستقراء و التتبع تفيدان العلم العادى فى أغلب المواضع و المقامات و على تقدير التنزل، فلا أقلّ من إفادتهما الظنّ الغالب المتأخم للعلم، حتّى أنّ بعض أرباب المعقول، مدار استدلالاته فى مباحث الحكمه على مقتضى التتبع و الاستقراء و ادعى أنهما تفيدان العلم مستدلاً عليه بحكم الوجدان و لعمرى أ نّه يشبه أن يكون هو الحق بالعيان.

و أيضا فإنّ الظاهر الذى ادعيته معارض بما ذكرناه من مثل أخبار المرويّه فى حكم الكفارات، فإنّها نصّ فى تعدّد الكفاره بتعدّد موجباتها و إن كانت أسبابها المتعدّده من نوع واحد، بل مورد تلك الأخبار و صريحها ليس التجانس و اتحادها فى المهيّه، فما ذكرته من حجيّه ظواهر النصوص إنّما يسلّم أن لو خلّيت و طباعها، فإنّها حينئذٍ أقوى من الأدلّه العقليّه كأصاله العدم و الاستصحاب و الاحتياط و أمّا مع كونها معارضا بظواهر نصوص آخر فلا، نعم لو اقتصرنا على مجرّد تلك الأدلّه العقليّه و الاحتياط لكان لما ذكر وجه.

و قد عرفت إنّا لم نفعل كذلك بل ما عوّلنا حقيقه إلاّ على التبادرات و الظواهر اللفظيّه و الروايات التى عن الأئمه مرويّه و طريقه المشهورين و عادتهم المرضيّه، ثمّ بعد إن كان بناؤنا فى الاستدلال عليها، فلا بأس بجعل أمثال تلك الاُمور من المؤيّدات، فإنّ صلاحيتها للتأييد حينئذٍ، بل لكونها جزء دليل متجهه جدّا فاحتفظ يا أخى بما قلنا و كن فى دقه و لاتخبط و لاتخلط و استقم كما أمرت.

[تقرير المعارضه فى المقام]

[A/۲۰] و أيضا فإنّ لنا أنّ نعارض تلك الظواهر بظواهر آخر مستفاده من اللفظ أيضا كظواهركم.

[الوجه الأول من تقرير المعارضه]

و تقرير المعارضه يمكن بوجهين:

الأوّل: أنّ جلّ الأسباب الشرعيّه التی بيّنوها لنا العتره النبويّه إنّما هی بقضايا شرطيه التی عنهم عليهم السلام مرويّه، مثلاً قالوا: «إذا سلّم المصلّی سهوا فليسجد [و] من تكلّم فی صلاته كذلک فليسجد».(۱)

[و] «إن ظاهرت من إمرأتک فلتكفّر»(۲) و ما أشبهها من العبارات.

و من البيّن أنّ المستفاد من الشرط و الجزاء أن يكون حصول الشرط علّه لوجود الجزاء كما هو المتبادر المفهوم منه عرفا و المقرّر عند أهل العربيّه و الفقهاء و هذا بحمد اللّه واضح فی غايه الظهور و الجلاء.

و إذ قد عرفت هذا، فنقول: ظاهر أنّ تلک العليّه مطلقهً لم تقيّد بحال انفراد ذلک الشرط المعبّر عنه بالسبب و لا بحال انضمامه إلی شرط آخر، و ظاهر أنّ المستفاد من العليّه المطلقه فی تلک النصوص من دون قيد هو السببيّه التامّه و أ نّه كلّ ما صدر العلّه وجد معها معلول البته كلّ بوجود علی حده أی أ نّه كل مرّه وجدت العلّه الفلانيّه ترتّب عليها معلول، أی لو كانت تلک الشروط أی تلک الأسباب أفراد نوع واحد و عين ما ادعينا من عدم تداخلها مطلقا و لو متجانسه.

الثانی: أنّ بعد ثبوت مقتضی الشرطيّه علی النهج الذی بيّناه فكلّما تكرّر الشرط و تجدّد، تكرّر الجزاء و تعدّد، فإنّ ما قلنا فی هذا المقام مبتن علی مسئله مشهوره أصوليّه هی أنّ الأمر المعلّق علی الشرط هل يتكرّر علی حسب تكرّر الشرط أم لا؟(۳) و اختار جماعه من الأعاظم تكرّر الأمر المتكرّر نظرا إلی ظاهر اللفظ من التبادر و كان الحق معهم كما يظهر بالتدبّر.

۱- ۱) انظر: وسائل الشيعه، ج ۸ ، ص ۲۰۶، ح ۱ ؛ و الحدائق الناضره، ج ۹، ص ۳۹۴.
۲- ۲) انظر: وسائل الشيعه، ج ۲۲، ص ۳۲۷ ۳۲۴، بابی ۱۴ ۱۳ من أبواب كتاب الظهار.
۳- ۳) لمزيد البيان انظر: هدايه المسترشدين، ج ۲، ص ۴۰ ۳۶.

و بـالجمله، فمـا نحن فيه أيضـا من هـذا الباب و من فروع تلك المسأله و هى معركه لآراء الأجله، فمن العجب العجاب تمسّـك المعترض فى هـذا الباب بظاهر النصوص الذى ادعاه كيف لم ينظر إلى الطرف [B/۲۰] المقابل و إلى أ نّه من فروع المسئله التى ذكرنـا، فإنّ جماعه من المحقّقين كما بيّنا على أنّ مقتضاها تكرّر الأمر، فلو نظر إلى هـذا التبادر و الظهور لأدرك بالوجـدان فى ظواهر ما ادعاه من النصوص فتور، و فى دلالتها وهن و قصور بملاحظه المعارض المذكور، فتأمّل.

و أيضا فنقول: هب أنّ ما اختاره ابن ادريس من الفرق مقتضـى ظاهر النصوص لكنّا نمنع حجيّه ظواهر لفظيّه لم تلقّوه جميع أهل اللسـان بـالقبول و صـار معركه لآـراء الفحول لِمَ لايجوز حينئـذٍ أن يعارضـها الأدلّه العقليّه الظنّيه أو بعض ما ينتهى إلى النقل من الأـدلّه كاستصـحاب العـدم و أصـاله البقـاء و أصاله براءه الـذمّه و أمثال ذلك و كالإجماع المنقول و نحوه، فإنكار هـذا مكابره، سيّما إذا كانت تلك الظواهر التى فى جانب المقابل مؤيده بالاحتياط و كان الاحتياط فى ذلك الطرف.

و إذ قـد عرفت مـا بيّنـاه، فلاـ يمكن أن يقـال: ظواهر تلك النصوص المسـتفاد منها بزعمه تـداخل الأسـباب المتجانسه بلغت فى الظهور و الحجيّه مشـابه سائر ظواهر الألفاظ المتـداوله فى المحاورات الظاهره حجيّتها فى المخاطبات بين أهل العرف و اللغه التى عليها مـدار التفهم و التفيهم، كيف و هذا قياس فاسد و أساس كاسد إذ أغلب الظواهر اللفظيّه إنّما صار المدار عليها باعتبار عدم الخلاـف و التشـاجر فيهـا، فلهـذا يكون التبـادر فيها حجّه و الظنّ المسـتفاد منها مناطا و إن كان خلاف ظاهره محتملاً بخلاف ما نحن فيه، فـإنّه قـد وقع الوهن العظيم و الشـبهه و الخفـاء فى كون تلـك الظواهر التى ادعيتهـا مظنونا، كيف لا و هو مزلقه أقـدام أقلام الأعلام؟!.

و من البيّن أ نّه كلّما وقع التشاجر فى مدلول لفظ و كثر الجدال فى مقتضى ظاهره ارتفع الوثوق عنه و لهذا إنّا كثيرا ما نرى تبدّل الدلاله بالأشعار [A/۲۱] فربّمـا كـان اللفـظ ظاهرا فى زمانٍ فى معنى باعتبار عـدم مسـبوقيّته بشـبهه و عـدم وقوع الخلاف فيه فى ذلك الزمان

ثمّ ينقضى ذلك الزمان، فيزول بعض الأمارات و الأدلّه و يتجدّد الخلاف لعروض الشبهات فيحصل الوهن فى الدلاله فيصير حينئذٍ ظاهرا بعد أن كان نصّا أو مشعرا بعد أن كان ظاهرا.

إذا عرفت هذا، فنقول: لا يخفى أنّ ما نحن فيه من هذا الباب و ذلك لأ نّه معركه الآراء ومختلف الأهواء، فكيف يكون ادعاء ذلك الظهور أى ظهور تداخل الأسباب المتجانسه من تلك النصوص مسموعا، فافهم.

سلّمنا، لكنّه أدنى ظهور من قبيل الأشعار، فكيف يجوز التعويل عليه و الحال هذه؟!

هذا و ممّا ذكرناه علم أ نّه لو كان التشاجر و الخلاف العظيم واقعا فى أغلب الحقائق اللغويّه و العرفيّه أيضا من حيث دلالتها على معانيها لقلنا بارتفاع الوثوق عنها أيضا كما نحن فيه و قلنا بعدم حجيّه تبادرها أصلاً و رأسا و لكن لما لم يقع فيها خلاف و تشاجر عظيم بحمد اللّه عوّلنا على تلك الظواهر و على تبادر المعنى الحققيقى منها.

[حصيله التحقيق]

و بالجمله، فحاصل التحقيق عندى فى قولهم: «الأدلّه العقليه كأصاله العدم و الاستصحاب لايقاوم الظواهر اللفظيّه» أ نّه كلام مبهم لا يخلو من إغلاق و يجب أن لا يبقى على ظاهره من الإطلاق، فإن أرادوا به ظواهر الألفاظ المتعارفه المتداوله بين الأنام فى محاوراتهم و معاملاتهم أعنى أكثر الحقائق اللغويّه و العرفيّه التى وقع الاتفاق على إراده ظواهرها أو كان المخالف فيها فى غايه [B/۲۱] الندور و الضعف فهو حقّ و صواب بلا شكّ و ارتياب و حينئذٍ فليست الأدلّه العقليّه و الظنون المستفاده منها بشىء فى جنب تلك الظواهر أصلاً، فإنّ مدار الإفاده و الاستفاده و التفهّم و التفهيم على دلاله الألفاظ و ظواهرها غالبا كما لايخفى فهذه عاده مسلّمه لا شيه فيها، هذا.

و إن أرادوا به حجيّه تلك الظواهر مطلقا حتّى الألفاظ التى وقع الخلاف العظيم و الشبهات فى حقائقها و مجازاتها و فى أنّ ظاهرها ماذا، أو وقع الخلاف العظيم فى أصل

المسئله ولو مع قطع النظر عن استفاده أحد طرفى النزاع من اللفظ فهى ممنوعه، إذ على هذا التقدير لما حصل الوهن و الفتور فى الظهور المذكور لحدوث الشبهات بين الجمهور، فلاتقاوم الأدلّه العقليّه القويّه من أصاله براءه الذمه و أصل العدم و الاستصحاب و نحوه، بل و لايقاوم مقتضى العرف و العادات أيضا غالبا إذا كانا ممّا ثبت حجيّته و يصحّ التعويل عليه، بل و الإجماع المنقول حينئذٍ إذا قام على خلاف مقتضى تلك الظواهر يصلح معارضا لها، بل و كثيرا ما يصلح الاحتياط أيضا للمعارضه.

و أنت خبير بأنّ تداخل الأسباب المتجانسه من هذا القسم الثانى و إن كان مقتضى ظواهر النصوص ففى حجيّتها إشكال عظيم، فمن أين يعلم أ نّه لايقاومها الأدلّه المذكوره من دليل العقل و حكم العرف و الاحتياط ، فهذا هو الحقّ و الصواب فى هذا الباب كما لايخفى على أولى الألباب.

و عليك يا أخى بضبط ما فى هذه الرساله المتضمنه للفوائد الشريفه و اللطائف [A/٢٢] المنيفه، فإنّى لم أجد أحد أحام حول تحقيق هذه المسئله أعنى مسئله تداخل الأسباب و لم أقف على من أفرد لها رساله أو عنون لها بابا بالخصوص، بل ما وجدته من عبارات الفقهاء و نقلته إنّما هو متفرق فى تضاعيف كتب الأصول و الاستدلاليّه الفقهيّه و لم يراعوها حق الرعايه بالأدلّه الباهره و البراهين الظاهره و ما تأمّلوا فيها حق التأمّل مع أنّها من النظريّات و قلّما يخلو كلام فى طرفى الإثبات و النفى فيها من تأمّل، هذا.

و الحمد للّه المفضل المنعام على أن وفّقنى للتدوين و الإتمام و الصلاه على محمّد و آله الأنوار اللامعه الساطعه الشارقه البارقه.

[كلام المحقق الخوانسارى فى المشارق]

بسم اللّه الرحمن الرحيم

[قال المحقق الخوانسارى]: «ثمّ إنّ التداخل على تقدير تحققه هل هو رخصه أو عزيمه؟

لم نقف فی کلام الأصحاب علی شیء سوی ما ذکره الفاضل الأردبیلی من أنّ الظاهر أ نّه رخصه(۱) و استدل علیه بما ورد من أنّ الحائض إن شاءت أن تغتسل غسل الجنابه قبل الانقطاع تغتسل. و هذا لایدل علی أن حال امکان المتداخلین معا کیف الحال کما لایخفی.

و لایذهب علیک أنّ ما ذکرنا من تحقّق الامتثال یقتضی کونه عزیمه، لأنّ(۲) بعد الامتثال لامعنی به للایتان ثانیا للامتثال کما هو الظاهر، سواء کان الأمر للوحده أو الطبیعه(۳) من غیر وحده و لاتکرار، فحینئذٍ یتطرق الإشکال فی تعدد الغسل للاحتیاط فیما فیه الخلاف فی التداخل لحرمه العباده الغیر المتلقاه من الشارع الغیر الممتثله لأمره إلاّ أن نمنع کلیه هذه المقدمه لعدم دلیل عام علیها من الآیه و الروایه کما هو الظاهر و إنّما هی المشهور(۴) فی السنه القوم، فلایبعد إذا أن یقال بعدم البأس فی الإتیان بفعل أمر الشارع بنوعه علی الکیفیه المتلقاه منه باحتمال أن یکون مراده احتیاطا مع عدم الحکم بوجوبه أو ندبه»(۵).(۶)

۱- ۱) مجمع الفائده و البرهان، ج ۱، ص ۸۳ .

۲- ۲) فی المطبوع «کأنّ»، بدل «لأنّ».

۳- ۳) فی المطبوع «للطبیعه»، بدل «الطبیعه».

۴- ۴) فی المطبوع «المشهوره»، بدل «المشهور».

۵- ۵) مشارق الشموس، ج۱، ص۶۱.

۶- ۶) نقل المؤلّف هذا الکلام من المحقق الخوانساری و جعلها فی بدایه رسالته و لکن جعلناها هاهنا.

مصادر التحقیق

المصادر العربیه

۱) اصطلاحات الأصول، المیرزا علی المشکینی، الهادی، الطبعه السابعه، قم، ۱۳۷۵ ش.

۲) الاقتصاد فیما یجب علی العباد، الشیخ الطوسی، تحقیق محمد کاظم الموسوی، دلیل ما، قم، ۱۴۳۰ ق.

۳) بحارالأنوار ، العلامه المجلسی ، مؤسسه الوفاء، الطبعه الثانیه، بیروت، ۱۴۰۳ ق .

۴) تذکره الفقهاء، العلامه الحلی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵) تهذیب الأحکام ، الشیخ الطوسی ، إعداد : السید حسن الموسوی الخرسان ، دارالکتب الإسلامیه، الطبعه الرابعه ، طهران ، ۱۳۶۵ ش .

۶) جامع المقاصد، محقق الکرکی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۰۸ ق.

۷) الجامع للشرائع، یحیی بن سعید الحلّی، مؤسسه سید الشهداء علیه السلام ، قم، ۱۴۰۵ ق.

۸) الحدائق الناضره ، المحدّث البحرانی ، قم ، مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۳۶۳ ش .

۹) الدروس الشرعیه، الشهید الاول، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق.

۱۰) ذخیره المعاد ، المحقّق السبزواری ، قم ، أفست ، مؤسسه آل البیت علیهم السلام .

۱۱) الذریعه إلی تصانیف الشیعه، الشیخ آغا بزرگ الطهرانی، دارالأضواء، الطبعه الثالثه، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۲) ذکری الشیعه، الشهید الأول، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۳) الرسائل العشر، ابن فهد الحلی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم، مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۴۰۹ ق.

۱۴) روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، السید محمد باقر الخوانساری، تحقیق: أسد اللّه اسماعیلیان، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ ق.

۱۵) روض الجنان، الشهید الثانی، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۲۲ ق.

۱۶) السرائر، ابن ادریس الحلی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.

۱۷) شرح هدایه المسترشدین ، الشیخ محمدباقر النجفی الإصفهانی ، تحقیق : مهدی الباقری السیانی ، عطر عترت ، قم، ۱۴۲۷ ق .

۱۸) العناوین، السید فتاح المراغی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۹) عوائد الأیام، المولی أحمد النراقی، مکتب الإعلام الإسلامی، قم، ۱۳۷۵ ش.

۲۰) غنائم الأیام، المحقق القمی، مکتب الإعلام الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۲۱) قواعد الأحکام، العلامه الحلی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۲۲) القواعد الفقهیّه، السید البجنوردی، تحقیق: محمّد حسین الدرایتی و مهدی المهریزی، مؤسسه الهادی، قم، ۱۴۱۹ ق.

۲۳) القواعد و الفوائد، الشهید الأول، تحقیق: عبد الهادی الحکیم، الطبعه الثانیه، مکتبه المفید، قم.

۲۴) کشف الالتباس عن موجز أبی العباس، الشیخ الصیمری، مؤسسه صاحب الأمر (عج)، قم، ۱۴۱۷ ق.

۲۵) کشف اللثام، الفاضل الهندی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۶ ق.

۲۶) کفایه الأحکام ، المحقّق السبزواری ، تحقیق : الشیخ مرتضی الواعظی ، مؤسسه النشر الإسلامی ، قم، ۱۴۲۳ ق .

۲۷) کفایه الأصول، الآخوند الخراسانی، مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعه الخامسه، قم، ۱۴۲۰ ق.

۲۸) المبسوط ، الشیخ الطوسی، مؤسسه الإسلامی، قم، ۱۴۲۲ ق .

۲۹) مجمع الفائده و البرهان، المحقق الأردبیلی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۰۲ ق.

۳۰) مختلف الشیعه ، العلاّمه الحلی ، الطبعه الثانیه ، مکتب الإعلام الإسلامی ، قم، ۱۴۲۳ ق .

۳۱) مدارک الأحکام ، السید محمد العاملی ، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۰ ق .

ص: ۳۱۲

۳۲) مسالک الأفهام، الشهید الثانی، مؤسسه المعارف الإسلامیه، الطبعه الثانیه، قم، ۱۴۲۱ ق.

۳۳) مستند الشیعه، المولی أحمد النراقی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، مشهد، ۱۴۱۵ ق.

۳۴) مشارع الأحکام ، الشیخ محمدحسین الإصبهانی الحائری ، تحقیق: مهدی الباقری السیانی، اصفهان، ۱۳۸۷ ش (میراث حوزه اصفهان، ج ۵) .

۳۵) مشارق الشموس فی شرح الدروس ، المحقّق الخوانساری ، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم.

۳۶) المعتبر، المحقق الحلی، مؤسسه سید الشهداء علیه السلام ، قم، ۱۳۶۴ ش.

۳۷) مفتاح الکرامه ، السید جواد العاملی ، تحقیق : الشیخ محمدباقر الخالصی ، قم ، مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۱۹ ق .

۳۸) الموجز الحاوی، ابن فهد الحلی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، مکتبه آیه اللّه المرعشی، قم، ۱۴۰۹ ق.

۳۹) نهایه الاحکام، العلامه الحلی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، الطبعه الثانیه، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۳ ق.

۴۰) وسائل الشیعه، الشیخ حر العاملی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، الطبعه الثالثه، نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۱۶ ق.

۴۱) هدایه المسترشدین، الشیخ محمد تقی الرازی النجفی الإصفهانی، مؤسسه النشر الإسلامی،قم، ۱۴۲۰ ق.

المصادر الفارسیه

۴۲) اجازات آیه اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، مهدی باقری سیانی، کانون پژوهش، چاپ دوم، اصفهان، ۱۳۸۹ ش.

۴۳) أعلام اصفهان، سیّد مصلح الدین مهدوی، تحقیق: غلامرضا نصراللهی، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، اصفهان.

ص :۳۱۳

۴۴) دانشمندان و بزرگان اصفهان، سیّد مصلح الدین مهدوی، تحقیق: رحیم قاسمی و محمدرضا نیلفروشان، انتشارات گلدسته، اصفهان، ۱۳۸۴ ش.

۴۵) فرهنگ نامه اصول فقه، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، پژوهشگاه علوم فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۹ ش.

۴۶) فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه اللّه مرعشی نجفی، سید احمد حسینی، چاپ اول، نشر: کتابخانه آیه اللّه مرعشی، قم، ۱۳۷۴ ش.

۴۷) فهرستواره دست نوشته های ایران (دنا)، مصطفی درایتی، (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی)، تهران، ۱۳۸۹ ش.

۴۸) گلشن اهل سلوک، رحیم قاسمی، کانون پژوهش، چاپ دوم، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.

۴۹) میراث حوزه اصفهان، جمعی از محققین، به اهتمام محمد جواد نورمحمدی، مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان، اصفهان، ۱۳۷۵ ش.

۵۰) واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه، احمد قلی زاده، بنیاد پژوهش های علمی فرهنگی نور الاصفیاء، تهران، ۱۳۷۹ ش.

حقیقت منی، مذی، وذی و ودی

اشاره

تألیف: محمد جعفر بن محمد طاهر کلباسی

تحقیق و تصحیح: مجتبی مطهری پور

بسم اللّه الرحمن الرحیم

مقدمه محقق

رساله ای که در محضر آن هستیم از عالمِ فاضل، فقیه محدث و عارف کامل مولی محمد جعفر بن محمد طاهر بن عبداللّه خراسانی طوسی اصفهانی کرباسی یزدی(۱) پیرامون یکی از مسائل فقهی به نام حقیقت منی، مذی، وذی، ودی می باشد.

نگاهی کوتاه به زندگی مؤلّف

:

مولی محمدجعفر بن محمدطاهر کرباسی در سال ۱۰۸۰(۲) در شهر کوچکی نزدیک

---

۱ - ۱) علت نامیده شدن ایشان به اسم های مختلف این است که چون در خراسان به دنیا آمدند و نوجوانی را در آنجا گذرانده اند به «خراسانی» نامیده شدند و چون تحصیلات و تدریس را در اصفهان گذرانده اند، به «اصفهانی» و چون مدّتی را در بازار نیم آورد اصفهان مشغول به تجارت کرباس بودند به «کرباسی» معروفند و بالاخره چون چند سال آخر عمر و محل دفن این شخصیت در یزد بوده به «یزدی» معروفند.

۲ - ۲) روضات الجنّات، ج ۳، ص ۲۶۰؛ عبارت صاحب الروضات این چنین است: و کان تاریخ ولادِته کما وجدتُه بخطّه الشریف علی ظهر کتاب «الاکلیل» فی سنه «ثمانین و ألف». البته در کتاب ریاض الجنه، ج ۲، ص ۲۸۳ آمده است: قال رحمه الله فی کتاب الموسوم بالطباشیر، بالفارسیه ما صورته «و تاریخ ولادت بنده از این نظم ظاهر می شود که: ب ل الف و ثمانین به طالع محمود رسید مژده مولود عاقبت مسعود

نیشابور به نام خبوشان که امروزه به قوچان معروف است، متولد شد. بعد از سپری کردن ایام طفولیّت و نوجوانی برای تحصیل علوم دینی و کسب معارف به شهر مقدس مشهدالرضا علیه الصلوه والسلام مسافرت کردند و در آن دیار از محضر محدّث کبیر شیخ حر عاملی طاب ثراه مؤلّف کتاب گرانقدر «وسائل الشیعه» بهره بردند. و از ایشان اجازه نقل روایت دریافت می کنند.(۱)

ایشان در سال ۱۱۰۳ ق در سن ۲۳ سالگی به اصفهان مهاجرت می کنند و در محضر اساتید بزرگواری همچون علاّمه مجلسی قدس سره ، آقا جمال و آقا رضی خوانساری، میر اسماعیل و محمدصالح خاتون آبادی، فاضل سراب و فاضل هندی به کسب علم و فراگیری علوم دینی می پردازند.

پس از رحلت علاّمه مجلسی در سال ۱۱۱۰ ق در مدرسه ملاّ عبداللّه که در آن زمان میرزا جعفر بن محمد باقر سبزواری، فرزند محقق سبزواری نیز در مدرسه تدریس می کردند، حجره ای گرفت و تا سال ۱۱۲۲ ق مشغول تحصیل و تدریس شد. ایشان چند سالی را نیز از سال ۱۱۲۲ تا ۱۱۲۵ ق در کنار تألیف و انجام وظائف عالمان دینی، به تجارت کرباس در بازار نیم آورد اصفهان برای کسب رزق و روزی پرداخت.(۲)

مولی محمدجعفر کرباسی در بین سالهای ۱۱۳۰ ۱۱۴۲ ق در پی فتنه افغان به ایران و شهر اصفهان، به روستائی در نواحی اصفهان به نام کوپا (کوهپایه فعلی) فرار کرد و در کوههای آن منطقه مخفی شده به تألیف مشغول شدند.

ص: ۳۱۶

۱- ۱) این مطلب را ایشان در اوّل کتاب نوادر الاخبار خود تصریح کرده است.

۲- ۲) ریاض الجنه، ج ۲، ص ۲۸۴.

مولی محمـدجعفر کرباسـی اواخر عمر خود را در یزد سپری کرده انـد و سـال سـفر ایشـان به یزد مشـخص نیست، امّا از برخی نوشـته ها چنین به دست می آید که در سال ۱۱۵۱ ق در یزد مشـغول به تألیف کتاب تباشیر بودند. در نسخه ای از نسخ کتاب اکلیل المنهج از آثار ایشان آورده که ابتدای سـفرش سال ۱۱۵۴ بوده است و در آنجا نیز اشاره ای به مقصد سـفر نکرده است. باری از سال ۱۱۴۳ تا ۱۱۵۱ ق زندگی مولی محمدجعفر کرباسی مشخص نیست که او در اصفهان یا یزد، زندگی کرده است.

مولی محمدجعفر کرباسی از نگاه بزرگان

بزرگان عصر مولی محمد جعفر با تعابیر بلندی از ایشان تجلیل کرده اند که در اینجا به ذکر برخی از آنها می پردازیم.

۱) علّامه مجلسی در اجازه خود درباره ایشان اینگونه می فرماید:

المولی الأولی، الفاضل الکامل، العالم العامل، المتوقّد الـذکی الألمعی مولانا محمـدجعفر بن المولی محمـد طاهر رزقه اللّه نیل أعلی مدارج المعالی و المفاخر.(۱)

۲) ملاّ عبدالنبی القزوینی در کتاب تتمیم أمل الآمل می فرماید:

کان فاضـلاً نبیه الشأن، و عالماً رفیع المکان، سـمّو فضـله و علوّ علمه ممّا أیّده البدیهه والبرهان، و التتبع و التفحّص لِکُتُبِه یصیره کالعیان، جمع بین العلوم العقلیّه و النقلیّه، فمهّر فیهما و اکتبسـهما فحـذق فیهما، و مع ذلک کان منزهاً مقـدّساً خلیقاً ورعاً متعبداً زاهداً، لایشتبهه فی شیءٍ من ذلک منه.(۲)

۳) صاحب روضات الجنات در کتابش می فرماید:

الفاضل الکامل المتتبع الماهر مولانا محمدجعفر بن محمدطاهر الخراسانی(۳)

۱- ۱) اکلیل المنهج فی تحقیق المطلب، ص ۱۰.

۲- ۲) تتمیم امل الآمل، ص ۹۵.

۳- ۳) روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۶۰.

۴) علامه آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه می فرماید:

عارفٌ متصوّفٌ جلیلٌ ماهرٌ....(۱)

۵) میرزا محمدحسن زنوزی، در ریاض الجنه می فرماید:

کان عالماً فاضلاً کاملاً عابداً ورعاً مقدساً تقیاً نقیاً فقیهاً محدثاً حکیماً عارفاً مرتضاً مرتاضاً صاحب الکرامات.(۲)

۶) میرزا محمدعلی اردبیلی در حاشیه کتاب جامع الرواه می فرماید:

الأستاذ الاستناد دام ایّام افاداته الی یوم التناد، الشیخ الجلیل والماهر النبیل، کوثر الدرایه و جعفر الروایه.(۳)

شاگردان

:

مولی محمدجعفر کرباسی در بین سالهایی (۱۱۱۰ ۱۱۲۵) که در مدرسه ملاـ عبداللّه سکونت داشتند در کنار کسب علم، شاگردانی را هم به جامعه علم و اندیشه تحویل دادند که می توان از ملّا اسماعیل خواجوئی در علم درایه و رجال نام برد. شیخ آغابزرگ تهرانی در الذریعه، محمد بن علی بن عبدالنبی مقابی بحرانی را از شاگردان و مجازین روائی مؤلّف شمرده است.(۴) نیز از مولی محمد علی اردبیلی صاحب جامع الرواه نقل شده است که: ایشان یکی از اساتید خود را مولی محمدجعفر کرباسی شمرده است.(۵)

امّا در کتب تراجم اطلاعی از دیگر شاگردان این عالم بزرگوار وجود ندارد، ولی این

۱- ۱) طبقات اعلام الشیعه، القرن ۱۲، ص ۱۴۱.

۲- ۲) ریاض الجنه، ج ۲، ص ۲۸۲ ۲۸۳.

۳- ۳- تلامذه العلاّمه المجلسی، ص ۸۸، به نقل از حاشیه جامع الرواه اردبیلی.

۴- ۴) الذریعه، ج ۱، ص ۲۴۲، موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

۵- ۵) تلامذه العلامه المجلسی، ص ۸۸.

مطلب روشن است که بزرگانی از چشمه جوشان کلام وی سیراب شده اند که از جمله آنان عبدالرزاق و عبدالکریم فرزندان آن عالم بزرگوار نیز می باشند.

آثار و تألیفات

مولی محمدجعفر خراسانی در کنار تعلیم و تعلّم، تحصیل و تربیت شاگردان، آثار به یادماندنی و ارزنده ای نیز برای محققان علوم دینی به یادگار گذاشته است که به اجمال به معرفی آنان می پردازیم.

۱) آداب المتعلمین؛ در کیفیت تحصیل علم که به اسم میرزا محمد تألیف کرده اند.

۲) اصحاب امیرالمؤمنین.

۳) اصحاب النبی صلی اللّه علیه و آله(۱).

۴) إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب که در سال ۱۱۳۴ در فتنه افغان در بحث رجال می باشد و در زمانی که آن جناب در کوهپایه اصفهان اقامت داشت، تألیف کرده است. این کتاب تعلیق و تکمله ای بر کتاب «منهج المقال» مولانا میرزا محمد استرآبادی می باشد.(۲)

۵) تباشیر (یا طباشیر)؛ که پیرامون عرفان و صوفی گری و بعضی از ریاضتهای نفسانی به صورت ایماء و اشاره است که آن را در سال ۱۱۵۱ ق در یزد تألیف کرده است.

۶) حاشیه تهذیب الأحکام؛ ایشان حواشی که علامه مجلسی بر تهذیب الاحکام نوشته اند را تبویب و مرتب کرده اند و همچنین برخی حواشی اصحاب فن را نیز بر آن افزوده اند. و بر بیشتر حواشی استادش توضیحاتی را با عنوان «قلت» آورده اند.

---

۱ - ۱) ظاهراً دو کتاب اصحاب امیرالمؤمنین و اصحاب النبی جزئی از تلخیص سرّ السلف است که به کتاب إکلیل المنهج ضمیمه شده است.

۲- ۲) روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۶۱.

۷) حاشیه کفایه المقتصد محقق سبزواری.

۸) حرمه الغناء؛ رساله ای مختصر در حرمت غنا.

۹) حقیقت منی و مذی، وذی و ودی.

۱۰) خمسهٌ ضروریه؛ که پیرامون پنج رساله فقهی، إرث، رضاع، طلاق، قضاء و نکاح است و گویا مؤلّف موفّق به تألیف رساله اِرث و رضاع شده و سه رساله دیگر موجود نیست.

۱۱) رضاعیه (مسائل رضاع)؛ به صورت فارسی و برای فرزندش عبدالکریم تألیف کرده است.

۱۲) شرح الکتب الاربعه.

۱۳) الصحف الإدریسیه.

۱۴) فوائد الأخبار للأصدقاء والأحبار؛ که پیرامون روایات فقهی است.

۱۵) قاعده الجمع بین الأخبار المختلفه؛ در سال ۱۱۲۱ ق در موضوعات مختلف از جمله تراجیح منصوصه، تفسیر ظواهر قرآن، علم معتبر در نزد شارع و اوامر و نواهی مطلقه تألیف شده است.

۱۶) گوهر مراد؛ در مواعظ و اخلاق به صورت فارسی که در سال ۱۱۲۳ ق به اسم فرزندش عبدالرزاق تألیف کرده است.

۱۷) مدارک المدارک (یا ادراک المدارک)؛ که آن را در سال ۱۱۰۷ ق در اصفهان تألیف و شرحی بر کتاب طهارت مدارک الأحکام سید محمد عاملی است.

۱۸) مسائل ایادی سبأ؛ ۲۸۶ سؤال فقهی است که آنها را به صورت دوازده باب از احکام فقهی تألیف کرده است.(۱)

۱- ۱) این سؤالات، مجموعه ای است از مسائلی که بعضی از بزرگان از جمله: میرزا محمد بن فیاض اصفهانی، حاج محمود میبدی، حاج محمد شریف بیرجندی، مجدالدین شوشتری و غیرهم از علاّمه مجلسی پرسیده اند و مولی محمدجعفر کرباسی این جوابها را به خواهش بعضی از اهالی مشهد و سبزوار جمع آوری و مدوّن کرده است. بنگرید: الذریعه، ج ۲۰، ص ۳۳۷.

۱۹) معادیه؛ رساله ای فارسی در باب معاد که به اسم معزالدین کتابت شده است.

۲۰) المواعظ والأخلاق؛ در آداب سلوک در سفر که برای عالم جلیل امیر شکراللّه کرمانی آن را کتاب کرده است.

۲۱) نوادر الأخبار؛ در بیان اخبار نادره و شرح آن که در سال ۱۱۲۲ ق تألیف شده است.

فرزندان

:

تا آنجا که در بعضی از نوشته جات مؤلّف و نسخه هائی که در دسترس هست و آنچه که در کتب رجالی آمده است ایشان دارای چهار فرزند می باشند.

۱) عبدالرزاق: که کتاب گوهر مراد را برای او تألیف کرده است.

۲) عبدالکریم: که کتاب رساله رضاعیه را برای او تألیف کرده است.

۳) محمدحسین: که طبق تصریح محمدجعفر کرباسی نسخه ای از کتاب مدارک الإدراک را به فرزندش محمدحسین هدیه کرده است.

۴) ابراهیم.

وفات

در مورد تاریخ وفات مولی محمدجعفر کرباسی اختلاف وجود دارد. در این باره به سه تاریخ دست پیدا کرده ایم:

۱) سال ۱۱۵۰ ق؛ چون بر روی قبر ایشان اینگونه نوشته شده است:

صاحب المقامات السنیه، و کاسب الحالات العلیه، الجِدُّ الأعظم والنحریر المعظم، اویس عصره وکمیل دهره، المولی الکامل المکمل والمقتدی الفاضل المفضل العابد،

فخرالأمّه مولانا محمدجعفر الملقب بالکرباسی الذی وصل إلی الرضوان بالتأسی، اسکنه اللّه الجنان وآمنه من المخاوف والأحزان، وکان ارتحاله قدس سره من الدار الفانیه إلی عالم البقاء فی خمسین بعد المائه والألف من هجره سید الأنبیاء علیه وآله آلاف التحیه والثناء.

۲) بعد از سال ۱۱۵۱ ق؛ چون کتاب تباشیر در سال ۱۱۵۱ ق تألیف شده و به گفته بسیاری از بزرگان و علما، فوت ایشان بعد از سال تألیف کتاب تباشیر است.

۳) سال ۱۱۷۵ ق؛ چون در رساله تباشیر آنگونه که خود مؤلّف بیان کرده است، خودش خبر از فوتش را در سال ۱۱۷۵ داده است. ایشان در آن کتاب آورده است: نه مرضم مرض موت باشد و هر لحظه چشم انتظار در راه، و انتهای مرض به ۷۵ هجری.(۱)

امّا آنچه که مسلم است ایشان بعد از سال ۱۱۵۴ ق رحلت کرده اند، چون در ابتدای کتاب اکلیل المنهج تصریح کرده اند به این که در سال ۱۱۵۴ ق عزم سفر کرده اند.

به هرحال این عالم بزرگوار و دانشمند عارف پس از سپری کردن عمری پربرکت در کسب معارف اهل بیت و تربیت شاگردانی در مسیر اهل بیت علیهم السلام ، در یزد به دیار باقی شتافت و بدن مطهّرش در مقبره ای قدیمی در یزد به نام «جُوی هُرهُر» به خاک سپرده شد. بعد از چند سال شخص نیکوکاری به نام حسین علی هراتی بر روی مقبره ایشان عمارتی را بنا کردند که هم اکنون در کنار خیابان حضرت مهدی، مورد توجه عام و خاص و پناهگاه عموم مردم قرار گرفته است. روحش شاد و یادش گرامی باد.

۱- ۱) ریاض الجنه، ج ۲، ص ۲۸۴.

برگ اول نسخه خطی رساله حقیقت

ص: ۳۲۳

برگ آخر نسخه خطی رساله حقیقت

حقیقت منی، مذی، وذی و ودی

[منی چیست؟]

بعد؛ چنین گوید بنده قاصر محمد جعفر ابن محمد طاهر که: این فایده ایست در بیان معرفت حقیقت منی و مذی و وذی و ودی و احکام هر یک.

منی چیزیست که خروج آن موجب غسل است و هرگاه یقین حاصل باشد به آنکه، خارج، منیست به هر صفت و به هر حال(۱)، موجب غسل خواهد بود و گفته اند که مجمع علیه اصحاب ما است.(۲)

و دلالت دارد بر آن روایت عنبسه بن مصعب از ابی عبداللّه علیه السلام قال: «کان علی علیه السلام لایری فی شیء الغسل إلا فی الماء الأکبر»(۳) و با اشتباه، معتبر در آن، صفاتست، پس هرگاه شهوت و دفق و فتور جسد بوده باشد، خارج، منی خواهد بود؛ مگر در مریض که دفق در او معتبر نیست و دلالت دارد بر آن صحیحه علی بن جعفر و موسی بن جعفر علیهماالسلام قال: «سألته عن الرجل یلعب مع المراه و یقبّلها فیخرج منه المنی، فما علیه؟ قال: إذا

۱- ۱) الخلاف، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲- ۲) الإستبصار، ج ۱، ص ۱۰۹، باب أن التقاء الختانین یوجب الغسل، حدیث ۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۱۱۹، باب حکم الجنابه و صفه الطهاره منها، حدیث ۶.

جاءت الشهوه و دفع(۱) بخروجه، فعليه الغسل و ان كان إنما هو شيء لم يجد له فتره و لا شهوه، فلا بأس».(۲)

و مرسله ابن رباط که بعد از این ذکر شود نیز دلالت دارد بر فتور جسد و غسل واجب نیست، مگر با یقین به سبب؛ و ظن به آن کافی نیست. دلالت دارد بر این، حسنه حسین بن ابی العلا قال: «سألت أباعبداللّه عليه السلام عن الرجل يرى فی المنام حتى يجد الشهوه و هو يرى أ نّه قد احتلم و إذا استيقظ، لم ير فی ثوبه الماء و لا فی جسده، قال: ليس عليه الغسل.

و قال: كان علی عليه السلام يقول: إنّما الغسل من الماء الاكبر فإذا رأى فی منامه و لم ير الماء الأكبر، فليس عليه غسل».(۳)

[مذی چیست؟]

و مذی چیزیست که بیرون آید عقیب ملاعبه و تقبیل چنانچه در کلام اهل لغت(۴) تصریح به این معنی واقع شده؛ و در فقیه(۵) گفته است که: مذی آن چیزیست که بیرون می آید پیش از منی.

ص: ۳۲۶

۱- ۱) در مصدر + «و فَتَرَ».

۲- ۲) قرب الإسناد، ص ۱۸۱، ح ۶۷۰؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۱۰۴، باب أن خروج المنی يوجب الغسل على كل حال، حديث ۲؛ تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۱۲۰، باب حكم الجنابه و صفه الطهاره منها، حديث ۸ .

۳- ۳) الكافی، ج ۳، ص ۴۸، باب احتلام الرجل و المرأه، حديث ۱؛ الإستبصار، ج ۱، ص ۱۰۹، باب أنّ التقاء الختانين يوجب الغسل، حديث ۶.

۴- ۴) الصحاح، ج ۱، ص ۲۴۹؛ القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۸۹.

۵- ۵) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۶۶ و عبارت اين چنين است: «و المذى ما يخرج قبل المنى».

و بعضی از اصحاب گفته اند که: آبیست ثخین که بیرون آید در نزد ملاعبه و تقبیل.(۱)

و بعضی گفته اند(۲) که: آب رقیق لزجیست که بیرون آید عقیب شهوت و مراد به رقیق، بالاضافه به منی است و به ثخین، بالاضافه به بول و مراد به قول او که در نزد ملاعبه و تقبیل است، آنست که با ملاعبه و تقبیل می باشد اعم از آن که در حال ملاعبه بیرون آید یا عقیب آن و ظاهرا که تخصیص به عقیب، به جهت آن باشد که اغلب چنان می باشد یا آنکه احساس به آن عقیب ملاعبه واقع می شود و بیرون آمدن آن عقیب شهوت، اعم از آنست که با فاصله بوده باشد یا بدون فاصله؛ و به این جهت صحیح است که بعضی از اصحاب را قایل شده است که: مس فرج ناقض وضو است گفته است که مذی به جهت مس فرج موجب نقض وضو نیست پس در تفاسیر مذکوره اختلافی نخواهد بود، مگر در تخصیص شهوت چنانکه دانسته شود.

و بدانکه نقل اجماع علماء شیعه شده است به آنکه مذی ناقض وضو نیست هرگاه نبوده باشد از شهوت؛ و اکثر علما قائل شده اند(۳) که ناقض نیست اگر چه از شهوت باشد و این اظهر است و دلالت دارد بر این اخبار بسیار و صریح است در این، صحیحه ابن ابی عمیر عن غیر واحد من أصحابنا عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: «لیس فی المذی من الشهوه و لا من الانعاض و لا من القبله و لا من مسّ الفرج و لا من المضاجعه وضوء و لا

۱- ۱) این مطلب را از کسی از اصحاب یافت نکردیم، إلّا در کتاب بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۷ که عبارت علامه مجلسی به این صورت است: فامّا المذی فهو ما یخرج عقیب الملاعبه و التقبیل کما فی الصحاح و القاموس.

۲- ۲) نهایه الاحکام، ج ۱، ص ۲۶۷ و عبارت این چنین است: «و اما المذی: و هو ماء لزج رقیق یخرج عقیب الشهوه علی طرف الذکر».

۳- ۳) نهایه الأحکام، ج ۱، ص ۷۴؛ عبارت این است: المشهور عند علمائنا عدم النقض به، سواءٌ القبل و الدّبر، منه أو من غیره رجلًا أو امرأهً، باطناً أوْ ظاهراً، بشهوهٍ أو غیرها.

يغسل منه الثوب و لا الجسد»(۱)، يعنی نيست در مذی از شهوت و در مذی از انعاض و در مذی از قبله و در مذی از مس فرج و در مذی از مضاجعه وضوء

و محتمل است که معنی خبر آن باشد که نيست در مذی از شهوت و نه در انعاض و نه در قبله و نه در مسّ فرج و نه در مضاجعه وضوء و بر هر تقدير مذی از شهوت ناقض خواهد بود

و ايضا دلالت دارد بر آن صحيحه زيد شحام؛ قال: قلت لأبی عبداللّه عليه السلام : «المذی ينقض الوضوء؟ قال: لا و لا يغسل منه الثوب و لا الجسد إنّما هو بمنزله البزاق و المخاط»(۲) و ابن جنيد(۳) از علماء شيعه قائل شده است به آنکه هرگاه مذی بيرون آيد عقيب شهوت ناقض وضوء خواهد بود.

و دلالت دارد بر آن صحيحه علی بن يقطين قال: «سألت أبا الحسن عليه السلام عن المذی أينقض الوضوء، قال: إن كان من شهوه نقض».(۴) و می تواند که اين خبر محمول بر استحباب باشد، جمعاً بين الأخبار.

و صاحب بحار در بعضی از فوائد خود بعد از آن که نقل کرده است تفسير مذی را به آنکه آب رقيق لزجيست که بيرون می آيد عقيب شهوت، گفته است که: ظاهر نمی شود از برای تقييد ابن جنيد وجه وجيهی.(۵) انتهی.

ص: ۳۲۸

۱- ۱) الإستبصار، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳۰۰ ۱۰ و ص ۱۷۴، ح ۶۰۵ ۱ ؛ تهذيب الأحکام، ج ۱، ص ۲۵۳، ح (۷۳۴) ۲۱.

۲- ۲) الإستبصار، ج ۱، ص ۹۱، باب حکم المذی و الوذی، حديث ۳ ؛ تهذيب الأحکام، ج ۱، ص ۱۷، باب الأحداث الموجبه للطهاره، حديث ۴۰.

۳- ۳) در کتاب مختلف الشيعه، ج ۱، ص ۲۶۱ از ابن الجنيد نقل می کند که: «إن خرج عقيب الشهوه ففيه الوضوء»؛ اگر مذی بعد از شهوت خارج شود، پس در آن وضو است.

۴- ۴) الإستبصار، ج ۱، ص ۹۳، باب حکم المذی و الوذی، حديث ۸ ؛ تهذيب الأحکام، ج ۱، ص ۱۹، باب الأحداث الموجبه للطهاره، حديث ۴۵.

۵- ۵) ملاذ الأخيار فی فهم تهذيب الأخبار، ج ۱، ص ۹۶؛ با عبارت علاّمه مجلسی اين چنين است: «و علی ما عرفت من كلام الفقهاء و أهل اللغه لايظهر لتقييد ابن الجنيد رحمه اللّه عليه وجهٌ وجيهٌ».

و محتمل است که گفته شود که مذی خالی از شهوت فی الجمله نمی باشد(۱) چنانکه دلالت دارد بر آن مرسله ابن رباط از ابی عبدالله علیه السلام قال: «یخرج من الاحلیل المنی و المذی و الودی و الوذی، فامّا المنی، فهو الذی تسترخی له العظام و یفتر منه الجسد و فیه الغسل و أمّا المذی فیخرج من الشهوه و لا شیء فیه و أما الودی فهو الذی یخرج بعد البول و أما الوذی فهو الذی یخرج من الادواء و لا شیء فیه».(۲)

لکن مذی گاهی می باشد از شهوت ضعیفی چنانکه در قُبله و مس فرج و مضاجعه و غیره باشد.(۳)

و گاهی می باشد از شهوت شدیدی چنانکه بیرون می آید مذی به حدی که خارج باشد در کثرت از حد معتاد و آنچه شیخ طوسی(۴) حمل کرده است بعضی از اخبار را به آنکه مراد آنست که بیرون باشد از معهود معتاد به جهت کثرت، در این هنگام موافق خواهد بود با مذهب ابن جنید.

لکن بعضی از اصحاب گفته اند(۵) که: کلام شیخ در تهذیب مذهبی نیست، بلکه ایراد

۱- ۱) بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۲۱۷ ؛ عبارت علاّمه مجلسی این است: «و الأظهر ما ذهب الیه الاکثر و ما ذهب إلیه ابن الجنید، فلا نعرف له معنی، إذ الظاهر من کلام أهل اللغه و غیرهم لزوم کون المذی عقیب الشهوه».

۲- ۲) الإستبصار، ج ۱، ص ۹۳، باب حکم المذی و الوذی، حدیث ۱۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۰، باب الأحداث الموجبه للطهاره، حدیث ۴۹. * چنان که در تفخیذ و استمناء اتفاق افتد، علی ما قیل. منه.

۳- ۳) تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۱۹؛ عبارت این است: «هذا نحمله علی أنه إذا کان خارجاً عن المعهود لأنّ المعهود المعتاد لایجب منه إعاده الوضوء، سواء خرج عن شهوه أو عن غیر شهوه أو یکون المراد بما ضربٌ من الإستحباب».

۴- ۴) بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۱۷؛ عبارت علاّمه این چنین است: «و قد یشعر کلام الشیخ فی التهذیب بنقضه إذا کان کثیراً خارجاً عن المعتاد، قال علی سبیل الإحتمال للجمع بین الأخبار».

کرده است آن را در مقام بحث بر سبیل احتمال، پس هرگاه در اخبار واقع باشد که مذی موجب وضوء نیست محمول بر معتاد خواهد بود علی الاستحباب یا بر وجوب بر مذهب ابن جنید، چنانکه مراد ابن جنید به خروج از شهوت خروج بر غیر معتاد بوده باشد.

[وذی چیست؟]

و وذی چیزیست که بیرون آید بعد از منی در عقب آن چنانکه تصریح شده است به آن در فقیه(۱) و بعضی از اصحاب گفته اند(۲) که: نیافته ایم «وذی» بذال معجمه را در لغت؛ لکن شهید ثانی(۳) نقل کرده است که آن چیزیست که بیرون آید عقیب انزال.

و در مرسله ابن رباط(۴) متقدمه گذشت که وذی آن چیزیست که بیرون آید از ادواء و بعضی در این مقام گفته اند(۵) که: وذی به معنی عیب است، چنانکه ذکر کرده اند آن را

۱- ۱) من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۶۶: عبارت این است که: «و الوذی، ما یخرج بعد المنی علی أثره».
۲- ۲) ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۱، ص ۹۶؛ عبارت علّامه مجلسی این چنین است: «و لم نجد بالمعجمه فی اللغه، و لکن ذکر الشهید رحمه الله أنه بالمعجمه: ما یخرج عقیب الإنزال».
۳- ۳) حاشیه شرائع الإسلام، ص ۲۸ ؛ عبارت شهید ثانی این چنین است: «و بالمعجمه (الوذی) ماءٌ یخرجُ عقیب الإنزال» و رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۱۲۱۱.
۴- ۴) الإستبصار، ج ۱، ص ۹۳، باب حکم المذی و الوذی، حدیث ۱۱.
۵- ۵) القاموس المحیط، ج ۴، ص ۳۹۹ ؛ الوذی: الخدش و بهاء: الوجع و المرض، و الماء القلیل و العیب؛ الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۲۲؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۶، تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۸۶.

لغویین و گویا اطلاق کرده اند(۱) بر آن چیزی که بیرون آید از ادواء، یعنی امراض از قبیل اطلاق سبب بر مسبّب و از بعضی اخبار ظاهر می شود که خروج آن از حبایل است و حبایل یا عروق ظهر است یا عروق ذکر.

و بر هر تقدیر ظاهر آنست که تا مزاج از حد اعتدال طبیعی بیرون نرود و فتوری به عروق مذکوره عارض نشود وذی خارج نشود و در این هنگام موافقت حاصل است میان آنکه بیرون می آید از ادواء و بیرون می آید از حبایل و دلالت دارد بر آنکه موجب طهارت نیست صحیحه زید شحام و زراره و محمد بن مسلم از ابی عبداللّه علیه السلام أنه قال: «إن سألت من ذکرك من شیء من مذی أو وذی، فلا تغسله و لا تقطع له الصلوه و لا تنقض له الوضوء إنّما هو ذلک بمنزله النخامه(۲) کل شیء خرج منک بعد الوضوء، فإنّه من الحبائل».(۳)

و ظاهر آنست که مراد از وضوء در این موضع معنی لغوی آنست یعنی استنجاء از بول.

[ودی چیست؟]

و ودی چیزیست که بیرون آید عقیب بول، چنانکه تصریح شده است به آن در فقیه(۴) و صاحب حبل المتین(۵) گوید: آب ثخین است که بیرون آید عقیب بول و خلافی نیست میان علماء ما در عدم نقض آن.

۱- ۱) بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۲۱۸؛ عبارت این است: «أما الوذی بالمعجمه فلم یذکر فیما عندنا من کتب اللغه معنی مناسب له، و قد مر تفسیره فی الخبر، و الأدواء: جمع الداء و لعل المعنی ما یخرج بسبب الأمراض».

۲- ۲) ظاهراً در متن النجاسه می باشد ولی در روایت النخامه می باشد.

۳- ۳) الاستبصار، ج ۱، ص ۹۴، باب حکم المذی و الوذی، حدیث ۱۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۱، باب الأحداث الموجبه للطهاره، حدیث ۵۲.

۴- ۴) من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۶۶ ؛ عبارت این است: «و الودی، ما یخرج علی أثر البول».

۵- ۵) حبل المتین، ص ۳۱ ؛ عبارت این است: «و الودی بالدال المهمله الساکنه: ماء ثخین یخرج عقیب البول و لا خلاف بین علمائنا رضوان اللّه علیهم فی عدم نقض المذی المجرد عن الشهوه کما لاخلاف بینهم فی عدم نقض الودی مطلقاً».

و دلالت دارد بر آن حسنه عبدالملک از ابی عبداللّه علیه السلام «فی الرجل یبول ثم یستنجی ثم یجد بعد ذلک بلّاً، قال: إذا بال فخرط ما بین المقعده و الأنثیین ثلث مرات و غمزٌ ما بینهما ثم استنجی، فإن سال حتی یبلغ السوق(۱) فلا یبالی»(۲) و صحیحه(۳) زید شحام و زراره و محمد بن مسلم متقدمه نیز دلالت دارد بر این.

کتبه محمد جعفر بن محمد طاهر فی سنه ثمانیه عشر و مائه بعد الألف.

۱- ۱) قاموس المحیط، ج ۳، ص ۲۴۷؛ الساق: ما بین الکعب و الرکبه ج: سوق و سیقان و أسؤق.

۲- ۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۶۵، حدیث ۱۴۸ ؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۹۴، باب حکم المذی و الوذی، حدیث ۱۳ ؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۰، باب الأحداث الموجبه للطهاره، حدیث ۵۰ ؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۸۲، باب حکم البلل المشتبه الخارج بعد البول و المنی، حدیث ۲.

۳- ۳) الإستبصار، ج ۱، ص ۹۴، باب حکم المذی و الوذی، حدیث ۱۵.

منابع تحقق

۱) الإستبصار، شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن موسوی خرسان، نشر: دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۲) بحار الأنوار، علامه مجلسی، چاپ دوم، نشر: مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳) تاج العروس، زبیدی، تحقیق: علی شیری، نشر: دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۴) تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن موسوی خرسان، چاپ سوم، نشر: دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۵) حاشیه شرایع الإسلام، شهید ثانی، تحقیق: مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامیه، چاپ اول، نشر: بوستان کتاب قم، قم، ۱۳۸۰ ش.

۶) الحبل المتین، شیخ بهائی، نشر: منشورات بصیرتی، قم.

۷) الخلاف، شیخ طوسی، تحقیق: جماعتی از محققین، نشر: مؤسسه نشر جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ ق.

۸) رسائل الشهید الثانی، شهید ثانی، تحقیق: مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامیه، رضا مختاری، چاپ اول، نشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۹ ش.

۹) الصحاح، جوهری، تحقیق: أحمد عبدالغفور العطار، چاپ چهارم، نشر: دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ ق.

۱۰) القاموس المحیط، فیروزآبادی، دارالعلم، بیروت.

۱۱) قرب الإسناد، حمیری قمی، تحقیق: مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۲) الکافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، نشر: دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.

ص :۳۳۳

۱۳) لسان العرب، ابن منظور، نشر: أدب حوزه، ۱۴۰۵ ق.

۱۴) مختلف الشیعه، علامه حلی، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، نشر: مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۸ قم.

۱۵) ملاذ الأخیار فی فهم الأخبار، علامه مجلسی، تحقیق: سید مهدی رجائی، نشر: کتابخانه آیه اللّه مرعشی، قم، ۱۴۰۶ ق.

۱۶) من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: مؤسسه نشر اسلامی، قم.

۱۷) نهایه الأحکام، علامه حلی، تحقیق: سید مهدی رجائی، چاپ دوم، نشر: انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.

۱۸) وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ دوم، نشر: مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۴ ق.

ص: ۳۳۴

لب النظر فی علم المنطق

اشاره

تألیف: ملّا حبیب اللّه کاشانی

تحقیق و تصحیح: سید مصطفی موسوی بخش

مقدمه محقق

اشاره

خطاپذیری فکر و علم آدمی به این خطاپذیری، انگیزه ای شد برای پیدایش و تدوین علمی که بواسطه رعایت قوانین آن، بشر از خطای ذهنی در امان ماند. و به تعبیر شیخ الرئیس در اشارات، از ضلالت در فکرش مصونیت یافت.(۱)

این علم در تعابیر اسلامی منطق نام گرفت. موضوع این علم را تعریف و استدلال برشمرده اند، اولی در حوزه مفاهیم و تصورات و دومی در حوزه قضایا و تصدیقات. و منطق را چنین تعریف نموده اند:(۲)

«آله قانونیه تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی الفکر».(۳)

منطق ماهیتی ابزاری دارد و از جمله علوم آلی به حساب می آید، به این معنی که زمینه به کارگیری و کاربرد آن در سایر علوم و حوزه هاست نه مسائل خود علم منطق.

بحث در جهت تاریخی منطق نیز خود موضوعی مهم است که استیفاء آن به تفحص کامل بسته و نیازمند است و تفصیل آن را تألیفی مخصوص و مستقل لازم است. هم چنین مقصود در این مقام، بیان زمان پیدایش منطق تدوینی است نه منطق تکوینی و طبیعی، چه در زمان پیدا شدن منطق طبیعی، هنگامی می توانیم بحث کنیم و نتیجه قطعی به دست آوریم که بتوانیم آغاز پیدا شدن بشر را به طور تحقیق، تعیین کنیم و تعیین این موضوع بر فرض امکان مقصود و مربوط به این بحث نیست ولی همین اندازه کافی است که بدانیم پیدا شدن منطق با پیدا شدن بشر توأم است و این دو همزاد در تمام مراحل هستی، همه جا و همه وقت همدوش و هم قدم هستند. منطق طبیعی در حقیقت گوهر زیبایی است که خالق طبیعت در نهاد بشر نهاده و تحفه گرانبهایی است که آن را در لفافه نطق پیچیده و انسان را به اعطاء آن سرافرازی داده است. پس درباره تدوین منطق می گوییم:

در این که منطق از چه زمانی به صورت تدوین درآمده و لباس تألیف به خود پوشیده است، آنچه مشهور و در کتب قدماء و متأخرین مسطور می باشد این است که ارسطوطالیس یونانی(۴) برحسب تقاضی و خواهش اسکندر در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح، منطق را تألیف و تدوین کرد و اسکندر معادل پانصد هزار دینار در برابر انجام این کار به رسم انعام به وی داد و نیز معادل صد و بیست دینار حقوق سالیانه برای وی مقرر داشت و به این جهت منطق در میان پیشینیان به میراث ذی القرنین اشتهار یافت.

و بعضی هم اجماع مورخین را مبنی بر اینکه «نخستین کسی که صورت قیاسها را استنباط کرده، ارسطو می باشد» ادعاء و حکایت کرده اند. قول غیر مشهوری نیز هست که بیان می دارد واضِع منطق، زنون کبیر و مکمل آن، ارسطو و مهذب آن افلاطون بوده است. ولی در مقابل این قول که بیانگر زمینه آغاز پیدایش، تدوین منطق، مورد اعتقاد اسلاف یا معقد اجماع آنان می باشد، قول دیگری نیز می باشد که بیان می دارد ارسطو نخستین مدون منطق در دنیا، یا لااقل نخستین مستنبط آن نباشد، بلکه احتمال قوی می رود که منطق پیش از طلوعش در یونان، از مشرق به ویژه ایران، مهد دانش و مرکز علم و معرفت، طالع و در مظهر کتابت و تدوین و لباس نظام و تألیف متجلی شده و آنگاه در فتنه اسکندر، به وسیله وی کتب منطقی نیز، در طی سائر نفائس علمی و مادی، به یونان انتقال یافته باشد که می توان قرائن و شواهدی را برای تأیید مطلب فوق یادآور شد.

از جمله اینکه پیش از استیلاء اسکندر بر ایران، علوم متنوعه از قبیل فلسفه ونجوم و طب و حساب و غیره در ایران رائج و مدوّن بوده است و وجود علوم مزبور، مخصوصا فلسفه، بدون وجود منطق اگر غیر معقول نباشد، قابل اذعان و قبول هم نخواهد بود.

دیگر اینکه فیثاغورث که استاد سقراط بوده است، بنا به قولی نزد ایرانیان دانش آموخته و افلاطون هم که شاگرد سقراط و استاد ارسطو است بسیار مایل بوده است که به ایران مسافرت و تحصیل کند، بلکه شاگردی خود سقراط نیز نزد شخصی ایرانی نقل شده است.(۵)

پس از بیان چگونگی پیدایش منطق و اقوال پیرامون آن، در مورد چگونگی سیر منطق خواهیم گفت که پس از اینکه ارسطو منطق را در یونان تألیف کرد، بالطبیعه تعلیم و تعلم آن رایج و بحث و فحص پیرامون مطالب آن شروع شده، ولی این تألیف چنان بر اساس متانت و استحکام نهاده شده بود که تاکنون هیچ یک از مناطقه و فلاسفه بعد از ارسطو نتوانسته اند در قواعد و اصولی که وی تأسیس کرده خدشه وارد کنند، بدین ترتیب همان منطق با همان قواعد و اصول اولیه ای که تألیف شده مورد استفاده و قبول گروه دانش پژوه و شیعه فلسفه گردید که یکی از آنان ملاّ حبیب اللّه کاشانی است.

۱- ۱) الاشارات و التنبیهات، ص ۳۹.

۲- ۲) حاشیه ملا عبداللّه علی التهذیب، ص ۳۶.

۳- ۳) المنطق، ص ۱۲؛ الفوائد العلیه، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴- ۴) ارسطو یا ارسطاطالیس یا ارسطوطالیس، حکیم معروف یونانی است که در سال ۳۸۴ پیش از میلاد مسیح در «استاگیرا» که از مستعمرات یونان و تابع «مقدونیه» بوده متولد شده و در حدود سال ۳۲۳ قبل از میلاد در شهر «خلکیس» وفات یافته است.

۵- ۵) رهبر خرد، دیباچه.

نگاهی به زندگی ملاّ حبیب اللّه کاشانی

ملاّـ حبیب اللّه فرزنـد مرحوم علی مـدد در سال ۱۲۶۲ ق در کاشـان دیـده به جهـان گشود و از هشت سـالگی شـروع به درس خوانـدن نمود و تا چهارده سالگی از مقـدّمات نحو و صـرف فارغ گردیـد و بعـد از آن در کاشان و سـپس طهران و آنگاه در عتبـات عالیـات، علوم فقه و اصول و حکمت و سـایر علوم عقلیّه و نقلیّه را از چنـدین نفر از علمـاء و فقهـاء و فضـلاء و حکماء فراگرفت و اجازه روایت نیز یافت. و مخصوصاً از فیض صـحبت مرحوم ملاّ زین العابدین گلپایگانی اعلی اللّه مقامه به درجات عـالیه علم و عمـل و تصـفیه نفس و تهـذیب اخلاـق واصل گردیـد و پس از چنـدی به کاشان برگشـته و در آن شـهر در محلّه دروازه اصـفهان ساکن گردید و به تدریس و تألیف و امامت و ترویج و هدایت و ارشاد پرداخت. پس از چندی به سفر مشهد رفت و در حدود صد و چهل جلد کتاب کوچک و بزرگ، عربی و فارسـی، نظم و نثر تألیف کرد که بسـیاری از آنها به چاپ رسیده و مورد استفاده عوام و خواص گردیده.

و آخر پس از گذرانیدن عمری در علم و عمل و اخلاق فاضـله و صـفات عالیه در روز سه شنبه بیست و سیّم ماه جمادی الآخر سال ۱۳۴۰ ق در کاشان وفات کرد و همانجا در قبرستان دشت افروز دفن گردید.

از جمله آثار او کتاب منتقـد المنافع در شـرح نافع محقق اول در چنـدین جلـد که اعظم و اقدم همه آنها می باشد و این اثر نیز یکی از تألیفات آن بزرگوار بوده که تاکنون به چاپ نرسیده بود. ولی به حول و قوه الهی و کمک دوستان و سروران از جمله حـاج آقـا نورمحمـدی و سـید روح اللّه فـاطمی زاده که از آنهـا تشـکر می کنم این اثر آماده چاپ گردیـد. امیـد است که این خدمت ناقابل مورد قبول حق تعالی و ائمه معصومین علیهم السلام قرار گرفته باشد.

سید مصطفی موسوی بخش

میلاد امام رضا علیه السلام ۱۴۳۳ قمری

ص: ۳۴۴

برگ اول نسخه خطی لب النظر فی علم المنطق

ص: ۳۴۵

برگ آخر نسخه خطی لب النظر فی علم المنطق

ص :۳۴۶

هذا مختصر فی علم المنطق المسمّی ب

«لبّ النظر»

بسم اللّه الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد للّه الذی خلق الإنسان و علّمه المنطق و البيان و الصلوه علی رسوله ميزان الأديان و علی آله موازين القسط و الإيمان .

و بعد ؛ فاعلم : أن المنطق ميراث أهل النظر و قد وضعه المعلم الأوّل(۱) لاسكندر(۲) و الغرض منه تميز لُجَيْن(۳) الفكر عن لَجينه(۴) والتفرقه بين هِجان(۵) النظر عن هجينه(۶) فهو آله تعصم قدم العقل عن الزله و مصباح يضیئ لراعيه فی طرق المحجّه و قد عدّه من الحكمه بعض الأجلّه و مرتبته بعد نبذه من العلوم الأدبيه و بعد تقويم الفكر بالهندسه و موضوعه التصورات و التصديقات المعلومه الموصله إلی المجهوله و مسائله النسب التصوريه و التصديقيه و قسمته إلی أبواب عشره :

ص: ۳۴۷

---

۱ – ۱) المعلّم الاوّل هو أرسطوطاليس الحكيم الشهير اليونانی الذی وُلد فی سنه ۳۸۴ قبل الميلاد فی (اسطاغرا) التی كانت إحدی المستعمرات اليونانيّه و التابعه لِ (مقدونيه) و توفّی حوالی سنه ۳۲۳ إلا فی مدينه (خلكيس)، رهبر خرد، المقدمه.
۲– ۲) الإسكندر المقدونی (۳۵۶ ق. م ۳۲۳ ق. م). من المعروف أنّ فی قرن الرابع قبل الميلاد، أ لّف أرسطو المنطق تلبيةً لطلب اسكندر المقدونی. لذا اشتهر المنطق عند الأسلاف بإرث ذی القرنين. رهبر خرد، المقدمه.
۳– ۳) الفضه.
۴– ۴) كلُّ خليطٍ من دقيق أو نخاله.
۵– ۵) هجان من الأشياء: أجودها و أكرمُها أصلاً.
۶– ۶) يقال: رجل هجين أی: لئيم.

[الباب] الأوّل: فی الألفاظ

و هذا الباب ذکره استطراد(۱) و لذا عدّ الأبواب تسعه بعض الأوتاد.

فالدلاله مطابقه إن کانت علی تمام ما وضع اللفظ له و تضمن إن کانت علی بعضه و إلتزام إن کانت علی خارجه اللازم له عرفاً أو ذهناً . کلّ ذلک بالحیثیّه المخصوصه . و أهل البیان یسمّون الأولی بالوضعیه و الأخیرتین بالعقلیه و الثلاث فی إصطلاح هذا الفنّ وضعیّه و طبعیّه و عقلیّه و کلّ منها لفظیّه و غیرلفظیّه.

و الدال جزئه علی جزء معنا مرکّب تام خبریّ إن صحّ السکوت علیه و احتمل الصدق و الکذب فی ذاته و إلاّ فناقص و إنشائی و غیره مفرد و هو إمّا کلمه أو اسم أو أداه.

و المستعمل فیما وضع له فی إصطلاح به المخاطب حقیقه لغویه و عرفیه خاصه و عامه و فی غیره کذلک للقرینه و العلامه المقبوله مجاز کذلک و ما تعدّد وضعه مشترک والمهجور وضعه الأول منقول یتبع فی الإسم ناقله .

[الباب] الأوّل: فی الألفاظ

الکلّی ما لم یمنع فیه من الکثره؛ فإن کان ذاتیاً لها و عینها، فهو نوع أو جزئها المشترک بالتمام، فجنس قریب إن صلح للجواب به عن البعض و الجمیع و بعید إن اختصّ بالبعض أو المشترک بغیره ففصل قریب فی الجنس القریب و بعید فی البعید و إن کان عرضیّاً فإن أختص فخاصه و إلاّ فعرض عام و قد یلزمان لزوماً بیّناً أو غیر بیّن بالمعنیین .(۲)

۱- ۷) ابن سینا فی مدخل الشفاء یقول هکذا: «لیس للمنطقی من حیث هو منطقی شغل أوّل بالألفاظ إلاّ من جهه المخاطبه و المحاوره و لو أمکن أن یتعلّم المنطقُ بفکره ساذجه إنّما تلحظ فیها المعانی وحدها، لکان ذلک کافیاً و لو أمکن أن یطّلع المحاور فیه علی ما فی نفسه بحیله أخری لکان یغنی عن اللفظ ألبته، منطق الشفاء، المجلد الأوّل، ص ۲۲.

۲- ۸) أی: بمعنی الأعمّ و بمعنی الأخص.

[الباب] الأوّل: فی الألفاظ

المعرف هو التصوّر المعلوم المؤدّی إلی المجهول، فإن کان مؤلّفاً من الجنس و الفصل القریبین، فهو حدّ تامّ و من الجنس القریب و الخاصه، فرسم کذلک و إلاّ فحدّ و رسم ناقصان و یسهل التعریف بالتحدید و هو أن تطلب الأعمّ و المساوی و تمیّز ذاتیهما عن غیر الذاتی بالإنفکاک بحسب الحقیقه و عدمه، ثم ترکّب من ذلک ما سئلت من الأقسام .

[الباب] الأوّل: فی الألفاظ

القضیه هو المرکّب المحتمل فی ذاته للصدق و الکذب، فإن حکم فیها بشیء لشیء آخر بإیجاب أو سلب، فهی حملیه شخصیه إن کان موضوعها جزئیّاً و محصوره إن بیّن فیها کمیّه الأفراد بسورها و هو لفظ «کلّ و بعض و لاشیء و لیس» و ما أشبه ذلک و طبعیّه إن لم یکن کذلک و لم یصلح لذلک أیضاً و مهمله إن صلحت و الموضوع فی هذه القضیه مطلقاً هو المصداق و المحمول هو المفهوم، فلایرد شبهه الحمل.

و قد یقع کلمه السلب جزء من الموضوع فتسمّی معدوله الموضوع و للمحمول فمعدولته(1) و لهما فمعدولتهما(2) کما یسمّی ما لم یکن کذلک محصّله و المشتمله علی ذکر جهتها من الدوام و الضروره و نحوهما من الجهات بسیطه إن استفید منها حکم واحد کالضروریه و الدائمه و الوقتیه المنتشره المطلقات و المشروطه و العرفیه و المطلقه و الممکنه العامّات و مرکّبه إن کان المستفاد منها حکمین کالمشروطه و العرفیه و الممکنه الخاصات و الوجودیه اللاضروریّه و المنتشره و الوجودیه اللاّدائمه و الوقتیه.

1- 9) أی: معدوله المحمول.

2- 10) أی: معدوله الطرفین.

و إن حكم فيها بقضيه على تقدير قضيه أخرى، فشرطيه متّصله لزوميه مع اعتبار علاقه و متّصله إتّفاقيه مع عدمه و إن حكم فيها بالتنافى أو بعدمه فمنفصله حقيقيه إن كان فى الصدق و الكذب معاً، فهى فى قوه أربع متصلات و مانعه الجمع إن كان فى الأوّل(۱) خاصه و مانعه الخلوّ إن كان فى الثانى(۲) كذلك و هما مستلزمتان بنقيضيهما كما أنّ المتصله اللزوميه مستلزمه لهما و التنافى إن كان لذات الجزئين فهى عناديه و إلاّ فإتفاقيّه .

فصل

تناقض القضيتين هو إختلافهما بحيث يلزم من صدق أحدهما، كذب الأخرى و بالعكس . و العكس المستوى هو تبديل طرفى القضيه مع بقاء الصدق و الكيف و عكس النقيض عند القدماء هو تبديل نقيضيهما كذلك(۳) و عند المتأخرين تبديل نقيض الثانى(۴) و عين الأوّل(۵) مع بقاء الأوّل(۶) و المخالفه فى الثانى .(۷)

۱- ۱) أى: إن حكم فيها بالتنافى فى الصدق.

۲- ۲) أى: إن حكم فيها بالتنافى فى الكذب.

۳- ۳) أى: مع بقاء الصدق و الكيف.

۴- ۴) أى: الطرف الثانى.

۵- ۵) أى: الطرف الأوّل.

۶- ۶) أى: الصدق.

۷- ۷) أى: الكيف.

الباب الخامس : فی القیاس

و هو المرکب من قضیتین لو سلّمنا لزم عنهما لذاتهما مرکّب آخر یسمّی بالنتیجه، فإن کان مذکوراً فیهما بعینه أو بنقیضه، فالقیاس إستثنائی و هو مرکب من شرطیه و حملیه .

فإن کانت الشرطیه متصله و الإستثناء متعلقاً بعین المقدم، فاللازم هو ثبوت عین التالی أو بنقیض التالی فهو نقیضه و لیس فی إستثناء عین التالی إثبات عین الأوّل(۱) و لا فی نقیض الثانی(۲) و إن کانت منفصله حقیقه فإستثناء عین کلّ جزء إثبات لنقیض الآخر کما أن إستثناء نقیض کلّ إثبات لعینه کما فی مانعه الخلوّ . و أمّا مانعه الجمع فکالأوّل.(۳)

و إلّا فإقترانی و المقدّمه المشتمله علی موضوع المطلوب هی الصغری و علی محموله الکبری و المتکرّر فیهما هو الحد الأوسط، فإن کان محمولاً فی الأولی و موضوعاً فی الثانیه فالهیئه الحاصله من ذلک هو الشکل الأوّل و شرطه إیجاب الصغری و فعلیّتها و کلیّه الکبری . فضروبه المنتجه بالإعتبار الأوّل و الأخیر أربعه و بالثانی کثیره و إن کان محمولاً فیهما فالثانی و شرطه إختلاف مقدّمتیه فی الکیف و کلیّه الکبری فضروبه المنتجه بإعتبارهما کما تقدّم و ضروریه الصغری أو دوامه أو کون الکبری من السوالب المنعکسه و صغراه الممکنه لاتستعمل إلّا مع الضروریه المطلقه أو المشروطتین و کبراه کذلک، إلّا مع الضروریه و ضروبه المنتجه بهذا الإعتبار کما تقدم و إن کان موضوعاً فیهما، فالثالث و شروطه فی صغراه کالأوّل(۴) مع إختلاف مقدّمتیه فی الکمّ و ضروبه بإعتباره والکیف ستّه و بإعتبار الجهه کثیره . و إن کان وضعه عکس الأوّل فهو الرابع و شرطه إیجاب مقدّمتیه أو کلیه إحدیهما و کلیه الصغری إلّا مع الإختلاف فکما ذکر و ضروبه المنتجه بحسب الشرطین ثمانیه و فی شرطه بحسب الجهه تفصیل کضروبه بإعتبارها.

و ربما یسهّل الأمر فی هذا الباب بالتقسیم و التحلیل و قد یثبت المطلوب بکذب نقیضه و یسمّی بقیاس الخلف و بعکس نقیضه عکسه فبالعکس و یفرض ذات الموضوع شیئاً معیّناً فبالإفتراض و قد تضمّ النتیجه إلی مقدمه أخری فیحصل منهما نتیجه أخری فبالقیاس المرکب الموصول النتائج إن کانت النتیجه مصرحاً بها و مفصولها إن لم یکن کذلک.

و یلحق بالقیاس الإستقراء و هو الإستدلال بالجزئی علی الکلی و التمثیل و هو بالجزئی علی مثله لمشارکتهما فی عله الحکم الثابته بالدوران و التردید و فیه نظر .

۱- ۸) أی: المقدّم.

۲- ۹) أی: التالی.

۳- ۱۰) أی: استثناء عین کل جزء إثبات لنقیض الآخر.

۴- ۱۱) أی: شرطه إیجاب الصغری.

الباب السادس : فی البرهان

و هو القیاس المؤلّف من الیقینیّات الستّ و هی الأوّلیات و الفطریات و المشاهدات و المتواترات و التجربیات و الحدسیات . فإن کان الحد الأوسط فیه علّه لنسبه الأکبر إلی الأصغر فی الذهن و الخارج جمیعاً، فهو لمّی و إن کان علّه فی الذهن خاصه فإنّی . و مرجع الأوّل إلی الإستدلال بالعله علی المعلول و الثانی إلی العکس.(۱)

الباب السابع : فی الجدل

و هو القیاس المؤلّف من المشهورات بین الجمیع أو الطائفه لعاده أو نحوها أو المسلمات المسکته للخصم و تفصیل ذلک فی المناظره.

الباب الثامن : فی الخطابه

و هو المؤلّف من المقبولات ممّن یختصّ بمزیّه فی العلم و نحوه أو المظنونات و هی القضایا التی یحکم فیها العقل حکماً راجحاً مع إحتماله نقیضها مرجوحاً .

الباب التاسع: فی السفسطه و المغالطه

و هو المؤلّف من الوهمیات و هی القضایا الکاذبه التی یحکم بها الوهم فی أمور غیر محسوسه قیاساً علی المحسوس أو المشبّهات و هی التی یشتبه بالأوّلیات.

الباب العاشر : فی الشعر

۱- ۱) أی: الإستدلال بالمعلول علی العله.

و هـو المؤلّف من المخيّلات و هى القضايـا الـتى يتـأثر بهـا النفس من دون أن تـذعن بهـا؛ وفائـدته إنفعـال النفس بـالترغيب و الترهيب كما أن فائده المغالطه إيقاع الخصم فى الغلط و الخطابه الإتعاظ(۱) بما ينفع و ما يضرّ.

و الجدل إلزام الخصم و إقناع القاصر و لكن الذكى الفطين لايقف إلاّ على ساحل اليقين و هو فائده البرهان.

اللّهم نوّر قلوبنـا بنور الأيقان و أصـعد بنا إلى مـدارج التصـديق و الإيمان . و ليكن هـذا آخر ما أردت إيراده فى هـذا المختصـر المسمّى بلبّ النظر و أنا العبد الواثق باللّه الصمّد حبيب اللّه ابن على مدد و الحمد للّه أوّلاً و آخراً.

۱- ۱) أى: قبول الموعظه ؛ يقال : وعظه فاتّعظ.

منابع تحقیق

۱) الاشارات و التنبیهات، ابن سینا، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ ش.

۲) حاشیه ملاعبداللّه علی التهذیب، ملاعبداللّه، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۰ ش.

۳) رهبر خرد، محمود شهابی، چاپ پنجم، کتابفروشی خیام، تربت حیدریه، ۱۳۶۰ ش.

۴) الشفاء، ابن سینا، ۵ جلدی، چاپ اول، انتشارات ذوی القربی، قم، ۱۴۲۸ ق.

۵) المنطق، محمدرضا مظفر، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۶) الفوائد العلیه، سید علی بهبهانی، چاپ دوم، دار العلم، اهواز، ۱۴۰۵ ق.

ص: ۳۵۵

کتابشناسی آثار محمد رفیع رشتی اصفهانی

اشاره

تحقیق: مصطفی صادقی

مقدمه محقق

عالمان و اندیشمندان شیعه در قرون گذشته و تا به حال برای حفظ و حراست از مکتب الهی اهل بیت علیهم السلام دست به قلم برده و با برجا گذاشتن آثاری ارزشمند نسل های تشنه معارف الهی را از چشمه جوشان و اقیانوس بی کران سیراب کردند. اما دریغ که در طول تاریخ آثار گرانقدر زیادی به خاطر کم توجهی و گاه بی توجهی، به دیار نیستی سر سپردند، و یا در گوشه ای غریبانه خاک عزلت بر رخسارشان نشسته تا شاید روزی دوستداران علم و دانش با تحقیق پیرامون این آثار، غربت مانده بر پیکره آنها را بزدایند تا جامعه علمی و فرهیختگان از وجود آنها بهره گیرند.

در این عرصه، فهرست نگاران و کتابشناسان، کمر همت بسته و توانسته اند گوشه ای از این آثار را معرفی و گرد غربت را از رخسار آنها بزدایند.

ما نیز در این اثر کوشیدیم با بهره جستن از زحمات این عزیزان، کتابشناسی و نسخه پژوهی آثار دانشمند پرکار و واعظ گرانمایه، ملّا محمد محسن بن محمد رفیع رشتی اصفهانی، متخلّص به عاصی را تدوین و در اختیار محققان، پژوهشگران و علاقه مندان آثار علمای سلف قرار دهیم، بدان امید که ما نیز سهمی در احیاء آثار

ص: ۳۵۷

عالمان شیعه در مکتب اصفهان را داشته باشیم.

در این مقدمه کوتاه ابتدا نگاهی به زندگانی این دانشمند بزرگوار می افکنیم و سپس به معرفی آثار علمی ایشان می پردازیم.

زندگی ملّا محمد محسن عاصی اصفهانی رشتی

متأسفانه زندگینامه مفصلی از ایشان در دست نیست و ما در اینجا به اطلاعاتی هرچند پراکنده و گزارش هایی کوتاه از کتابهای تراجم و بعضی از نگاشته های ایشان که در آثارش آمده بسنده می کنیم.

محمد محسن بن محمد رفیع رشتی اصفهانی، متخلص به عاصی و مشهور به خاکسار، در سال ۱۲۲۴ ق، در اصفهان چشم به جهان گشود. پدرش شیخ جمال الدین محمد رفیع رشتی بن محمد حسین بن محمد رفیع تولمی رشتی، از اهل علم و صاحب آثاری نیز بوده است، وی در زمانی که محمد محسن سیزده سال بیشتر از عمرش را سپری نکرده بود، یعنی در سال ۱۲۳۷ ق، از دار دنیا هجرت نمود.

صاحب تراجم الرجال، از شیخ محمد محسن با الفاظی همانند فقیه اصولی و خطیب توانا و جامع علوم و معارف و آشنا به بعض علوم غریبه نام می برد و می نویسد: وی عالمی پرکار در امر تألیف بوده که گاهی برخی از تألیفاتش را تا چهار مرتبه استنساخ و به برخی از علمای زمان خویش اهدا نموده است. ایشان در سال ۱۲۷۵ ق، بیشتر از هزار جلد از کتابهای کتابخانه اش را وقف می نماید.(۱)

برای مرحوم عاصی همین افتخار بس که از طرف پدر از احفاد شیخ مفید و از طرف مادر نیز از احفاد شیخ بهایی به شمار می رود.(۲)

ص: ۳۵۸

۱- ۱) تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲- ۲) الذریعه، ج ۱۴، ص ۲۴۵، ش ۲۳۹۸؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

اساتید

از اساتید وی ابتدا والد گرامیش بوده است و بعد از وفات ایشان تحصیلات خود را نزد آیات عظام، و بزرگان نامی اصفهان، مرحوم حاجی کلباسی صاحب منهاج، سید میرمحمد شهشهانی اصفهانی، سید ابوتراب بن محمد موسوی اصفهانی، سید محمدباقر حجت الاسلام شفتی و شیخ عبدالعلی ماسولجی رشتی فراگرفت و زانوی شاگردی در محضر این بزرگان به زمین زد.

وی از مرحوم شهشهانی و شیخ عبدالعلی ماسولجی اجازه نقل روایت دریافت نمود و پس از رشد و کمال در حدود سی و سه سالگی، در سال ۱۲۵۷ ق، به زادگاه پدرش رشت و لاهیجان مسافرت نمود و تا سال ۱۲۶۷ ق حدود ده سال در آنجا بود و به ترویج معارف اهل بیت عصمت و طهارت و رتق و فتق امور دینی مردم آن سامان همت گماشت.(۱) پس از آن به قزوین مهاجرت کرد و مدتی را در آنجا بود و ظاهراً در اواخر عمر شریفش در طهران ساکن بوده و همان جا وفات می نماید و جنازه ایشان را برای تدفین به نجف اشرف منتقل می کنند و در جوار مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفن می کنند.(۲)

تألیفات

ایشان به خاطر علاقه وافری که به نوشتن داشته و در ضمن اهل منبر و موعظه بوده بسیاری از سخنرانی های خود را به صورت رساله های مختصری نگاشته و آثار زیادی در قالب رساله های کوتاه و آثار مفصل و متنوعی، از خود بر جای گذاشته است.

ص: ۳۵۹

۱- ۱) تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲- ۲) دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

آنچه از مقدمه نسخه «دافع البلیه» استفاده می شود این است که تعداد کتابها و رسائلی که به رشته تحریر درآورده تا سن ۶۳ سالگی ۷۰۹ جلد است(۱) و مؤلّف در سنین جوانی عهد نموده بود تألیفاتش را به هزار نسخه برساند.(۲)

متأسفانه از آثار ایشان تاکنون تنها رساله «مرآت العاشقین» با تحقیق و تصحیح محقق گرامی جناب حجت الاسلام علی صدرایی خویی در میراث حوزه اصفهان، دفتر سوم، ص ۲۳۳؛ به چاپ رسیده است.

نسخه شناسی

آنچه از آثار ایشان تا به حال به دست ما رسیده و در فهرستها و کتابشناسی ها معرفی گردیده است ۱۶۹ اثر می باشد که از این تعداد تنها ۷۶ رساله معرفی شده و اثری از آنها موجود نمی باشد و تعداد ۹۳ اثر نیز نسخه هایی از آن موجود است و در فهرست نسخه های خطی کتابخانه های مختلف توسط فهرست نگاران محترم ثبت، ضبط و معرفی گردیده است.

بیشتر نسخه های موجود از ایشان در کتابخانه آیت اللّه العظمی مرعشی نجفی (ره) موجود می باشد. و از بعضی از نسخه ها متأسفانه یک برگ بیشتر موجود نیست.

از بعضی این آثار در کتابهای الذریعه، دانشمندان و بزرگان اصفهان و تراجم الرجال، فقط نام نسخه ها آمده و اطلاعات دیگری از آنها در اختیار نبوده که ما هم به همان بسنده کرده ایم.

اکنون در این کتابشناسی برای استفاده و دسترسی بهتر اهل دانش و تحقیق راه را هموار نموده و مجموعه آثار موجود ایشان را که در فهرستهای مختلف پراکنده بود را

ص: ۳۶۰

۱- ۱) فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۱.

۲- ۲) فهرست مرعشی، ج ۳۷، ص ۳۰۱، نسخه ش ۳۷۳ «خاتمه الحیات».

جمع کردیم و به صورت منظم با ذکر آدرس و منبعی که آثار در آنجا آمده در اختیار عزیزان قرار داده ایم.

و در پایان بر خود لازم می دانم از محقق گرامی جناب حجت الاسلام محمدجواد نورمحمدی که هم و غم ایشان احیای آثار بزرگان اصفهان است و در این راه مجدّانه پیگیر و مشوّق بنده بوده اند تشکّر و قدردانی کنم و همچنین از راهنمایی های دوست گرامی جناب حجت الاسلام سید محمود نریمانی سپاسگزاری نمایم.

و من اللّه التوفیق

اول رجب المرجب سال ۱۴۳۴

برابر با ۲۱/۰۲/۱۳۹۲

مصطفی صادقی

ص :۳۶۱

کتابشناسی آثار عاصی اصفهانی

۱) اجابه المحب

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲) اجابه المضطرین

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳) اربعین

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

۴) ارشاد المضلین (کلام و اعتقادات فارسی)

کتابشناسی:

کتابی است مفصل در رد شبهات گوناگون، این کتاب به صورت ارشاد و سؤال و جواب؛ و نیمی از آن به فارسی و نیمه دیگر عربی می باشد.

(فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۵۴)

آغاز: بعد الحمد والصلوه علی سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و آله الهدات علیهم السلام ، عرضه می دارد احقر بنده لغزنده ابن المرحوم.. که این اوراق سطوری چنداند که با نهایت کسالت به سبب برودت هوا... .

انجام: والآثار الغریبه موثر... عصم اللّه عن الزلل و وفقه المجاوزه عن... .

نسخه شناسی:

ص :۳۶۲

۱/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۵۴، نسخه ش: ۱۳۷۶۰.

نستعلیق، نسخه اصلی به خط مؤلّف، قزوین ۱۲۸۴ ه ، مقابله شده با نشان بلغ، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح)، در حاشیه تصحیح شده، عنوان و نشانیها مشکی، جلد تیماج قهوه ای ضربی با ترنج گل و بوته.

۲۴۶ گ، ۱۵ ۲۴ س، متن: ۲۲ × ۱۸ سم.

۲/۲ تهران فهرست دانشگاه، ج ۱۶، ص ۹۱، نسخه ش: ۵۷۸۹.

نسخ، رحمه اللّه بن عنایه اللّه، ۱۲۸۷ ق، با مقابله مؤلّف، عنوان و نشان شنگرف، جلد تیماج حنایی ضربی ترنجی مقوایی.

۶۵۰ گ، ۱۳ س، ۱۷ × ۲۱ سم.

۵) الأصول الاربعمائه(۱)(درایه عربی)

کتابشناسی:

پاسخ از پرسشی است پیرامون اصول اربعمائه و اهمیت آنها و اینکه روایتهای آنها صحیح و روایتهای کتب قدماء مورد اطمینان است که احتمال می رود پرسش کننده همان شیخ محسن رشتی اصفهانی باشد که شاگرد مؤلّف نیز بوده.

آغاز: مولای ما تقول فی حکایه الاصول الأربعمائه... بنی سألتنی مسأله وها أنا لست بحاضری الکتب لئن اجبت.

انجام: و لا تحتاج بعد ذلک الی تکلفات الأخباریین فی تصحیح الاخبار.

نسخه شناسی:

۳/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۶، ص ۷۶، نسخه ش: ۲/۲۰۶۵.

۱- ۱) این نسخه جواب های سید ابوتراب بن محمد موسوی اصفهانی به پرسشهای شیخ محسن رشتی اصفهانی است.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در پایان رساله دوم مهر بیضوی مؤلّف «عبده ابوتراب بن محمد الموسوی» مشهود است، جلد مقوایی، عطف تیماج مشکی.

(۶۱ ر ۶۵ پ) گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۵/۱۷ سم.

۶) الاقلام السبعه

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۷) الزام المخالفین (پاسخ و پرسش فارسی)

کتابشناسی:

پاسخ و پرسش ها و شبهاتی است درباره عقاید شیعی که از طریق برخی از علمای نصاری القاء شده بوده است و این رساله را بنا بر گفته خودش به خواهش استادش حاج عبدالعلی رشتی نوشته.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... امّا بعد عرضه می دارد و عریضه می نگارد بنده شرمنده ابن المرحوم العلامه الفهامه... الحاج شیخ محمّد رفیع الجیلانی.

انجام: خداوند عالم بحرمه محسن فاطمه زهرا علیه السلام و پنج تن آل عبا که عمر طبیعی به ایشان عطا فرماید و بعلم و فضل و زهد و تقوی ایشان بیفزاید بحق محمّد.

نسخه شناسی:

۴/۱ قم فهرست مرکز مطالعات، ج۲، ص ۵۴۹، نسخه ش: ۱/۶۴۳.

نسخ خوب، بی کا، ربیع الثانی ۱۲۶۰، در برگ اول مهر مربعی و بیضوی به سجع «محمد رفیع بن محسن»، عناوین و نشانیها شنگرف و مشکی.

«۱ پ ۸۴ ر» گ، ۱۳ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

۸) أنیس الصالحین

ص :۳۶۴

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

۹) أنیس العباد

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

۱۰) ایقاظات

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

۱۱) بحار الاسرار

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۱۲) بحر الآمال (کلام و اعتقادات فارسی)

کتابشناسی:

استدلالی در بیان اعتقادات شیعه امامیه با عناوین «بحر بحر». این کتاب با مباحث توحید شروع شده و با مباحث عدالت خاتمه می یابد.

آغاز، افتاده: ... چون فرایض هست و امر کاهلان، و درود نامعدود و ثناء نامحدود.

انجام: ... انما الکلام بالنسبه الی الجمیع و لعل اجماع التحریر المتقدم شامل له.

نسخه شناسی:

۵/۱ تهران فهرست مجلس، ج ۴۳، ص ۴۹، نسخه ش: ۱۵۳۶۵.

نستعلیق، به خط مؤلّف، تصحیح شده و بعضی از رؤوس مطالب در حاشیه نگارش یافته است.

۱۲۲ گ، ۱۲ س، ۳/۱۷ × ۳/۲۱ سم.

۱۳) بحر الاقلام

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۱۴) بحر الامکان

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

۱۵) بحر الحسره

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۱۶) بحر الحکم

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۱۷) بحر الرزایا(تاریخ معصومین فارسی)

کتابشناسی:

سی مجلس است در داستان کربلا ـ و بعضی فضائل و مناقب معصومین علیهم السلام که برای اهل منبر و ذاکرین تألیف شده است.

آغاز: أحمده و اصلی علی أحمده... و بعد عرضه می دارد احقر الذاکرین، ابن المرحوم الحاج شیخ محمدرفیع الرشتی محمّدمحسن الاصفهانی.

ص :۳۶۶

انجام: تمام شد این کتاب هم که مجلّد یکصد و چهاردهم کتب مصنفه و مؤلّفه این روسیاه است... .

نسخه شناسی:

۶/۱ قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۴۸۴، نسخه ش: ۵۶۵.

نستعلیق، به خط مؤلّف، ۱۵ محرم ۱۲۶۹، نسخه دارای علامت بلاغ با عبارت «بلغ مرّتین».

۱۶۸ گ، ۱۲ س، ۱۷ × ۱۲ سم.

۱۸) بحر العرفان(تاریخ فارسی)

کتابشناسی:

داستان خلقت حضرت امام حسین علیه السلام و امضای آن حضرت، نامه شهادت خود را با انشائی ادبی و اشعاری از مؤلّف نگاشته و با افزودگیهایی که پیوست شده به صورت مجالسی درآمده و شانزدهم ماه صفر ۱۲۶۵، به پایان رسیده است.

آغاز: أحمد اللّه و اصلی علی احمده و بعد عرضه می دارد فقیر بنده مزمن کم نامترین خلق عالم روسیاه.

انجام: ذخیره آخرت این روسیاه و فرزند عالیجاه و سایر احباب گرداند، الا لعنه اللّه علی القوم الظالمین.

نسخه شناسی:

۷/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۸، ص ۱۷۴، نسخه ش: ۲/۷۰۰۳.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در حاشیه تصحیح و افزوده شده است. جلد مقوایی، عطف: تیماج قهوه ای.

«۷۳ پ ۹۸ پ» گ، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۷ سم.

ص :۳۶۷

۱۹) بحر الفکر

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲۰) بحر المآرب

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲۱) بحر المصائب

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲۲) بحر المواعظ للحبیب الواعظ(تفسیر عربی)

کتابشناسی:

چهار مجلس بسیار مفصل است در تفسیر آیه نور، در این تفسیر استشهاد بسیار به آیات و روایات می نماید.

آغاز: بعد الحمد و الصلاه، فیقول العبد المزمن.. المجلس الاول قوله تعالی اللّه نور السماوات و الارض.

انجام، افتاده: الزجاجه هو الحسین علیه السلام کأنها کوکب دری فاطمه تزهر لاهل.

۸/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۳۳۸، نسخه ش: ۱/۷۳۹.

نسخه شناسی:

ص :۳۶۸

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، سال ۱۲۷۰ ق، در حاشیه ها تصحیح شده و اضافه دارد، جلد تیماج قهوه ای،

«۱ پ ۸۶ پ» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۱۷ سم.

۲۳) بحر طویل(ادبیات فارسی)

کتابشناسی:

اشعاری است که مؤلّف در مدح باری و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام سروده.

آغاز: آواز حمد خدایی احمد و لم یزل و قادر قدس قدیم صمد فرد توانا که برون آورد از گل گل و از کان زر از بطن بقر.

انجام: عاصی تو به فضل و کرمت این دلخسته بکن لطف و مدارا، شد به تاریخ هزار و صد و پنجاه ز هجرت به تمامید همین بحر طویلی.

نسخه شناسی:

۹/۱ قم فهرست گلپایگانی، ج ۲ ۱، ص ۵۹۸، ش: ۱۱/۵۸۹۰ ۲۳۰/۲۹۰.

نستعلیق، بی کا، جلد تیماج مشکی.

۶ گ، ۱۶ س، ۱۰ × ۲۱ سم.

۲۴) بحر الحکم

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

۲۵) بدر المنیر(۱)(اخلاق فارسی)

کتابشناسی:

۱- ۱) در فهرست گلپایگانی، البدرالمنیر آمده.

دوازده مجلس با عناوین (بـدر اول بـدر دوم) مشـتمل بر شـرح دوازده دعای کوتاه برای رفع گرفتاری و در هر مجلس احادیث چنـدی در پند و اندرز به نظم و نثر آورده شده... و به ناصـرالدین شاه قاجار تقدیم شده؛ و در روز چهارشـنبه نهم صـفر ۱۲۶۸ در قزوین و مدرسه ملاّ صالح قزوینی به پایان رسیده.

(فهرست مرعشی، ج ۷، ص ۲۳۸)

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... و بعد عرضه می دارد مستغرق بحار درد و الم زمانی احقر ذاکرین و افقر واعظین.

انجام:

ز تو عاصی چه تمنی کند ای شه که بهره تو خبردارش از احوال و گواهش ز ضمیر

نسخه شناسی:

۱۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۷، ص ۲۳۸، نسخه ش: ۲/۲۶۵۹.

نستعلیق، به خط مؤلّف، غره رجب ۱۲۶۷، در قریه ابراهیم آباد قزوین،

«۸ پ ۱۹۱ ر» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۱۱/۲ قم فهرست گلپایگانی، ج ۲۱، ص ۶۰۷، نسخه ش: ۱/۱۷۶۶ ۷۶/۱۰.

آغاز، افتاده:

بالفرض روضه خوانم و در شهر واعظم گه مُفتیم به حکم و گهی پیشه ام قضاست

گاهی به فکر آنکه مصنّف همین منم گاهی به فکر آنکه چون هست کَس کجاست

انجام، افتاده:

ص: ۳۷۰

هفتاد و یک قربانی کرد. در شرع مقدس وارد شده که گوسفند کمتر از شش ماهه را قربانی ننمایند بگو آنجناب.

نستعلیق، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها مشکی، جلد تیماج قهوه ای مجدول با ترنج و سرترنج.

۱۵۸ گ، ۱۲ س، ۱۷ × ۲۲ سم.

۲۶) بدیهیات

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲۷) بروق اللوامع

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

۲۸) بستان الجعفریه

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۶.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲۹) بنیان الاصول

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۳۰) تبصره الناظرین فی کشف مدارک احکام فروع الدین (فقه عربی)

کتابشناسی:

ص :۳۷۱

ملاـ محمـدصادق که یکی از علمـاء گیلان بود، سـی مسـئله فقهی نزد مؤلّف فرسـتاد برای امتحان مراتب علمی وی، مؤلّف ده مسئله بر آنها افزود و از چهل مسئله در این کتاب به طور استدلالی پاسخ گفته و آن را به ناصرالدین شاه قاجار تقدیم نموده.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... و بعد فیقول العبد الغریق فی بحار الخطایا و المعاصی و المتخلص بالعاصی.

انجام: أو فی عوالم البرزخ فی برهوت العیاذ باللّه أو وادی السلام إنشاء اللّه أو فی القیامه إنشاء اللّه سبحانه.

نسخه شناسی:

۱۲/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۷، ص ۲۳۹، نسخه ش: ۴/۲۶۵۹.

نستعلیق، به خط مؤلّف، غره رجب ۱۲۶۷، در قریه ابراهیم آباد قزوین، پایان این رساله افزودگی و خط خوردگی دارد.

«۲۰۲ پ ۲۶۱ ر» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۳۱) تبیان الاصول

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳۲) تحفه الاخیار

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳۳) تحفه الایادی(گوناگون فارسی)

ص :۳۷۲

کتابشناسی:

چون مؤلّف از تألیف یکصد و شانزده جلد کتاب و رساله فارغ شد، آخوند ملا محمدتقی لنگرانی از وی درخواست نمود که مجالسی تنظیم کند تا وی در منبر از آنها استفاده برد. تمام مجالس این کتاب بدین ترتیب تنظیم شده است؛ اول: خطبه عربی، دوم: آیه قرآنی، سوم: ترجمه آیه، چهارم: احادیث مناسب، پنجم: فضایل اهل بیت، ششم: مصائب ائمه علیهم السلام .

آغاز: الحمد للّه الذی جری ملماسی بتحریر أحادیث حبیبه سید الناس و سند الکونین.

انجام، افتاده: هشتاد و دو نفر مضطر از آن جمله عباس و قاسم و علی اکبر و عون و عبداللّه و جعفر.

نسخه شناسی:

۱۳/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۳۳۹، نسخه ش: ۵/۷۳۹.

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، سال ۱۲۷۰ ه ، در حاشیه ها تصحیح شده و اضافه دارد. جلد تیماج قهوه ای.

«۱۳۹ پ ۲۱۴ پ» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۱۷ سم.

۳۴) تحفه الخلف (متفرقه فارسی)

کتابشناسی:

در خواص و اسرار «ناد علیاً مظهر العجائب» به نقل از استاد مؤلّف (گویا شیخ عبدالعلی رشتی) و برای یکی از شاگردان نگاشته شده.

آغاز: الحمد للّه الذی افاض الارواح من القدم... و بعد عرضه می دارد نیازمند الطاف لم یزلی و امیدوار بکرم حضرت ازلی.

انجام: هر روزی پنج بار این کلمات را بخواند مراد او برآید.

نسخه شناسی:

۱۴/۱ قم فهرست مرکز احیاء، ج ۴، ص ۲۲۵، نسخه ش: ۳/۱۳۹۰.

نسخ، گاهی مغلوط، در حواشی ادعیه و فوایدی افزوده شده است، جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

«۷۸ پ ۸۱ ر» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۵/۱۶ سم.

۳۵) ترجمه تحفه الغرائب(دعا فارسی)

کتابشناسی:

رساله ای است در دوازده باب موافق اسامی دوازده امام و ماه های سال و بروج فلکی و پس از هر وردی به روش استادان علم اعداد، عددی را به ایامی معین به نحوی که از ائمه علیهم السلام رسیده تعیینی داده است، باب اول: در کشف قلوب و صفای باطن و اظهار مغیبات... باب دوازدهم: اوراد متفرقه به هر نیت.

آغاز: أحمده و اصلی علی احمد، و بعد عرضه می دارد احقر فقیر بی بضاعت و سرگشته وادی ندامت بنده ضعیف روسیاه.

انجام: هرکه این آیه را به یک نفس بخواند و بخود بدمد زبان خلایق بر وی بسته گردد و تمت کلمه ربک صدقاً و عدلاً.

نسخه شناسی:

۱۵/۱ قم فهرست مرکز احیاء، ج ۴، ص ۲۲۳، نسخه ش: ۲/۱۳۹۰.

نسخ، گاهی مغلوط، در حواشی ادعیه و فوایدی افزوده شده است، جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

«۶۲ ر ۷۸ پ» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۵/۱۶ سم.

ص :۳۷۴

۳۶) تحفه المحمدیه(تاریخ اسلام فارسی)

کتابشناسی:

هفت مجلس است در داستان ازدواج حضرت خدیجه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله .

(فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۳)

آغاز: احمده و اصلی علی احمده... و بعد، عرض می دارد بنده فانی... که پس از تألیف موازی سیصد مجلد و کثرت کتب در هر فن.

انجام: ه، هلال نشان، لای، ماه بسال رسان.

نسخه شناسی:

۱۶/۱ قم فهرست کتابخانه مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۳، نسخه ش: ۳/۱۳۷۶۴.

نستعلیق، به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح) و غیر آن، و در حاشیه تصحیح شده است.

«۱۲۷ ۱۴۰» گ، ۲۰ ۲۲ س، ۱۵ × ۱۲ سم.

۱۷/۲ قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۲۹۹، نسخه ش: ۶/۳۴۰.

انجام: خداوند بیچون مثوبات آن را در یوم لاینفع مال و لابنون عاید این فقیر... و لعنه اللّه علی اعدائهم اجمعین.

نسخ، محمد بن علی قزوینی الاصل، ۱۲۷۶ ق، توسط مؤلّف مقابله و تصحیح شده در ۱۰ جمادی الاولی ۱۲۷۶، همراه با حواشی مختصر با امضای منه، جلد مقوا زرد، فاقد طبله راست می باشد.

«۱۹۲ پ ۳۰۷ پ» گ، ۱۶ س، ۱۸ × ۲۱ سم.

۳۷) تحیات المعصومین (شعر عربی)

کتابشناسی:

هشتاد و هفت قصیده است در درود بر معصومین علیهم السلام و تبرا از دشمنانشان و بعضی از پند و اندرزها، که به ترتیب حروف قافیه تنظیم شده و چهارده مقطوعه در آخر افزوده شده که باید در وقت غسل و کفن مؤلّف خوانده شود.

(فهرست مرعشی، ج ۷، ص ۷۶)

آغاز: الحمد للّه الذی بنی و عمر طرح مزرعه قری شهود بلاد الدنیا... و بعد عرضه می دارد احقر بنده شرمنده.

انجام:

رجاء نجحک فی الدارین شیماً عن معاتبه الجزاء و لو بخلافی

نسخه شناسی:

۱۸/۱ قم فهرست کتابخانه مرعشی، ج ۷، ص ۷۶، نسخه ش: ۲۴۸۶.

نسخ، معرب، عبدالجواد بن ملا لطفعلی، جمعه دهم شعبان ۱۲۸۷، در حاشیه تصحیح شده و گاهی اضافه دارد، جلد تیماج نیلی.

۱۳۹ گ، ۱۴ س، ۱۷ × ۵/۱۰ سم

۱۹/۲ قم فهرست مرکز احیاء، ج ۴، ص ۲۲۵، نسخه ش: ۴/۱۳۹۰.

نسخ، گاهی مغلوط است، در حواشی ادعیه و فوایدی افزوده شده است، جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

«۸۵ پ ۱۷۶ پ» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۵/۱۶ سم.

۳۸) تذکره الاقوال فی فقه سید الرسل و آله المفضال (فقه عربی)

کتابشناسی:

فقه استدلالی بسیار مفصلی است با عناوین «تذکره تذکره».

ص :۳۷۶

(فهرست مرعشی، ج ۹، ص ۱۶۲)

نسخه شناسی جلد اوّل:

قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۵۹، نسخه ش: ۱۳۷۶۲

کتابشناسی:

این نسخه جلد اول کتاب و شامل کتاب الطهاره می باشد که در سال ۱۲۸۱ ق، به پایان رسیده است.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... و بعد، فیقول العبد العاصی... إنی بعد ما فرغت من تحریر ثلثمائه و سبعین و ثمان مجلدات کتب و رسائل فی امور الشرع.

انجام: نعم هذا جزاء الولد الوارد علی الولد (فتأمل) و اللّه الهادی الی الطریقه... .

نستعلیق، به خط مؤلّف، ۱۲۸۱ ق، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح)، در حاشیه تصحیح شده است. جلد تیماج قهوه ای ضربی مجدول با ترنج و سرترنج.

۲۰۸ گ، ۱۸ ۲۰ س، ۱۵ × ۱۱ سم.

نسخه شناسی جلد دوّم:

۲۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۱۹۶، نسخه ش: ۱/۴۱۸۸.

کتابشناسی:

این کتاب جزء دوم و از مباحث وضوء تا آخر غسل جنابت می باشد و در دهه آخر ماه صفر ۱۲۸۲، به پایان رسیده است.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در حاشیه تصحیح و اضافه شده، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

«۱ پ ۱۱۱ ر» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

نسخه شناسی جلد سوم:

کتابشناسی:

این کتاب جلد سوم و از احکام حیض می باشد و به روز جمعه آخر سال ۱۲۷۲ ق(۱)، به پایان رسیده است.

۲۱/۲ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۱۹۷، نسخه ش: ۴۱۸۹.

نستعلیق، به خط مؤلّف، به روز جمعه آخر سال ۱۳۸۲ ق(۲)، به پایان رسید.

۲۰۹ گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۲۲/۳ قم فهرست مرعشی، ج ۹، ص ۳۲۴، نسخه ش: ۳۵۲۷.

نستعلیق، عبدالجواد بن ملا لطفعلی، ۱۴ جمادی الاولی ۱۲۸۳، عناوین در متن و حاشیه مشکی، در حاشیه تصحیح شده است، قبل از کتاب پنج برگ اشعاری از مؤلّف و به خط وی آمده، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۸۷ گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۱۶ سم.

نسخه شناسی جلد چهارم:

۲۳/۴ قم فهرست مرعشی، ج ۹، ص ۱۶۲، نسخه ش: ۳۳۸۴.

کتابشناسی:

این مجلد جلد چهارم و از احکام تیمم تا احکام اوانی را دارد که آن را به روز پنج شنبه غره جمادی الثانی ۱۲۸۳، در قزوین به پایان برده است.

(فهرست مرعشی، ج ۹، ص ۱۶۲)

آغاز: الحمد للّه الذی لیس له شریک یعادله فی أحدیته و الشکر للّه الذی لیس له شبیه

---

۱ - ۱) در مورد تاریخ پایان کتاب در فهرست مرعشی، جلد ۱۱، ص ۱۹۷ و ج ۹، ص ۳۲۴، اختلافی ده ساله وجود دارد که بیان نشده مربوط به تألیف است یا کتابت.

۲- ۲) همان.

یشاکله فی صمدیته.

نستعلیق، به خط مؤلّف، عناوین در حاشیه مشکی، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۲۰ گ، ۱۷ س، ۲۱ × ۵/۱۶ سم.

۲۴/۵ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۱۹۸، نسخه ش: ۴۱۹۰.

نستعلیق، محمد کریم قزوینی، دوم ذی الحجه ۱۲۸۳، عناوین نسخ در متن و حاشیه، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۱۰ گ، ۱۵ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

۳۹) تذکره الخواص فی تحقیق الاختصاص (حدیث عربی)

کتابشناسی:

صورت مناظره ای است که هشام بن الحکم در مجلس هارون الرشید عباسی با گروهی از دانشمندان مذاهب داشته و در آن اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نماید این رساله یکصد و چهل و هشتمین کتاب مؤلّف است.

(فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۵۷)

آغاز: احمده و أصلی علی احمده... حدث الفضل عن ابیه قال اجتمع اصحاب الحدیث و الفقهاء و جماعه من الاعیان.

انجام: و امر لهشام بجائزه و أرکبه مرکبا ورده الی الکوفه، و الحمد للّه علی ما أولی أهل الحق من النصر و الظفر.

نسخه شناسی:

۲۵/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۵، نسخه ش: ۵/۳۱۴۳.

نستعلیق، عبدالجواد بن لطفعلی قزوینی، ۱۵ محرم ۱۲۸۰، قزوین، عناوین با مشکی نشان دارد، در حاشیه به خط مؤلّف تصحیح شده است. جلد تیماج قهوه ای ضربی.

«۱۸۱ پ ۱۹۳ ر» گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۲۶/۲ قم فهرست گلپایگانی، ج ۲ ۱، ص ۸۱۹، ش: ۵/۹۸۶ ۷۶/۶.

انجام: و الحمد للّه علی ما اولی اهل الحق من النصر و الظفر و الحمدللّه... .

افتادگی: از وسط نسخه.

نسخ، عبدالکریم بن معصوم قزوینی، شب چهارشنبه دهه اول ذی الحجه ۱۲۴۴، نشانیها شنگرف، دست خط مؤلّف در اوّل و آخر نسخه دیده می شود، بی جلد.

۱۱ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

۴۰) تذکره الفواد (مواعظ فارسی)

کتابشناسی:

در وعظ و خطابه که در آغاز هر مجلس با عنوان یک آیه به شرح و بسط موضوع پرداخته و هر مجلس را با ذکر مصیبت به پایان برده است.

آغاز: أحمد و اصلی علی احمده... و بعد عرضه می دارد بنده شرمنده ابن... .

انجام: نعره هل من مبارز مخالفان بگوشش رسید... بفیض شهادت رسید. الا لعنه اللّه علی القوم الظالمین.

نسخه شناسی:

۲۷/۱ قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۵۵۰، نسخه ش: ۳/۶۴۳.

نسخ خوب، بی کا، ربیع الثانی ۱۲۶۰، عناوین و نشانیها شنگرف و مشکی، جلد تیماج قهوه ای، ضربی، ترنج با سر و لچکی با نقش گل و بوته، مجدول گرهی.

«۲۵۳ پ ۳۰۸ ر» گ، ۱۳ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

۴۱) ثواب صوم رمضان (حدیث عربی)

کتابشناسی:

روایتهایی که در فضل و ثواب ماه رمضان روایت شده و شیخ صدوق ابن بابویه در أمالی خود آورده، بدون ذکر اسانید در این رساله آمده است.

آغاز: أحمده و اصلی علی احمده.. هذه کلمات شیخنا الصدوق فی امالیه فی ثواب شهر رمضان.

انجام: و حسبنا اللّه و نعم الوکیل ربی وفقنی؛ هذا آخر کلامه قدس سره و سیأتی منی حاشیه علیه مبینه لمعضلاته.

نسخه شناسی:

۲۸/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۳۳۹، نسخه ش: ۳/۷۳۹.

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، سال ۱۲۷۰ ق، جلد تیماج قهوه ای.

«۱۲۷ پ ۱۳۲ ر» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۱۷ سم.

۴۲) جام گیتی نما (شعر، تاریخ عمومی فارسی)

کتابشناسی:

منظومه ای است بسیار بزرگ به بحر تقارب در فضائل و تاریخ زندگانی حضرت پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهماالسلام به تقلید از شاهنامه فردوسی و حمله حیدری و جز این دو.

(فهرست مرعشی، ج ۱۸، ص ۲۱۸)

آغاز:

نخستین که گردید جاری قلم به نام جهان آفرین زد رقم

ز تهلیل بنوشت نام خدای ز دهشت زبان قلم شد دو تای

انجام:

بدانید ای خویش و اقوام من ز اخوان و اولاد و اعمام من

نسخه شناسی:

۲۹/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۸، ص ۲۱۸، نسخه ش: ۷۰۴۵.

نستعلیق، ناظم، عناوین در آغاز شنگرف و در بیشتر نسخه نوشته نیست، جلد مقوایی، عطف تیماج قهوه ای.

۲۵ گ، ۲۵ س، ۵/۳۱ × ۱۹ سم.

۳۰/۲ یزد فهرست کاظمینی، ج ۱، ص ۳۴، نسخه ش: ۱۹.

نستعلیق چهارستونی، سال ۱۲۳۵ ق، در برگ آخر متفرقاتی کتابت شده.

۱۷۱ گ، ۱۹ س، ۲۱ × ۵/۱۹ سم.

۳۱/۳ اصفهان فهرست امامی، دفتر اول، ص ۱۴۸.

انجام: خدا حاضران را ببخشد نجات بحق نبی اشرف کاینات.

نسخه شناسی:

نستعلیق، محمد جعفر خلف آقا ظهراب جونقاهی، شنبه ۲ شوال ۱۲۵۴، جلد گالینگور خاکستری تیره ابری.

۱۳۷ گ، ۲۴ س، ۲۱ × ۵/۳۰ سم.

۴۳) جامع الخطب = بحرالعرفان = عالم ذر (ادب تاریخ و مناقب، فارسی)

کتابشناسی:

کتابی است در جمع خطبه های گوناگون و نیز خطبه هایی که مؤلّف در آغاز برخی از کتاب هایش آورده و در واقع جلد دوّم از کتاب بحر العرفان او است و شامل دو دفتر می باشد. وی دفتر دوم را در شب سیزدهم ماه شعبان ظاهرا در قزوین آغاز نموده و چنین می نویسد «این یکصد و پنجمین تألیف من است».

ص :۳۸۲

آغاز: بعد الحمد و الصلوه فیقول العبد العاصی الجانی.. ان هذه الرساله مجموعه منّی استدونت فیها بعض خطبتی التی انشدتها فی صدر کتبی.

انجام: جعل العقل الأوّل بمثابه الباء و سمّاها بعالم الجبروت.

نسخه شناسی:

۳۲/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۵۵، نسخه ش: ۱/۱۳۷۶۱.

نستعلیق، نسخه اصل به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (منه عفی عنه) و غیر آن، در حاشیه تصحیح شده، یادداشتی از مؤلّف به سال ۱۲۷۸ ق، در برگ آغاز نسخه بوده که حذف شده.

«۱ ۲۷» گ، سطر ۱۲ ۱۵، متن ۱۴ × ۱۰ سم.

۴۴) جامع المجامع (گوناگون فارسی)

کتابشناسی:

مجالسی است در ذکر آیات، روایات، مواعظ، نصایح و مصائب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله با عناوین «جامع» وی مدّتی در قزوین اقامت داشت و این مجالس را جهت سخنرانی و منبر در آن شهر تنظیم نموده.

آغاز: بعد الحمد و الصلوه عرضه می دارد فقیر عاصی مجرم... که این اوراق مجالسی چند است سودمند در ذکر برخی از آیات مبارکات و ترجمه آنها.

انجام: و این مجلد یکصد و سی و هفتم از مجلدات کتب و رسائل این فقیر سراپا تقصیر شد والسلام.

نسخه شناسی:

۳۳/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۵۶، نسخه ش: ۲/۱۳۷۶۱.

نستعلیق، به خط مؤلّف، اندکی حاشیه نویسی دارد، در حاشیه تصحیح شده، کتابت

ص :۳۸۳

سده ۱۳ ق.

«۲۸ ۸۹» گ، ۱۳ ۱۵ س، ۱۴ × ۱۰ سم.

۴۵) جامع المسائل

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴۶) جامع المصائب (نحو عربی)

کتابشناسی:

پاره ای از مصایب و واقعه شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را آورده با اشاره به بعضی از فضائل آن حضرت و پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام .

آغاز: الحمد للّه و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین، و بعد عرضه می دارد غریق بحر خطایا و محن، بنده مزمن.

انجام: و در این قلیل مدت همه این مصائب بر آن معصومه وارد شد.

نسخه شناسی:

۳۴/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۸، ص ۱۷۵، نسخه ش: ۴/۷۰۰۳.

نستعلیق، به خط مؤلّف، جلد مقوائی، عطف تیماج قهوه ای.

(۱۱۴ر ۱۵۸پ)، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۷ سم.

۴۷) جنات عدن

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴۸) جنه الامان فی شرح دعاء کمیل

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴۹) جنگ المزخرفات(شعر فارسی)

کتابشناسی:

غزلهایی است از سراینده با تخلص عاصی در حدود هزار و پانصد بیت، مرتب به ترتیب حروف، به روش غزلهای حافظ شیرازی یا استقبال غزلهای وی.

آغاز:

الا یا ایها العاصی اقم لیلا و شاملها که در شب لطف و بخشایش رسد زایزد بمحفلها

انجام:

عاصیا گر بأمانی زدل زار بگوی ذکر لاحول و لا قوه الا باللّه

نسخه شناسی:

۳۵/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۶، ص ۸۲، نسخه ش: ۷/۲۰۶۸.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در آن تجدید نظر شده، با مهر بیضوی «محسن بن رفیع»، جلد مقوایی، عطف تیماج مشکی.

«۱۷۰ پ ۲۲۸ پ» گ، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۵ سم.

۵۰) حاشیه علی احادیث ثواب صوم رمضان (شرح حدیث عربی)

کتابشناسی:

حاشیه ای بعنوان «قوله قوله» بر احادیث ثواب روزه ماه رمضان که شیخ صدوق در امالی خود نوشته است، این حاشیه به دستور آخوند ملا اسداللّه رشتی انزلجی نوشته شده و در قزوین در صبح روز یکشنبه ماه جمادی الاولی به پایان رسیده.

(فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۳۳۹)

آغاز: أحمده و أصلی علی احمده... لما أمرنی من لم أقدر علی مخالفته و هو المولی الامجد المتشبت بتأییدات اللّه.

انجام: و نزید لک المزیدات عند التلاقی یوم نلقاک و صلی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

نسخه شناسی:

۳۶/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۳۳۹، نسخه ش: ۴/۷۳۹.

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، سال ۱۲۷۰ ق، جلد تیماج قهوه ای.

«۱۳۲ پ ۱۳۸ پ» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۱۷ سم.

۳۷/۲ قم فهرست مرعشی، ج ۱۹، ص ۱۶۰، نسخه ش: ۶/۷۳۵۸.

نستعلیق، یعقوب بن مشهدی باقر سیاهدهی، ۱۲۷۰ ق، عناوین نسخ و با مشکی نشان دارد، جلد تیماج مشکی.

«۱۴۴ ر ۱۴۷ پ» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۵۱) حقائق الشیعه (حدیث عربی)

کتابشناسی:

چند حدیث است در فضائل شیعیان حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام و صفات آنان در اخلاق و اعتقادات.

(فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۵)

آغاز: الحمدللّه رب العالمین... فی حال الشیعه عن اسحاق اللّیثی أنه قال قلت للإمام الباقر محمد بن علی علیهماالسلام .

انجام: و أعطاهم اللّه ثواب ألف شهید و قال اکرموا الضیف لو کان کافرا.

نسخه شناسی:

۳۸/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۵، نسخه ش: ۷/۳۱۴۳.

نستعلیق، عبدالجواد بن لطفعلی قزوینی، ۱۵ محرم ۱۲۸۰، قزوین، عناوین با مشکی نشان دارد، در حاشیه به خط مؤلّف تصحیح شده است، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

«۱۹۸ پ ۲۱۴ ر» گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۳۹/۲ قم فهرست گلپایگانی، ج ۴ ۳، ص ۱۶۴۱، ش: ۸/۹۶۸ ۷۶/۶.

انجام: قال اللّه تعالی و نفخت فیه من روحی و قال اللّه... والعقل وسط الکل هذا و قد جف القلم.

نسخ، بی کا، قرن ۱۳، نشانیها شنگرف، در اوّل و آخر رساله دست خط مؤلّف موجود است، بدون جلد.

۱۴ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

۵۲) حل العقود فی صیغ العقود

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۵۳) خاتمه الحیات (گوناگون فارسی)

کتابشناسی:

کتابی است در موضوعات اعتقادی، اخلاقی و تاریخی که از دوازده فصل و دوازده خاتمه، ترتیب یافته که هر فصلی از سه مجلس، یک مقاله و پنج تکمله برخوردار

ص :۳۸۷

می باشد و مؤلّف در مقدمه این اثر می گوید که دارای بیش از هفتصد تألیف می باشد و این کتاب را به تاریخ نوزدهم محرم ۱۲۸۸، تألیف نموده است.

آغاز: بسمله، الحمد للّه علی آلائه، و الشکر علی نعمائه... و بعد عرضه می دارد مسوّد این اوراق، سیاه روی ترین همه خلق از متمکّنین به عوالم انفس و آفاق... .

انجام: بر شهادت در رکاب آن زبده ناس که آری، الاناء یترشح مما فیه، از کوزه همان طراود که در اوست.

نسخه شناسی:

۴۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۷، ص ۳۰۱، نسخه ش: ۱/۱۴۷۲۷.

شکسته نستعلیق و نسخ، نسخه اصل به خط مؤلّف، محرم ۱۲۸۸، در حاشیه تصحیح شده، اندکی حاشیه نویسی دارد.

«۱ پ ۳۳۳ ر» گ، ۱۷ س، ۵/۱۴ × ۱۰ سم.

۵۴) خطبه ها(ادبیات فارسی)

کتابشناسی:

چند خطبه ادبی با تضمین قصیده هایی از مؤلّف که در مناسبتهای متبرکه انشاء شده و در هریک از آنها در چهار مرحله سخن می رود. اول: خطبه فارسی، دوم: قصیده ای به فارسی، سوم: خطبه به عربی، چهارم: نام یکی از علمای بزرگ.

آغاز:

الحمد للّه الذی خلق فی أحسن تقویم الانسان و علمه البیان و بنی بناء الترکیب... .

انجام افتاده:

لب ببند از گفت لایعنی و در دعوت بکوش در گذر زین وادی و بنیان برهبانان سپار

نسخه شناسی:

ص :۳۸۸

۴۱/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۶، ص ۸۲، نسخه ش: ۶/۲۰۶۸.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در آنها تجدیدنظر شده و افزودگی دارد، با مهر بضوی «محسن بن رفیع»، جلد مقوایی، عطف تیماج مشکی.

«۱۵۳ پ ۱۶۹ ر» گ، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۵ سم.

۵۵) خلاصه الفواید فی شرذمه من المسائل الحکمیه (حکمت عربی)

کتابشناسی:

این کتاب مشتمل بر فوائدی ۱ در بیان اسماء بهشت ۲ در بیان معنی ایجاد وجود ۳ در بیان سنخیت میان اسم و مسمی ۴ در تحمیده ۵ در معانی عامه... است.

آغاز: بسمله، الحمد ثم الحمد للغفور الصبور الّذی ظهر بأسمائه و هو فی غیب مکنون... اما بعد فیقول الحقیر الفقیر... .

انجام: ندارد.

نسخه شناسی:

۴۲/۱ مشهد فهرست دانشکده الهیات، ج ۲، ص ۹۸، نسخه ش: ۲/۹۵۱.

شکسته نستعلیق، به خط مؤلّف، تحریر ۱۲۸۶ ق.

۱۷۶ گ، سطور مختلف، ۵/۱۶ × ۲۱ سم.

۵۶) خلاصه الخلاصه

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۵۷) دادارنامه(شعر فارسی)

کتابشناسی:

سروده بسیار مفصلی است به تقلید از شاهنامه فردوسی در مدح و منقبت و حالات و کرامات حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تقدیم به منوچهرخان معتمد شده.

آغاز افتاده:

خیال وصالش گزیدند به پیش بغیر وصالش نخواندند خویش

انجام:

قلم ایست برجا، زبان کرد صامت بیان مان تو مهل که گشتیم ساکت

نسخه شناسی:

۴۳/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۷، ص ۱۳۲، نسخه ش: ۶۵۴۴.

نسخ، عناوین و جدول صفحه ها شنگرف، نسخه را ناظم خوانده و تصحیح کرده، در صفحه آخر به تاریخ بیستم ربیع المولود ۱۲۶۱، جلد تیماج مشکی.

۲۱۷ گ، ۲۴ س، ۵/۳۴ × ۲۱ سم.

۵۸) دافع البلیه فی ترجمه سوره الحمد و البقره(۱)(تفسیر عربی)

کتابشناسی:

این تفسیر بسیار مفصل و مزجی است که در ۲۴ جلد نگاشته شده و تا پایان آیه ۲۳ سوره بقره را دارد و در سال ۱۲۷۸ ق، آن گاه که مؤلّف ۶۳ ساله بوده در قزوین به پایان رسیده.

(فهرست مرعشی، ج ۹، ص ۵۸ و ج ۳۴، ص ۷۶۱)

ص: ۳۹۰

---

۱ – ۱) برای توضیحات بیشتر در مورد تفسیر دافع البلیه رجوع کنید به کتاب «تفسیر و تفاسیر شیعه»، ص ۳۴۰، عبدالحسین شهیدی صالحی، ناشر: حدیث امروز، قزوین، ۱۳۸۱.

جلد اوّل: مستند بر احادیث و روایات ائمه اطهار علیهم السلام می باشد با اشاره به مباحث ادبی و لغوی و عرفانی و نقل گفته های شیخ طبرسی.

جلد دوّم: این نسخه از آیه ۲۳ تا آیه ۶۵ سوره بقره را دارد.

جلد سوّم: این نسخه از آیه «وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا مِنکُمْ فِی السَّبْتِ» تا آیه «وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَی حَیَاهٍ» سوره بقره، آیه ۶۵ ۹۶ را شامل می شود.

نسخه شناسی جلد اوّل:

۴۴/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۱، نسخه ش: ۱۳۷۶۳.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین.. و بعد، یقول العبد الآثم العاصی.. انّی بعد ما فرغت بعون اللّه و حسن توفیقه من تألیف سبعمائه و سبع مجلد و کتب و رسائل.

انجام: کسایر الکتب منّی مقاربه لألف مجلده فصارت تسعه و سبعمائه مجلده ملفقه مدففه و ان العبد الاحقر... .

نسخ، به خط مؤلّف، تاریخ کتابت ۱۲۷۸ ق، حاشیه نویسی دارد و در حاشیه تصحیح شده است، عنوان و نشانیها قرمز و مشکی، جلد تیماج سرمه ای ضربی مجدول با ترنج و سر ترنج.

۳۴۳ گ، ۱۳ س، ۱۳ × ۹ سم.

۴۵/۲ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۰۱، نسخه ش: ۴۱۹۷.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در حاشیه تصحیح و اضافه شده، جلد تیماج نیلی.

۲۸۱ گ، ۱۵ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

نسخه شناسی جلد دوم:

۴۶/۳ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۰۲، نسخه ش: ۴۱۹۸.

نسخ، آیه ها به شنگرف، جلد تیماج نیلی.

۳۲۳ گ، ۱۳ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

نسخه شناسی جلد سوم:

۴۷/۴ قم فهرست مرعشی، ج ۹، ص ۵۸، نسخه ش: ۳۲۷۳.

آغاز: الحمد للّه حمدا دائما سرمدا للواقف علی الاسراف و الاعلان و من کرمه و فضله انزاله بجامع کلمه القرآن.

نسخ، به خط مؤلّف، جمادی الأول ۱۲۹۰، آیه ها و عناوین با مشکی نشان دارد، در حاشیه تصحیح شده و اضافه دارد، جلد تیماج نیلی.

۲۵۸ گ، ۱۵ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۴۸/۵ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۰۲، نسخه ش: ۴۱۹۹.

نستعلیق، در حاشیه تصحیح و اضافه شده، جلد تیماج نیلی.

۲۲۹ گ، ۱۵ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

۴۹/۶ تهران فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۲۱۹، نسخه ش: ۶۲۱۳.

نستعلیق، اصل، خشتی.

۲۸۷ گ، ۱۷ × ۲۱، ۱۶ س، ۸ × ۱۴.

۵۹) درج الدرایج

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۶۰) دررالاقوال فی فقه سیدنا محمد و آله الاطهار المفضال (فقه عربی)

ص :۳۹۲

نسخه شناسی جلد دوّم(۱):

۵۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۷، نسخه ش: ۱۳۷۶۷.

کتابشناسی:

این نسخه شامل کتاب الصلاه می باشد در ۱۱ فصل که در سال ۱۲۷۵ ق، به پایان رسیده و تقدیم به ناصرالدین شاه شده.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... و بعد، فیقول العبد الاثیر الفانی... ان هذه ارجوزه منا عن کرم اللّه المتعال فی فقه سید الرسل و آله المفضال.

انجام: للنهی عنه المحمول علی الکراهه جمعا و قد تقدم و قیل بحرمته و لعله الاولی.

نسخ، محمد بن علی قزوینی، اندکی حاشیه نویسی دارد با نشان (منه) و غیر آن، در حاشیه تصحیح شده است. جلد تیماج قهوه ای ضربی، مجدول با ترنج و سرترنج.

۱۹۱ گ، ۱۶ س، ۵/۲۳ × ۱۸ سم.

نسخه شناسی جلد هشتم:

۵۱/۲ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۶، نسخه ش: ۱۳۷۶۶.

کتابشناسی:

این نسخه از کتاب متاجر تا پایان مساقات به انجام می رسد.

آغاز: احمد اللّه بکم محامد حمده و اصلّی و اسلم بکوایف تصلیه علی احمده صلی الله علیه و آله ... انّ هذه ایضاً ارجوزه منّا فی فقه السید الرسل.

انجام: متعلق بالمساقاه و المغارسه معترضه بینه و بین ما قبله و اللّه اعلم بحقایق

ص :۳۹۳

---

۱ – ۱) در فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۸ در گزارش متن نسخه شماره ۱۳۷۶۷ آمده: «همچنین جلد سوم از کتاب زکات، خمس و صوم تا حج، شرح بر کتاب جنه المأوی، سید محمد بن عبدالصمد شهشهانی اصفهانی است».

احکامه.

نستعلیق، به خط مؤلّف، ۱۲۸۷ ه ق، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح)، مقابله شده با نشان (بلغ) در برگ ۱۳۱.

۲۰۸ گ، ۱۹ ۲۱ س، ۱۴ × ۱۰ سم.

۵۲/۳ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۱۹۸، نسخه ش: ۴۱۹۱.

نسخ، محمد علی قزوینی، عناوین با مشکی نشان دارد. جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۸۳ گ، ۱۶ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

نسخه شناسی جلد نهم:

۵۳/۴ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۵، نسخه ش: ۱۳۷۶۵.

کتابشناسی:

این نسخه جلد نهم و از کتاب احیاء موات آغاز و تا پایان کتاب ارث به انجام می رسد و آن را در سال ۱۲۷۰ ق به پایان برده است.

آغاز: الحمد للّه علی آلائه والشکر له علی نعمائه... و بعد فیقول العبد الاحقر الجانی... ان هذه ایضا ارجوزه منّا فی شرح فقه سیدنا.

انجام: و نرجوا منه ان ینفعنی به و سایر اهل الایمان اناء الدهر و اطراف الزمان و قد فرغت... .

نسخ، محمد بن علی قزوینی، حاشیه نویسی دارد با نشان (منه، منه عفی اللّه عنه) و در حاشیه تصحیح شده است. جلد تیماج قهوه ای ضربی مجدول با ترنج و سرترنج.

۲۵۴ گ، ۱۶ س، ۲۲ × ۵/۱۷ سم.

۵۴/۵ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۸، نسخه ش: ۱۳۷۶۸.

این نسخه از کتاب عتق آغاز و تا پایان لقطه به انجام می رسد.

آغاز: الحمد للّه الذی قهر بعزته الاعزاء و الشکر للّه الذی تواضع لعظمته العظماء... و بعد فیقول العبد الجانی... ان هذه ایضا ارجوزه منّا فی فقه.

انجام: و ان کان احوط و بعده فالاحوط القول الاولی (فتأمل) قد فرغ من تألیفه... .

نستعلیق، به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح)، در حاشیه تصحیح شده است. جلد تیماج زرشکی ضربی مجدول با ترنج و سرترنج.

۱۴۶ گ، ۱۹ س، ۲۲ × ۱۸ سم.

۵۵/۶ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۱۹۹، نسخه ش: ۴۱۹۲.

کتابشناسی:

این نسخه از احیاء موات تا احکام ارث را دارد، و در روز جمعه ۱۹ ربیع الاول ۱۲۷۸ به پایان رسیده است.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در حاشیه تصحیح و اضافه شده است، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۷۲ گ، ۱۷ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

۵۶/۷ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۱۹۹، نسخه ش: ۴۱۹۳.

کتابشناسی:

از کتاب عتق تا لقطه می باشد و جلد نهم دانسته شده به روز ۲۹ شوال ۱۲۷۹ به پایان رسیده.

نسخ، گویا به خط محمدعلی قزوینی، عناوین با مشکی نشان دارد، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۷۱ گ، ۱۶ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

نسخه شناسی جلد دهم:

۵۷/۸ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۹، نسخه ش: ۲۸۰۷.

کتابشناسی:

شرح توضیحی مختصری است بر ارجوزه ای که مؤلّف در آن «الروضه البهیه» شهید ثانی را به نظم کشیده است.

آغاز: الحمد للّه الحمید الحامد المحمود و الصلاه و السلام علی محمد و آله الذین بهم بدأ ما أوجد و ختم الموجود.

انجام: هذا وقد وقع الفراغ أیضا من هذا الکتاب و جف القلم منه بعون اللّه الملک العلام...

نستعلیق، به خط مؤلّف، آخر جمادی الثانی ۱۲۷۸، متن با مشکی نشان دارد، در حاشیه تصحیح شده است، جلد تیماج قهوه ای.

۹۹ گ، ۱۸ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۵۸/۹ تهران فهرست مجلس شورا، نسخه ش: ۱۷۵۷۹.[د. ث. مجلس]

نسخه شناسی جلد یازدهم:

۵۹/۱۰ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۰۰، نسخه ش: ۴۱۹۴.

کتابشناسی:

جلد یازدهم کتاب و مشتمل بر احکام قصاص و دیات می باشد و در تاریخ سه شنبه ۲۲ ماه رمضان ۱۲۸۰ به پایان رسیده.

نستعلیق، به خط مؤلّف، عناوین با مشکی نشان دارد، در حاشیه تصحیح و اضافه شده است. جلد تیماج قهوه ای.

۱۱۷ گ، ۱۸ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

۶۰/۱۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۰۰، نسخه ش: ۴۱۹۵.

نسخ، محمد بن علی قزوینی، ۱۲۸۱ ه. ق، عناوین با مشکی نشان دارد. جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۵۹ گ، ۱۶ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

۶۱/۱۲ قم فهرست مرعشی، ج ۲۵، ص ۱۱۳، نسخه ش: ۹۷۷۴.

کتابشناسی:

کتاب الوصیه است که به تاریخ ۲۰ شعبان ۱۲۷۷، به پایان رسیده و آغاز نسخه افتاده است. مشخص نشده کدام جلد است.

نسخ، در عصر مؤلّف، عناوین و نشانیها مشکی، جلد تیماج قهوه ای.

۱۰۹ گ، ۱۶ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۶۲/۱۳ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۰۱، نسخه ش: ۴۱۹۶.

کتابشناسی:

کتاب نکاح و طلاق می باشد و در روز یکشنبه محرم ۱۲۷۹ به پایان رسیده است و مشخص نشده کدام جلد است.

نسخ، محمد بن علی قزوینی، عناوین با مشکی نشانی دارد، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۲۹ گ، ۱۶ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

۶۱) الدره المضیئه(عقائد)

کتابشناسی:

تحقیقی در مسأله بدا می باشد.

(الذریعه، ج ۸، ص ۱۰۷)

الذریعه، ج ۸، ص ۱۰۷، ش ۳۹۹ و ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۶۲) دلیل المتحیرین(دعا)

کتابشناسی:

در آداب دعا و اسباب اجابت و موانع اجابت دعا می باشد.

الذریعه، ج ۸، ص ۲۶۰، ش ۱۰۹۱.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۶۳) دیوان الرشتی (شعر، عربی فارسی)

کتابشناسی:

پیرامون شش هزار و پانصد بیت در مناجات و اخلاق و فضائل و مدائح اهل بیت علیهم السلام و پاره ای از قصاید با عناوین مخصوص مثل «شوق الائمه»... و در پایان چند قطعه به فارسی آمده.

آغاز:

افتتاح القول بالحمد الاعم من نجاح السؤل فی شکر النعم

انجام:

نثار مقدمش سازیم ما جان بگیریم از جنابش خوان احسان

نسخه شناسی:

۶۳/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۱۱۰، نسخه ش: ۲۹۱۷.

نسخ، رحمت اللّه، رجب ۱۲۸۷، روی برگ اول یادداشتی به تاریخ ۱۸ ذی القعده ۱۲۸۷، با مهر مربع «العبد المذنب ابراهیم حسینی» دیده می شود. جلد تیماج مشکی.

۲۳۰ گ، ۱۴ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

ص :۳۹۸

۶۴) ذریعه الوداد و ذخیره المعاد(۱)(تفسیر فارسی)

کتابشناسی:

در این رساله کوتاه به سوره یوسف و بعضـی از پرسشـها و پاسخهای مربوط به آن پرداخته شده و یک مقدمه در فضایل قرآن و بابی دیگر در وجه نزول سوره یوسف و خاتمه در بعضی از سوالها و جوابها آمده.

(فهرست مرعشی، ج ۶، ص ۸۱)

آغاز: لالی گوهر حمد و سپاس مر کریم خداوند و خالق بی شبه و مانند و قیاس راست که خلاق ارض و سماست.

انجام:

بیا بستان که بعد از من نکرده هیچ پیغمبر بیک ساعت دو قربانی یک اصغر یکی اکبر

نسخه شناسی:

۶۴/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۶، ص ۸۱، نسخه ش: ۴/۲۰۶۸.

نستعلیق، به خط مؤلّف، تصحیح شده، تجدید نظر شده و افزودگی دارد. جلد مقوایی، عطف تیماج مشکی.

«۱۳۲ پ ۱۴۵ پ» گ، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۵ سم.

۶۵/۲ قم فهرست مرکز إحیاء، ج ۳، ص ۲۶۸، نسخه ش: ۱۰۳۷.

نستعلیق، عبدالجواد بن ملا لطفعلی، سوم ماه محرم ۱۲۸۱، کربلا، جلد مقوایی، عطف: تیماج قرمز فرسوده.

۱- ۱) الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱، ش ۱۰۳.

۲۱ گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۵/۱۷ سم.

۶۵) رسائل الرسائل

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۶۶) رساله در عشق و عرفان (عرفان اسلامی)

کتابشناسی:

رساله ای است بسیار کوتاه در عشق و عرفان و پس از نوشتن ۹۰ کتاب و رساله آن را نگاشته است.

آغاز: الحمد للّه و صلی اللّه علی محمد صلی الله علیه و آله و آله الطاهرین... و بعد، عرضه می دارد راقم نمیقه مؤلّف وریقه... که اگرچه با کهولت جوانی و ضعف پیری.

انجام:

ای بسکه بار بستم از بهر دوستخواهی نامد بر گشایش در ره بقدر کاهی

نسخه شناسی:

۶۶/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۰، نسخه ش: ۲/۱۳۷۶۹.

نستعلیق، نسخه اصل، به خط مؤلّف، یک برگ شامل پرسش و پاسخ از مؤلّف در پایان نسخه آمده.

«۴۴ ۴۵» گ، ۱۳ س، ۱۶ × ۱۲ سم.

۶۷) رسیله(اخلاق فارسی)

کتابشناسی:

ص :۴۰۰

در بیان بعضی از اخلاق و صفاتی که وسیله فرج بعد از شدت می باشد، با انشائی ادبی رسا و اشعاری از مؤلّف با تخلص «عاصی» و در بسیاری از ابواب به بعضی از دستورات دینی پرداخته است.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... و بعد عرضه می دارد احقر العباد و احوجهم لدی المرصاد ابن المرحوم العلامه الفهامه.

انجام: در دولتخوانه ابد نشانه آن جناب مستطاب شد احل اللّه لنا برکات احساناته باحسانه.

نسخه شناسی:

۶۷/۱ قم فهرست مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۰۷، نسخه ش: ۷۴.

نستعلیق، عبدالجواد بن لطفعلی قزوینی، پنج شنبه، شعبان ۱۲۷۹ ق، عناوین نسخ با مشکی نشان دارد و برگ دوم کتاب افتاده، جلد تیماج قهوه ای.

۱۴۴ گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۵/۱۶ سم.

۶۸) رضوان الامال

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۶۹) روض الریاض (اصول فقه عربی)

کتابشناسی:

شرح مختصری است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «معالم الاصول» که پس از شرح مفصل ترش «ریاض الارواض» نوشته و آن را دزدان به غارت بردند.

آغاز: اشرف خطاب تخطب باهدائه هدی العز و الشرف و اصدق بیان تصدق بادائه عروس الرحابه و العطف.

انجام: و نرجو من الناظرين اليه ان ينظروا بعين الانصاف لديه و غمض الاعتساف عن جنبه.

نسخه شناسی:

۶۸/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۶، ص ۷۶، نسخه ش: ۱/۲۰۶۵.

نستعلیق، به خط مؤلّف، روی برگ اول مهر مربع «العبد المذنب حسینعلی» و مهر مربع «محسن بن محمد رفیع» دیده می شود. جلد مقوایی، عطف تیماج مشکی.

«۱ پ ۶۰ ر» گ، سطور مختلف ۲۱ × ۵/۱۷ سم.

۷۰) روضه الاحباب(گوناگون فارسی)

کتابشناسی:

این نسخه شامل ۱۳ مجلس می باشد در مواعظ ماه مبارک رمضان آنگاه که وی از قزوین به اصفهان مراجعه نموده.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین.. و بعد، عرضه می دارد فقیر بنده روسیاه... که بعد از ختم موازی یکصد و دو مجلد کتب و رسائل مؤلّفه و مصنفه در هر فنی.

انجام افتاده: و از ایشان بسی کشت و بسی انداخت تا باقی ایشان را... سرا پرده معاویه پس برگشت... .

نسخه شناسی:

۶۹/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۱، نسخه ش: ۳/۱۳۷۶۹.

نستعلیق، به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح) و غیر آن، در حاشیه تصحیح شده، اصفهان، جلد تیماج قهوه ای ضربی با ترنج.

«۴۷ ۹۱» گ، ۱۵ ۱۶ س، ۱۵ × ۱۱ سم.

۷۱) روضه الآمال

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

۷۲) روضه ی حسینیه

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص .

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲. (در تراجم الروضه الحسینیه آمده).

۷۳) ریاض الارواض(اصول فقه عربی)

کتابشناسی:

گزارشی است بر معالم الاصول، نام کتاب و نگارنده در دیباچه آمده است و در پایان تاریخ نگارش یکم شعبان ۱۲۷۲ ق، یاد شده است.

آغاز: المجلد الثالث من کتاب ریاض الارواض. أحمدک اللهم علی هدایتک بوسائل نبیک المختار.

انجام: و انها من باب الشهاده او الروایه فی الاجزاء الآتیه، و قد وقع الفراغ من تألیف هذه الاسطر لمؤلفه.. من شهور ۱۲۷۲ ق».

نسخه شناسی:

۷۰/۱ تهران فهرست مجلس، ج ۱۶، ص ۷۱، نسخه ش: ۵۲۴۰.

خط شکسته نستعلیق، گویا مؤلّف، ۱ شعبان ۱۲۷۲، خط خوردگی و حاشیه هایی دارد، جلد تیماج ضربی.

۱۲۷ گ، ۱۸ س، ۱۱ × ۱۵ سم.

۷۴) زاد السالکین (عرفان)

ص :۴۰۳

کتابشناسی:

در بیان آداب سیر و سلوک و مسلکهایی که در این مورد است.

الذریعه، ج ۱۲، ص ۲، ش ۱۱.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

/۷۵الزکاه یا ارجوزه فی الزکاه(فقه عربی)

کتابشناسی:

منظومه ایست در یکصد و سی و نه بیت در احکام زکات و زکات فطره که در یک شبانه روز به نظم درآمده است.

آغاز:

الحمد للّه العزیز الباری و الشکر للمهیمن المختار

ثم الصلاه و السلام الاسنی علی النبی و الولی مثنی

انجام:

فالحمد للّه و صلی ماحما ناح حمام اللیل أو ترنما

علی النبی المصطفی و آله أهل العلی والجود من نواله

نسخه شناسی:

۷۱/۱قم فهرست مرعشی، ج ۴، ص ۱۵۳، نسخه ش: ۵/۱۳۷۹.

نسخ معرب، ظاهراً به خط مؤلّف.

«۱۳۰ ر ۱۳۶ پ» گ، سطور مختلف، ۱۷ × ۱۱ سم.

۷۶) زین الواعظین (گوناگون فارسی)

کتابشناسی:

۳۱ مجلس است در مواعظ ماه مبارک رمضان ۱۲۷۱، آن گاه که مؤلّف در قزوین سخنرانی می کرده و آنها را برای استفاده فرزندش یا دیگر سخنرانان گردآوری نموده.

آغاز: احمد اللّه واصلی علی احمده و اتبری ممن عاداه باحمده صلی الله علیه و آله و بعد، عرضه می دارد ابن المرحوم.. که پس از ختم موازی چهارصد و کسری مجلد.

انجام: و عطف شد بر چهارصد و هفتاد و دو مجلّد دیگر از کتب مؤلّفه خود و هو العبد الجانی... .

نسخه شناسی:

۷۲/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۵، نسخه ش: ۳/۱۳۷۷۱.

نسخ، به خط مؤلّف، ۱۲۸۱ ه .ق، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح)، در حاشیه تصحیح شده است. جلد تیماج قهوه ای ضربی، مجدول با ترنج و سرترنج، عطف مشمع زرشکی.

«۱۲۰ ۲۳۰» گ، ۱۶ س، ۱۵ × ۱۰ سم.

۷۷) سبع المثانی (مواعظ فارسی)

کتابشناسی:

کتابی است به سبک مجالس وعظ و خطابه، مرتب بر سیزده مجلس و یک خاتمه، در آغاز هر مجلس آیه ای را مطرح و با استشهاد به احادیث و داستانهای تاریخی و اشعار به شرح و بسط موضوع پرداخته.

آغاز:

سر نامه نام خدای کریم که رحمان خلق است و باشد رحیم

انجام: بعوض آب تیری دو شعبه بر چلّه کمان گذاشتند و بر حلقوم آن طفل رضیع زدند که از بازوی آن حضرت بیرون شد الا لعنه اللّه.

ص :۴۰۵

نسخه شناسی:

۷۳/۱ قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۵۵۰، نسخه ش: ۲/۶۴۳.

نسخ خوب، ربیع الثانی ۱۲۶۰، عناوین و نشانیها شنگرف و مشکی، جلد تیماج قهوه ای، ضربی، ترنج با سر و لچکی با نقش گل و بوته، مجدول گرهی.

«۸۹ پ ۲۴۷ ر» گ، ۱۳ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

۷۸) سبیل السبل(۱)

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۷۹) سراج اللحد فی شرح دعاء السمات (دعا فارسی)

کتابشناسی:

شرح و ترجمه مختصری است بر دعای سمات که مؤلّف در ۲ رجب ۱۲۵۷، به پایان رسانیده است.

آغاز: الحمد للّه... و بعد عرضه می دارد بنده روسیاه مزمن ابن المرحوم.

انجام: ای خدای من رحمت فرمای بر ملائکه و سعیدان... تمام شد ترجمه این مناجات کثیره البرکات.

نسخه شناسی:

۷۴/۱ قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۲۹۸، نسخه ش: ۵/۳۴۰.

نسخ، محمد بن علی قزوینی الاصل، ۱۰ جمادی الاولی ۱۲۷۶ توسط مؤلّف مقابله

۱- ۱) (در تراجم «سبیل السبل فی آراء العرفا من الرسل» آمده).

و تصحیح شده.

«۸۷ پ ۱۱۶ ر» گ، ۱۶ س، ۱۸ × ۲۱ سم.

۸۰) سفینه النجاه

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۸۱) سوانح السفر(سفرنامه فارسی)

کتابشناسی:

در این اثر اتفاقاتی که برای خودش در طول سفر از اصفهان تا رشت در سال ۱۲۶۷ ق، افتاده را همراه با بعضی از مطالب متفرقه بیان نموده و در آخر آن سه قصیده در مراثی امام حسین علیه السلام آورده و آن را برای رفیقش میرزا شهباز در اصفهان فرستاده است.

(الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۵۳)

آغاز: بعد الحمد و الصلاه و السّلام علی محمد و آله الکرام العظام عرضه می دارد احقر بنده گرفتار به گل و باتلاق و هوای رطوبی بی تمیز عرصه گیلان.

انجام:

از این تضمینی که بستی عاصیا بی سیم و زر اینجا ندانم کام ازو چون زرگر بی سیم و زر گیرد

تهران، مجلس، ش ۱ / ۱۱۴۴۰.

نستعلیق، عبدالجواد بن ملا لطفعلی، شوال ۱۲۷۹، جلد تیماج قهوه ای.

«۱ ۵۱» گ، ۱۰ س، ۱۰ × ۱۷ سم.

ص :۴۰۷

۸۲) سی و یک خطبه (متفرقه فارسی)

کتابشناسی:

این خطبه ها که به نثر و نظم فارسی و عربی می باشد، در بیشتر آنها اشاره به واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام شده. و در روز شنبه بیست و هشتم ذی الحجه ۱۲۷۲، در قزوین به پایان رسیده.

آغاز افتاده: ناله حزینی شنود چون به عقب سر ملتفت شد، رأی ان أم الأساری زینب اخته تمشی خلفه.

انجام:

یا حسین بد مرغ امین روبراه گرنمائی رحم باللّه بجاست

نسخه شناسی:

۷۵/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۸، ص ۱۷۴، نسخه ش: ۱/۷۰۰۳.

نستعلیق، به خط مؤلّف، جلد مقوایی، عطف تیماج قهوه ای.

«۱ ر ۷۲ پ» گ، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۷ سم.

۸۳) شد العضد

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۸۴) شد الوثیق(شرح حال معصومین)

کتابشناسی:

در این نسخه شرح حال معصومین در چهارده باب آمده است.

آغاز: بعد الحمد و الصلوه عرضه می دارد بنده خاکسار فانی ابن المرحوم الحاج شیخ

محمد رفیع الرشتی محمد محسن الاصفهانی عفی اللّه عنه که این چند ورق.

انجام: و پادشاه زمان غیبت او، معتمد علیه اللعنه. و باب او عثمان ابن سعید و مقام غیبت او سرداب در سرّ من راه.

تهران، فهرست مجلس، ش ۴/۱۱۴۴۰.

نستعلیق، عبدالجواد بن ملا لطفعلی، ۱۲۷۹ ق، جلد تیماج قهوه ای.

«۲۳۵ ۲۴۷» گ، ۱۰ س، ۱۰ × ۱۷ سم.

۸۵) شرح الفیه ابن مالک (نحو فارسی)

کتابشناسی:

شرحی است مزجی و کوتاه بر ألفیه ابن مالک در نحو و پیرامون سالهای ۱۲۶۸ ق تا ۱۲۷۱ ق، نگاشته شده.

آغاز: قال محمد هو بن مالک... مالک مضاف مضاف الیه و لیس تکرار مالک ههنا تکرار.

انجام: و آله الغر الکرام البرره.. و بر آل که این صفت دارند... و یا که این صفت دارند که مختارند.

نسخه شناسی:

۷۶/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۶، نسخه ش: ۱۳۷۷۲.

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (خالد) و غیر آن، در حاشیه تصحیح شده، جلد تیماج قهوه ای ضربی با ترنج و سرترنج گل و بوته.

۱۳۴ گ، ۱۲ س، ۱۷ × ۱۱ سم.

۸۶) شرح عبادات ائمه علیهم السلام (عرفان و تصوف)

ص :۴۰۹

کتابشناسی:

در چگونگی احوال حضرات معصومین علیهم السلام هنگام عبادت و نیایش به درگاه حضرت اله مخصوصاً احوال حضرت امام سجاد علیه السلام .

آغاز: و بعد عرضه می دارد... که این چند کلمه قلمی می شود درباره شرح عبادات ائمه علیهم السلام و کیفیت طاعات ایشان

انجام: غسل الجمعه الی الجمعه کفاره عن کافه الذنوب کبیره کانت ام صغیره و هکذا الاخبار.

نسخه شناسی:

۷۷/۱ قم فهرست مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۴۲، نسخه ش: ۲/۲۲۳۵.

نستعلیق و نسخ به چند خط، عبدالغنی حسینی تنکابنی، سده چهاردهم، در حاشیه تصحیح شده است، جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

«۵ پ ۷ پ» گ، سطور مختلف، ۲۸ × ۱۹ سم.

۸۷) شمایل النبی(تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فارسی)

کتابشناسی:

در چگونگی خلقت نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زیبائی صورت و سیرت آن حضرت، به نظم و نثر شیوا با تخلص مولف «عاصی».

آغاز:

ز پس از سلام و ثنا و لا متحیری که در آنچمن چه زنی بصفحه مدی ز محاورات سخن

انجام:

آری عاصی چون شود گلشن خراب بوی گل را کس نجوید جز گلاب

نسخه شناسی:

۷۸/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۳، نسخه ش: ۲/۳۱۴۳.

نستعلیق، عبدالجواد بن لطفعلی قزوینی، ۱۵ محرم ۱۲۸۰ قزوین، عناوین با مشکی نشان دارد، جلد: تیماج قهوه ای ضربی.

«۱۵۳ پ ۱۵۹ پ» گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۸۸) شور و شیرین

کتابشناسی:

این نسخه مثل کتاب نان و حلوای شیخ بهایی می باشد.

الذریعه، ج ۱۴، ص ۲۴۵.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۸۹) صحه الاصول الاربعه(درایه عربی)

کتابشناسی:

در اثبات صحت احادیث کتاب کافی و من لایحضر و استبصار و تهذیب که از اصول اربعمائه گرفته شده اند، پاسخ از اعتراضات یکی از علماء قزوین، و به تاریخ یکشنبه سوم رجب ۱۲۶۷، در ابراهیم آباد قزوین به پایان رسیده است.

آغاز: انا اعطیناك الکوثر... فالشقی من أقر بعضا و لبعض أنکر و صلی علی أبیه السید القسور.

انجام: و لا تحتاج بعد ذلك الی تکلفات الاخباریین فی تصحیح الاخبار کما هو الحال، هذا آخر الجواب.

نسخه شناسی:

ص :۴۱۱

۷۹/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۷، ص ۲۳۸، نسخه ش: ۱/۲۶۵۹.

نستعلیق، به خط مؤلّف، غره رجب ۱۲۶۷، در قریه ابراهیم آباد قزوین، جلد تیماج قهوه ای.

«۱ ر ۷ ر» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۹۰) ضیاء الذاکرین

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۹۱) ضیاء العیون فی الاذکار

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۹۲) طریق الریاضات

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۹۳) عالم فنا(عرفان و تصوف عربی فارسی)

کتابشناسی:

در شرح عالم فناء و روزگاران آن که مؤلّف به درخواست بعضی از دوستان به روش عارفان یا شواهدی از احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام نگاشته است.

آغاز: بعد الحمد والصلاه.. عرضه می دارد احقر بنده روسیاه.. که این چند کلمه نوشته می شود.

انجام:

گر تو ز شراب می شوی مست ما را ساقی رباید از دست

نسخه شناسی:

۸۰/۱قم فهرست مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۴۳، نسخه ش: ۴/۲۲۳۵.

نستعلیق و نسخ به چند خط، عبدالغنی حسینی تنکابنی، سده چهاردهم، در حاشیه تصحیح شده است، جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

«۱۰ پ ۱۳ ر» گ، سطور مختلف، ۲۸ × ۱۹ سم.

۹۴) العباده الحقیقه (عرفان عربی)

کتابشناسی:

در بیان عبادت حقیقی و اطاعت واقعی که مطلوب شریعت و دین مقدس اسلام می باشد خصوصاً آنچه پیرامون نماز و احوال عرفانی نمازگزار از صاحب شریعت صلی الله علیه و آله وارد شده است.

آغاز: احمده و أصلی علی احمده و بعد فیقول الآثم.. ان هذه ارجوزه عملتها لولدی

انجام:

میان جان و جانان وصل و هجران من آن خواهم که آن جانان پسندد

نسخه شناسی:

۸۱/۱قم فهرست مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۴۳، نسخه ش: ۳/۲۲۳۵.

نستعلیق و نسخ به چند خط، عبدالغنی حسینی تنکابنی، سده چهاردهم، در حاشیه تصحیح شده است، جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

«۷ پ ۱۰ ر» گ، سطور مختلف، ۲۸ × ۱۹ سم.

۹۵) عوالم العلوم

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۶۴۷.

۹۶) غزوه خیبر

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۹۷) غوث الانام (کلام و اعتقادات عربی)

کتابشناسی:

رساله ای بسیار مختصر در اصول دین و دلیل هائی که می توان اقامه نمود، با عناوین «والدلیل علی...» تنظیم شده جهت مبتدئین در علم کلام.

(فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۵)

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... اذا سالک سائل و قال ما الایمان قل هو التصدیق باللّه و بالرسول و الائمه علیهم السلام .

انجام: لایصال کل حق الی مستحقه لما ثبت من عدله و حکمته فثبت اعاده الاجسام.

نسخه شناسی:

۸۲/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۵، نسخه ش: ۶/۳۱۴۳.

نستعلیق، عبدالجواد بن لطفعلی قزوینی، ۱۵ محرم ۱۲۸۰، قزوین، عناوین با مشکی نشان دارد، جلد تیماج قهوه ای.

«۱۹۵ پ ۱۹۷ پ» گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۸۳/۲ قم فهرست گلپایگانی، ج ۶ ۵، ص ۲۹۸۷، ش: ۷/۹۸۶ ۷۶/۶.

ص :۴۱۴

آغاز افتاده: الحی لا یتصف بالقدره و العلم فیکون اللّه تعالی حی، و الدلیل علی أ نّه تعالی سمیع بصیر أنه عالم بالأشیاء کلها.

انجام افتاده: والدلیل علی امامه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاده الطاهرین لانه نص النبی صلی الله علیه و آله .

نسخ، بی کا، قرن ۱۳، عناوین و نشانها شنگرف، بدون جلد.

۱ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

۹۸) غیاث الوری فی احوال السابقین اهل اصفهان (تراجم عربی)

آغاز: بسمله، حکاه الشیخ الحافظ الشهید ابی مسعود احمد بن الفوات الرازی رحمه اللّه علیه و جزاه عن اهل بیت النبی خیراً و ضاعف له ثواباً و اجراً.

انجام: و افضلهم عنداللّه سحره العداه و مؤدی الامانات الداعی الی دارالسلام.

نسخه شناسی:

۸۴/۱قم فهرست گلپایگانی، ج ۶ ۵، ص ۲۹۸۸، ش: ۶/۹۸۶ ۶/۷۶.

نسخ، بی کا، قرن ۱۳، نشانیها شنگرف، در اول نسخه عنوان کتاب به خط مؤلّف موجود است، بدون جلد.

۱ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

۹۹) فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام (مناقب فارسی)

کتابشناسی:

شرح داستان آب رسانی به پیر زال است که به حضرت امیرالمؤمنین نسبت داده شده، مؤلّف برخی از عبارات را به نظم کشیده است.

آغاز: بسمله، الحمدللّه الذی تجلی ولایه اولیائه بولائه فی کلّ شیئ...

عنوان سخن گرچه همه از بر زاری است مقصود، سرود کرم حضرت باری است...

انجام:

عاصیا چون مرگ گردد باغبان از روان زهر آورد بر شهد جان

نسخه شناسی:

۸۵/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۷، ص ۳۰۲، نسخه ش: ۲/۱۴۷۲۷.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در حاشیه تصحیح شده، و اندکی حاشیه نویسی دارد، جلد تیماج قهوه ای ضربی مجدول با ترنج و سرترنج گل و بوته.

«۳۳۴ پ ۳۴۹» گ، ۱۶ س، ۲۳ × ۵/۱۷ سم.

۱۰۰) قبله الآفاق

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳. نام نسخه «قبله الآفاق فی کشف رموز کلام الملک الخلاق» آمده.

۱۰۱) قوائد و فوائد(۱)(صرف و نحو)

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱- ۱) در تراجم الرجال، نام نسخه «الفوائد فی النحو و القوائد فی الصرف» آمده است.

۱۰۲) قوانین المصائب

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۰۳) قیام الحجه(تفسیر فارسی)

کتابشناسی:

تفسیری است از آیات (۳۰ ۳۳) سوره بقره با نکاتی چند پیرامون علم الهی و نامهایی که به آدم آموخته شد و این کتاب دارای یک مقدمه و هشت عنوان به عدد ابواب رضوان (بهشت) می باشد.

(فهرست مرعشی، ج ۱۷، ص ۳۷)

آغاز: احمده و اصلّی علی احمده صلی الله علیه و آله و بعد، پیش از عرضه داری مدعی بدین رباعی عذرخواهی از کافه اهل دانش و بینش.

انجام: اقول فنبأ الاولین اقتدوا الاخیار فی المذهب والدین.

نسخه شناسی:

۸۶/۱قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۳، نسخه ش ۱/۱۳۷۷۱.

نستعلیق، به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح)، در حاشیه تصحیح شده است، این نسخه از سوی مؤلّف مقابله شده است که در برگ پایانی این کتاب به آن اشاره کرده و تاریخ مقابله را سال ۱۲۸۳ ق، در قزوین بیان کرده.

«۱ ۷۸» گ، ۱۴ س، متن ۱۵ × ۹ سم.

۸۷/۲قم فهرست مرعشی، ج ۱۷، ص ۳۷، نسخه ش: ۶۴۲۷.

ص :۴۱۷

آغاز افتاده: از جناب حکیم علی الاطلاق اغراء بجهل و تکلیف مالا یطاق بلکه به اشد مشاق می نماید.

انجام: بلی اقول فبالأولین اقتدوا الأخبار فی المذهب و الدین و بالاخرین اهتدوا فسقه الضالین الظالمین.

نستعلیق، به خط مؤلّف، در حاشیه تصحیح و اضافه شده است، جلد تیماج قهوه ای.

۵۹ گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۵/۱۶ سم.

۱۰۴) کشایف الاسرار (کلام و اعتقادات عربی)

کتابشناسی:

رساله کوتاهی است در تحقیق حالات انسان که مؤلّف در ۲۱ سالگی نگاشته است.

آغاز: نحمد اللّه حمداً لا واسطه له فی تجلّیات ذاته و صفاته إلّا بذاته.

انجام: و ان اخطأنا فمن انفسنا منبع الشر و الضرر استغفرا... و لا حول و لا قوه إلّا باللّه.

نسخه شناسی:

۸۸/۱قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۲۹۷، نسخه ش: ۲/۳۴۰.

نسخ، محمد بن علی قزوینی الاصل، ۱۲۷۶ ق، نشانی ها مشکی، توسط مؤلّف مقابله و تصحیح شده است در ۱۰ جمادی الاولی ۱۲۷۶، جلد مقوای زرد.

«۳۱ پ ۴۴ پ» گ، ۱۶ س، ۱۸ × ۲۱ سم.

۱۰۵) کشف الاسرار (کلام و اعتقادات عربی)

کتابشناسی:

رساله استدلالی است در مباحث توحید و جبر و اختیار که در ۲۴ رمضان ۱۲۵۵ ق به پایان رسیده است. مؤلّف بعد از ۱۷ سال در ۱۷ ربیع الاول ۱۲۷۳، به این کتاب

مراجعه نموده و اصلاحاتی در آن انجام داده است.

آغاز: اجتماع اصلاً و الثانی و الثلثون فی أن العالم اعیان و اعراض.

انجام: فإن أصبنا فی ذلک فمن اللّه الأکبر و من أنوار الائمه... اللهم صل علی محمد و آل محمد.

نسخه شناسی:

۸۹/۱ قم فهرست کتابخانه مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۲۹۷، نسخه ش: ۱/۳۴۰.

نسخ، محمد بن علی قزوینی الاصل، ۱۲۷۶ ق، جلد مقوای زرد.

«۱ ر ۳۱ پ» گ، ۱۶ س، ۱۸ × ۲۱ سم.

۱۰۶) کشف الحجب

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۰۷) کشف المقال

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۰۸) کنز الاحباب(۱)

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

۱- ۱) در تراجم الرجال «کنز الاحباب فی اوراد الأطیاب» آمده.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۰۹) کنز الاحزان

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

۱۱۰) کنز الاخوان(۱)

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۱۱) کنزالفوائد فی لب العقائد و فروع الفرائد (فقه عربی)

کتابشناسی:

در اصول دین پنجگانه و احکام طهارت و نماز بسیار مختصر و فتوایی که برای عوام نگاشته شده است.

(فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۴)

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... أما بعد یجب علی کل مکلف حر و عبد ذکر و أنثی أن یعرف الأصول الخمسه التی هی أرکان الأیمان.

انجام: هذا أیسر ما یجب علی المکلفین و من أخل بشی ء منه استحق العقاب فی الدارین، و الحمدللّه رب العالمین.

نسخه شناسی:

۹۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۴، نسخه ش: ۴/۳۱۴۳.

ص: ۴۲۰

۱- ۱) همان «کنز الاخوان فی مصائب آل عمران».

نستعلیق، عبدالجواد بن لطفعلی قزوینی، ۱۵ محرم ۱۲۸۰، قزوین، عناوین با مشکی نشان دارد، جلد تیماج قهوه ای.

«۱۷۵ پ ۱۸۱ پ» گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۹۱/۲ قم فهرست کتابخانه گلپایگانی، ج ۶ ۵، ص ۳۳۹۰، ش: ۴/۹۸۶ ۷۶/۶.

نسخ، عبدالکریم بن معصوم قزوینی، شنبه ذیحجه ۱۲۴۴، عناوین و نشانیها شنگرف، در اول و آخر نسخه خط مؤلّف موجود است، بدون جلد.

۸ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

۱۱۲) کنزالمأمول (دفتر ۲ و ۳)(۱)(ادب فارسی)

کتابشناسی:

دفتر دوّم و سوّم از مثنوی بزرگ کنزالمأمول و در ۶ دفتر تنظیم گردیده است. این دفتر در سال ۱۲۶۵ ق، به پایان رسیده است.

(فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۹)

آغاز: الحمد للّه و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین... و بعد عرضه می دارد فقیر راجی و متوسل بالطاف حضرت سبحانی.

انجام:

عاصیا دم در کش از این ارغنون نای زن انا الیه راجعون

نسخه شناسی:

۹۱/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۹، نسخه ش: ۱/۱۳۷۶۹.

ص :۴۲۱

---

۱ - ۱) در فهرست کتابخانه مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۰، به این مطلب اشاره شده که در فهرست مرعشی، ج ۱۸، ص ۱۷۵، نام «کنزالمأمول» اشتباهاً جلد دوم، جامع المصائب آورده شده.

آغاز، مختصری افتاده: عرضه می دارد فقیر بنده خاکسار... که چون به توفیق اللّه فارغ شدم از انشاء دفتر اوّل از مجلد.

نستعلیق، به خط مؤلّف، ۱۲۶۵ ق حاشیه نویسی دارد با نشان (ح)، در حاشیه تصحیح شده و مقابله شده با نشان (بلغ).

۴۴ گ، ۱۴ س، متن ۱۵ × ۱۲ سم.

۹۳/۲ قم فهرست مرعشی، ج ۱۸، ص ۱۷۵، نسخه ش: ۵/۷۰۰۳.

انجام افتاده:

این همه دزدی ظاهر ای توان نقشی است از دزدی بطن این بدان

نستعلیق، به خط مؤلّف، جلد مقوایی، عطف تیماج قهوه ای.

«۱۷۸ پ ۲۰۳ پ» گ، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۷ سم.

۱۱۳) کنز المراثی

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۱۴) لب العقائد (کلام عربی)

کتابشناسی:

در اصول دین به روشی ساده و مختصر به صورت سؤال و جواب با عناوین «فان قیل الجواب»، در پنج فصل می باشد.

(فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۴)

آغاز: الحمدللّه رب العالمین... أما بعد فهذه عقیده قادنی الدلیل الیها و قور اعتمادی علیها جعلتها بعد التوضیح و التبیین تحفه لاخوانی المؤمنین.

انجام: و لنختمها بآیه من کتاب اللّه العزیز و هی سبحان ربک رب العزه عما یصفون و

سلام علی المرسلین و الحمد للّه رب العالمین.

نسخه شناسی:

۹۴/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۴، نسخه ش: ۳/۳۱۴۳.

نستعلیق، عبدالجواد بن لطفعلی قزوینی، ۱۵ محرم ۱۲۸۰، قزوین، عناوین با مشکی نشان دارد، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

«۱۶۵ پ ۱۷۴ پ» گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۹۵/۲ قم فهرست گلپایگانی، ج ۶ ۵، ص ۳۴۳۳، نسخه ش: ۳/۹۸۶ ۷۶/۶.

آغاز: افتادگی دارد.

انجام: فإن قیل ما الدلیل علی أنّ کل ما جاء به النبی حق فالجواب الدلیل علی ذلک أ نّه معصوم.

نسخ، بی کا، قرن ۱۳، عناوین و نشانیها شنگرف، در اوّل و آخر نسخه خط مؤلّف دیده می شود. بدون جلد.

۸ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

۱۱۵) لوائح الطرائح(۱)

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۱۶) لؤلؤالبحرین (تفسیر فارسی)

کتابشناسی: این نسخه در تفسیر آیه الکرسی و سوره قدر می باشد.

۱- ۱) نام نسخه در تراجم الرجال «لوائح الطرائح فی طرائح اللوائح» آمده.

(الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۷۸).

نسخه شناسی:

۹۶/۱ تهران فهرست مجلس، ش: ۲۱ سرود. / نشریه ۱۳ ۴۱۱.

نستعلیق، عبدالجواد بن ملا لطفعلی

۱۱۷) متروک الاخوان

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

۱۱۸) متروک الانظار(فارسی)

کتابشناسی:

این نسخه در مورد حوادثی است که در طول ماه و سال برای افراد اتفاق می افتد.

(الذریعه، ج ۱۹، ص ۶۱)

الذریعه، ج ۱۹، ص ۶۱، ش ۳۲۶.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۱۹) مثنوی شش دفتر(شعر)

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۱۲۰) مثنوی شور و شیرین (شعر)

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۱۲۱) مجالس(۱)(گوناگون فارسی)

کتابشناسی:

مجالسی است در فقه، حدیث، تاریخ، حکایات، اشعار و مطالب دیگر و فهرست این مجالس در آغاز نسخه آمده است.

(فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۲)

آغاز: مجلس اوّل در ذکر مکاسب حرام و مکروه، قتعه فوربک لنسألنهم اجمعین روز قیامت پروردگار عالم امر می فرماید جمیع مردم را در موقف حساب حاضر می نمایند.

انجام:

عنکبوت از طبع عنقا داشتی از لعابی خیمه کی افراشتی

نسخه شناسی:

۹۷/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۲، نسخه ش: ۱۳۷۷۰.

نستعلیق، به خط مؤلّف، سده ۱۳ ق، حاشیه نویسی دارد، در حاشیه تصحیح شده، جلد تیماج قهوه ای مجدول.

۱۱۷ گ، ۱۵ ۱۶ س، ۲۱ × ۱۵ سم.

۹۸/۲ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۵۸، نسخه ش: ۴/۱۳۷۶۱.

کتابشناسی:

مجالسی است در موعظه و مناقب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله این نسخه، شامل ۳ مجلس

۱- ۱) در فهرست کتابخانه مرعشی، ج ۳۴ صفحات ۷۷۲ ۷۶۴ ۷۵۸، از «مجالس» نام برده شده ولی در این مورد که آیا اینها یک نسخه هستند و یا نسخه های مختلفی می باشند توضیحی داده نشده و ما هر سه را در نسخه شناسی «مجالس» آورده ایم.

می باشد.

آغاز: نحمدک اللهم یا صاحب الملک و نشکرک اللهم یا مالک العظمه و الجبروت... معترضه سنج مجالس اهل نقل و خبر.

انجام، افتاده: خود را با نهایت پریشان حالی ببالین عمار رسانید بعد از گریه بسیار... .

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، اندکی حاشیه دارد با نشان (ح) و در حاشیه تصحیح شده است، جلد تیماج قهوه ای مجدول.

«۱۱۵ ۱۲۴» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۱۷ سم.

۹۹/۳ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۴، نسخه ش: ۴/۱۳۷۶۴.

کتابشناسی:

مجالسی است در مورد جنگ احد و مطالبی دیگر.

آغاز: در تذکره الاعجاز مرحوم آخوند ملا کاظم هزار جریبی (ره) در اعجاز حضرت سیدالساجدین علیه السلام از عبداللّه بن سلیمان حضرمی در خبری طولانی مرویست که.

انجام: و مکه از شرف بر عرش برتری گزید و اکابر عرب... .

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح) و در حاشیه تصحیح شده است. جلد مقوایی مشکی.

«۱۴۱ ۱۴۸» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۱۲۲) مجمع الاذکار(۱)(دعا)

ص :۴۲۶

۱- ۱) نام نسخه در تراجم الرجال «مجمع الاذکار و مخزن الاسرار فی الادعیه» آمده است.

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۲۳) مجمع الانوار (اصول فقه عربی)

کتابشناسی:

در این ارجوزه قواعد اصول فقه را با تفصیل در چند نور گزارش کرده و مخصوصا آراء دو استادش شیخ محمدحسین و سید ابوتراب خوانساری را مدّ نظر می گیرد. در نسخه حاضر مقداری از آغاز ارجوزه آمده است.

آغاز:

من بعد حمد خالق الأنام مصليا لسيد الكرام

حبيبنا محمد و آله ذی شرف و اشرف نواله

نسخه شناسی:

۱۰۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۸، ص ۱۷۵، نسخه ش: ۳/۷۰۰۳.

نستعلیق، به خط مؤلّف، جلد مقوایی، عطف تیماج قهوه ای.

«۹۹ پ ۱۱۳ پ» گ، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۷ سم.

۱۲۴) مجمع المعانی(۱)

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۱- ۱) در تراجم الرجال نام نسخه «مجمع المعانی، حاشیه ریاض المعانی» آمده.

۱۲۵) محمودنامه(مثنوی فارسی)

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۲۶) مدائن الحکمه(فلسفه عربی)

کتابشناسی:

رساله ای است در شرح کلی طبیعی و مسائل دیگر فلسفی و منطقی دارای چند مدینه و هر مدینه در چند شهر و اسبوع که به درخواست یکی از علماء و فضلا در سال ۱۲۸۹ ه ، در قزوین نگاشته شده.

(فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۴)

آغاز: الحمد للّه بأضعاف ما حمده الحامدون للمحمود الوجود... و بعد، فقد أمرنی وحید اخوانی فی الدین... أن ارسل له رساله.

انجام: و إن عاقبنی الممات فمن الاحباب المعذره و طلب المغفره کان ذلک تحریرا.

نسخه شناسی:

۱۰۱/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۷۴، نسخه ش: ۲/۱۳۷۷۱.

نستعلیق، به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح)، در حاشیه تصحیح شده، این نسخه از سوی مؤلّف مقابله شده و یادداشت وی در آغاز نسخه چنین آمده است: «شروع در مراجعه و مقابله این رساله روز چهارم... و صبح روز یکشنبه دوازدهم شهر رفیع شریف ربیع المولود سنه ۱۲۸۹ در...».

«۷۹ ۱۱۹» گ، ۱۶ ۱۷ س، متن ۱۴ × ۹ سم.

۱۰۲/۲ مشهد فهرست دانشکده الهیات، ج ۲، ص ۹۸، ش ۱/۹۵۱.

آغاز: بسمله، الحمدللّه بأضعاف ما حمده الحامدون المحمود الذی أظهر ارادته.

نستعلیق شکسته، به خط مؤلّف، ۱۲۸۶ ق.

۱۰۴ گ، سطور مختلف، ۱۶ × ۲۱ سم.

۱۲۷) مدینه الابحاث فی مسائل المیراث (فقه عربی)

کتابشناسی:

منظومه ایست در سیصد و سی و شش بیت در احکام ارث و طبقات وارثین

آغاز:

من بعد حمد واهب العطایا مصلیاً لاشراف البرایا

و آله سادتنا العلاء أئمه الهداه بالولاء

انجام:

و فاطم و ولدها الأطهارا ذوی العلی والمجد والفخارا

صلاه عمت ألسن الأملاکا دائمه مادارت الأفلاکا

نسخه شناسی:

۱۰۳/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۴، ص ۱۵۳، نسخه ش: ۴/۱۳۷۹.

نسخ معرب، ظاهراً به خط مؤلّف.

«۱۱۷ پ ۱۳۰ ر» گ، سطور مختلف، ۱۷ × ۱۱ سم.

۱۲۸) مرآت الشریعه فی أحکام الشریعه

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

ص :۴۲۹

۱۲۹) مرآت العاشقین(۱)(اخلاق فارسی)

کتابشناسی:

منظومه کوتاهی است به سبک گلشن راز شیخ محمود شبستری در سیر و سلوک و شرایط آن، مؤلّف این اشعار را در اصفهان سروده است و در ۱۱ ربیع الاول ۱۲۴۲، به پایان رسانیده است.

آغاز:

ای دل، ای دل گرچه لالی از مقال سیّما بین الصلوتین و مقال

انجام:

ختم کن دستان و دم بند از کلام وعده ما و تو در یوم القیام

نسخه شناسی:

۱۰۴/۱ قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۲۹۸، نسخه ش: ۳/۳۴۰.

نسخ، محمد بن علی قزوینی الاصل، ۱۰ جمادی الاولی ۱۲۷۶، توسط مؤلّف مقابله و تصحیح شده است، جلد مقوا، زرد.

«۴۶ پ ۵۵ پ» گ، ۱۶ س، ۱۸ × ۲۱ سم.

۱۳۰) مرآت المسائل

الذریعه، ج ۹،ص ۱۰۰۴.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱- ۱) این رساله در مجموعه میراث حوزه اصفهان، دفتر ۳، ص ۲۳۳، با تحقیق و تصحیح جناب آقای علی صدرایی خویی، به زیور طبع آراسته گردیده است.

۱۳۱) مرجع الضمائر فی شرح شرح اللمعه(فقه عربی)

کتابشناسی:

حاشیه های کوتاهی است بر «الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه» شهید ثانی با عنوانهای «قوله قوله».

آغاز: بسمله، الحمد للّه الملک المنان و الشکر للّه القادر السبحان الذی قد أفاض من فیوضاته علینا الأصول.

نسخه شناسی:

۱۰۵/۱ قم فهرست گپایگانی، ج ۷ ۸، ص ۴۲۷۶، نسخه، ش: ۸۸۶۹ ۸۹/۵۹.

نستعلیق بی کا، بی تا، افتادگی از انجام، بی جلد.

۵۷ گ، ۱۷ ۱۳ س، ۱۰ × ۱۷ سم.

۱۳۲) مسالک الالهام فی مدارک الاحکام (اصول فقه عربی)

کتابشناسی:

اصول استدلالی مفصلی است با عناوین «مقاله مقاله» و ذکر اقوال بزرگان دانشمندان اصول، مخصوصا دو استادش سید محمد شهشهانی با تعبیر «شیخنا الاستاد» و سید ابوتراب اصفهانی با تعبیر «السید الاستاد».

آغاز: یا واهب العطایا و یا غافر الخطایا هب لنا من لدنک رحمه و مقاماً محموداً صلیت و سلمت.

انجام: و ان اراد به ما هو کالجزء فنعم الوفاق و اللّه الهادی إلی نهج الحق و طریق الاحتقاق.

نسخه شناسی:

ص :۴۳۱

۱۰۶/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۶، ص ۷۷، نسخه ش: ۳/۲۰۶۵.

نستعلیق، به خط مؤلّف، جلد مقوایی، عطف تیماج مشکی.

«۶۷ پ ۱۸۲ ر» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۵/۱۷ سم.

۱۳۳) مستطرفات الاحادیث المجموعه (ج ۱)(۱)(گوناگون فارسی)

کتابشناسی:

مجالسی است در مواعظ و مناقب اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با عناوین (مستطرفات) این نسخه، جلد نخست و شامل ۱۳ مجلس است و اصل کتاب ظاهرا در ۷ جلد نگاشته شده است.

آغاز: اعلم و اضبط یا ولدی المکرم یا علی حماک اللّه من المکاره بسم اللّه و بعد، أحمده و اصلی علی احمده صلی الله علیه و آله هذا هو المجلد الأوّل المستنسخ بیدی البالیه من مجلدات مستطرفات الأحادیث... .

انجام افتاده: ولی ندانم چرا نسبت بداود این امت حسین علیه السلام و عیال وی چنان نشد خصوص... .

نسخه شناسی:

۱۰۷/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۵۷، نسخه ش: ۳/۱۳۷۶۱.

نسخ، به خط مؤلّف، سده ۱۳، اندکی حاشیه دارد و در حاشیه تصحیح شده، در برگ ۱۱۳، مهر بیضی (علی اکبر الموسوی) آمده.

«۹۰ ۱۱۴» گ، ۱۳ س، متن ۱۵ × ۹ سم.

۱- ۱) در تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳. چنین آمده: «المستطرفات فی جمع الأخبار و الروایات» فی أکثر من عشرین مجلدا.

۱۳۴) مستطرفات المقال فی تفسیر سوره الزلزال (تفسیر عربی)

کتابشناسی:

تفسیر مختصری است از سوره (زلزال) با بیان جمله ای از نکات ادبی و عرفانی در هشت «طرف».

آغاز: الحمد للّه رب العالمین.. هذه الاوراق ترجمه سوره الزلزال نرسمها بعد رسم ثلاث و عشرین و مائه رسائل و کتب.

انجام: لأنّ الأرواح منغمره ههنا فی هذه الأجسام و فی القیامه علی عکس هذا الحال. و اللّه العالم.

نسخه شناسی:

۱۰۸/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۷، ص ۲۴۱، نسخه ش: ۷/۲۶۵۹.

نستعلیق، به خط مؤلّف، غره رجب ۱۲۶۷، در قریه ابراهیم آباد قزوین، جلد تیماج قهوه ای.

«۱۶۸ پ ۲۷۳ ر» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۱۳۵) مصابیح الذاکرین (مقتل فارسی)

کتابشناسی:

رساله کوتاهی است در مصایب حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام که مؤلّف به تقاضای شیخ صالح یزدی در روستای ایزد اصفهان در تاریخ ۲۰ جمادی الثانی ۱۲۴۹ ق در مدت یک هفته آن را نوشته است.

آغاز: أحمد اللّه و اصلّی علی احمده و بعد عرضه می دارد بنده درگاه ابن المرحوم.

انجام: هدایت فرماید و هرگاه استعداد نباشد هلاک فرماید والسلام تمام شد... .

ص :۴۳۳

نسخه شناسی:

۱۰۹/۱ قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۲۹۸، نسخه ش: ۴/۳۴۰.

نسخ، محمد بن علی قزوینی الاصل، ۱۰ جمادی الاولی، ۱۲۷۶، توسط مؤلّف مقابله و تصحیح شده است، جلد مقوا، زرد.

«۵۶ پ ۸۶ پ» گ، ۱۶ س، ۱۸ × ۲۱ سم.

۱۳۶) مصابیح الواعظین (اخلاق فارسی)

کتابشناسی:

چهل مصباح است دارای زجاجها در موضوعات اخلاقی که بنا به خواهش ملا علی فرزند ملا محمد حسین رودباری قزوینی پس از تألیف یکصد و بیست و دو مجلد کتاب نوشته و در قزوین به تاریخ سلخ شوال ۱۲۶۹، به پایان رسیده است.

آغاز: أحمد اللّه و أصلی علی أحمده... و بعد عرضه می دارد فقیر بنده روسیاه ابن المرحوم الحاج شیخ محمد رفیع

انجام: فارغ شد از تألیف این رساله، فقیر راقم آن بنده راجی گناهکار، در سلخ شهر شوال... .

نسخه شناسی:

۱۱۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۳۴۰، نسخه ش: ۶/۷۳۹.

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، سال ۱۲۷۰ ق، جلد تیماج قهوه ای.

«۲۱۵ پ ۲۵۷ پ» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۱۷ سم.

۱۳۷) مصباح الذاکرین (گوناگون فارسی)

کتابشناسی:

سی مجلس است در مواعظ و آداب و اخلاق به جهت یک ماهه ماه مبارک رمضان تنظیم شده است.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... این اوراق سی مجلس خواهد شد انشاء الله تعالی به جهت موعظه.

انجام افتاده: با مردم چنان ظاهر می گرداند که قتل عثمان به فرموده علی بن ابی طالب علیه السلام به وقوع یافته.

نسخه شناسی:

۱۱۱/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۳۴۰، نسخه ش: ۷/۷۳۹.

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، سال ۱۲۷۰ ق، جلد تیماج قهوه ای.

«۲۵۹ پ ۳۱۴ پ» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۱۷ سم.

۱۳۸) معراج الاخوه

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۳۹) معراج الشهاده(مراثی فارسی)

کتابشناسی:

اشعاری است در مراثی امام حسین علیه السلام از شاعری با تخلص (عاصی) که در هامش نسخه درج شده است، این منظومه حماسی به پیروی از (حمله حیدری) در بیان شباهت بین معراج امام حسین علیه السلام در کربلا ـ و معراج جدش در مکه سروده است.

آغاز افتاده:

بار الها بگذر از عاصی و جرمش روز محشر کو همیشه در عزایش از دل و جان نوحه خوانست

ص :۴۳۵

انجام:

کاین همهمه جز درهمی بخت ندارد عاصی بتو کرد عرض له الدار القائل

یارب دلم از غصه به تنگ آمده است مبیناد نوزاد مرا دست قضا هیچ تناول

نسخه شناسی:

۱۱۲/۱ قم فهرست گلپایگانی، ج ۷ ۸، ص ۴۴۲۲، ش: ۲/۱۷۶۶ ۷۶/۱۰.

نستعلیق، عبدالجواد بن ملا لطف علی، ماه رمضان ۱۲۷۷ ق، جلد تیماج قهوه ای مجدول با ترنج و سرترنج.

۱۳۶ گ، ۱۷ × ۲۲ سم.

تهران فهرست مجلس، ش ۳/۱۱۴۴۰

آغاز: احمده و اصلّی علی احمده و بعد عرضه می دارد احقر بنده روسیاه و لغزنده نامه تباه و فقیر مبتلی به فنون نفس و وساوس شیطانی ابن المرحوم... .

انجام:

خود این هم بیانی آمد تمام که بر آل احمد صلوه و سلام

نستعلیق، عبدالجواد ملا لطفعلی، ۱۲۷۹ ق، جلد تیماج قهوه ای.

«۱۳۲ ۲۳۳» گ، ۱۰ س، ۱۰ × ۱۷ سم.

۱۴۰) معرفه التعبیر

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۴۱) مفاتیح النجاه (اخلاق فارسی)

ص :۴۳۶

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۹.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۴۲) مفتاح الالم (مقتل فارسی)

کتابشناسی:

کتابی است بسیار مفصل گویا در حالات معصومین علیهم السلام با مطالبی اعتقادی و کلامی و مباحثی در تفسیر مناسب با بحثهای امامت از دیدگاه تشیع و این کتاب به صورت مجالس تنظیم شده است.

(فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۰۲)

نسخه شناسی جلد ۲:

۱۱۳/۱ قم فهرست مرکز مطالعات، ج ۱، ص ۲۹۹، نسخه ش: ۷/۳۴۰.

کتابشناسی:

نسخه حاضر جلد دوم کتاب در مصائب حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که مؤلّف به جهت نذر بر سلامتی ناصرالدین شاه قاجار نگاشته.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین و الصلوه و السلام... و بعد عرضه می دارد احقر بنده روسیاه فانی ماتمدارترین اهل عالم.

انجام: این نسل شامل بصد سال این صد ولد نسل آور بنابر زخم وقت عرض مناسل تمت الکتاب.

نسخ، محمد بن علی قزوینی الاصل، ۱۰ جمادی الاولی ۱۲۷۶، توسط مؤلّف مقابله و تصحیح شده، جلد مقوا، زرد.

«۱۹۲ پ ۳۰۷ پ» گ، ۱۶س، ۱۸ × ۲۱ سم.

ص :۴۳۷

نسخه شناسی جلد ۴:

۱۱۴/۲ قم فهرست فیضیه، ج ۲، ص ۱۰۲، نسخه ش، ۹۴۳.

آغاز: حمد له چون فارغ شدم از تألیف و تنظیم و تنشیر جلد ثالث کتاب مفتاح الألم و ختم نمودم به شهادت جناب والانسب.

نستعلیق، عبدالجواد بن ملا لطفعلی قزوینی، ۲۶ شعبان ۱۲۸۰.

۱۴۸ گ، س ۱۲، ۱۷ × ۲۱ سم.

نسخه شناسی جلد ۱۰:

۱۱۵/۳ مشهد فهرست دانشکده الهیات، ج ۲، ص ۹۸، نسخه ش ۳/۹۵۱.

کتابشناسی:

این کتاب شامل احوال خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به مکّه و از مکّه تا کربلا و شهادت آنجناب و اصحابش.

آغاز: بسمله، احمده و اصلی علی احمده... و بعد عرض می دارد احقر بنده روسیاه شرمنده.

نستعلیق، شکسته، به خط مؤلّف، تحریر ۱۲۸۶ ق.

۲۳۳ گ، سطور مختلف، ۵/۱۶ × ۲۱ سم.

نسخه شناسی جلد ۲۴:

۱۱۶/۴ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۲۰۲، نسخه ش ۴۲۰۰.

کتابشناسی:

این نسخه مشتمل بر حالات حضرت حجه ابن الحسن علیهماالسلام می باشد و دارای ده مجلس است برای ده روز صبح و شب و برای هر مجلس فصلی مختصر و فصلی مطول.

آغاز: بعد الحمد و الصلاه... چون فارغ شدم از تحریر موازی چهارصد و هفتاد و

هشت مجلد.

نسخ، محمدعلی قزوینی، ۱۲۸۱ ق، عناوین با مشکی نشان دارد. جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۳۱۶ گ، ۱۶ س، ۲۲ × ۱۷ سم.

نسخه شناسی:

۱۱۷/۵ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۱، نسخه ش ۱/۱۳۷۶۴.

کتابشناسی:

این نسخه چون از آغاز افتادگی دارد مشخص نشده کدام جلد است و به سال ۱۲۷۶ ق، در مدرسه صالحیه درالسلطنه قزوین به پایان رسیده.

آغاز افتاده: ... و سند الممکنات الذی جعله أشرف البریه و مفخر الموجودات... عنوان نامه کرمت خسرو وجود * یعنی به نام حضرت احمد صلی الله علیه و آله برمدد.

انجام:

بصد سالا ین صد ولد نسل آور بتابر زخم وقت عرض مناسل

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، حاشیه نویسی دارد با نشان (ح) و در حاشیه تصحیح شده است. تاریخ ۱۲۷۶ ه ، قزوین، مدرسه ی صالحیه قزوین.

«۱ ۷۵» گ، ۱۶ س، متن ۱۴ × ۱۰ سم.

۱۴۳) مقالات الصنائع (کیمیا عربی)

کتابشناسی:

این نسخه چند مقاله از کتاب «مقالات الصنایع» را دارد که در اعمال کیمیائی بحث می کند. و این کتاب در ماه ربیع الثانی ۱۲۶۲ به پایان رسیده است.

آغاز: المقاله الرابعه جمیع الاعمال تکون بوجهین أما بالتفریق أو التحلیل أو الجمع

والتجمید... .

نسخه شناسی:

۱۱۷/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۴، ص ۱۵۱، نسخه ش: ۱/۱۳۷۹.

نستعلیق، سید میرزا بن امیر عبدالعالی، سال ۱۲۶۶ ق، عناوین با مشکی نشان دارد.

«۱ پ ۲۰ پ» گ، سطور مختلف، ۱۷ × ۱۱ سم.

۱۴۴) ملتمس المحبوب

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۱۴۵) منهاج الأخوه(اخلاق فارسی)

کتابشناسی:

پیرامون برادری و آداب اسلامی آن، به روشی اخلاقی و عرفانی و دارای سطوری به عربی، در پاسخ نامه قبله العلماء میرزا محمد صادق و به روز چهارشنبه ۱۲۶۷ ق، در قزوین به پایان رسیده و این رساله دارای سه فصل و یک خاتمه است.

آغاز: آلاف الحمد للّه رب العالمین و ضعف الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرین.

انجام: و اداء کدام یک از این حقوق را بزعم خود در برادری نمودم هداک اللّه و ایانا سبیل الرشاد و طریق الوداد.

نسخه شناسی:

۱۱۸/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۷، ص ۲۳۹، نسخه ش: ۳/۲۶۵۹.

نستعلیق، به خط مؤلّف، غره رجب ۱۲۶۷، در قریه ابراهیم آباد قزوین، جلد تیماج

ص: ۴۴۰

قهوه ای.

«۱۹۴ پ ۲۰۱ پ» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۱۴۶) منهاج الدین فی اصول الدین

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۴۷) منهاج المحبه

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۴۸) منهاج الوصول فی علم الاصول = المقالات (اصول فقه عربی)

کتابشناسی:

کتابی است مفصل در اصول فقه و ظاهرا جلد دوّم از کتاب مقالات اوست و در نیمه های ماه شعبان سال ۱۲۷۱ ق، در شهر مقدس قم به پایان رسیده است.

آغاز: الحمد للّه خلق الإنسان و علمه البیان.. و بعد، فهذه کلمات منّی و أنا العبد العاصی الجانی... .

انجام: فالحق انّه لا حجیه فیها و وجهه ظاهر علی المتتبع هذا و قد جفّ القلم و سنأتی إلیک بالبواقی بعون اللّه الملک الباقی.

نسخه شناسی:

۱۱۹/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۵۳، نسخه ش: ۱۳۷۵۹.

نستعلیق به خط مؤلّف، با حواشی به خط وی، با نشان (منه و منه عفی عنه)، مقابله شده با نشان (بلغ)، در حاشیه تصحیح شده، جلد تیماج مشکی مجدول.

ص :۴۴۱

۷۹ گ، سطور مختلف، ۱۵ × ۱۱ سم.

۱۴۹) موعظه المتقین (اعتقادات فارسی)

کتابشناسی:

کتابی است در اصول دین همراه مواعظ در ۵ باب و خاتمه. بدین ترتیب: باب ۱ توحید ۲ نبوت ۳ معاد ۴ امامت ۵ عدل و خاتمه: در مطالب گوناگون.

آغاز: حمد آفریدگاری را که آسان فرموده است از برای ما سلوک شرایع دین مبین را.. و بعد، عرضه می دارد احقر بنده مفتاق بغفران حضرت یزدانی.

انجام افتاده: ان اللّه (تعالی) کرّم نبیه محمدا صلی الله علیه و آله و اهل بیته... .

نسخه شناسی:

۱۲۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۶۲، نسخه ش: ۲/۱۳۷۶۴.

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، قزوین، حاشیه نویسی دارد با نشان (منه، ح) و غیر آن در حاشیه تصحیح دارد.

«۱۲۶ ۷۶»، ۲۰ س، ۱۶ × ۱۲ سم.

۱۵۰) مهیج الآلام (گوناگون فارسی)

کتابشناسی:

شش مجلس مفصل است در مواعظ که از آیات و احادیث گرفته شده و شعر فراوان دارد، و در قزوین به تاریخ ربیع المولود ۱۲۷۰ ق، به پایان رسیده است.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... امّا بعد عرضه می دارد نیازمند فیض ازلی ابن المرحوم العلامه الفهامه.

انجام:

اینکه گفتم زیب عرش کبریاست بنده است اما بباطن چون خداست

عاصیا بس آنچه پختی خام شد زین شباهت مثنوی بدنام شد

نسخه شناسی:

۱۲۱/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۳۳۸، نسخه ش: ۲/۷۳۹.

نسخ و نستعلیق، به خط مؤلّف، سال ۱۲۷۰ ق، جلد تیماج قهوه ای.

«۸۷ پ ۱۲۶ پ» گ، سطور مختلف، ۲۱ × ۱۷ سم.

۱۵۱) نجات العصات (مراثی، شعر فارسی)

کتابشناسی: مساوی با دیوان عاصی، دیوان اشعار شاعر است با تخلص عاصی در مراثی سید الشهداء علیه السلام که نسخه حاضر جلد چهاردهم از دیوان او می باشد.

آغاز: هو المستعان، جلد چهاردهم از نجاه العصات است از تألیفات و تصنیفات این عبد خالی عاصی... الحمد للّه رب العالمین و العاقبه للمتقین.

انجام: امید عاصی غمگین به لطف توست... که بخشد او گنهم را سید الشهداء... .

نسخه شناسی:

۱۲۲/۱ دستنویس فهرست نگار(۱)، نسخه ش: ۷۳۴.

نستعلیق، به خط عبدالجواد ملا لطفعلی، ۱۱ صفر ۱۲۸۷.

۱۱۳ گ.

۱۵۲) نجاه النسوان (فقه فارسی)

۱- ۱) فهرست نگار مخطوطات کتابخانه طبسی قم جناب حجه الاسلام شیخ ابوالفضل حافظیان می باشد و لازم به تذکر است فهرست مخطوطات طبسی تا این تاریخ هنوز به چاپ نرسیده است و ایشان لطف کرده و اطلاعات این نسخه را مرحمت فرموده اند.

کتابشناسی:

در احکام حیض و استحاضه و نفاس مطابق آراء استادش سید میر محمد شهشهانی اصفهانی با آنچه خود مؤلّف در مسائل نظر دارد.

آغاز: احمده و اصلی علی احمده و بعد عرضه می دارد... این جزء چند سطری است از واجبات مسائل متعلقه.

انجام: و غسل نفاس نیز چون غسل حیض است بدون فرقی.

نسخه شناسی:

۱۲۳/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۷، ص ۲۴۰، نسخه ش: ۵/۲۶۵۹.

نستعلیق، به خط مؤلّف، غره رجب ۱۲۶۷، در قریه ابراهیم آباد قزوین، جلد تیماج قهوه ای.

«۲۶۲ پ ۲۶۶ پ»، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۱۵۳) النخبه و الارشاد(فقه فارسی)

کتابشناسی:

رساله فتوایی است در «واجبات و مهمات از فروع دینیه»، مشتمل بر چند مقصد که مؤلّف برای عمل مقلدین خود نوشته است.

آغاز: بسمله، به عرض برادران ایمانی و پیروان احکام ربانی سیما حبیب لبیب روحانی می رساند بدانکه این مختصری است موسوم به نخبه در واجبات و مهمات از فروع دینیه.

انجام: و اما صدقه مندوبه جایز است گرفتن ایشان از مؤمنین و دادن به ایشان بی اشکال است.

نسخه شناسی:

۱۲۴/۱ قم فهرست گلپایگانی، ج ۷ ۸، ص ۴۷۷۴، نسخه ش: ۲۰۱۹ ۱۱/۱۱۹.

نستعلیق شکسته، محمد کریم بن حاجی ابوطالب تاجر قزوینی، یکشنبه ۵ جمادی الاولی ۱۲۸۳، با تقریظی از خود مؤلّف مبنی بر مطالعه نسخه و تأیید آن در سال ۱۲۸۳ ق، جلد مقوا، عطف تیماج سرخ.

۱۰۹ گ، ۱۴ س، ۱۶ × ۲۱ سم.

۱۵۴) نسج النسوج(۱)(علم هیئت)

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۵۵) نظم المجالس (شعر فارسی)

کتابشناسی:

حماسه بزرگی است در بیش از صد هزار بیت به پیروی از شاهنامه فردوسی. این نسخه جلد سوّم و در واقعه جنگ صفین است.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین و العاقبه للمتقین. و بعد عرضه می دارد پیگر گفتار و صورت دیوار.

انجام:

در آن نثر گویم پس از این تمام که شد ختم دستان شه والسلام

نسخه شناسی:

ص :۴۴۵

۱- ۱) نام نسخه در تراجم الرجال «نسج النسوج فی معرفه الهیئه و الکوکب و البروج» آمده.

۱۲۵/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۶، ص ۸۰، نسخه ش: ۱/۲۰۶۸.

نستعلیق، به خط مؤلّف، جلد مقوایی، عطف تیماج مشکی.

«۳ پ ۶۵ ر» گ، سطور مختلف، ۵/۲۱ × ۱۵ سم.

۱۵۶) النکات المبارکات (متفرقه عربی)

کتابشناسی:

شصت و شش مجلس است در احادیث و آیات اخلاقی و وظائف دینی و جز اینها که جلدی از کتاب بزرگ مؤلّف «المستطرفات» می باشد. این نسخه جلد اوّل کتاب است و در قزوین تألیف شده.

(فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۳)

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... هذا مجلد من مجلدات کتابنا المسماه بالمستطرفات و هذه مجلد أولها.

انجام: مع ما فعلت مع علی بعد النبی، هذا آخر ما فی مجلد الأوّل من کتابنا هذا و سنؤتی الی الباقی بعون اللّه الملک الباقی.

نسخه شناسی:

۱۲۶/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۸، ص ۳۷۳، نسخه ش: ۱/۳۱۴۳.

نستعلیق، عبدالجواد بن لطفعلی قزوینی، ۱۵ محرم ۱۲۸۰، قزوین، عناوین با مشکی نشان دارد، در حاشیه به خط مؤلّف تصحیح شده است. جلد تیماج قهوه ای ضربی.

«۱ پ ۱۴۹ پ» گ، ۱۲ س، ۲۱ × ۱۷ سم.

۱۲۷/۲ قم فهرست گلپایگانی، ج ۷ ۸، ص ۴۸۲۰، نسخه ش: ۱/۹۸۶ ۷۶/۶.

آغاز: و یتحدثون أنّ فی هذا الظهر روح کل مؤمن و بوادی برموت نسمه کل کافر... .

انجام: قالت و الذی بعثک بالحق مایملک رقبتی رجلا واحدا فالویل... هذا آخر ما فی

مجلد الاصل من کتابنا هذا.

نسخ، بی کا، ۱۲۷۲ ق، قزوین، عناوین و نشانیها شنگرف، در آخر و حواشی نسخه خط مؤلّف دیده می شود. بدون جلد.

۱۴۵ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

۱۵۷) وریقات الانیقات

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۵۸) وسیله الخیر (دعا فارسی)

کتابشناسی:

در آغاز این رساله جمله ای از علوم غریبه آمده است در هفت فصل و یک خاتمه که خاتمه را به نام «ولوج البروج» نامیده پس از آن دعاها و طلسم هایی آورده با فالنامه ای به نقل از امام صادق علیه السلام ، به نام «زبور صادقیه».

آغاز: و بعد فیقول العبد الجانی... الاوّل بدان نور چشم من که اسانید علوم در برابر هر حرفی از حروف تهجی.

نسخه شناسی:

۱۲۸/۱ قم فهرست مرکز احیاء، ج ۴، ص ۲۲۳، نسخه ش: ۱/۱۳۹۰.

نسخ، گاهی مغلوط، در حواشی ادعیه و فوایدی افزوده شده، جلد تیماج قهوه ای بدون مقوا.

«۱ پ، ۶۲ ر» گ، سطور مختلف، ۱۲ × ۵/۱۶ سم.

۱۵۹) وسیله النجاه در جبر و تفویض(۱)(کلام فارسی)

کتابشناسی:

این نسخه به درخواست یکی از دوستان وی در مورد مسئله جبر و تفویض نوشته شده.

آغاز: احمده و اصلی علی احمده و بعد عرضه می دارد فقیر شرمنده ابن المرحوم العلامه الفهامه الحاج شیخ محمد رفیع الرشتی عفی اللّه عنه محمد محسن الاصفهانی.

انجام:

نادیده اجل مرد به فرمان تو عاصی تا بشنود از تو شهدائی و عبیدی

نسخه شناسی:

۱۲۹/۱ تهران فهرست مجلس، ش ۲/۱۱۴۴۰.

نستعلیق، عبدالجواد بن ملا لطفعلی، ۱۲۷۹ ق، جلد تیماج قهوه ای.

«۱۲۹ ۵۳» گ، ۱۰ س، ۱۰ × ۱۷ سم.

۱۶۰) وسیله المراد

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴، و ج ۲۵، ص ۸۳، ش ۴۴۸.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۶۱) وصیت نامه کریمه (اخلاق فارسی)

۱- ۱) در الذریعه ج ۹، ص ۶۷۳، و ج ۱۰، ص ۲۱ و ج ۱۲، ص ۲ و ج ۱۴، ص ۲۴۵، و ج ۱۸، ص ۱۶۴ نام این نسخه آمده که تعدادی از نسخه های دیگر را به این نسخه ارجاع داده است.

کتابشناسی:

پند و اندرزهایی است از مؤلّف به کسانی که از وی و شیخ مرتضی انصاری و سید محمدباقر رشتی، تقلید می کنند و در تاریخ ۲۴ رجب ۱۲۶۸، نوشته شده و دارای چهار فصل می باشد.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین... که این رساله ایست از من بسوی یک یک از کسانی که در امور دین خود تقلید مرحوم.

انجام: و أحذر علی دینی و نفسی و ما خوّلنی ربی من شر نفسی و شرکم علی و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین... .

نسخه شناسی:

۱۳۰/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۴، ص ۱۵۱، ش ۲/۱۳۷۹.

نسخ، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است.

«۲۵ پ ۳۳ پ» گ، سطور مختلف، ۱۷ × ۱۱ سم.

۱۶۲) وقایع الصفین(تاریخ)

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۱۶۳) ولوج البروج

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۶۴) هدیه السادات و مجموعه السعادات (دعا فارسی)

کتابشناسی جلد ۲:

در اعمال ماههای سال است که در چند جلد مشتمل بر دوازده لمعه، برای هر ماهی لمعه ای خواهد بود و این نسخه جلد دوم کتاب در نظر گرفته شد و دارای سه لمعه

ص :۴۴۹

می باشد.

(فهرست مرعشی، ج ۲۳، ص ۴۲)

آغاز افتاده: شروع در مجلد هدیه السادات و مجموعه السعادات نموده امیدوار به اختتامش گشته در سلک تحریرش بودم.

نسخه شناسی:

۱۳۱/۱ قم فهرست کتابخانه مرعشی، ج ۲۳، ص ۴۲، نسخه ش: ۸۸۵۵.

نسخ، به خط مؤلّف، در حاشیه مطالبی افزوده شده، ۱۲۷۲ ه ، جلد تیماج مشکی.

۲۵۶ گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۱۳۲/۲ مشهد فهرست شیخ علی حیدر المؤید، ج ۳، ص ۶۱، نسخه ش: ۱۰۵۱.

کتابشناسی جلد ؟:

کتابی است در ۳۰ مجلس که برای ماه مبارک رمضان تنظیم شده و قبل از شروع مقدمه مفصلی در مقتل امام حسین علیه السلام دارد.

آغاز: الحمد للّه الذی اضاء دوجی العالم بنور نبیه محمد و آله الهادین.

انجام: آورد به نیمه شب جمعه ز طبع تاریخ مه و سال وی از سلخ صفر... .

نسخه پژوهی:

نستعلیق، عبدالجواد ملا لطفعلی، ۱۲۸۷ ق.

۱۱۳ گ.

۱۶۵) هدیه الاخوان

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴، و ج ۲۵، ص ۲۰۵، ش ۲۸۴.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

تراجم الرجال، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۶۶) هدیه الاموات (تاریخ معصومین فارسی)

کتابشناسی:

سه مجلس است به نثر و نظم در ولادت حضرت امام حسین علیه السلام که روز اول رجب ۱۲۸۱، آن را نوشته است.

آغاز: و بعد عرضه می دارد... اگرچه از بدو عمر تاکنون بهر سلکی که کلک زده ام.

نسخه شناسی:

۱۳۳/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۱۱، ص ۱۹۷، نسخه ش: ۲/۴۱۸۸.

نستعلیق، به خط مؤلّف، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

«۱۱۲ پ ۱۲۱ پ» گ، سطور مختلف، ۲۲ × ۱۷ سم.

۱۶۷) هدیه الریب فی رد اهل العیب و الریب (کلام عربی)

کتابشناسی:

رساله ای است در بیان عقاید امامیه و اصو مذهب که مؤلّف آن را در دارالسلطنه قزوین به پایان برده است.

آغاز: «نحمدک یا من جعلنا من الفرقه الجلیله الناجیه الامامیه الاثنی عشریه و وفّقنا لرفض سنن سَنَّها بُغات الخذلیه الامویه...».

انجام: «... تشرفه اللّه و اخوانه ببنان اهل العلم زمان حیوتی و بعد مماتی فی کل صباح و مساء و غداه و عشیه، تمت».

نسخه شناسی:

۱۳۴/۱ قزوین فهرست امام صادق، ج ۱، ص ۳۰۱، نسخه ش: ۲۵۲.

نسخ جلی، به خط محمد بن علی قزوینی، ۱۲۷۷ ق، دارای مهر بیضوی با سجع

«محسن بن محمد رفیع» در برخی صفحات در حاشیه تصحیح شده است، جلد تیماج قهوه ای مجدول.

۲۰۸ گ، ۱۶ س.

۱۶۸) هدیه المحشر (اصول فقه عربی)

کتابشناسی:

منظومه ای است در بیش از هزار و پانصد بیت در قواعد اصولی که به تاریخ پنجشنبه ۲۸ رجب ۱۲۸۳ به پایان رسیده است.

آغاز:

الحمد للّه الذی قد اصطفی من أشرف القوم بنی المصطفی

و الشکر للّه الذی قد ارتضی لدینه الأعلی علی المرتضی

انجام:

عطفته مصلیاً لاحمد بما لنا الدفتر و المجلد

فصار اربعمائه والتسعین تقرباً للّه فاذکر آمین

نسخه شناسی:

۱۳۵/۱ قم فهرست مرعشی، ج ۴، ص ۱۵۲، نسخه ش: ۳/۱۳۷۹.

نسخ معرب، ظاهراً به خط مؤلّف.

«۴۰ پ ۱۱۵ ر» گ، سطور مختلف، ۱۷ × ۱۱ سم.

۱۶۹) ینابیع الدرر(۱)

الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۰۴.

ص :۴۵۲

۱- ۱) در الذریعه «ینابیع الدر» آمده است.

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۷.

ص :۴۵۳

منابع تحقیق

۱۷۰) تراجم الرجال، سید احمد اشکوری، ۴ ج، نشر: دلیل ما، قم، ۱۴۲۲ ق.

۱۷۱) الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، چاپ سوم، نشر: دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۷۲) دانشمندان و بزرگان اصفهان، مصلح الدین مهدوی، تحقیق: رحیم قاسمی، محمدرضا نیلفروشان، چاپ اول، نشر: گلدسته، اصفهان، ۱۳۸۴ ش.

۱۷۳) فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه اللّه العظمی مرعشی نجفی، ج ۳۴ و ۲۷.

فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد

اشاره

تحقیق و تصحیح: محمدجواد نورمحمدی

محمد داوری، سید محمود نریمانی

مقدمه

فهرست نویسی نسخ خطی دروازه ورود به گنجینه لایزال علوم و معارف دانشمندان اسلامی است. آنان که جرعه نوشان علوم و معارف قرآن و عترت اند و آثارشان شرح معارف کتاب و سنّت است. نسخه های خطی اسلامی از دیرباز مورد توجه دانشمندان علوم اسلامی بوده است و نفایس فراوانی از آن به همت محققان تراث پژوه تحقیق و ارائه گردیده است.

در دو، سه دهه اخیر توجه به نسخه های خطی و ضرورت تهیه فهرست هایی برای آنها، رشد چشمگیری داشت و صدها جلد از فهرست نسخه های خطی اسلامی، توسط مؤسسات و محققان نسخه پژوه به زیور طبع آراسته شد.

نسخه های خطی کتابخانه حوزه علمیه نجف آباد نیز از این خیزش علمی و تکاپوی فرهنگی در راستای احیای نسخه های خطی اسلامی بی نصیب نماند و به همت و زحمت حضرت حجت الاسلام سید صادق حسینی اشکوری، مسئول محترم مؤسسه مجمع ذخائر اسلامی عکس برداری گردید و از همان آغاز نظر مسئولان حوزه علمیه

نجف آباد بر این بود که فهرست مناسبی از نسخه های خطی تهیه و در اختیار اهل فضل و دانش قرار گیرد. امّا اشتغالات گوناگون در مدیریت حوزه ارزشمند آن، این مهم را به تأخیر انداخت تا بهر حال این مجموعه به نتیجه رسید و مقرر گردید در دفاتر میراث حوزه علمیه اصفهان ارائه گردد.

در ابتدای کار با همکاری دوست گرامی جناب شیخ محمد داوری به این کار مبادرت ورزیدیم و همت پایانی جناب حجت الاسلام نریمانی این کار را برای ارائه در دفتر میراث اصفهان آماده کرد.

در این دفتر یکصد نسخه از حدود ۳۵۰ نسخه این مجموعه ارائه می گردد و به فضل خدا در دفاتر بعد نیز دو بخش دیگر آن ارائه خواهد شد. این مجموعه نسخه ها پس از عکس برداری، باز افزوده ای یافت که دارای عکس نیست و فهرست آن نسخه ها نیز ارائه می گردد.

در این فهرست اطلاعات مفید و منحصر به فردی درباره عالمان نجف آباد به چشم می خورد که برای محققان تاریخ نجف آباد حائز اهمیت است.

اکثر قریب به اتفاق، این نسخه ها وقف حوزه علمیه الحجّه نجف آباد بوده است که حوزه قدیم نجف آباد است و قدمتی ۷۰ ساله دارد و همه آنها در همان حوزه قدیم نگهداری می شده است. با آماده شدن حوزه علمیه جدید نجف آباد به نام جامعة الامام المنتظر و در حدود سال ۱۳۷۰ این نسخه ها به کتابخانه حوزه علمیه جامعه الامام المنتظر، منتقل گردیده است. در این مقدمه جهت آشنایی با حوزه علمیه نجف آباد نگاهی کوتاه به سابقه این حوزه می اندازیم.

نگاهی به حوزه علمیه نجف آباد

حوزه علمیه الحجه نجف آباد در سال ۱۳۲۰ شمسی به همت مرحوم آیت اللّه حاج شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی از شاگردان عارف کامل آیت اللّه حاج شیخ

محمدعلی شاه آبادی تأسیس گردید.

این حوزه علمیه از همان زمان مرکز درس و بحث علوم اسلامی بود و طلاب زیادی دروس ابتدائی و مقدماتی علوم اسلامی را در آن حوزه گذرانیده و به حوزه های علمیه اصفهان و قم و نجف رفته اند. در حقیقت این حوزه خواستگاه دانشمندان و مجتهدان آن خطه در قرن حاضر بوده است.

همزمان با انقلاب اسلامی شکوهمند ایران به رهبری حضرت امام خمینی قدس سره پایگاه مهم انقلاب اسلامی گردیده است و در ایام دفاع مقدس یکی از بی نظیرترین حوزه های علمیه در حضور در عرصه های دفاع مقدس بوده است به طوری که از سیصد طلبه پذیرش شده در طول دفاع مقدس در مدرسه یک صد و ده طلبه به فیض شهادت نائل شده اند و تعدادی نیز جانباز و اسیر گردیده اند. این سابقه درخشان، نشان از حضور فعال این حوزه علمیه در عرصه های مختلف دینی و اجتماعی بوده است.

در سال ۱۳۷۰ با رحلت آیت اللّه حاج شیخ عباس ایزدی نجف آبادی، فعالیت این حوزه رویه افول گذاشت و در سال ۱۳۸۸ با تجدید و تعمیر بنا دوره جدیدی از فعالیتهای علمی و فرهنگی و اجتماعی این مدرسه آغاز گردید، و هم اکنون با ۷۰ طلبه از حوزه های تابعه مرکز مدیریت حوزه علمیه اصفهان می باشد.

حوزه فعال دیگری که در ابتدای انقلاب اسلامی در نجف آباد تأسیس گردید، جامعه الامام المنتظر می باشد.

این حوزه علمیه در مساحتی بالغ بر ۲۰ هزار متر احداث و دارای ۲۱ هزار متر زیربنا می باشد و یکی از حوزه های موفق کشور و زیر نظر حوزه علمیه قم قرار دارد.

این مدرسه نیز فعالیت خود را از سال ۱۳۷۴ آغاز کرده است و هم اکنون با ۳۵۰ طلبه، مرکز تحصیل، تدریس و پژوهش علوم اسلامی می باشد.

ص :۴۵۷

(۱)

قرآن مجید

نسخ معرب، بی کا، بی تا، در ابتدا یادداشتی در ۲۸ رمضان سال ۱۳۱۸ از محمد صادق دارد، انجام تا وسط سوره مبارکه نصر است، جلد صحافی شده جدید.

۴۷۰ گ، ۱۲ س، ۳۷ × ۲۲ سم

(۲)

الکافی (حدیث عربی)

از: ثقه الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

یکی از کتاب های چهارگانه اصلی حدیث شیعه است که در سی و چهار کتاب تنظیم شده و شامل سیصد و بیست و شش باب است و بیش از شانزده هزار حدیث دارد. کتاب دارای سه بخش اصول، فروع و روضه می باشد. محمد بن یعقوب کلینی، مؤلّف بزرگوار کتاب، آن را در بیست سال تألیف کرده است و توانسته کتابی ارزشمند در اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جمع آوری کند.

[الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۴۵؛ مرعشی، ج ۱، ص ۲۹۲]

نسخه حاضر از اول اصول کافی تا پایان کتاب العشره می باشد.

آغاز افتاده: «الکتاب فیه البیان و التبیان قرآناً عربیاً غیر ذی عوجٍ لعلّهم یتّقون قد بیّنه للناس».

انجام: «علی عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن محمد بن إسحق بن عمار عن أبی الحسن موسی علیه السلام فی الظهور التی فیها ذکر اللّه عز و جل قال اغسلها».

نسخ زیبا و خوانا، محب علی شیرازی، ربیع الاول ۱۱۰۴ ق، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه و بین سطور

ص :۴۵۸

تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «۱۲»، «محمد»، «نهایه»، «سمع»، «امین ره»، «م د ره»، «ا م ن» و غیره می باشد، نسخه مقابله شده و دارای امضای بلاغ می باشد، در بالای صفحه اول صورت وقفنامه ملّا عبدالرحیم بن حاجی علیخان نجف آبادی، حسب الوصیه حاجی ابوطالب مازندرانی، ساکن دارالسلطنه اصفهان در تاریخ ۱۲۵۱ موجود است و دارای مهر ملا عبدالرحیم نجف آبادی است. در آخر نسخه مهر بیضوی «عبده الراجی محمد جعفر بن محمد» موجود است، جلد تیماج مشکی.

۳۵۹ گ، ۲۱ س، ۳۰ × ۱۹ سم

(۳)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

شرح مزجی معروفی در دو جلد بر کتاب «اللمعه الدمشقیه» شهید اول، است که در آن به شرح و حل مشکلات عبارتی متن شهید اول پرداخته و اشاره به ادله بعض احکام می نماید، این کتاب از کتاب های درسی حوزه های علمیه شیعه است و از سالیان دور تدریس می شود و دانشمندان و فقهای زیادی بر آن حاشیه و شرح نگاشته اند. ابتدای تألیف آن ربیع الاول سال ۹۵۶ ق بوده است.

[الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۹۱؛ عکسی، مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۸۷]

جلد دوم یعنی از اول کتاب اجاره تا پایان کتاب دیات می باشد.

آغاز: «کتاب الاجاره و هی العقد علی تملیک المنفعه المعلومه بعوض معلوم فالعقد

بمنزله الجنس يشمل ساير العقود و خرج بتعليقه بالمنفعه البيع و الصلح».

انجام: «و الباعث عليه أی علی المذکور المدلول علیه بالفعل أو علی تصنیف الکتاب... و طهرهم تطهیرا آخر کلام المصنف قدس اللّه سره».

نسخ، پنجم محرم الحرام ۱۲۴۲ ق، تصحیح شده و دارای حواشی است، عناوین شنگرف، در صفحه اول دستخط تملک ملا محمد حسین بن علی نجف آبادی ۱۲۷۱ ق، با مهر بیضوی «عبده الراجی محمدحسین» و نیز تملک سید هاشم فروخته شده به جناب حاجی ملا حسن به پانزده روپیه در ۲ صفر ۱۲۵۸ ق، نیز دارای صورت وقفنامه ملا محمّدحسین بن ملا علی می باشد که این جلد کتاب را با سایر کتب اصولیه و فقهیه بر اولاد ذکور ایشان مادام الحیاه و بعد از اولاد ذکور بر طلاب ساکن نجف آباد وقف کرده است، جلد قهوه ای مجدول و همراه با گل و بوته.

۱۹۳ گ، ۲۴ س، ۳۰ × ۲۱ سم

(۴)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

جلد اول می باشد.

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین کتاب الطهاره و أرکانه أربعه الأول فی المیاه جمعه باعتبار تعداد أفراده».

انجام افتاده: «مضافه إلی الکتاب العزیز فی الأخیر عموماً و خصوصاً مستفیضه و

المراد بالاستطاعه عندنا الزاد و الراحله إن لم يكن من أهل مكه و لا بها».

نسخ زیبا و خوانا، بی کا، بی تا، عناوین قرمز، دارای وقف نامه حسب الوصیه بهرام بیک بر طلاب علوم دینیه از ساکنین دارالسلطنه اصفهان در جمادی الثانی ۱۳۱۹ دارای امضای حاج شیخ نصرالله قضایی به تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۵۰ در ابتدای برگ اول، دارای دو مهر بیضوی ناخوانای بزرگ به تاریخ ۱۳۲۰ در اول و آخر نسخه، جلد رنگ و روغن گل و بوته روی جلد و داخل جلد.

۲۲۸ گ، ۳۱ س، ۳۰×۲۰ سم

(۵)

مجموعه:

۱) تذکره الفقهاء «۱ پ ۵ ر»(فقه عربی)

از: علّامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

کتاب فقهی استدلالی بسیار مفصلی است که ادله فقهی و اقوال علما و دانشمندان مذاهب اسلامی را به طور مفصل ذکر می کند و رد و ایرادهای فراوانی می نماید. مقداری که به طور حتم از این کتاب تألیف شده، از آغاز کتاب طهارت تا اواخر کتاب نکاح است که در پانزده جلد به تاریخ ۱۶ ذی الحجه ۷۲۰ در حله پایان پذیرفته است. ولی در ذریعه، ج ۴، ص ۴۳ عبارتی از فخر المحققین نقل می نماید و از آن عبارت استفاده می کند که کتاب تا پایان دیات نوشته شده است.

چند صفحه از اول کتاب بیع می باشد.

آغاز افتاده: «القاعده الثانیه فی العقود و فیه کتب، کتاب البیع و فیه مقاصد المقصد

ص :۴۶۱

الأول فی أرکانه و فیه فصول الأول فی ماهیته و هو انتقال عن مملوکه».

انجام افتاده: «لأ نّه تعلق برقبته حق آدمی فمنع صحه بیعه کالرهن بل حق الجنایه آکد لتقدمها علیه و الفرق أنّ الحق منحصر فی الرهن لا یملک سیده».

۲) جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام «۶ ر ۲۱۴ پ»(فقه عربی)

از: شیخ محمدحسن بن باقر نجفی (۱۲۶۶ ق)

فقه استدلالی نسبتاً مفصلی است که از ابتدای طهارت تا اواخر بحث نکاح، در پانزده جلد تألیف شده است. کتاب طهارت ۱۴ صفر سال ۷۰۳ و جلد پانزدهم ۱۶ ذی الحجه سال ۷۲۰ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۲۵۴؛ مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۶۷]

این نسخه از اواسط حرمه التکسب بالغناء تا فصل دهم از کتاب تجارت می باشد.

آغاز افتاده: «و عن الشافعی أ نّه تحسین الصوت و ترقیقه و فی محکی النهایه أنّ کل من رفع صوتاً و والاه قصوته عند العرب غنا».

انجام: «بل لایبعد الاقتصار علی کون المشتری رجلاً ـ و بالجمله متی قام احتمال الفرق وجب العمل علی مقتضی القواعد و الضوابط».

نسخ، بی کا، بی تا، ظاهراً کاتب پس از کتابتِ چند صفحه از تذکره به دلیلی از ادامه آن منصرف گشته و شروع به کتابت جواهر نموده است، در اول کتاب وقف نامه حاج ملاـ عبدالرحیم به تاریخ دهم رمضان المبارک ۱۲۸۱ موجود است، جلد تیماج مشکی ضربی.

۲۱۴ گ، ۳۰ س، ۳۰ × ۲۱ سم

(۶)

ص :۴۶۲

مجموعه:

۱) مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان «۱ پ ۲۵۸ ر»(فقه عربی)

از: احمد بن محمد، مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

حاشیه استدلالی مفصلی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «ارشاد الاذهان الی احکام الایمان» علاّمه حلی (۷۲۶ ق)؛ و بعضی از ابواب آن ناتمام مانده و بنا به گفته ذریعه، ج ۲۰، ص ۳۶ چون خط اردبیلی ناخوان بود، کسی نتوانست مقدار نقص را استنساخ کند تا از بین رفت.

از ابتداء کتاب متاجر تا پایان کتاب هبه می باشد.

آغاز: «کتاب المتاجر و فیه مقاصد، الأول فی المقدمات و فیه مطالب، الأول فی أقسامها و ینقسم بانقسام الاحکام الخمسه هذا قسم العقود اعلم أنه لاخلاف».

انجام: «و بالجمله صریح فی کلامهم ذلک و لعل دلیلهم الاجماع مسنداً إلی اصل بقاء المال علی ملک».

۲) مخزن الاسرار الفقهیه فی حاشیه الروضه البهیه «۲۵۹ پ ۳۱۶ پ»(فقه عربی)

از: آقا محمدعلی بن آقا محمدباقر هزار جریبی (۱۲۴۶ ق)

حاشیه ای است با عناوین «قوله قوله» بر شرح لمعه شهید دوم، در این حاشیه به گفته های دیگران کمتر می پردازد و بیشتر آنچه خودش از ادله استنباط کرده می آورد.

[مرعشی، ج ۷، ص ۶۰]

آغاز: «کتاب القضاء و هو واجب فوریٌ علی ما صرح به المصنف فی قواعده معللاً بأن المتعدی من الخصمین».

انجام: «و مع استیفاء الحد و القود یسقطان و قد تم الجلد الأول من کتاب تکمله الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه».

نسخ زیبا، بی کا، در پایان کتاب متاجر تاریخ ۱۲۵۰ آمده

ص :۴۶۳

است، در صفحه اول وقف نامه ملا عبدالرحیم نجف آبادی است حسب الوصیه مرحومه خانم کوکب زوجه حاجی ابوطالب در دارالسطنه اصفهان، در ۱۲۵۱ ق و در انتهای وقفنامه دو مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» موجود می باشد، اندکی در حاشیه رساله اول تصحیح دارد. در رساله اول عناوین نانوشته، و در رساله دوم عناوین «قوله قوله» با شنگرف. جلد تیماج قهوه ای رنگ و روغن گل و بوته.

۳۱۶ گ، ۲۷ س، ۳۰ × ۲۱ سم

(۷)

المعتبر فی شرح المختصر (فقه عربی)

از: محقق حلی، ابوالقاسم جعفر بن حسین بن یحیی بن سعید حلی (۶۷۶ ق)

شرح استدلالی است بر کتاب خود مؤلّف به نام «المختصر النافع» که به نام وزیر بهاءالدین محمد بن محمد جوینی تألیف شده است. این شرح دارای مقدمه ای است در چهار فصل مشتمل بر مباحث اصولی و چند وصیت. در این شرح تا مقداری از کتاب حج و چند مسأله از کتاب تجارت شرح شده و بقیه باب ها ناتمام مانده است.

[الذریعه، ج ۲۱، ص ۲۰۹؛ فهرست مرعشی، ج ۴، ص ۱۴۰]

نسخه حاضر جلد اول و دوم کتاب می باشد.

آغاز: «الحمد للّه ذی القوه الباهره و السطوه القاهره و النعمه الغامره و الرحمه الوافره المرتفع عن تمثیل الخواطر الخاطره و تحصیل النواظر الناظره».

انجام: «فإن کان یقول إن الإخلال بالإحرام إخلال بالنیه فی بقیه المناسک فنحن نتکلم علی تقدیر ایقاع نیه کل منسک فلا وجه لما قاله».

ص :۴۶۴

نسخ، بی کا، دوشنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۰۲۱ ق، عناوین قرمز یا نانوشته، در حواشی تصحیح شده و نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه دو مهر تملک دارد که در ترمیم بخشی از آن ها محو شده که یکی از آن ها «ابن عنایت اللّه زین العابدین الحسینی» است و نیز در همان صفحه رقعه ای از میرداماد به ملا مصطفی آمده است، در پایان نسخه مهر «ابن اسماعیل، مهدی الحسینی» آمده است، جلد چرم حنایی ضربی.

۲۵۱ گ، ۲۸ س، ۳۰ × ۱۸ سم

(۸)

الکافی (فقه عربی)

از: ثقه الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

از ابتداء کتاب المعیشه تا پایان کتاب القضاء و الاحکام می باشد.

آغاز: «کتاب المعیشه باب دخول الصوفیه علی أبی عبداللّه علیه السلام و احتجاجهم علیه فیها ینهون الناس عنه من طلب الرزق».

انجام: «فاقام أحدهما علی صاحبه شاهدین و الآخر خمسه فقضی لصاحب الشهود خمسه أسهم و لصاحب الشاهدین سهمین هذا آخر کتاب الأحکام».

نسخ، بی کا، حدوداً قرن یازدهم، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی زیادی با عناوین و رموز «م ق ر سلّمه اللّه»، «م ت ق رحمه

اللّه»، «ق»، «س م د»، «لک» و «اربعین شیخ بهایی قدس سره» دارد. در ابتدای نسخه صورت وقف نامه به خط محمدجعفر بن محمدصفی الفارس در ۲۰ ذی الحجه سال ۱۲۷۸ با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» آمده است، جلد چرم قرمز ضربی.

۲۸۱ گ، ۲۳ س، ۲۹×۲۰ سم

(۹)

اللوامع القدسیه (لوامع صاحبقرانی) (فقه فارسی)

از: ملا محمدتقی بن مقصودعلی مجلسی (۱۰۷۰ ق)

پس از آنکه مولی محمدتقی مجلسی شرح عربی خود به نام «روضه المتقین» بر کتاب «من لا یحضره الفقیه» را نوشت و به شاه عباس صفوی تقدیم داشت، شاه عباس از وی درخواست کرد که شرحی فارسی بر «من لا یحضره الفقیه» بنگارد به همین دلیل مرحوم مجلسی، شرح فارسی خود به نام «اللوامع القدسیه» یا «لوامع صاحبقرانی» را نوشت که در سال ۱۰۶۶ ق از آن فراغت پیدا کرده است. روش مجلسی در این کتاب ترجمه روایت و شرح آن و حل عبارت آن است و با نقل اقوال علما در نهایت نظر خود را بیان می کند. در آغاز کتاب مقدمه مفصلی آورده که در آن دوازده فایده در فضیلت علم و علوم اهل بیت علیهم السلام و اوصاف عالمان دین بیان کرده است.

[الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۶۹؛ مرعشی، ج ۱، ص ۲۶۴؛ مرکز احیاء، ج ۶، ص ۸۷]

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین... جمیع محامد و اثنیه مخصوص ذات مقدس خداوندی است که مستجمع جمیع کمالات است».

انجام: «بلکه یک رکن اسلام شفقت علی خلق اللّه است و یکی تعظیم لامر اللّه است

ص :۴۶۶

و شفقت نیز تعظیم امر اللّه است و السلام».

نسخ زیبا، ۲۱ صفر سال ۱۱۱۷، محمّدمؤمن بن محمدطالب، عناوین و نشانها شنگرف، در ابتدای نسخه وقفنامه محمدجعفر بن محمدصفی به سال ۱۲۷۸ ق آمده است. دارای سه مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» و دو تای دیگر ناخوانا در اول نسخه می باشد، جلد چرم حنایی.

۲۰۳ گ، ۲۵ س، ۳۰×۵/۱۸ سم

(۱۰)

حیات القلوب (تاریخ فارسی)

از: محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

در حالات و سیره پیامبران گذشته و تاریخ زندگانی حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین و حضرت زهرا علیهم السلام می باشد با مباحثی در پایان کتاب پیرامون امامت بر پایه احادیث و اخبار روایت شده از حضرات معصومین علیهم السلام با توضیحاتی از مجلسی با عناوین «مؤلّف گوید مترجم گوید» و به شاه سلیمان صفوی تقدیم شده است. این کتاب بر اساس تقسیم مؤلّف در سه جلد است که جلد دوم کتاب در تاریخ ۲۵ ذی الحجه ۱۰۸۷ پایان یافته است.

آغاز: «الحمد للّه الذی اوضح لنا مناهج الهدی بمفاتیح الکلم... اما بعد این مجلد سیم است از کتاب حیوه القلوب تألیف خادم اخبار ائمه اطهار».

انجام: «که چون ظاهر شود انتقام خواهد کشید از بنی امیه و از آن ها که تکذیب ائمه کرده اند و از آن ها که عداوت ایشان داشته اند».

نسخ، سید مهدی بن حسین حسینی، صبح روز جمعه هفتم

ص :۴۶۷

صفر سال ۱۲۲۷ ق، در حاشیه تصحیح شده، عناوین و نشانها شنگرف، دارای وقف نامه مرحوم مصطفی زمانی نجف آبادی به تاریخ ۱۸ شوال ۱۳۷۵ ق برابر با ۶/۴/۱۳۳۵ در ابتدا و انتهای کتاب، در پایان دو صفحه متفرقه دارد در دعا و اطلاعاتی درباره رجال الغیب، جلد رنگ و روغن عالی دارای گل و بوته، ضربی قهوه ای.

۱۲۷ گ، ۲۲ س، ۳۰×۲۰ سم

(۱۱)

الکافی (حدیث عربی)

از: ثقه الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

از کتاب الطلاق تا پایان کتاب الروضه می باشد و ابواب و کتابها به ترتیب متعارف نیامده و غیرمرتب است.

آغاز: «باب کراهیه طلاق الزوجه الموافقه أخبرنا عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد ابن فضال».

انجام: «و لا یخرجه من هدی إن الدنیا لا تذهب حتی یبعث اللّه عز و جل رجلا منا أهل البیت یعمل بکتاب اللّه لا یکری منکر إلاّ أنکره».

نسخ، علی بن محمدعیسی الحسینی المرعشی الشوشتری، ذی قعده سال ۱۰۶۶، عناوین شنگرف، دارای حواشی مختصر، در حاشیه تصحیح شده است، در صفحه اول وقف نامه ای است به تاریخ ۱۰۶۷ ق که متولی کتاب را میر محمدجعفر طالقانی قرار داده تا نسخه را به عتبات عالیات

ص :۴۶۸

ببرند و پس از فوت متولی به سبب تعذر با نظر حاکم شرع در تاریخ ۱۰۸۹ ق وقف مدرسه علمیه محدثه اصفهان نموده است. در بالای صفحه دستخط عبدالوهاب حسینی به تاریخ ۴ ربیع الثانی ۱۲۶۸ با مهر بیضوی «عبدالوهاب حسینی» است که آمده: به اذن سرکار شریعت مدار فخر المجتهدین جناب مستطاب آقا میر سید حسن سلمه اللّه تعالی، برگ اول دارای چند مهر بیضوی ناخوانا می باشد، جلد تیماج سیاه زرکوب گل و بوته دار .

۳۱۵ گ، ۲۵ س، ۳۰×۱۸ سم

(۱۲)

الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره (فقه عربی)

از: یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶ ق)

فقه استدلالی مفصلی است که مؤلّف تا کتاب وصیت تحریر کرده و موفق به اتمام آن نشده است و این دوره اندیشمند فقهی ناتمام مانده است. در ابتدای کتاب دوازده مقدمه آورده شده که اولین آن در مبانی احکام و آخرین آن در فرق بین اخباری و اصولی است. کتاب بیشتر به روش اخباریون بحث کرده است.

[الذریعه، ج ۶، ص ۲۸۹؛ مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۸۰]

این نسخه مشتمل بر کتاب حج می باشد.

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین و الصلوه علی نبیه محمد و عترته الطیبین الطاهرین کتاب الحج و هو یطلق فی اللغه علی معان کما یستفاد من القاموس».

انجام: «اعطاه اللّه تعالی کتابه بها فی الآخره، الفقیر إلی ربه الکریم یوسف بن احمد بن ابراهیم حامداً مصلیاً مسلماً مستغفراً آمین آمین بحرمه الساده المیامین».

ص :۴۶۹

نسخ زیبا، در کربلا عبداللّه بن خواجه صادق اوشادی الاصل و دروقی مسکن، بی تا، نسخه تصحیح شده، عناوین درشت یا نانوشته، دارای وقف نامه مجتهد وقت آیت اللّه ملا عبدالرحیم نجف آبادی برحسب وصیت حاجی علیخان نجف آبادی است، تاریخ وقف ۱۲۵۱ ق می باشد. در انتهاء وقف نامه، مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» موجود می باشد.

۳۲۵ گ، ۳۰ س، ۲۰ × ۳۰ سم

(۱۳)

وسائل الشیعه(فقه عربی)

از: محمد بن حسن حر عاملی (۱۱۰۴ ق)

کتابشناسی: تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه یکی از کتاب های مهم حدیث است که دانشمندان و فقها بسیار به آن رجوع نموده و از آن حدیث نقل می کنند. کتاب به روش کتاب های فقهی از کتاب طهارت شروع شده و به احکام دیات ختم می شود. و در پایان دوازده فائده در موضوعات حدیث و رجال آورده که در کتاب های دیگر نیست و ارزشمند و مهم است.

کتاب بنابر تقسیم مؤلّف در شش جلد می باشد و سه مرحله را طی نموده است: مرحله اول جمع و تألیف، و کتاب نکاح در این مرحله به سال ۱۰۷۲ به پایان رسیده است، مرحله دوم تهذیب و تنظیم و اضافه که به سال ۱۰۸۲ به پایان رسیده است، مرحله سوم دقت در تصحیح و مقابله و تحقیق روایتها که به سال ۱۰۸۸ به پایان رسیده است.

[الذریعه، ج ۴، ص ۳۵۲، مرعشی، ج ۳، ص ۳۶۰]

ص: ۴۷۰

از ابتداء کتاب طلاق تا پایان وسائل الشیعه می باشد.

آغاز: «کتاب الطلاق، فهرست انواع الابواب اجمالا ابواب مقدماته و شرائطه، ابواب اقسامه و احکامه، ابواب العدد. تفصیل الابواب: ابواب مقدماته و شرائطه».

انجام: «و اعظم وسائل النجاه یوم الحساب و الحمد للّه الکریم الوهاب و الصلاه و السلام علی محمد و آله الذین اوتوا الحکمه و فصل الخطاب».

نسخ، بی کا، هفدهم رمضان ۱۲۶۲، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، عناوین و نشانها شنگرف، جلد تیماج سیاه ضربی.

۲۶۲ گ، ۳۶ ش، ۲۱×۳۱ سم

(۱۴)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول می باشد.

آغاز: «الحمد للّه الذی شرح صدورنا بلمعه من شرایع الاسلام کافیه فی بیان الخطاب و نور قلوبنا من لوامع دروس الأحکام بما فیه تذکره».

انجام: «عن ملکه مع اصاله بقاء غیره و عدم انتقاله و ملک الغیر له و فی المده یحلف المنکر لاصاله عدم ما یدعیه الآخر من الزیاده».

نسخ، نورالدین بن عنایت اللّه شوشتری ، در روز شنبه هشتم شعبان المعظم سال ۱۰۷۸، نسخه تصحیح شده، امضای بلاغ دارد، عناوین و نشانها شنگرف، دارای حواشی بسیار در متن و حاشیه با رموز «جم طاب ثراه»،

ص :۴۷۱

«ف ض»، «علی ره»، «ع ل»، «ص»، «ف»، «م ك»، «ف ص»، «آقا جم ره»، «م ز ره»، «سلطان»، «ملا احمد»، «ابراهیم»، «نعمه اللّه الحسینی الجزائری ره»، «م و ر سلّمه اللّه»، «ب ه»، «ن ع ره»، «م ص ح»، «ا ب ره»، «م د ره»، «ح س عفی عنه»، «شیخ ره»، «منه ره»، «م ح و ره» می باشد، برخی اوراق وصالی شده، جلد مقوایی عطف تیماج.

۱۷۶ گ، ۲۷ س، ۱۷×۳۱ سم

(۱۵)

المناهج السویه فی شرح الروضه البهیه (فقه عربی)

از: فاضل هندی، بهاءالدین محمّد بن تاج الدین حسن اصفهانی (۱۱۳۷ ق)

شرح مفصل استدلالی است بر کتاب «الروضه البهیه» شهید ثانی، کتاب طهارت در این شرح مزجی و باقی با عناوین «قوله قوله» می باشد و تا کتاب اعتکاف نوشته شده است. مؤلّف از بحث صلاه در هفدهم ربیع الاول ۱۰۸۸ فراغت حاصل کرده است و نگارش مبحث اعتکاف در بیست و دوم شعبان ۱۰۹۵ به اتمام است.

[الذریعه، ج ۲۲، ص ۳۴۵؛ مرعشی، ج ۸، ص ۱۴۸]

آغاز: «الحمد للّه الذی صدر بحمده مفخر کتبه المعجز لعباده من الجن و الأنس تصدیراً و جعله آخر دعوی أهل الجنان و سطر ذلک فی الکتاب تسطیراً».

انجام: «تجدد الحدث و التمکن فی الماء فلا منع له فی هذه الصلاه کما لایمنع منه فی آخر الوقت لأنا نقول لا نسلم».

بی کا، بی تا، در ابتداء نسخه صورت وقفنامه مجتهد ربانی ملا عبدالرحیم بن حاجی علیخان حسب فرمایش حاج

ابوطالب مازندرانی بر کافه مؤمنین با سجع مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» موجود می باشد، در حاشیه تصحیح شده، نسخه بدل دارد، عناوین و نشانها شنگرف و یا نانوشته، جلد تیماج مشکی ضربی.

۳۴۱ گ، ۳۱ س، ۵/۱۸ × ۳۰ سم

(۱۶)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

جلد اول می باشد.

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه الذی شرح صدورنا بلمعه من شرایع الاسلام کافیه فی بیان الخطاب و نور قلوبنا من لوامع دروس الاحکام».

انجام: «عن ملکه مع اصاله بقاء غیره و عدم انتقاله و ملک الغیر له و فی المده یحلف المنکر لأصاله عدم ما یدعیه الأخر من الزیاده».

نسخ، حسن بن شیخ ابوجعفر بن ملا اسد بن حاجی صالح بن ملا رفیع رشتی گیلانی، در اول جمادی الثانی ۱۲۴۰ در کربلای معلا، عناوین شنگرف، دارای حواشی فراوانی با عنوان «منه رحمه اللّه»، «احمد رحمه اللّه» و... است و تصحیح گردیده است. پایان نسخه سه برگ قصیده سید اسماعیل حمیری با ترجمه فارسی منظوم آمده است. قبل از برگ اول تاریخ ولادت ابوحمزه در ظهر جمعه ۲۰ رجب ۱۲۵۵ یادداشت شده و در پایان ولادت محمد

جواد شنبه ۲۲ شوال ۱۲۴۵ یادداشت شده است، جلد تیماج قهوه ای.

۱۹۴ گ، ۲۲ س، ۱۸×۳۰ سم

(۱۷)

من لا یحضره الفقیه (حدیث عربی)

از: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

یکی از چهار کتاب روایتی مهم شیعه است که شیعه به روایتهایشان اهمیت فراوان می دهد و در استنباط احکام فقهی به آنها استناد می کند. دارای ۵۹۹۸ حدیث در ۶۶۶ باب از کتاب طهارت تا دیات و در پایان کتاب، شیخ صدوق سندهای خود را در مشیخه می آورد. هنگامی که شیخ صدوق در بلخ (قصبه ایلاق) بود با شریف ابوعبداللّه محمد بن الحسن مشهور به «نعمه» ملاقات نمود، شریف از وی درخواست کرد کتابی در احکام فقه، مانند کتاب «من لا یحضره الطبیب» محمد بن ذکریای رازی تألیف نماید، مؤلّف این خواهش را پذیرفت و این کتاب را از منابع روایتی شیعه گرد آورد.

[الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۳۲؛ مرعشی، ج ۱، ص ۱۴۵]

جلد اول می باشد.

آغاز: «اللهم إنّی أحمدک و أشکرک و أومن بک و أتوکل علیک و أقر بذنبی إلیک و أشهدک أ نّی مقر بواحدانیتک».

انجام: «من انبیائک و رسلک ثقل و أهل بیت فعلی و فاطمه و الحسن و الحسین أهل بیتی و ثقلی فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیرا یا رب العالمین آمین».

نسخ، بی کاتب، دوشنبه شانزدهم ذی قعده سال ۱۰۶۴، ابتدای باب ها شنگرف، در ابتدای کتاب وقفنامه ای بر علما و طالبان علم است که تولیت آن با نور چشمی عبدالجواد و

بعد از آن با حاکم شرع به تاریخ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» است، سراسر نسخه دارای بلاغ و تصحیح می باشد با عناوین «بلغ سماعا علیّ ایده اللّه تعالی»، و «بلغ سماعا منّی ایده اللّه تعالی»، جلد تیماج حنایی ضربی.

۳۳۹ گ، ۲۵ س، ۱۹×۲۸ سم

(۱۸)

مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام(فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

شرح مزجی معروفی است بر کتاب «شرائع الاسلام» محقق حلی، که در بخش عبادات این کتاب نسبتاً با اختصار و در بخش معاملات با تفصیل بیشتر استدلال می شود. بخش عبادات روز چهارشنبه سوم ماه رمضان ۹۵۱ و دیات اول ذی الحجه ۹۶۳ به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۲۲]

این نسخه قسم عبادات تا اول کتاب رهن می باشد.

آغاز: «الحمد للّه الذی أوضح مسالک الافهام إلی تنقیح شرایع الاسلام و شرّح صدور من اختارهم من الأنام بایضاح مسائل الحلال و الحرام».

انجام: «علی تقدیر ثبوت الضمان علیه باقراره أو البینه تقبل قوله فی قیمت المتاع لان الأصل برائه ذمته من الزائد عما یقربه».

نسخ زیبا و خوانا، بی کا، بی تا، عناوین «قوله قوله» به شنگرف، عناوین دیگر در حاشیه و متن به شنگرف، اول هر کتاب با کاغذ رنگی مشخص شده است، دارای

وقف نامه از آقا عنبر خواجه حرم سرای پادشاه و تولیت آن را به مرحوم محمدصفی آباده ای واگذاشته است به تاریخ رمضان ۱۲۴۴، در انتهای وقفنامه یک مهر چهارگوش «عبده الراجی عنبر» و یک مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، در حاشیه تصحیح شده، و نسخه بدل دارد، پس از پایان نسخه دو صفحه روایات باب دین آمده است، جلد تیماج حنایی.

۳۸۵ گ، ۱۷ س، ۱۸×۵/۲۷ سم

(۱۹)

القوانین المحکمه (قوانین الاصول)(اصول عربی)

از: میرزای قمی، ابوالقاسم بن حسن گیلانی قمی (۱۲۳۱ ق)

بهترین کتاب اصولی عصرهای متأخر می باشد که قواعد فن را با تفصیل و استدلال گزارش کرده و در گفته های دیگران رد و ایراد می نماید و مورد اهتمام حوزه ها قرار گرفته و حواشی فراوانی بر آن نوشته اند. این کتاب در دو جلد و دارای یک مقدمه و هفت باب و یک خاتمه می باشد، و میرزا هنگام تدریس کتاب معروف «معالم الاصول» شیخ حسن عاملی برای گروهی از طلاب به تحریر این کتاب پرداخته و سلخ ربیع الثانی ۱۲۰۵ در قم تألیف آن را به پایان برده است، عناوین کتاب چنین است:

المقدمه: فی رسم الاصول و موضوعه و نبذ من القواعد.

الباب الأول: فی الأوامر و النواهی.

الباب الثانی: فی المحکم و المتشابه و المنطوق و المفهوم.

الباب الثالث: فی العموم و الخصوص.

الباب الرابع: فی المطلق و المقید.

الباب الخامس: فی المجمل و المبین.

الباب السادس: فی الادله الشرعیه.

الباب السابع: فی الاجتهاد و التقلید.

الخاتمه: فی التعارض و التعادل و الترجیح.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۶۴]

نسخه حاضر جلد اول کتاب است.

آغاز: «الحمد للّه الذی هدانا إلی أصول الفروع و فروع الأصول و أرشدنا إلی شرایع الأحکام بمتابعه الاحکام و سنه الرسول».

انجام: «عن الرضا علیه السلام قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله إذا أصبح قال لاصحابه هل من مبشرات یعین به الرؤیا و فی معناها بادوات اخری».

نسخ، محمدصالح حسینی ابن اسدالله ملقب به میرزا بزرگ، با چند مهر بیضوی «عبده محمد صالح الحسینی» و «عبده الخاطی محمد صالح الحسینی» و «عبده اسداللّه بن محمد صالح حسینی» و یک مهر چهارگوش ناخوانا، شروع کتابت در دارالاماره خسرو خانا در قصبه سنندج در نوزده سالگی کاتب و پایان کتابت در روز شنبه ۲۷ شعبان سال ۱۲۴۵ در دارالسلطنه اصفهان، صفحات مجدول، عناوین و نشانها شنگرف، دارای دستخط های تملک سال ۱۲۵۹ با مهر بیضوی «محمدتقی ابن محمدطاهر» و نیز دو دستخط به تاریخ های ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ در ابتدای نسخه. در ابتدای نسخه وقف نامه کتاب توسط ملا عبدالرحیم نجف آبادی از طرف مرحوم عبداللّه

ص :۴۷۷

اصفهانی به تاریخ ۲۲ صفر ۱۲۷۴ و مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» در انتهاء وقفنامه آمده است. همچنین در ابتداء نسخه دو صیغه طلاق خلعی و رجعی مشاهده می شود، نسخه تصحیح شده، دارای حواشی از عباسقلی خان ابن امان اللّه خان والی کردستان، محمّدباقر حسینی، محمّدعلی نجفی و سلطان می باشد. بدون جلد.

۱۸۶ گ، ۲۱ س، ۱۸×۵/۲۸ سم

(۲۰)

مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام (فقه عربی)

از: سیّد محمد بن علی موسوی عاملی (۱۰۰۹ ق)

شرح مفصل معروفی است بر «شرایع الاسلام» محقق حلی که تا پایان کتاب حج تألیف شده است و مؤلّف در پنج شنبه ۲۵ ذیحجه سال ۹۹۸ از پرداختن آن دست کشیده است.

[الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ مرعشی، ج ۱، ص ۳۳۵]

نسخه حاضر از ابتداء تا پایان کتاب صلاه می باشد.

آغاز: «الحمد للّه المحمود لآلائه المشکور لنعمائه المعبود لکماله المرهوب لجلاله الذی ارتفع شأنه عن مشابهه الأنام».

انجام: «قال الصلاه فی السفر رکعتان لیس قبلهما شیء و اللّه سبحانه اعلم بحقائق الاحکام».

نسخ، بی کا، بی تا، تا برگ ۱۱۹ «الثانی لو وقعت علیه النجاسه و هو فی الصلوه» حواشی با نام محمد بن حسن رحمه اللّه دارد، عناوین و نشانها در متن و حاشیه اول

ص :۴۷۸

نسخه و اواسط آن شنگرف و در مابقی نسخه عناوین نانوشته می باشد، در داخل جلد آخر یادداشتی دارد به تاریخ ۱۹ شوال ۱۲۶۶ و نام حاجی محمدجعفر و آقا سید حسین هرچه ای (هرصله ای) در آن آمده، جلد چرم قهوه ای.

۲۹۱ گ، ۳۱ س، ۱۸ × ۲۸ سم

(۲۱)

جواهر الکلام (فقه عربی)

از: شیخ محمد حسن بن باقر نجفی (۱۲۶۶ ق)

به شماره ۲/۵ رجوع شود.

آغاز: «کتاب الزکوه التی هی لغه الطهاره و منه قتلت نفسا زکیه، قد أفلح من زکّیها، ما زکی منکم من احد، و النمو من ازکی لکم».

انجام: «ضروره انصراف الاتصال من الثلاثه التی هی أقل الاعتکاف و علی کل تقدیر فلا یخفی علیک التحقیق فی الجمیع و اللّه هو العالم».

نسخ، زیبا و خوانا، حسین بن مرحوم حاجی ملاـ ابراهیم نجف آبادی اصفهانی، شنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سال ۱۲۷۱. عناوین رؤوس مطالب بر فراز آن خط شنگرف دارد، ابتدای نسخه وقف نامه ملا عبدالرحیم نجف آبادی از برای والده خود دارد به تاریخ ۲۲ صفر ۱۲۷۴، با دو مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم»، بدون جلد.

۲۴۰ گ، ۲۸ س، ۲۱×۳۰ سم

(۲۲)

مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب (نحو عربی)

ص :۴۷۹

از: جمال الدین عبداللّه بن یوسف ابن هشام نحوی (۷۶۲ ق)

کتاب معروفی است در علم نحو که در مکه به سال ۷۵۶ ق تألیف گشته است، این کتاب در هشت باب تألیف شده و مورد توجه بزرگان علم نحو قرار گرفته و شرح و حواشی بسیاری برای آن نوشته اند و سالیان درازی متن درس حوزه های علوم اسلامی است.

[کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۵۲؛ مجلس، ج ۲۰، ص ۱۶۴]

آغاز: «قال شیخنا و سیدنا الشیخ الامام العلّامه جمال الدین رحله الطالبین و عمده العلماء المعاندین ابو محمد عبداللّه بن یوسف».

انجام: «و قد مر ذلک و لو ذکرت احرف الجر و دخول بعضها علی بعض فی معناه لجاء من ذلک أمثله کثیره».

صفرعلی بن اسماعیل نجف آبادی اصفهانی، روز شنبه چهاردهم ربیع الاخر سال ۱۲۴۶، در حاشیه تصحیح شده، دارای حواشی با رمز «۱۲» و غیره، عناوین و نشانیها در متن و حاشیه شنگرف است، جلد چرم سیاه.

۱۰۵ گ، ۲۵ س، ۲۰×۳۰ سم

(۲۳)

ابواب الجنان(اخلاق فارسی)

از: میرزا رفیع الدین محمد بن فتح اللّه واعظ قزوینی (۱۰۸۹ ق)

در آداب و اخلاق اسلامی و موعظه است و به صورت مجالس مرتب شده است. مؤلّف در نظر داشته کتاب را در هشت جلد به تعدد درهای بهشت همچنان که از نامگذاری آن معلوم است تألیف نماید، ولی موفق به این کار نشده است و تا سال ۱۰۷۹ ق جلد اول و دوم را تمام کرد و در سال ۱۰۸۹ ق درگذشته است، پس از او

فرزندش محمدشفیع باب سوم را در مجلدی مستقل نگاشته است.

[الذریعه، ج ۱، ص ۷۶؛ مرعشی، ج ۲، ص ۱۷۰]

آغاز: «بهترین مقالی که سرخیل کاروان فنون محاورات تواند بود و خوشترین کلامی که به شادابی لآلی کلماتش تیغ زبان بیان را آبگیری تواند نمود».

انجام: «بندگان را بر عیوب ظاهر و باطن بینایی داده جمله را به فکر اصلاح حال خود اندازد به محمد و آله الطاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین».

نسخ زیبا، بی کا، بی تا، چند صفحه اول ترمیم شده و اطراف آن آبدیده است، ولی به نوشته آسیب نرسانده، در حاشیه تصحیح دارد، عناوین نانوشته، جملات عربی دارای اعراب می باشد و حاشیه نویسی مختصری دارد، در پایان تملک غلامحسین ذوالفقاری به تاریخ ۱۳۲۳ موجود می باشد، جلد تیماج مشکی مقوایی.

۱۹۵ گ، ۲۳ س، ۲۱ × ۳۱ سم

(۲۴)

جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (فقه عربی)

از: شیخ محمد حسن بن باقر نجفی (۱۲۶۶ ق)

به شماره ۲/۵ رجوع شود.

نسخه حاضر از اول کتاب الصلاه تا بطلان الصلاه بالحدث می باشد.

آغاز: «بسمله، أرجو من ربی الکریم الرحمن الرحیم العلیم الحکیم الاعانه علی اتمام کتاب أحکام الصلوه التی تنهی عن الفحشاء و المنکر».

انجام افتاده: «و التخییر له فی أیّ مکان شاء قعد و تشهد حتی المکان البعید المستلزم لجلّ منافیات الصلاه و غیر ذلک حصل القطع بأ نّها خرجت».

نسخ زیبا و خوانا، بی کا، بی تا، در ابتداء نسخه تاریخ ۱۰ ذی القعده الحرام ۱۳۳۹ مشهور می باشد. دارای علامت وقف بر روی نوشته های صفحه اول، نسخه تصحیح شده، عناوین و نشانها شنگرف، جلد تیماج سیاه.

۳۰۹ گ، ۲۹ س، ۲۲×۳۱ سم

(۲۵)

جامع المعجزات (فضائل معصومین فارسی)

از: محمد واعظ اصفهانی

در معجزات و خوارق عادات حضرات معصومین علیهم السلام و پاره ای از فضائل و مناقب آنان به نثری نیکو و اشعاری از مؤلّف یا دیگران و مناسب اهل منبر و واعظان در سه مجلد بزرگ می باشد، جلد اول در معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلد دوم در معجزات حضرت علی و حضرت زهرا علیهماالسلام ، نسخه حاضر جلد سوم است که مشتمل بر یک مقدمه و دوازده باب و یک خاتمه می باشد. فهرست موضوعات و ابواب چنین است:

مقدمه: در بیان اوصیاء بعد از سید انبیاء و اثبات ایشان به دلیل عقل و نقل.

باب اول: در ذکر معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام .

باب دوم: در ذکر معجزات امام حسین علیه السلام .

باب سوم: در کیفیت شهادت امام حسین علیه السلام .

باب چهارم: در ذکر معجزات امام زین العابدین علیه السلام .

باب پنجم: در ذکر معجزات امام محمد باقر علیه السلام .

باب ششم: در ذکر معجزات امام جعفر صادق علیه السلام .

باب هفتم: در ذکر معجزات امام موسی کاظم علیه السلام .

باب هشتم: در ذکر معجزات امام رضا علیه السلام .

باب نهم: در ذکر معجزات امام محمدتقی جواد علیه السلام .

باب دهم: در ذکر معزات امام علی النقی علیه السلام .

باب یازدهم: در ذکر معجزات امام حسن عسکری علیه السلام .

باب دوازدهم: در ذکر معجزات امام زمان مهدی موعود علیه السلام .

خاتمه: در بیان فواید متفرقه و منافع کثیره از قصص و مواعظ و اخلاق که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است.

[فهرست مرعشی، ج ۳۱، ص ۶۴۵؛ مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۰۰]

آغاز: «او سبزپوش چمن آل عبا حضرت امام حسن مجتبی است باب دوم در ذکر معجزات لاله بستان شهادت و سرور ریاض شاه ولایت».

انجام افتاده: «و نیست حسنه بالاتر از صبر و نیست بد خوارکننده تر از کبر و نیست المی دردناک تر از زشت خویی».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، مقداری از متن صفحه اول و آخر به دلیل چسبانده شدن عطف بر روی نوشته ها محو شده؛ و علامت وقف در برخی صفحات نسخه مشهود می باشد، بدون جلد.

۲۰۰ گ، ۲۵ س، ۵/۲۰ × ۳۰ سم

(۲۶)

الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره(فقه عربی)

از: یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶ ق)

به شماره ۱۲ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، الحمد للّه رب العالمین... کتاب الزکوه و هی لغه مطلق علی معنیین؛ الطهاره و الزیاده و النمو و من الأول».

انجام: «بیان الوبیص، الوبیص بالصاد المهمله... و ان یوفقنی لاکماله و الفوز بسعاده

الاختتام».

نسخ زیبا و خوانا، بی کا، یکشنبه هشتم صفر ۱۲۲۹، نسخه تصحیح شده، دارای حواشی مختصر می باشد، عناوین با قلم درشت با همان جوهر نوشته شده است، برخی عناوین در کنار صفحه ثبت شده است، ابتدای نسخه دارای وقف نامه ملا عبدالرحیم نجف آبادی حسب الوصیه حاجی محمدعلی بن حاجی علیجان به تاریخ ۱۲۵۱ ق با مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» گوشه بالایی اوراق آب رسیده، ولی به نوشته آسیب نرسیده است، جلد تیماج قهوه ای سوخته مقوایی.

۲۷۳ گ، ۲۹ س، ۲۰×۳۰ سم

(۲۷)

ابواب الجنان (اخلاق فارسی)

از: میرزا رفیع الدین محمد بن فتح اللّه واعظ قزوینی (۱۰۸۹ ق)

به شماره ۲۳ رجوع شود.

آغاز: «بهترین مقالی که سرخیل کاروان فنون محاورات تواند بود و خوشترین کلامی که به شادابی لآلی کلماتش تیغ زبان را آبگیری تواند نمود».

انجام: «و ادویه ی آثار و اخبار مذکوره سازگار و گوارا گردانیده توفیق اتمام باقی ابواب را بر وجه خیر کرامت فرماید».

نستعلیق، اسداللّه بن عبدالرحیم شیروانی، ۱۱۹۱ ق، عناوین و نشانها شنگرف، ابتدای نسخه مهر بیضوی «عبدالراجی محمدعلی» و «زین العابدین الحسینی» دارد،

چند برگ اول پارگی دارد و مقداری از نسخه ترمیم شده است، جلد تیماج مشکی ضربی فرسوده.

۲۳۷ گ، ۱۹ س، ۲۰×۳۰ سم.

(۲۸)

مختلف الشیعه فی احکام الشریعه (فقه عربی)

از: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

در این کتاب به مسائل اختلافی علماء شیعه در فقه پرداخته شـده است. مؤلّف پس از ذکر مسائل اختلافی، نظر خویش را بیان فرموده و مسائل غیر اختلافی را به کتاب «منتهی المطلب» حواله داده است. این کتاب از ابتـدای طهارت تا دیات در هفت جلد است که حدود ده سال تألیف آن به طول انجامیده و در روز پانزدهم ذی قعده سال ۷۰۸ ق به پایان رسیده است.

[الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۱۸؛ مرعشی، ج ۳، ص ۱۵۴]

نسخه حاضر جلد دوم کتاب است.

آغاز: «کتاب التجاره و فیه فصول: الأول فی وجوه الاکتساب مسائل قال الشیخ فی النهایه جمیع النجاسات یحرم التصرف فیها».

انجـام: «بـإذنه اولاـ لأـ نّه لاـ یمین للعبـد مع المولی فـإذا حلف بغیر إذن مولاه کان للمولی منعه منها فلا کفاره لأ نّه فعل سائغ لا یوجب عقوبه التکفیر».

نسخ زیبا، علیرضا بن عباسـعلی خوانساری، شنبه دهم رمضان ۱۲۶۵، عناوین و نشانیها در حاشیه و متن شنگرف، برخی عناوین در حاشـیه به شـنگرف یا مشـکی درشت آمـده است، یادداشت تمکی با مهر بیضوی «عبـده الراجی محمـد...» در ابتداء نسـخه موجود است، جلد تیماج

ص :۴۸۵

مشکی و ضربی.

۱۸۳ گ، ۳۳ س، ۲۲ × ۳۱ سم

(۲۹)

منهج الصادقین فی الزام المخالفین (تفسیر فارسی)

از، ملا فتح اللّه بن شکراللّه کاشانی (۹۸۸ ق)

تفسیر فارسی نسبتاً مفصلی است که به ذکر اقوال مفسرین پرداخته و مسائل ادبی که به فهم آیات کمک می کند ذکر کرده است، مؤلّف در این کتاب به بسیاری از اخبار اهل سنت اشاره داشته و آن را الزام و حجتی بر آنان قرار داده است، در ضمن تاریخ پایان بعضی قسمتهای آن بیان شده، مثلاً سوره انفال در سال ۹۸۴ ق به پایان رسیده است.

[الذریعه، ج ۲۳، ص ۱۹۳؛ مرعشی، ج ۳، ص ۴۸]

این نسخه از ابتداء سوره مریم تا پایان سوره فاطر می باشد.

آغاز: «سوره مریم؛ ابی بن کعب روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که سوره مریم بخواند حق تعالی او را ده حسنه بدهد».

انجام: «و می داند که متحقق هلاکت کیست و لایق نجات و خلاص کدام و هریک را فراخور او پاداش دهد. تم بالخیر انشاء اللّه تعالی وحده العزیز».

نسخ، بی کا، بی تا، آیات شنگرف و معرب، دارای وقفنامه از آقا محمد وصی... استاد نخودبریزان و تولیت آن را به زین العابدین نیکاقاری واگذار کرده است. تاریخ وقفنامه محو شده است، در بالای نسخه شروع به صحافی را غرّه ذیقعده ۱۳۶۴ نگاشته و برگ های فرسوده نسخه تماماً مرمت شده است. نام سوره ها در بالای سمت چپ اکثر

صفحات آمده است، جلد تیماج حنایی در اطراف و مقوا.

۳۵۷ گ، ۱۸ سطر، ۲۰ × ۵/۳۱ سم

(۳۰)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول می باشد.

آغاز: «الحمد للّه الذی شرح صدورنا بلمعه فی شرایع الاسلام کافیه فی بیان الخطاب و نوّر قلوبنا فی لوامع دروس الاحکام».

انجام: «فی مقدار ما أخرجه منه عن ملکه مع اصاله بقاء غیره و عدم انتقاله و ملك الغیر له و فی المده یحلف المنکر لاصاله عدم ما یدعیه الآخر من الزیاده».

نسخ زیبا و خوانا، بی کا، ۲۲ ماه صفر ۱۲۴۰ ق، عناوین شنگرف، متن لمعه با خط مشکی بر روی آن مشخص شده است، نسخه تصحیح شده و دارای حواشی در متن و حاشیه به دو قلم آبی و مشکی می باشد، در آخر نسخه فهرست مختصری از مطالب کتاب و یک مهر مستطیل «عبده محمدمهدی...» موجود می باشد. تملك باقر بن محمدتقی الحسینی کرونی ۱۳۶۴، جلد چرم قهوه ای ضربی.

۱۴۶ گ، ۲۵ س، ۲۰ × ۳۰ سم

(۳۱)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه الذی شرح صدورنا بلمعه من شرایع الاسلام کافیه فی بیان الخطاب و نوّر قلوبنا من لوامع دروس الأحکام».

انجام: «و الباعث علیه أی علی المذکور المدلول علیه بالفعل أو علی تصنیف الکتاب و إن کان اسمه مونثاً اقتضاء أی طلب بعض الطلاب و قد تقدم بیانه».

نسخ، محمدعلی بن مرحوم حاج حسین خان، ۱۲۲۶ ق، عناوین شنگرف، با حواشی بسیار از «سلطان» و «حم» و «م ح» و غیره می باشد، رنگ اوراق متفاوت، متن لمعه شنگرف یا بر فراز آن خط شنگرف دارد، شیرازه اوراق بهم خورده است، آخر نسخه مهر چهارگوش «لا اله الا اللّه الملک الحق المبین» که مقداری از آن را محو کرده اند موجود می باشد، جلد چرم گل و بوته با رنگ و روغن و آسیب دیده.

۲۸۵ گ، ۲۲ س، ۲۱×۳۰ سم

(۳۲)

حقایق الاصول (اصول عربی)

از: ملا عبدالرحیم بن علی نجف آبادی اصفهانی (۱۲۸۶ ق)

یک دوره بحث استدلالی در اصول فقه است. بخش حجیت مفاهیم آن در جمادی الاول ۱۲۴۱ به پایان رسیده است، این کتاب در تهران سال ۱۲۸۶ به صورت سنگی به چاپ رسیده است.

ص :۴۸۸

آغاز: «بسمله، الحمد للّه الذی أسس مبادی الأحکام لتمهید قواعد الدین و مهّد قوانین الأصول لتهذیب حقایق سید المرسلین».

انجام ناتمام: «کما لو کانا من الأئمه علیهم السلام لعدم جواز النسخ فیه مع عدم ترجیح الدلالتی و الخارجی فیرجح القطعی و صورها».

نسخ زیبا و خوانا، عناوین شنگرف، رؤوس مطالب با خط شنگرف بر فراز آن نشانی دارد، در چند جا مطالب نانوشته مانده، مثل برگ «۱۷۰ پ» المقصد السادس، مؤلّف در سال ۱۲۴۲ ق قسمت دوم کتاب را به پایان برده است، از حدود نیمه دوم کتاب حک و اصلاح فراوان دارد که با قلمی متفاوت از متن انجام گرفته است و به گمانم متن کتابت شده و مؤلّف متن را اصلاح نموده و برخی موارد خط زده و اصلاح کرده یا حتی یک صفحه را دوباره تحریر نموده است، دارای وقف نامه ملا عبدالرحیم نجف آبادی (مؤلّف کتاب) به تاریخ ۱۲۷۴ ق در زمان مؤلّف است که کاتب با عنوان روحی فداه تعبیر کرده است، در پایان وقفنامه مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» می باشد، جلد چرم سیاه.

۳۱۱ گ ۳۰ س، ۲۱×۳۰ سم

(۳۳)

منتهی المقال فی احوال الرجال (رجال عربی)

از: ابوعلی محمد بن اسماعیل حائری (۱۲۱۶ ق)

مؤلّف شرح حال راویان حدیث را که در منهج المقال استرآبادی آمده است را به

ص :۴۸۹

همراه مطالب سودمندی از منابع رجالی دیگر آورده است. همچنین تحقیقات کوتاهی با الفاظ «اقول و قلت» از مؤلّف بیان شده است. ایشان از ذکر راویان مجهول الحال خودداری کرده است. در آغاز کتاب پنج مقدمه در احوال ائمه علیهم السلام ، و در پایان دوازده فایده رجالی افزوده شده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۲۶۸]

آغاز: «نحمدك یا من رفع منازل الرواه بقدر ما یحسنون من الروایه عن الائمه الهداه و نشکرك یا من عرفنا مراتبهم و درجاتهم علی نحو ضبطهم عن ائمتهم».

انجام: «و هذا ربما مشعر منه بکونه مرضیاً عنده سیما مع ما قدم فی أول کتابه و روی هو عن أبی القاسم حسین بن روح».

نسخ، بی کا، روز سه شنبه ۱۵ صفر ۱۲۳۶، عناوین و نشانها شنگرف، دارای حواشی اندکی با عنوان «منه» است و در برگ ۴۲ «منه عفی عنه» دارد، دارای حواشی منظمی تا پایان کتاب از محمد القاینی الخراسانی عفی عنه و در جایی می گوید: قال السید الاستاد السید محمدباقر دام ظله، روی برگ دوم وقفنامه ای است از ملاـ عبدالرحیم نجف آبادی به تاریخ ۱۲۷۴ ق با مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم»، در حاشیه تصحیح شده، در حاشیه نسخه اسم اشخاصی همچون عبدالعظیم حسینی، و شاه چراغ به شنگرف آمده است، جلد تیماج حنایی ضربی.

۲۴۵ گ، ۳۳ س، ۳۰×۲۰ سم

(۳۴)

ص : ۴۹۰

جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام(فقه عربی)

از: شیخ محمدحسن بن باقر نجفی (۱۲۶۶ ق)

به شماره ۲/۵ رجوع شود.

آغاز: القسم الثانی من الاقسام الأربعه التی بنی علیها الکتاب فی العقود جمع عقد و هی لغه ضد الحل و شرعاً قول من المتعاقدین».

انجام: «و أنّه یتعین الصحه حینئذٍ الإذن من المولی و الأمر سهل بعد أن اتضح لک تحقیق الحال».

نسخه از ابتدای کتاب تجارت تا کتاب ضمان است.

نسخ زیبا و خوانا، در حاشیه تصحیح شده، مهدی بن ملا زین العابدین، سوم ماه جمادی الاول سال ۱۲۶۳، بالای عناوین خط شنگرف، در ابتدای نسخه وقفنامه ملاـ عبدالرحیم نجف آبادی به تاریخ ۱۲۷۴ ق آمده با مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم»، جلد تیماج قهوه ای سوخته ضربی.

۳۴۱ گ، ۳۰ س، ۲۱ × ۳۱ سم

(۳۵)

مجمع البیان لعلوم القرآن(تفسیر عربی)

از: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)

تفسیر بسیار معروفی است و بنابر ادعای الذریعه، مثل آن نوشته نشده است؛ مولّف در این تفسیر پس از انتخاب قطعه ای از آیات، مکی یا مدنی بودن آن را مشخص کرده، سپس مواضع اختلاف قرائت را بیان کرده همچنین ابحاث لغوی، اعرابی، اسباب نزول، معنی، تأویل، احکام و قصص و آن را آورده، ایشان در ابتدای کتاب هفت فن را به

عنوان مقدمه ذکر کرده و فرموده که شناخت این فنون برای کسی که قصد ورود در علوم قرآن را دارد لازم است، کتاب در ده جزء بیان شده و در روز پنج شنبه نیمه ذی قعده ۵۳۶ به پایان رسیده است

[الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۴؛ مرعشی، ج ۱، ص ۳۳۹]

نسخه حاضر از ابتدا تا پایان سوره انعام می باشد.

آغاز: «بسمله، الحمد للّه الذی ارتفعت عن مطارح الفکر جلالته و جلت عن مطامع الهمم عزته و تعالت عن مشابهه الانام صفته».

انجام: «لأ نّه لو ذکر الثواب جاز أن یتوهم أ نّه لم یکن منه عصیان و قیل اراد سبحانه، افتتح السوره بالحمد علی نعمه تعلیما و ختمها بالمغفره و الرحمه».

نسخ، محمد بن محمد بن علی..، یکشنبه ۱۹ ربیع الاول ۷۶۷ در پایان تفسیر سوره مائده، یادداشت مقابله ای به تاریخ ۲۵ ذی الحجه ۷۶۸ توسط عبدالرحمن بن محمد العبائی؟ در همین صفحه آمده است، آیات و بسیاری از متون معرّب، عناوین شنگرف، اوراق ترمیم شده است و اکثر آنها آب دیده ولی به نوشته کمتر آسیب زده است، دو برگ از اول و آخر بازنویسی شده است، نسخه در حاشیه نشان تصحیح دارد، در ابتدای نسخه وقف نامه حاجی محمد خراسانی با تولیت دو فرزندش محمدقاسم و محمدابراهیم به تاریخ ۱۲۰۱ ق، در ابتداء نسخه تملک ابوالحسن امامی با مهر چهارگوش ناخوانا آمده است. در برگ آخر دست خط مرحوم آیت اللّه احمدیان نجف آبادی موجود است، جلد تیماج قهوه ای سوخته.

ص :۴۹۲

۳۰۰ گ، ۳۳ س، ۲۴ × ۳۲ سم

(۳۶)

الکافی (حدیث عربی)

از: ثقه الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتداء تا پایان کتاب المعیشه می باشد.

آغـاز افتـاده: «بهم صـلی اللّه علیه و آله رئوفـا رحیمـا فلما انقضت مـدته و اسـتکملت أیامه توفاه اللّه عز و جل و قبضه إلیه و هو عنداللّه مرضی».

انجام: «فإنّی سـمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول الرزق عشره اجزاء تسعه اجزاء فی التجاره و واحده فی غیرها تم کتاب المعیشه من الکافی».

نسخ، خواجه علی بن محمد بن هاشم مشـهدی، یکشـنبه ۱۳ محرم ۱۰۴۱، نسـخه دارای بلاغات و تصـحیح است، دارای خاتمه بلاغ و قرائت است به چند تاریخ ۱۱ محرم ۱۰۴۷ و... سلخ محرم ۱۰۴۸ کتب الفقیر الی اللّه الغنی بدرالدین بن احمد الحسینی العاملی، تملک محمـد بن حاجی محمدمهـدی مدعوبه مهدوی، عناوین و نشانها شـنگرف، دارای حواشـی مختصر، یادداشـت تملکی از علی بن ملا اسـماعیل (دلعکانی؟) با دو مهر «عبـده الراجی ابوتراب» و «یا علی»، جلـد رویی نـدارد، پشت جلد تیماج قهوه ای سوخته ضربی فرسوده.

۴۸۴ گ، ۳۲ س، ۳۰×۲۰ سم

(۳۷)

قرآن کریم

نسخ معرب نیکو، ابراهیم بن کربلائی نادعلی ساکن نجف آباد، ۱۲۴۴، سوره حمد را در آغاز ندارد، آغاز جزء و حزبها در حاشیه با شنگرف مشخص شده، علائم و نشانیها شنگرف، در ابتدا و پایان نسخه یادداشت شده که این قرآن وقف بر مدرسه آشیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی می باشد، برگ های اول و آخر کتاب فرسودگی دارد، جلد تیماج قهوه ای.

۲۰۵ گ، ۱۹ س، ۲۱ × ۳۶ سم

(۳۸)

منهج الصادقین فی الزام المخالفین (تفسیر فارسی)

از: ملا فتح اللّه بن شکراللّه کاشانی (۹۸۸ ق)

به شماره ۲۹ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدای سوره حمد تا انتهای سوره کهف می باشد.

آغاز افتاده: «که مشتمل باشد بر بیان احادیث و اخباری که دلالت کند بر ترغیب قرائت قرآن و دانستن معانی فرقان».

انجام: «از ابوعبداللّه مروی است که هیچ کس نباشد که او نزد خوابیدن آخر سوره الکهف بخواند مگر بیدار شود در ساعتی که خواهد».

نسخ، محمدیار؟، ۲۷ صفر سال ۱۱۷۵، نسخه در حاشیه تصحیح شده، صفحات اول و آخر نسخه فرسوده شده و مقداری از نوشته ها از بین رفته و نسخه ترمیم شده است، آیات قرآن معرب درشت با خط شنگرف بر فراز آن نشانی

دارد، در پایان نسـخه در برگ سـفیدی آمـده: به سـعی و اهتمام اینجانب جعفر دیانی و به همراهی آمیرزا عباس ایران نژاد ولد مرحمت پناه حاجی محمدصادق صحافی شد، سلخ شوال المکرم ۱۳۶۵، جلد تیماج حنائی ضربی.

۲۱۷ گ، ۳۳ س، ۵/۲۴×۵/۳۷ سم

(۳۹)

منهج الصادقین فی الزام المخالفین (تفسیر فارسی)

از: ملا فتح اللّه بن شکراللّه کاشانی (۹۸۸ ق)

به شماره ۲۹ رجوع شود.

این جلد از ابتدای سوره مریم تا پایان سوره فاطر است.

آغاز: «از ابی بن کعب روایت است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود که هر که سوره مریم بخواند حق تعالی او را ده حسنه بدهد».

انجام: «و این را به نوائر غضب بگدازد و کسی را به قضا و قدرش کاری نیست و صلاح خلق را که خواهد می سازد».

نسـخ، بی کا، نیمه جمادی الثانیه سال ۱۱۰۶، عناوین شـنگرف، صفحه اول نسخه بازنویسی شده، آیات قرآن معرب و شنگرف یا بر فراز آن خط شـنگرف دارد. مقابله شده و در حاشـیه نسـخه بدل دارد، در ابتدای نسخه چند تاریخ تولد از ۱۳۱۸ تا ۱۳۳۲ ثبت شـده است. در آغاز کتاب در کنار صـفحه آمـده: کان هـذا الکتاب من جمله کتب آیه اللّه الحاج الشـیخ احمد [حججی] النجف آبادی و قد وقفه ابنه حجه الاسلام والمسلمین الحاج الآغا الحججی ج

ص :۴۹۵

۲، ۱۳۸۸ قمری، جلد تیماج حنایی، جلد پشت افتاده.

۲۱۷ گ، ۳۳ س، ۵/۲۴×۵/۳۷ سم

(۴۰)

منهج الصادقین فی الزام المخالفین (تفسیر فارسی)

از: ملا فتح اللّه بن شکر اللّه کاشانی (۹۸۸ ق)

به شماره ۲۹ رجوع شود.

این جلد از ابتدای سوره توبه تا آخر کهف می باشد.

آغاز: «سوره التوبه، بسمله، رب تمّم بالخیر. المجلده الثالثه من المجلدات الخمس من تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین همه این سوره».

انجام: «نزد خوابیدن آخر سوره الکهف بخواند مگر که بیدار شود در آن ساعتی که خواسته باشد. و این جمله خصایص آیات با برکات قرآنی است».

نسخ زیبا و خوانا، بی کا، بی تا، آیات شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی است که اغلب از تفسیر بیضاوی با نستعلیق نوشته شده است، این نسخه نیز از کتب آیت اللّه حاج شیخ احمد حججی می باشد که فرزندش در تاریخ جمادی الاولی ۱۳۸۸ اهدا نموده است، مقداری از صفحه آخر به علت صحافی نامناسب قابل استفاده نیست، جلد تیماج قهوه ای فرسوده.

۱۳۴ گ، ۳۵ س، ۵/۲۶×۵/۳۹ سم

(۴۱)

منهج الصادقین فی الزام المخالفین(تفسیر فارسی)

ص :۴۹۶

از: ملا فتح اللّه بن شکراللّه کاشانی (۹۸۸ ق)

به شماره ۲۹ رجوع شود.

این جلد از سوره یس است تا پایان قرآن می باشد.

آغاز: «المجلده الخامسه عن المجلدات الخمسه من تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین سوره یس؛ این سوره مکی است نزد جمیع مفسرین».

انجام: «و ذریعه لشفاعه سید الأنبیاء و سید الأوصیاء و آلهما الذی هم مصابیح الدجی و أئمه الهدی و یرحم اللّه عبدا قال آمینا».

نسخ خوانا، بی کا، عصر روز پنج شنبه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۱۱۷، آیات معرب با خط شنگرف بر فراز آن نشانی دارد، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، با تطابق خط این نسخه و نسخه ۳۹ به دست می آید کاتب هر دو یکی بوده است، این نسخه نیز از کتب آیت اللّه حاج شیخ احمد حججی می باشد که فرزندش در جمادی الثانی ۱۳۸۸ اهدا نموده است، در حاشیه صفحه آخر چند تاریخ تولد از سال ۱۳۳۳ ق تا ۱۳۵۵ ق ثبت شده است. جلد مقوا.

۲۶۹ گ، ۳۳ س، ۲۵×۳۸ سم

(۴۲)

ارشاد الاذهان الی احکام الایمان (فقه عربی)

از: علاّمه حلی؛ حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

فقه نسبتاً مختصری است که شامل تمام ابواب فقهی می گردد. این کتاب مشتمل بر پانزده هزار مساله است. علامه حلی این کتاب را به درخواست فرزندش فخر المحققین

(محمـد) تـألیف کرده است. در یازدهم شوال ۶۹۶ این کتاب به پایان رسـیده است، بر این کتاب شـروح بسـیاری نگاشته شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۴۲]

آغاز افتاده: «عدداً و الا فالعدد. النظر الثالث فی أسباب الغسل إنّما یجب بالجنابه و الحیض و الاستحاضه و النفاس».

انجام افتاده: «و یتساوی المرأه و الرجل فی دیات الأعضاء و الجراح حتی یبلغ ثلث دیه الطفل الرجل ثم تصیر علی النصف سواء کان الجانی».

نسخ، بی کا، بی تا، در حاشیه تصحیح شده، صفحات اول نسخه دارای حواشی بسیار با علائم «ع ل»، «ح ل» «زی» و غیره می باشـد، عناوین و نشانها شـنگرف و از اواسط نسـخه عناوین نانوشـته می باشـد، جلـد روی نسـخه موجود نمی باشد، جلد پشـت تیماج حنائی ضربی.

۱۶۴ گ، ۲۱ س، ۲۰×۲۹ سم

(۴۳)

سؤال و جواب (فقه فارسی)

از: سید محمدباقر بن محمدنقی حجت الاسلام شفتی (۱۲۶۰ ق)

مؤلّف سؤال و جواب هـایی را به ترتیب کتب فقهی از احکـام طهـارت تـا دیـات را تنظیم کرده است. بعضـی از پاسـخ هـا به صورت اسـتدلالی و مفصل بیان شـده و بعضـی دیگر به صورت عربی آمـده است. مؤلّف در ابتـدای کتاب بخشـی را با عنوان «مقدمه فی الاصول» و در پایان احکام متفرقه را آورده است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۲۶]

آغاز: «مقدمه فی الاصول سؤال هرگاه شخصی تقلید مجتهدی را از مجتهدین زاد اللّه

ص :۴۹۸

امثالهم نماید در حال حیات آن مجتهد آیا بعد از ممات او جائز است».

انجام: «بعد از اختیار تا مظنه به تحقق این حالت در حق او همه سه بعد از مظنه بتحقق حالت مسطوره محکوم به عدالت خواهد بود».

نسخ بسیار زیبا، غلامرضا عطار ابن محمدحسین الاصفهانی، روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاول سال ۱۲۵۱، عناوین شنگرف و صفحات مجدول به زر و مشکی و لاجورد، برخی حواشی دارد با عنوان «منه دام ظله»، نسخه مقابله شده و امضای بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده، اول نسخه فهرست مطالب کتاب توسط کاتب به تاریخ ۹ ربیع الثانی ۱۲۴۶ آمده است، همچنین در ابتداء نسخه یادداشت وقف کتاب به تاریخ ۱۳۱۹ موجود می باشد، دارای مهر «عبده محمدهادی الحسینی»، پس از هر بخشی مقداری صفحه های سفید گذاشته شده تا افزوده شود، جلد تیماج حنایی و مقوا و از نسخه نیست و نسخه را بین آن قرار داده اند.

۴۰۰ گ، ۲۶ س، ۲۱ × ۳۰ سم

(۴۴)

جامع المعجزات (فضائل معصومین فارسی)

از: محمد واعظ اصفهانی

به شماره ۲۵ رجوع شود.

آغاز: «حمد له، چنین گوید تراب اقدام دوستان ابوتراب امیرالمؤمنین و گل چین بساطین مناقب ائمه طاهرین».

انجام افتاده: «و سید من حکم میان من و آنها که بر من ستم کردند خداوندا حکم کن میان من و آنها که فرزندان مرا شهید کردند پس دریای قهاریت».

نسخه حاضر جلد دوم کتاب است.

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، بر فراز برخی کلمات با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه در حاشیه تصحیح شده، و دارای حواشی مختصری می باشد، در برخی صفحات بین سطور علامت وقف دارد، مقداری از برگ ها فرسوده و ترمیم شده است. ابتدای نسخه وقف نامه مشهدی نورمحمد ولد... خیراللّه نجف آبادی وقف بر مؤمنین و متوطنین قریه نجف آباد به تاریخ شب ۲۳ ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۶؟ می باشد. آخر نسخه بر روی جلد کتاب تملک کربلائی احمد مشهد علی محمد نجف آبادی مشهود است، جلد تیماج سیاه و عطف قهوه ای فرسوده.

۲۴۶ گ، ۲۳ س، ۲۰×۲۹ سم

(۴۵)

مناهل الاحکام (فقه عربی)

از: سید محمد بن علی مجاهد حائری (۱۲۴۲ ق)

این کتاب در ابتدا مصابیح نام داشته که مؤلّف بعداً عناوین را به «منهل منهل» تغییر داده و مناهل نامیده است. شروع نگارش این کتاب در چهارشنبه دهه آخر شوال سال ۱۲۳۸.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۴۴]

ص :۵۰۰

آغاز: «بسمله، الحمد للّه رب العالمین و الصلوه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین القول فی کتاب الزکوه، منهل الزکوه».

انجام: «مع مخالفه مثل الشیخ و غیره من علمائنا، انتهی. الثالث: ما یظهر من کثیر من الاخبار الوارده فی الحدود من اختصاص اقامتها بالامام و فیه نظر».

نسخ، عبدالحسین بن حاج عباس، جمعه جمادی الاول ۱۲۴۰ پایان کتاب خمس، عناوین و نشانیها شنگرف، ابتدای نسخه وقفنامه حاج ملا عبدالرحیم نجف آبادی به تاریخ ۲۲ صفر ۱۲۷۴ با مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم»، نسخه در حاشیه تصحیح شده و دارای حواشی مختصری می باشد، در حاشیه عبارت «منه دام ظله» دارد، پایان کتاب الحج آمده، قد تم بالخیر لا بالشر لاخ الاعز ملا عبدالرحیم الاصفهانی الاصل، جلد تیماج سیاه ضربی گل و بوته دار.

۲۹۸ گ، ۲۷ س، ۲۰×۳۰ سم.

(۴۶)

غایه المرام فی شرح تهذیب الاحکام(حدیث عربی)

از: سید نعمت اللّه بن عبداللّه موسوی الجزایری (۱۱۱۲ ق)

مؤلّف شرحی مفصل در دوازده جلد بر کتاب «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی به نام «مقصود الانام» نگاشته بود و پس از مدتی شرح حاضر را که در هشت جلد است از آن شرح با دگرگونیهائی اختصار نموده است.

در این شرح به چند روایت باب یکجا اشاره کرده، پس از آن در هر کدام از حیث سند و متن گفتگو می کند، و در آغاز مقدمه ای است دارای مطالبی پیرامون بحثهائی در

درایه و مربوط به حدیث.

[مرعشی، ج ۷، ص ۲۶۴]

آغاز: «بسمله، و به نستعین الحمد للّه الذی جعل احادیث اهل البیت علیهم السلام مرقاه للنجاه و تهذیب کلامهم سبباً».

انجام: «انه لم یدخلها فی حج و لا عمره یجوز أن یکون الإشاره إلی أ نّه صلی الله علیه و آله لو دخلها فیهما صلی صلوه الطواف واجبه».

نسخ، صفرعلی بن مرحوم اسماعیل صفرعلی نجف آبادی اصفهانی، چهاردهم ربیع الاول سال ۱۲۴۹، عناوین و نشانیها شنگرف، اول نسخه وقفنامه کتاب به تاریخ محرم ۱۲۷۹ توسط محمدجعفر بن محمدصفی با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» آمده است، در حاشیه تصحیحات مختصری دارد، جلد تیماج قهوه ای سوخته ضربی.

۲۹۴ گ، ۳۱ س، ۲۰×۳۰ سم

(۴۷)

جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام(فقه عربی)

از: شیخ محمد حسن بن باقر نجفی (۱۲۶۶ ق)

به شماره ۲/۵ رجوع شود.

نسخه حاضر کتاب نکاح است.

آغاز: «کتاب النکاح الذی هو فی اللغه للوطی عند المشهور بل عن المختلف الاجماع علیه بمعنی اتفاق أهل اللغه قال».

انجام: «من غیر فرق فی الأموال بین العقار و الکتب و الثیاب و غیرها و التحقیق عدم

حرمه ما لا یعد سفهاً و سرفاً منه».

نسخ، بی کا، عصر چهارشنبه ۲۹ ربیع الاول سال ۱۳۵۵، بالای عناوین و رؤوس مطالب خط شنگرف، دارای حواشی در صفحات اول نسخه و دارای نسخه بدل می باشد، علامت بلاغ دارد و در پایان آمده: «بلغ و الحمد للّه رب العالمین مقابلةً علی نسخه المصنف سلمه اللّه تعالی و ابقاه بمحمدٍ و آله و صلی اللّه علی محمد و آله»، جلد تیماج قهوه ای سوخته ضربی زرکوب.

۲۱۳ گ، ۳۱ س، ۲۰×۳۰ سم

(۴۸)

مطلع الخصوص فی شرح فصوص الحکم (عرفان عربی)

از: داود بن محمود بن محمد رومی قیصری (۷۵۱ ق)

شرح مزجی معروفی بر فصوص الحکم محی الدین عربی است که دارای مقدمه ای در چند فصل است مؤلّف اصول عرفان و تصوف را بیان فرموده و این کتاب را به غیاث الدین رشیدالدین تقدیم کرده است.

[مرعشی، ج ۲۰، ص ۱۶۵]

آغاز: «بسمله، الحمد للّه الذی عین الأعیان بفیضه الاقدس الاقدم و قدّرها بعلمه فی غیب ذاته و تمم و لطف».

انجام: «و اللّه یقول الحق بلسان الکاملین و یهدی سبیله للمتوجهین إلیه و الطالبین و هو الموفق إلی الرشاد و منه المبدأ و إلیه المعاد».

نسخ زیبا، بی کا، ۱۲۷۰ پایان مقدمه، عناوین و نشانیها شنگرف، جلد تیماج مشکی ضربی فرسوده.

۳۰۷ گ، ۲۵ س، ۲۱ × ۳۱ سم

(۴۹)

الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره (فقه عربی)

از: یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶ ق)

به شماره ۱۲ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب الزکاه تا پایان کتاب الاعتکاف می باشد.

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی نبیه محمد و آله، کتاب الزکوه: الزکوه و هی لغه تطلق علی معنیین الطهاره و الزیاده و النمو».

انجام: «فالوجه أن یقال إنّ الحکم بوجوب شیء موقوف علی الدلیل الواضح و أمثال هذه التعلیلات لتأسیس الأحکام الشرعیه».

نسخ، علی بن حبیب بن شکراللّه اصفهانی الاصل و النجفی مسکنا، دوازدهم جمادی الاول سال ۱۲۲۹ در نجف، دارای علائم بلاغ است، در حاشیه نسخه بدل دارد، عناوین مشکی درشت یا نانوشته، چرم سیاه.

۱۹۷ گ، ۳۰ س، ۲۰×۳۰ سم

(۵۰)

مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

شرحی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب شرایع الاسلام محقق حلی، در قسمت عبادات به طور مختصر و در قسمت معاملات مفصل و همراه استدلال ذکر شده است. این کتاب در مدت نه ماه تألیف شده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۵]

نسخه حاضر از اواسط کتاب طلاق تا پایان کتاب دیات می باشد.

آغاز افتاده: «و کان الربع بینهن بالسویه و لو کان له ولد تساوین فی الثمن، و وجه التقیید بالدخول بالجدیدات ما سیأتی».

انجام: «حال الاسلام و الاصح مراعات الابتداء و الخاتمه کما مر و هو یرجع بناء إلی اعتبار الخاتمه».

نسخ، محمدحسن، نهم شعبان ۱۲۴۳، عناوین شنگرف، بالای متن شرائع خط شنگرف، در حاشیه تصحیح شد، و نسخه بدل دارد، دارای وقف نامه حاجی ملا محمد بر طلبه علوم دینی نجف آباد به تاریخ رجب ۱۳۱۸، جلد تیماج زرشکی.

۳۲۵ گ، ۳۴ س، ۲۱×۳۰ سم

(۵۱)

مطالع الانوار (فقه عربی)

از: محمدباقر بن محمدنقی حجت الاسلام شفتی (۱۲۶۰ ق)

شرح استدلالی بسیار مفصلی است در شش جلد بر کتاب صلاه «شرائع الاسلام» محقق حلی (۶۷۶ ق) که بین سال های ۱۲۲۹ ۱۲۴۸ ق تحریر شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۲۲]

نسخه حاضر جلد دوم کتاب است.

آغاز: «الحمد للّه الذی أحکم شرایع الدین بمطالع الانوار و مسالک الیقین و اتقنها بمدارک الاحکام و قواعد الارشاد تهذیبا للعالمین».

انجام: «الذی به ختمت شرافه الرساله و أشرف أولیائک الذی حاز مراتب الولایه و

آلهما أصحاب العصمه و الجلاله و الطهاره علیه و علیهم آلاف السلام و التحیه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف و مباحث در کنار صفحه با شنگرف مشخص شده است، در حاشیه تصحیح شده است، در حاشیه امضای بلاغ و نسخه بدل دارد، جلد تیماج مشکی.

۲۵۶ گ، ۲۵ س، ۲۰×۳۰ سم

(۵۲)

مستند الشیعه فی احکام الشریعه (فقه عربی)

از: احمد بن محمدمهدی نراقی کاشانی (۱۲۴۵ ق)

یک دوره فقه کامل استدلالی است که کتاب صلاه آن در روز جمعه دهم شعبان ۱۲۳۴ پایان یافته. کتاب مطاعم و مشارب آن دهه آخر جمادی الاول ۱۲۴۲ و کتاب قضا شب یکشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۲۴۰ به پایان رسیده است.

[الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۴؛ مرعشی ج ۱۵، ص ۳۳۰]

نسخه حاضر جلد دوم کتاب می باشد.

آغاز: «کتاب الصلوه و لها معان؛ منها المعروف بین المتشرعه و لیست فیه حقیقه لغویه لاصاله عدم الاشتراک وعده جماعه من».

انجام: «و ظاهر الروایه و إن کان الوجوب إلّا أنه لا قائل به فیحمل علی مطلق الثبوت أو تأکد الاستحباب».

نسخ، نام کاتب پاک شده، ۱۲۳۷ ق، عناوین شنگرف، دارای حواشی با عنوان «منه» و «۱۲» است، در برگ ۳۲ تا ۳۵ دو قسمت نانوشته مانده و در متن آمده که جدول رسم

ص :۵۰۶

کنند، ولی در نسـخه جدول ها رسم نشده است، نسخه در حاشیه تصحیح شده، در چند جای نسخه بلاغ دارد، جلد تیماج سیاه با رنگ و روغن و مجدول که فرسوده شده است عطفِ جلد تیماج حنایی.

۳۶۴ گ، ۲۷ س، ۲۱×۳۰ سم

(۵۳)

جامع المعجزات (تاریخ فارسی)

از: محمد واعظ اصفهانی

به شماره ۲۵ رجوع شود.

آغاز: «بسـمله، جامع المعجزات کلام حکمت نظام متکلمی است دل کلامه که لآلی حمد و ثنایش درّه التاج تارک سخن سنجان است».

انجام: «هر شـهر و دیار ثمین و سودمند نماید بحق محمد و آله اجمعین لمؤلّفه شـکر که پیش از اجل کار به سامان رسید؛ عمر به سر نامده نامه به عنوان رسید».

نسخه حاضر جلد اول کتاب است.

نسخ، بی کا، نهم ذی الحجه ۱۲۶۰، عناوین در متن و حاشیه شنگرف و برخی بالای آن خط شنگرف کشیده شده است، آیات قرآن و عبارات عربی معرب و بر فراز آن خط شنگرف دارد، نسخه تصحیح شده، دارای وقف نامه ملّا عبدالرحیم نجف آبادی است، وصایت از طرف حاجی محمدابراهیم اخ اعیانی خود به تاریخ ۴ ذیقعده ۱۲۸۱ ق، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۵۲ گ، ۲۵ س، ۲۱×۳۰ سم

(۵۴)

مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۵۰ رجوع شود.

آغاز: «حمدله، القسم الثانی فی العقود و فیه خمسه عشر کتابا؛ کتاب التجاره، قد سبق فی کلام المصنف».

انجام افتاده یا ناتمام: «قوله لو طلق أربعاً فی مرضه و تزوج إربعاً و دخل بهنّ ثم مات فیه».

نسخ، بی کا، سه شنبه ۱۰ ذی القعده ۱۰۷۳ پایان کتاب الوصایا، عناوین با خط شنگرف مشخص شده و برخی نیز با شنگرف نوشته شده، صفحات آغازین تصحیح هایی در حاشیه دارد، در حاشیه نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده با علائم بلاغ، عبارات متن شرائع بر فراز آن خط شنگرف دارد، در ابتداء نسخه آمده: وقف اولاد ذکور و طلبه علوم قریه نجف آباد می باشد و تفصیل آن در ظهر کتب دیگر که از مرحمت پناه غفران مآب حاجی ملاّ محمد است، رجب المرجب سنه ۱۳۷؟ در اواسط نسخه یک ورق با قلم دیگر بازنویسی شده است، حدود بیست صفحه آخر اوراق آسیب دیده ولی نوشته ها سالم و خوانا است، جلد تیماج مشکی با رنگ و روغن و گل و بوته.

۳۴۸ گ، ۳۴ س، ۲۰×۳۰ سم

ص :۵۰۸

(۵۵)

حدیقه الشیعه (اعتقادات فارسی)

از: احمد بن محمد، مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

این کتاب در دو جلد و به زبان فارسی نوشته شده، جلد اول آن درباره اثبات نبوت خاصه و حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و جلد دوم درباره اثبات امامت و فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است که بر اساس کتابهای معتبر شیعه و اهل سنت است و دلایل عقلی و نقلی را بر امامت ائمه اطهار علیهم السلام با قلمی ساده توضیح داده است.

[الذریعه، ج ۶، ص ۳۸۵؛ حدیقه الشیعه، تصحیح صادق حسن زاده، مقدمه، ص ۲۹]

آغاز: «بسمله، زیب و آرایش آغاز و انجام نعوت و صفات انبیای عظام و اوصیای کرام حمد و سپاس ملکی است علام که».

انجام: «و مخالفان را باعث اهتدا و استبصار شود و این ضعیف را حق تعالی از دوستان دوستان امیرالمؤمنین حساب کند».

نسخه حاضر جلد دوم کتاب است.

نستعلیق، غلام حسین بن کربلایی علی اکبر اطوکش تهرانی الاصل رشتی المسکن، یک شنبه نهم جمادی الاول سال ۱۲۶۱، عناوین و رؤوس مطالب شنگرف، صفحات مجدول، عبارات عربی معرب، چند برگ اول آن مرمت شده، تملک کربلایی علی اکبر اطوکش تهرانی الاصل رشتی المسکن ابن مشهدی ابوالحسن تهرانی، در ابتداء اهداء جناب مستطاب مروج الاحکام حاج شیخ غلامحسین ذاکر به کتابخانه مدرسه الحجه نجف آباد به

ص :۵۰۹

تاریخ ۵ جمادی الاخری ۱۳۸۸ با امضای حسینعلی منتظری آمده است. جلد تیماج قهوه ای سوخته ضربی.

۲۶۹ گ، ۲۵ س، ۲۰×۳۴ سم

(۵۶)

الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره(فقه عربی)

از: یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶ ق)

به شماره ۱۲ رجوع شود.

نسخه حاضر از اواسط کتاب الصلاه تا پایان آن می باشد.

آغاز: «الباب الثالث فی بقیه الصلوات و فیه فصول؛ الفصل الاول فی صلوه الجمعه و فیه مقدمه و مطالب المقدمه فی فضل یوم الجمعه و لیله».

انجام: «و اعانته بتوفیقه للاتمام و الفوز بسعاده الاختتام و صلی اللّه علی محمد و آله بدور التمام و مصابیح الظلام».

نسخ، بی کا، بی تا، با عناوین مشکی درشت، در حاشیه تصحیح شده، در ابتدای نسخه وقف نامه ملا عبدالرحیم نجف آبادی حسب الوصایه والد خودشان به تاریخ ۱۲۵۱، با مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم»، جلد تیماج زرشکی.

۲۳۱ گ، ۳۰ س، ۲۱×۵/۲۹ سم

(۵۷)

اشارات الاصول (اصول عربی)

از: محمدابراهیم بن محمدحسن کرباسی اصفهانی (۱۲۶۲ ق)

قواعـد علم اصول فقه به صورت مفصل و به روش اسـتدلالی در دو جلـد تنظیم شـده است که جلد اول آن در مباحث الفاظ و جلد دوم در ادله عقلیه می باشد.

[الذریعه، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸؛ مرعشی، ج ۵، ص ۳۴]

آغـاز: «المنهـج العاشـر فی الأدله الشرعیه و فیه مطـالب مقـدمه تشـتمل علی امور الاول الـدلیل لغه فعیـل بمعنی الفاعل و عند الفقهاء».

انجام: «انقطع یدی غیر اسباب و صلات الدنیا بل عن التوبه و الانابه و ابتلی بعملی و ایدی الاحبه عنی منقطعه أعوذ باللّه سبحانه منه و من أمثاله».

نسخ، محمدصادق بن حاج محمدتقی ورنوسـفادرانی، بیسـتم شـعبان سال ۱۲۶۶، عنـاوین و رؤوس مطالب با خط شـنگرف در بالای آن نشانی دارد و عناوین مباحث در کنار صـفحه هم با شـنگرف نوشـته شـده است، در ابتـدای نوشـته یک تظلم خواهی است که حاجی محمدابراهیم نوشته و در ذیل آن محمد بن علی الطباطبایی تأیید کرده و نیز آخوند بر آن صحه گذاشته است؛ دارای مهر و خـط تملک ۱۲۹۴ است، در حاشـیه تصـحیح شده، دارای حواشـی، در متن و حاشیه با عنوان «محمود عفی عنه» و «احمد عفی عنه» و غیره، جلد تیماج حنایی ضربی.

۱۷۷ گ، ۳۰ س، ۲۱×۳۱ سم

(۵۸)

تهذیب الاحکام (حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

این کتاب یکی از چهار کتاب حدیثی مهمی است که نزد شیعه اهمیت فراوان دارد و

به عنوان شرح کتاب «المقنعه» شیخ مفید نگاشته شده است که در هر مسأله روایت های مناسب آورده شده است. این کتاب شامل ۳۹۳ باب است.

[مرعشی، ج ۱، ص ۲۵۵]

نسخه حاضر از ابتدا تا پایان کتاب الصوم می باشد.

آغاز: «ذاکرنی بعض الأصدقاء أیّده اللّه ممن أوجب حقه بأحادیث أصحابنا أیّدهم اللّه و رحم السلف منهم و ما وقع فیها من الاختلاف و الالتباس».

انجام: «و بعضهم یقول بالصاع العراقی فکتب إلی سته أرطال بالمدنی و تسعه أرطال بالعراقی قال و یکون بالوزن ألفاً و مأئه و سبعین وزنه».

نسخ خوانا و زیبا، ابوطالب ابن حاجی عنایت اللّه رشخاری، اتمام جزء اول جمعه ۱۶ جمادی الاولی ۱۱۲۳ قسمت دوم روز دوشنبه ۲۰ شعبان، عناوین شنگرف، دارای تصحیح در حاشیه، در حاشیه نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده و دارای علامت بلاغ می باشد، برگ بدرقه دارای تملک محمد رسول ابن عبدالعزیز ۱۲۳۲ با مهر چهارگوش «محمد رسول اللّه»، از برگ ۱۲۳ به بعد قلم و کاغذ تغییر کرده و به نظر می رسد که اوراق قبلی متقدم تر از اوراق ۱۲۳ به بعد باشد و در بالای این صفحه نوشته شده: «شرعت فی عصر یوم الخمیس ۹ من شهر جمادی الاولی سنه ۱۱۲۳»، در ضمن حواشی و علائم بلاغی که در صفحات ابتدائی نسخه بود از این صفحات به بعد دیده نمی شود، در پایان و یکی از صفحات نسخه مهر بیضوی کاتب با سجع «عبده ابوطالب» آمده است، اهدایی مرحوم

ص :۵۱۲

حاج شیخ غلامحسین منصور و یک رباعی در مدح کتب اربعه، دارای حواشی در متن و حاشیه با علامت «م ق ر»، «م ق»، «ع ا ه»، جلد تیماج حنایی.

۳۷۸ گ، ۲۷ س، ۱۹×۵/۳۱ سم

(۵۹)

مجمع البیان لعلوم القرآن (تفسیر عربی)

از: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)

به شماره ۳۵ رجوع شود.

نسخه حاضر از سوره سجده تا پایان قرآن می باشد.

آغاز: «بسمله، سوره السجده مکیه عدد آیها أربع و خمسون آیه کوفی ثلاث حجازی آیتان بصری شامی اختلافها».

انجام: «الوسواس الخناس فیؤید اللّه المؤمن بالملك و هو قوله سبحانه و أیّدهم بروح منه... الحمد للّه أولاً و آخراً... و لا قوه إلّا باللّه العلی العظیم».

نسخ، محمدحسین بن شاه محمد رنانی صفاهانی، جزء نهم ۱۵ جمادی الاول ۱۰۸۸ و جمعه ۱۷ شعبان ۱۰۸۸، عناوین شنگرف، آیات قرآن معرب و بر فراز آن با خط شنگرف نشانی دارد، در حاشیه و بین سطور نسخه بدل دارد، دارای حواشی با رمز «ص»، «ق»، «و» می باشد، نسخه مقابله شده و علامت بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده است، دارای وقف نامه کاتب در ۱۰۸۹، در ابتدا یادداشتی مبنی بر موقوفات حاج محمدحسین ۲۱ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۴۲ دارای حواشی و تصحیح است، جلد

لبه برگردان تیماج زرشکی در عطف فرسودگی دارد.

۲۹۸ گ، ۲۷ س، ۲۰×۳۰ سم

(۶۰)

زبده التصانیف (اعتقادات فارسی)

از: حیدر بن محمد خوانساری (حدود ۱۰۵۰)

کتابی است دارای یک مقدمه، دوازده باب و هر باب دوازده فصل و یک خاتمه؛ مؤلّف آن، از استادان آقا حسین خوانساری و معاصر شاه عباس دوم بوده است که به نام او نگاشته است.

[الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۲]

آغاز: «حمد بی حد و ستایش بی عدد معبودی را بسزد که پروردگار عالمیان است».

انجام افتاده: «مرویست از حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که هر که زیارت قبر فرزند من علی را باشد من او را نزد».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین در حاشیه و متن و نشانها شنگرف، عبارات عربی بر فراز آن با خط شنگرف نشانی دارد، ابتدای نسخه وقفنامه محمدحسین بن کربلایی جعفر به تاریخ ۱۲۹۱ که مقداری از وقفنامه به علت فرسودگی از بین رفته و مرمت شده است، پایان وقفنامه مهر بیضوی «محمدحسین بن جعفر» در برگ ۲۱۷ یادداشتی اخلاقی از ملا حسن عطار به تاریخ جمعه ۱۲ ذی الحجه ۱۳۱۴ موجود است، تصحیح شده، نسخه فرسوده شده و اول و آخر آن ترمیم شده است، جلد تیماج قهوه ای سوخته فرسوده.

۳۴۴ گ، ۲۴ س، ۲۰×۳۰ سم

(۶۱)

اشارات الاصول (اصول عربی)

از: محمدابراهیم بن محمدحسن کرباسی اصفهانی (۱۲۶۲ ق)

به شماره ۵۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول اشارات الاصول است.

آغاز: «الحمد للّه الذی ... و بعد فهذه اشارات إلی مفاتیح الأحکام حسب ما یقتضیه الأوقات و الأیام و أرجوا من اللّه الحفظ من الذلل».

انجام: «و المجمل والمبین و المنطوق و المفهوم و النسخ و یتلوه الجزء الثانی فی الأدله الشرعیه و التعرض و الترجح و الاجتهاد و التقلید».

نسخ بسیار زیبا، بی کا (نام کاتب گویا به عمد از میان نوشته آخر پاک شده است)، شوال ۱۲۴۵، مجدول طلایی دارای کتیبه آغازین زیبا، عناوین در متن و حاشیه شنگرف، نسخه در حاشیه و بین سطور تصحیح شده، دارای حواشی با عنوان «منه ادام اللّه ایامه بمحمد و آله» می باشد، نسخه دارای بلاغات است و در پایان آن آمده: «قد بلغ المقابله من نسخه قابلها مع نسخه الاصل بقدر الوسع و الطاقه»، جلد تیماج قرمز ضربی.

۲۹۰ گ، ۲۵ س، ۲۰×۳۰ سم

(۶۲)

مقامات الحریری (ادب عربی)

ص :۵۱۵

از: ابو محمد، قاسم بن علی حریری (۵۱۶ ق)

این کتاب شامل پنجاه مقامه ادبی است که مؤلّف در آن از روش نگارش مقامات بدیع الزمان همدانی پیروی کرده است. داستان سرا در این مقامات، شخصی است به نام ابو زید سروجی و شخصیت اصلی داستان نیز حارث بن همام می باشد.

این مقامات دارای استعاره ها و کنایه ها و امثال و معماهای بسیاری است که فهم آنها نیاز به قدرت ادبی بالایی دارد و ادبا در شرح لغات و مشکلات آن کتابهایی نگاشته اند. همچنین در این کتاب مطالبی به صورت پند و اندرز، لطایف و ظرایف و شعر ارائه شده است.

[مرعشی، ج ۵، ص ۲۳۹؛ مرکز احیاء، ج ۲، ص ۱۹۷]

آغاز: «بسمله، اللّهم إنّا نحمدک علی ما علمت من البیان و الهمت من التبیان کما نحمدک علی ما اسبغت من العطاء».

انجام: «و أهل المغفره و ولیّ الخیرات فی الدنیا و الآخره الحمد للّه رب العالمین و صلوته علی سیدنا محمد النبی الأمی و آله الأکرمین و حسبنا اللّه و نعم الوکیل».

نستعلیق زیبا، بی کا، ۱۲۳۴ ق، مجدول طلایی، دارای کتیبه آغازین زیبا، اول نسخه یادداشت تولدی به تاریخ ۱۳۲۸، عناوین شنگرف یا نانوشته، دارای حواشی مختصر با عنوان «قاموس» و «ق» در بین سطور و حاشیه، جلد تیماج حنایی ضربی طلائی.

۱۸۹ گ، ۱۰ س، ۵/۲۱×۳۰ سم

(۶۳)

من لایحضره الفقیه (حدیث عربی)

از: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

ص :۵۱۶

به شماره ۱۷ رجوع شود.

آغـاز: «بسـمله، اللّهـم إنّی أحمـدک و أشـکرک و أومـن بـک و أتوکـل علیـک و أقرّ بـذنبی إلیـک و أشـهدک أ نّی مقر بوحدانیتک».

انجام: «کان له من انبیائک و رسلک ثقل و أهل بیت فعلی و فاطمه و الحسن و الحسین أهل بیتی و ثقلی فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً».

نسخ، بی کا، ۱۰۶۶ ق، عناوین و نشانیها شنگرف، کاغذ و خط ۸ برگ اول با بقیه نسخه فرق دارد، دارای حواشی بسیار در متن و حاشیه با عناوین «ص»، «سمع»، «الوافی»، «ا ف ی ع»، «سلطان»، «میرزا محمد»، «ا م ن»، «تاج»، «م د»، «فخرالدین»، «تقی ره»، «م د ر»، «م ح ق»، «مراد»، «ابوالقاسم» و غیره می باشد، در حاشیه برگ ۷۱ آمده: «شیخ ملا محمد تقی سلمه اللّه»، در متن و حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، مقابله شده و نشانه بلاغ دارد، نسخه به علت فرسودگی مرمت شده است، در پایان نسخه مشیخه من لایحضر آمده و ناقص است، جلد تیماج قهوه ای سوخته اطراف حنایی.

۴۰۷ گ، ۲۳ س، ۵/۲۹ × ۵/۲۱ سم

(۶۴)

الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره(فقه عربی)

از: یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶ ق)

به شماره ۱۲ رجوع شود.

آغاز: «و به نستعین علی القوم الظالمین، بسمله، اللهم اجعلنی من المتطهرین التوابین

ص :۵۱۷

برحمتك يا أرحم الراحمين الحمد للّه الذی هدانا».

انجام افتاده: «فالبحث هنا يقع فی مقاصد ثلثه، الأول فی بيان الحيض و هو الدم المتصف اشتباهه بالعذره التی تراه المرأه».

نسخه حاضر جلد اول کتاب است.

نسخ، جعفر بن عبدالحسين عطار طريحی، بی تا، در ابتدای نسخه وقفنامه نسخه توسط حاج ملا عبدالرحيم نجف آبادی به تاريخ ۱۲۵۱ با مهر بيضوی «بسم اللّه الرحمن الرحيم» مشهود است، عناوين در متن و حاشيه شنگرف يا درشت با شنگرف تزيين شده، در حاشيه تصحيح شده و نسخه بدل دارد، دو ورق از اواسط کتاب با قلم ديگر بازنويسی شده است، جلد تيماج مشکی ضربی فرسوده.

۲۰۵ گ، ۲۸ س، ۲۰×۳۰ سم

(۶۵)

تهذيب الاحکام(حديث عربی)

از: شيخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به شماره ۵۸ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب زيارات تا پايان کتاب است.

آغاز: «المزار من کتاب التهذيب. کتاب الزيارات. مختصر فی أنساب النبی و الأئمه عليهم السلام و زيارتهم و تواريخ ذکر مشاهدهم».

انجام: «فقتله المسلمون ثم علم الامام بعد فقال يعتق رقبه مؤمنه و ذلک قول اللّه عز و جل و إن کان من قوم عدو لکم».

نسخ، یوسف بن یعقوب طالقانی، شنبه ۲۵ شوال ۹۷۵ پایان کتاب نکاح، در پایان همین صفحه آمده: «هذا من جمله کتب استکتب لی اخی و انا صاحب فضل اللّه بن حبیب اللّه بن جعفر بن حسن بن علی بن مرتضی بن علی الحسینی الخورزنی»، با سجع مهر دایره ای «... اللّه الغنی فضل اللّه بن حبیب اللّه الحسینی»، ابتداء نسخه مهر چهارگوش «محمد رسول اللّه»، عناوین و نشانها شنگرف یا درشت، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، مقابله شده و علامت بلاغ دارد، نسخه مرمت شده است، جلد تیماج زرشکی فرسوده با عطف تیماج قهوه ای.

۳۷۵ گ، ۲۵ س، ۲۱×۳۰ سم

(۶۶)

حق الیقین (اعتقادات فارسی)

از: ملّا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

اصول دین پنج گانه و ضروریات اعتقادات دینی و شماره گناهان کبیره و پاره ای از موضوعات اخلاقی و آداب اسلامی را به طور نسبتاً مفصل که به بسیاری از ادله تقلید در آن تمسک شده است، مخصوصاً بحث امامت را با توضیحاتی به عنوان «مؤلّف گوید» گزارش کرده و گویند آخرین تألیفات علاّمه مجلسی می باشد. این کتاب به نام شاه سلطان حسین صفوی تألیف شده و آخر ماه شعبان ۱۱۰۹ به پایان رسیده است و دارای شش باب و یک خاتمه مشتمل بر فصول و مقاصد می باشد.

[مرعشی، ج ۳، ص ۲۰۱]

آغاز افتاده: «قرآن را چنانچه نازل شده لفظاً و معنی برای ایشان بیان کند تا طریق

ضلالت».

انجام افتاده: «خلق دیگر خواهد که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بر دارد و آسمان».

نسخ زیبا، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، فراز رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه صحافی و ترمیم شده و اشتباهاً یک ورق از خاتمه کتاب در ابتداء نسخه صحافی شده است، تنها یک مورد تصحیح در نسخه دیده می شود، جلد تیماج قهوه ای سوخته ضربی فرسوده.

۴۶۲ گ، ۱۶ س، ۱۸×۲۹ سم

(۶۷)

ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (فقه عربی)

از: سید علی بن محمدعلی طباطبائی حائری (۱۲۳۱ ق)

شرح مزجی مفصل مشهوری است بر کتاب «المختصر النافع» محقق حلی، این شرح به نام «الشرح الکبیر» نیز مشهور است.

[مرعشی، ج ۶، ص ۲۸۱]

نسخه حاضر جلد اول کتاب است.

آغاز افتاده: «الداله بظاهرها علی النجاسه کما استدل بها لها و لا اعتبار للنیه فی حصول التطهیر فیحصل مع عدمها و یدل علیه فی الجمله».

انجام: «و یشکل مع عدمها، لعدم انصراف إطلاق الکفاله إلاّ إلی احضار المکفول حال الحیاه، و لکن الأحوط ذلک».

نسخ، صفرعلی بن اسماعیل صباغ نجف آبادی، روز

دوشنبه هفتم جمادی اول ۱۲۳۰ پایان کتاب صلات و در پایان نسخه روز سه شنبه هجدهم ماه محرم الحرام سال ۱۲۳۱، نسخه مقابله شده و در انتهاء یادداشت مقابله توسط حامد بن محمدحسن خراسانی قاینی در شب جمعه دهه اول ماه مبارك رمضان سال ۱۲۴۴ در دارالسلطنه اصفهان موجود است، عناوین شنگرف، متن مختصر بر فراز آن با خط شنگرف نشانی دارد، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه وقفی است و علامت وقف بر برخی صفحات دیده می شود، در پایان کتاب صلات دو مهر بیضوی «یا عباس علی» و «یا حامد» آمده است، روی جلد موجود نیست. جلد تیماج سیاه فرسوده.

۳۰۲ گ، ۲۷ س، ۱۸×۵/۲۷ سم

(۶۸)

قرآن کریم

نسخ معرب، بی کا، بی تا، نام سوره ها شنگرف و فواصل آیه ها با علامت شنگرف مشخص شده، دارای علائم تجویدی با خط شنگرف می باشد، در آخر نسخه افتادگی دارد که تا اواسط سوره فجر آمده، اوراقش فرسودگی زیاد دارد، و مرمت شده و مقداری از آن بازنویسی شده، ابتداء هر سوره فضیلت آن به صورت مختصر در حاشیه آمده

ص :۵۲۱

است، پشت جلد موجود نیست، جلد تیماج قهوه ای فرسوده عطف تیماج حنایی.

۲۲۹ گ، ۱۷ س، ۲۲×۳۶ سم

(۶۹)

عین الحیاه(اخلاق فارسی)

از: ملّا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

شرح مفصلی است بر حدیثی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن پندها و اندرزهای اخلاقی و دینی به ابوذر غفاری می دهد، آن حدیث را طبرسی در مکارم الاخلاق ص ۵۳۹ آورده است. مؤلّف، فصول بسیار مفصل و زیبایی در مکارم اخلاق که مؤمنان باید بدان ها متصف باشند بیان کرده است. قمست هایی از این شرح در بیان فضیلت قرآن، دعا و اذکار می باشد.

آغاز: «بسمله، لآلی حمد و جواهر ثنا تحفه بارگاه جلال کبریای حکیمی که الواح ارواح قابله نوع بشر را که مظهر غرایب صنع قضا و قدر است».

انجام: «در حیات و ممات این حقیر خاکسار و ذره بیمقدار از دعای طلب مغفرت سئیات و رفع درجات محروم نگردانند».

نسخ خوانا، حسن بن مرحوم اللّه وردی، اول ماه ربیع الاول سال ۱۲۳۵، عناوین شنگرف، وقفنامه کتاب به تاریخ ذی الحجه ۱۲۵۲ در صفحه دوم نسخه موجود است، عبارات عربی معرب، در آخر نسخه یادداشت تسلیم ارثی به تاریخ ۱۲۶۶ موجود می باشد، ظاهراً نسخه تصحیح شده است، در ابتداء نسخه یادداشت فوت ملا عبدالرحیم بن محمدجعفر به تاریخ ۲۱ ذی الحجه ۱۲۵۸ موجود است،

ص :۵۲۲

جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۲۷ گ، ۲۹ س، ۲۱×۳۰ سم

(۷۰)

القوانین المحکمه(اصول عربی)

از: میرزای قمی، ابوالقاسم بن حسن گیلانی قمی (۱۲۳۱ ق)

به شماره ۱۹ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه الذی هدانا إلی أصول الفروع و فروع الأصول و أرشدنا إلی شرائع الأحکام بمتابعه الکتاب و سنن الرسول».

انجام: «و غافر الخطیئات و صلی اللّه علی محمد و أهل بیته الطاهرین المطهرین علی الأرجاس و الأدناس أفضل الصلوات و أکمل التحیات».

نسخ، عبدالهدی بن عبدالمؤمن، ۱۰ ربیع الثانی ۱۲۲۳، در پایان تاریخ کتابت دو مهر بیضوی «عبده الراجی کرمعلی»، عناوین و نشانیها شنگرف، در ابتدا و انتهاء کتاب یادداشت وقف کتاب به کتابخانه الحجه نجف آباد به تاریخ ۱۰/۵/۵۱ آمده است، صفحه اول کتاب بازنویسی شده است، نسخه در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عنوان «منه دام ظله»، در ابتداء نسخه یادداشت تملکی به تاریخ ۳ ربیع الاول ۱۳۴۴ با مهر بیضوی «... محمد حسن موسوی؟» موجود می باشد، جلد تیماج مشکی ضربی.

۳۰۵ گ، ۲۳ س، ۵/۲۰ × ۳۱ سم

(۷۱)

ص :۵۲۳

مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان (فقه عربی)

از: احمد بن محمد مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

به شماره ۶ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، الأول فی شرایط الاصطیاد قد یطلق علی أخذ الصید و اثباته بأیّ وجه اتفق بالید».

انجام: «و جعلنا من المؤمنین ثم من الذین یفهم مسائل الحلال و الحرام من أدلتها من الکتاب و السنه و الاجماع تمت».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین نانوشته، ابتداء نسخه وقفنامه کتاب توسط ملا عبدالرحیم نجف آبادی به تاریخ ۱۰ رمضان ۱۲۸۱ با مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» آمده است، جلد تیماج مشکی ضربی.

۲۹۱ گ، ۳۰ س، ۲۱×۳۰ سم

(۷۲)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی العاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز افتاده: «غیر رافع منه و التیمم بدلاً منهما إن قیل به و ینتقض فی طرده».

انجام: «آخر کلام المصنف قدّس اللّه روحه و نحن نحمد اللّه تعالی علی توفیقه... و اختم بخیر یا کریم».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، بر فراز متن لمعه خط شنگرف دارد، نسخه در متن و حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین «جمال

سلمه اللّه»، «م ح سلمه اللّه»، «سمع»، «سلطان»، «ابراهیم ره»، «مدارک»، «منه سلمه اللّه»، «شرح جعفریه»، «سجع فاضل»، «ع ف»، «منه»، «ق»، «رضی عفی عنه»، «ملا احمد»، «سجع زین علی»، «۱۲»، «سید بدرالدین»، «بدرالدین نعمه اللّه تعالی»، «منه علی یع»، «یاماج»، «مولانا رضی الدین سلمه اللّه»، مقابله شده دارای علائم بلاغ می باشد، نسخه فرسوده شده و مقداری پارگی دارد، در چند جای نسخه مهر چهارگوش «أفوض أمری إلی اللّه عبده مهر علی» دیده می شود، جلد تیماج زرکوب گل و بوته دار فرسوده.

۲۵۴ گ، ۳۱ س، ۲۱×۳۰ سم

(۷۳)

ریاض المسائل(فقه عربی)

از: سید علی بن محمدعلی طباطبائی حائری (۱۲۳۱ ق)

به شماره ۶۷ رجوع شود.

آغاز افتاده: «بالعشر للصحیح و بالذی ینبت اللحم و الدم فقال کان یقال عشر رضعات و نحوه غیره».

انجام: «بجنایه الآدمی علی مثله خطأً لا مطلقاً و حیث انتهی الکلام ... و یشیر إلیه جابرا بذلک حتی شکر و من اللّه أجراً جزیلاً».

نسخ، بی کا، بی تا، نسخه دارای بلاغات است، عناوین شنگرف، متن مختصرالنافع بر فراز آن خط شنگرف دارد، در متن و حاشیه تصحیح شده نسخه بدل دارد، نسخه

وقفی است و علامت وقف بر روی نوشته ها موجود است، جلد چرم حنایی.

۳۸۰ گ، ۲۹ س، ۲۰×۳۰ سم

(۷۴)

ریاض المسائل (فقه عربی)

از: سید علی بن محمدعلی طباطبائی حائری (۱۲۳۱ ق)

به شماره ۶۷ رجوع شود.

آغاز: الحمد للّه رب العالمین ... ، کتاب العتق؛ العتق و هو لغه الخلوص و منه یسمی عتیقا خلوصه من ایدی الجبابره».

انجام: «ممن یقف علی هذا التعلیق و یری فیه خطأً أو ذللاً أن یصلحه و بینه علیه و یوضحه و یشیر إلیه بذلک منی شکرا جمیلاً و من اللّه أجرا جزیلا».

نسخ، محمدحسین بن محمدعلی، عصر روز دوازده ماه ذی الحجه سال ۱۲۵۵، عناوین شنگرف یا نانوشته، برخی متن عبارات مختصر النافع بر فراز آن خط شنگرف دارد، جلد تیماج قرمز ضربی مقوایی.

۲۱۵ گ، ۳۱ س، ۲۱×۳۰ سم

(۷۵)

جواهر السنیه فی الاحادیث المرضیه (حدیث فارسی)

از: علی اصغر بن کریم خوی(۱)

ص :۵۲۶

۱- ۱) در ابتداء نسخه نام مؤلّف «محمدباقر بن محمدتقی بن محمدکریم» آمده است اما در آخر نسخه آمده: «قد تمت المجلد الأول الجواهر السنیه فی أسرار معرفه الجبار و أسرار محمد... تصنیفها و تألیفها و کاتبها علی یدالضعیف... علی اصغر بن کریم» که این نام مطابق است با نامی که در نسخه ۶۳۰۰ کتابخانه ملی آمده است.

مصنف می فرماید: از این ذره بی مقدار التماس نمودند که کتاب در بیان احادیث سنه و دلایل مستحسنه که از طریق مستقیمه ائمه طاهرین علیهم السلام به اسانید معتبره به این قلیل البضاعت رسیده باشد تحریر نماید، این کتاب در ۲۰ باب مرتب شده است به این ترتیب:

باب اول: در بیان توحید و معرفت خداوند.

باب دوم: در ذکر احوالات سید کاینات.

باب سوم: در بیان تولد سید لولاک خاتم الانبیاء.

باب چهارم: در ذکر احوالات سید الاوصیاء علی بن ابی طالب علیه السلام .

باب پنجم: در مناقب سید الاوصیاء.

باب ششم: در احوالات فاطمه زهرا علیهاالسلام .

باب هفتم: در احوالات حسن علیه السلام .

باب هشتم: در احوالات امام حسین علیه السلام .

باب نهم: در احوالات سید الساجدین علیه السلام .

باب دهم: در احوالات امام محمد باقر علیه السلام .

باب یازدهم: در احوالات امام جعفر صادق علیه السلام .

باب دوازدهم: در احوالات امام موسی علیه السلام و تولد او.

باب سیزدهم: در احوالات امام رضا علیه السلام تولد و وفات او.

باب چهاردهم: در احوالات امام محمدتقی علیه السلام و تولد او.

باب پانزدهم: در احوالات امام علی نقی علیه السلام .

باب شانزدهم: در احوالات امام حسن عسکری علیه السلام .

باب هفدهم: در احوالات صاحب الامر علیه السلام .

باب هجدهم: خلقت عرش و ماتحته.

باب نوزدهم: احوالات قاف و ما كان فيه.

باب بيستم: در ذكر ابتداى خلقت دنيا.

آغاز: «الحمد للّه المدبر للملك و الملوك المتفرد بالعز و الجبروت يا مبدع الاركان و الاصول و يا خالق النفوس و العقول».

انجام: «و انزلنى شفاعتهم فإنهم الحق و الحق معهم و لا تفرق بينى و بينهم أبداً يا رب العالمين».

نستعليق زيبا، على اصغر بن كريم، ۱۲۵۴ ق، عناوين و نشانيها شنگرف، بر فراز رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانى دارد، صفحات مجدول با رنگ مشكى و شنگرف مى باشد، نسخه تصحيح شده، فهرست عناوين و احاديث كتاب در اول نسخه به صورت جدول با شنگرف و مشكى آمده است، بر روى برخى اوراق علامت وقف ديده مى شود، چند برگ آخر نسخه رواياتى از مشارق انوار اليقين و غيره آمده است، جلد تيماج قهوه اى سوخته فرسوده.

۲۳۹ گ، ۱۷ س، ۲۰×۳۰ سم

(۷۶)

جامع المعجزات (فضايل معصومين فارسى)

از: محمد واعظ اصفهانى

به شماره ۲۵ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد دوم كتاب است.

ص :۵۲۸

آغـاز: «حمـدله، امـا بعـد چنین گویـد تراب اقـدام دوسـتان ابو تراب امیرالمؤمنین و گـل چین بسـاطین مناقب ائمه طاهرین علیه السلام».

انجام: «تا آنکه نمانـد احـدی از فرزنـدان ما مگر آنکه یک مرتبه ایشان را به قتل رساند پس در آن وقت خشم ما و شیعیان ما فرو نشیند و اندوه ما زایل گردد».

نسخ خوانا، بی کا، بیست و هشتم ماه شعبان المعظم سال ۱۲۵۹، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط ملا عبدالرحیم به تاریخ ۱۴ ذی القعـده ۱۲۸۱ موجود است، عنـاوین شـنگرف، عبـارات عربی با خط شـنگرف بر فراز آن نشانی دارد، جلـد تیماج مشـکی عطف آن ترمیم شده.

۲۳۲ گ، ۲۵ س، ۲۰×۳۰ سم

(۷۷)

انساب النواصب (تاریخ فارسی)

از: علی بن داود خادم استرآبادی (۱۱ ق)

مؤلّف این کتـاب، تاریـخ، نسب و حالات گروهی از کسـانی که با حضـرت علی علیه السـلام دشـمنی ورزیـده انـد را به طور مفصل ذکر می کند که در پنجاه و یک باب تألیف گشته است. این کتاب در سال ۱۰۷۶ به پایان رسیده است.

آغاز: «شـکر و سـپاس بیحد و قیاس، خالقی راست جل شأنه و عظم سلطانه که طینت طیبه انبیا و اولیا را از میاه لطیفه نظیفه هذا عذبٌ فراتٌ سرشته».

انجـام: «لجمیـع المؤمنین و المؤمنـات بحق محمـد سـید المرسـلین و علی خیر الوصـیین و الائمه المعصومین صـلوات اللّه علیهم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف یا نانوشته، فراز برخی عبارات با خط شنگرف نشانی دارد، جلد تیماج مشکی

ضربی.

۱۶۲ گ، ۲۳ س، ۲۱×۲۹ سم

(۷۸)

[اللغه](لغت عربی)

از: حسام الدین رمضان الخجندی

فرهنگ عربی است به عربی با ترجمه لغات به فارسی بین سطرها، الفاظ به ترتیب ابواب مجرد و مزید صرفی تنظیم شده و در هر باب فاء الفعل و عین الفعل و لام الفعل رعایت می شود، چون آغاز کتاب افتاده مشخصات کتاب معلوم نیست.

[مرعشی، ج ۸، ص ۱۶۴]

آغاز: «جَذَبَهُ جَذْباً وَ هِیَ الجَذْبَهُ جَلَبَهُ یَجْلِبُهُ وَ یَجْلُبُهُ جَلْباً وَ جَلَباً وَ هُوَ الجَلِیْبُ وَ الجَلَبُ حَصَبَهُ».

انجام: «و یطفق طفقا علق یفعل کذا لیس زید ذاهبا هات کذا. تمت الکتاب ... حسام الدین رمضان الخجندی ... فی بلده خوارزم سنه خمسه و اربعین و سبع مأته(۱)».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، چند برگ آخر نسخه پارگی دارد و مقداری از آن ترمیم شده است، نسخه تصحیح شده و دارای حواشی می باشد. در پایان نسخه آمده: «اشر هنا الکتاب فی دار یهودای اصفهان محمدجعفر امامی؟ و حاجی الحرمین الشریفین حاجی کلب علی بیک امامی؟ فی شهر رمضان المبارک سنه سته و عشرین و الف»، جلد تیماج حنائی لبه دار.

ص: ۵۳۰

۱- ۱) با توجه به ظاهر نسخه نام مؤلّف و تاریخ تألیف کتاب باشد.

۱۷۸ گ، ۹ س، ۵/۱۷×۵/۲۸ سم

(۷۹)

مجموعه:

۱) فقه اللغه (سر الادب فی مجاری کلام العرب) «۱ پ ۱۰۴ ر»(ادب عربی)

از: ابومنصور، عبدالملک بن محمد ثعالبی (۴۲۹ ق)

این کتاب در دو قسم است: قسم اول اسماء چیزهای مخصوص، دارای سی باب در هر بابی چند فصل است، قسم دوم در بعضی از قواعد ادبی که عرب در کلام خود آنها را می آورند، با شواهدی از قرآن کریم، و این قسم دارای فصول کوتاه زیادی است، قسم دوم را به نام «سر العربیه» خوانده اند.

[مرعشی، ج ۱، ص ۱۳۳]

آغاز: «بسمله، أما بعد حمد اللّه علی آلائه و الصلوه علی محمد و آله فإنّ من أحب اللّه أحب رسوله محمد المصطفی صلی الله علیه و آله ».

انجام: «الماء ربا النبت زکا الزرع أراع الطعام من الریع و هو النزل».

۲) المغرب فی ترتیب المعرب(لغت عربی)

از: ابوالفتح، ناصر بن عبدالسید مطرزی (۶۱۰ ق)

مواد لغوی در این کتاب به ترتیب حروف آغاز کلمات تنظیم شده و مقید است که الفاظ غریبی که فقها به کار می بندند یا در بعضی از احادیث آمده گرد آورد.

[مرعشی، ج ۱۵، ص ۱۱]

آغاز: «و احمده علی أن خول جزیل الطول و سدد الاصابه فی الفعل و القول و أرشد الی مناهج الهدی».

انجام: «یناق البطریق بتخفیف النون بعد الیاء المفتوحه کذا قرأناه و فی معرفه الصحابه

مقید بالتشدید و هو الذی برأسه ابوبکر لیومها فی شی ء».

۳) رساله فی النحو (ذیل المغرب)(نحو عربی)

از: ابوالفتح، ناصر بن عبدالسید مطرزی (۶۱۰ ق)

رساله کم حجم و پرمحتوایی است که مؤلّف، آن را ذیل کتاب المغرب فی ترتیب المعرب قرار داده است، این رساله دارای ۴ باب بدین ترتیب است:

الباب الاول: فی المقدمات.

الباب الثانی: فی شیء من تصریف الأسماء.

الباب الثالث: فی ما لایتصرف من الأفعال.

الباب الرابع: فی الحروف.

[مرعشی، ج ۲۸، ص ۱۳۸]

آغاز: «ذیلت بها کتابی هذا مضمنا إیاها ما تشتت فی أصل العرب من الادوات».

انجام: «و هذا له شرح فیه طول و فیما ذکرت هنا مقنع و من اللّه التوفیق».

۲) المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر «۱۰۶ پ ۲۵۸ ر» (لغت عربی)

از: احمد بن محمد بن علی فیومی (۷۳۴ ق)

فرهنگی است به ترتیب حروف آغاز کلمه، برای الفاظ غریبی که در «شرح الوجیز» رافعی آمده با زیادتهایی از لغت و الفاظ مشتبه این کتاب. در تحریر اول بسیار مفصل و با شرح شواهد و ذکر تعاریف کلمه بود، که به علت طولانی شدن، مؤلّف به اختصار به آن پرداخت. تألیف کتاب در دهه آخر شعبان ۷۳۴ به پایان رسید، گفته شده این کتاب از بیش از هفتاد کتاب گرفته شده است.

[مرعشی، ج ۶، ص ۱۷۲]

آغاز: «بسمله قال العبد الفقیر إلی اللّه تعالی احمد بن محمد بن علی المغربی الحمد

للّه... أما بعد فإنّی کنت جمعت کتاباً و أوسعت فیه».

انجام: «و نسأل اللّه تعالی حسن العاقبه فی الدنیا و الآخره و أن ینفع به طالبه و الناظر فیه و أن یعاملنا بما هو أهله».

نسخ، فتحعلی بن محمدعلی نجف آبادی، ۱۲۷۴، پایان رساله اول، عناوین و نشانیها شنگرف کاتب سه رساله اول با رساله چهارم فرق دارد، سه رساله اول در حاشیه نسخه بدل دارد، چند جای نسخه مهر بیضوی «عبده محمد جعفر بن محمد صفی» وجود دارد، رساله چهارم در حاشیه تصحیح شده است، وقفنامه کتاب در اول نسخه با مهر بیضوی «محمدجعفر بن محمد صفی» موجود است، ولی نوشته های وقفنامه محو شده است. جلد تیماج مشکی ضربی.

(۸۰)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدای کتاب اجاره است.

آغاز: «کتاب الاجاره و هی العقد علی تملک المنفعه المعلومه بعوض معلوم فالعقد بمنزل الجنس یشمل سایر العقود و خرج بتعلقه بالمنفعه».

انجام: «و عفی عن سیئاته و زلاته بجوده و کرمه علی ضیق المجال و تراکم الأهوال الموجبه لتشویش البال».

نسخ خوانا، بی کا، عناوین اصلی شنگرف یا نانوشته، بقیه

ص :۵۳۳

عناوین و همچنین مطالب مهم با خط شنگرف بر بالای آن و در مواردی هم با خط سیاه نشانی دارد، نسخه در حاشیه و بین سطور تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با رمزهای «ق»، «منه ره»، «۱۲»، «ص»، «دیلماج»، «سلطان»، می باشد. در ابتدای نسخه وقف نامه حاج شیخ نصراللّه قضایی نجف آبادی به تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۵۰ ش آمده، جلد تیماج قهوه ای ضربی فرسوده.

۲۵۷ گ، ۱۷ س، ۲۱×۳۰ سم

(۸۱)

قوانین المحکمه (قوانین الاصول)(اصول فقه عربی)

از: میرازی قمی، ابوالقاسم بن حسن گیلانی (۱۲۳۱ ق)

به شماره ۱۹ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین و الصلوه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله أجمعین فهذه نبذه من المسائل الأصولیه و جمله من مبان المسائل الفقهیه».

انجام: «إنّه ولیّ الخیرات و غافر الخطیئات و صلی اللّه علی محمد و أهل بیته الطاهرین المطهرین من الارجاس و الادناس افضل صلوت».

نسخ، بی کا، عصر مؤلّف، عناوین مشکی درشت یا نانوشته، در حاشیه و متن تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده و امضای بلاغ دارد، دارای حواشی در بین سطور و حاشیه با عناوین «منه دام ظله» و «ص» می باشد، برخی عبارات خط خوردگی دارد، جلد تیماج

قهوه ای ضربی.

۲۷۴ گ، ۳۰ س، ۲۰×۳۰ سم

(۸۲)

ارشاد الاذهان الی احکام الایمان(فقه عربی)

از: علامه حلی؛ حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

به شماره ۴۲ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه المتفرد بالقدم و الدوام المتنزه عن مشابهه الأعراض و الأجسام، المتفضل بسوابغ الأنعام، المتطول بالفواضل الجسام».

انجام افتاده: «لو ضربه علی رأسه فذهب عقله انتظر سنه فإن مات فالدیه فی النفس و إن بقی و لم یرجع فالدیه للعقل و لو اشتبه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف یا نانوشته یا مشکی درشت می باشد، نسخه در متن و حاشیه تصحیح شده، نسخه بدل دارد و دارای حواشی بسیار با عناوین «منه»، «ع ل»، «حاشیه شرایع شیخ علی»، «شرح عد ع ل»، «ق»، «ص»، «زین»، «زین فی نافع»، «فخرالدین»، «کاتب»، «تحریر» و غیره می باشد، اول نسخه ابیات پراکنده و چند یادداشت به تاریخهای ۱۲۸۲، ۱۲۸۴ و ۱۳۱۹ آمده است، چند برگ اول بازنویسی شده، نسخه ترمیم و وصالی شده، یادداشت ملکیت عبداللّه بن محمد حسین به تاریخ ۱۲۹۹ با مهر بیضوی «لا اله الا اللّه الملک الحق المبین عبداللّه» در برگ ۱۹ موجود است، جلد تیماج قهوه ای ضربی فرسوده.

ص :۵۳۵

۱۰۴ گ، ۲۳ س، ۲۰×۲۹ سم

(۸۳)

مجموعه:

قرب الاسناد (۲ پ ۴۳ ر»(حدیث عربی)

از: ابوالعباس عبداللّه بن جعفر حمیری (ق ۴)

مؤلّف، احادیث و روایت هایی را که از جهت سند به معصوم کوتاه باشد را آورده است، در این کتاب احادیث معصوم جداگانه گردآوری شده است. بعضی از قسمت های آن مفقود است.

[الذریعه، ج ۱۱، ص ۱۹۷]

آغاز: «عن مسعده بن صدقه قال حدثنا جعفر عن أبیه قال کان علی علیه السلام یقول فی دعائه و هو ساجد: اللهم إنّی أعوذ بک أن تبتلینی ببلیه».

انجام: «علی ظهری فتأتیها الشهوه و تنزل الماء أفعلیها غسل أم لا قال نعم اذا جاءت الشهوه و انزلت الماء وجب علیها الغسل».

۲) الغیبه (۴۴ ر ۱۱۰ ر)(اعتقادات عربی)

از: شیخ الطائفه، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

مؤلّف، این کتاب را پیرامون غیبت حضرت ولی عصر (عج) و اثبات وجود آن حضرت و علت طولانی شدن غیبت ایشان، به درخواست یکی از بزرگان نگاشته اند و به سال ۴۴۷ بدین کار اشتغال داشته اند.

آغاز: «الحمد للّه الذی هدانا لحمده و جعلنا من أهله و وفقنا للتمسک لدینه و الانقیاد لسبیله و لم یجعلنا من الجاحدین لنعمته».

انجام: «قال تسع عشره سنه ثم یخرج المنتصر فیطلب بدم الحسین و دماء أصحابه

فیقتل فیسیر حتی یخرج السفاح».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه و متن تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده و نشانه بلاغ دارد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب به تاریخ ۱۲۸۷ با مهر بیضوی «محمد جعفر بن محمد صفی» موجود است، دارای حواشی با عناوین و رموز «بهاء دام ظله»، «تد»، «م ق»، «ص» و «ق» می باشد، در پایان هر دو رساله یادداشتی از تاج الدین حسن بن محمد اصفهانی (پدر فاضل هندی) به تاریخهای ۱۰۸۷(۱) و ۱۰۸۸ با عبارت: «بلغ نظری...» آمده است، در برگه آخر نسخه فهرست مختصری از کتاب الغیبه آمده است، جلد تیماج حنایی.

۱۱۰ گ، ۳۱ س، ۲۱×۳۰ سم

(۸۴)

روضه الصفا فی سیره الأنبیاء و الملوک و الخلفاء (تاریخ فارسی)

از: میرخواند محمد بن خاوند شاه بن محمود خوارزمشاهی (۹۰۳ ق)

این کتاب تاریخ عمومی از آغاز خلقت جهان تا عصر مؤلّف است، بنا بود در یک مقدمه و هفت جلد و یک خاتمه باشد، ولی موفق به نوشتن جلد هفتم و خاتمه نشد و

۱- ۱) لازم به ذکر است که در الذریعه، ج ۱۱، ص ۱۹۷ و جاهای دیگر تاریخ فوت پدر فاضل هندی را ۱۰۸۵ بیان می کند و در این جلد احتمال فوت ایشان را در تاریخ ۱۰۹۸ داده است با توجه به این یادداشت معلوم می شود که تاریخ اولی درست نیست و احتمال دوم تقویت می شود.

نوه او خواندمیر، آن را به پایان رسانید.

این نسخه جلد سوم می باشد.

آغاز: «حمد و سپاسی که مقدسان ملأ اعلی از ادای شمه از آن عاجز آیند و شکر و سپاسی که معتکفان صوامع بالا در گفتن آن به تقصیر اعتراف نمایند».

انجام: «بیت:

آیا حسود تو در دست روزگار ذلیل زهی وجود تو بر صنع کردگار گواه

ز جود لا نرود بر وجود تو هرگز مگر در اشهد ان لا اله اللّه»

نسخ، روز چهارشنبه ماه صفر سال ۱۰۱۹، عناوین و نشانیها شنگرف و برخی نانوشته، با خط مشکی و قهوه ای جدول بندی شده، نسخه صحافی و ترمیم شده است، در حاشیه تصحیح شده، در حاشیه چند برگ اول مطالبی تاریخی آمده است، جلد تیماج قهوه ای ضربی سوخته.

۱۶۶ گ، ۳۴ س، ۱۷×۲۹ سم

(۸۵)

قرآن کریم

نسخ، بی کا، بی تا، ۱۶ آیه از اول سوره بقره افتادگی دارد، این قرآن از طرف غلامرضا عرشی نجف آبادی در روز پانزدهم جمادی الاول، وقف مدرسه الحجه نجف آباد گردیده است، بعضی علائم و نام سوره ها و علائم تجدید و سررسید جزءها با شنگرف، نسخه ترمیم و وصالی شده و برخی عبارات بازنویسی شده است، نسخه فرسوده شده، برخی عبارات به علت آب خوردگی و رطوبت از بین رفته

ص :۵۳۸

و چند برگ اول و آخر نسخه پارگی دارد، جلد تیماج مشکی ضربی فرسوده با عطف تیماج قهوه ای.

۳۳۲ گ، ۱۴ س، ۵/۱۶×۲۲ سم

(۸۶)

التبیان فی تفسیر القرآن (تفسیر عربی)

از: شیخ الطائفه، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

اولین تفسیر مفصل شیعی است که شامل علوم قرآنی، قرائت، اعراب و اسباب نزول و عقائد و وجوه ادبی و روایات ائمه اطهار است. در این تفسیر اقوال مفسرین شیعه و سنی مورد بررسی قرار گرفته است. در آغاز مقدمه مفصلی در اهمیت قرآن و تفسیر و چگونگی نزول و نام های قرآن و تعداد کلمات و حروف و... دارد.

آغاز: «قوله: قالَ الْمَلأُ مِنْ قَوم فِرْعَوْنَ إِنَّ هذَا لَساحِرٌ عَليمٌ يُريدُ أنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَماذا تَأمُرُونَ، آیتان بلاخلاف».

انجام: «لأنّ الأول لا يقع إلّا حقا و الآخر يجوز أن يكون حقاً فی الظاهر و إن كان فاسداً فی الباطن؛ هذا آخر سوره يونس».

نسخ، سال ۶۷۱ ق، علی بن ابی المیامین علی بن احمد بن علی بن امینا، این نسخه نفیس از آیه ۱۰۹ سوره اعراف تا آخر سوره یونس می باشد، البته از آیه ۱۲۵ سوره اعراف تا ۱۷۰ این سوره موجود نیست. و دارای بلاغات است و چند جای نسخه آمد: «قوبل بأصله»، کل کتاب معرب است، عنوان «قوله تعالی» با مشکی درشت، اول نسخه دو یادداشت تملک به تاریخهای ۷۵۷ و ۱۰۶۹ و همچنین وقفنامه محمدجعفر بن محمد صفی به تاریخ ۱۴ محرم

۱۲۷۹ با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمد صفی» موجود است، تصحیح شده است، نسخه ترمیم و وصالی شده است، و در پایان چند معجزه از پیامبر اکرم از کشف الغمه نقل شده است، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

(۸۷)

مجموعه:

۱) الوافی «۱ ر ۲۹۴ ر» (حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

مؤلّف احادیث و روایت های کتب چهارگانه: اصول کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار را در سه مقدمه و چهارده کتاب و یک خاتمه گردآورده که در هر فصل ابتدا آیات مناسب را ذکر و پس از آن احادیث را آورده است.

روایاتی را که احتیاج به تفسیر و توضیح داشته است به عنوان «بیان» شرح داده است، تألیف آن به سال ۱۰۶۸ ق به پایان رسیده است.

نسخه حاضر جلد دوم و سوم کتاب است.

آغاز: «نحمدک اللهم یا من هدانا بأنوار القرآن و الحدیث لمعرفه الفرایض و السنن و نجانا بسفینه أهل بیت نبیه من أمواج الفتن».

انجام: «قال الصادق علیه السلام شفاعتنا لأهل الکبایر من شیعتنا و أما التائبون فإنّ اللّه تعالی یقول ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ».

نسخ، بی کا، ۱۱۰۲ ق، عناوین و نشانیها شنگرف یا مشکی درشت، در متن و حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل و حواشی در متن و حاشیه با عناوین «شرح»، «منه»، «سمع»، «ق»، «ص»، «ولد المصنف»، «۱۲»، «منه

دام ظله» و «منه دام فیضه» می باشد، ابتدای نسخه و آخر جزء دوم وافی دو صورت وقفنامه از محمد جعفر بن محمد صفی به تاریخ های ۲۲ ذی الحجه ۱۲۷۸ و غره محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، موریانه به نسخه آسیب رسانده است، جلد مقوایی عطف تیماج قهوه ای.

۴۳۷ گ، ۲۰ س، ۲۰ × ۲۷ سم

(۸۸)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه الذی شرح صدورنا بلمعه من شرایع الاسلام کافیه فی بیان الخطاب و نوّر قلوبنا من لوامع دروس الأحکام بما فیه تذکره».

انجام: «و عدم انتقاله و ملک الغیر له و فی المده یحلف المنکر لأصاله عدم ما یدعیه الآخر من الزیاده».

نسخ، محمدباقر بن قربانعلی مازندرانی، چهاردهم ربیع الاول سال ۱۲۳۷ در دارالخلافه تهران، عناوین و نشانیها شنگرف یا مشکی درشت، متن لمعه با خط شنگرف بر فراز آن نشانی دارد، اول نسخه یادداشت ملکیتی با مهر چهارگوش «ابن... نصراللّه» موجود است، دارای حواشی بسیار در حاشیه و بین سطور با عناوین و رموز «منه ره»، «میرزا ابراهیم»، «شیخ جعفر»، «ق»، «ع

ل»، «جم»، «سلطان»، «احمد»، «مراد ره»، «بهائی»، «م ح د»، «سلطان محمود»، «میرزا محمد دلماج»، و غیره، نسخه بین سطور و حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، پایان نسخه دو مهر چهارگوش «ابن... اللّه نصراللّه» موجود است، کاغذها الوان، جلد تیماج قهوه ای.

۲۷ گ، ۲۲ س، ۱۷×۲۷ سم

(۸۹)

مجمع البحرین و مطلع النّیرین(لغت عربی)

از: فخرالدین بن محمد علی طریحی نجفی (۱۰۷۸ ق)

فرهنگی است به ترتیب حروف آخر کلمه در بیست و هشت کتاب، که هر کتاب شامل چند باب و فصل است. در این فرهنگ از کلمات لغوی مشکل که در قرآن کریم و احادیث شریفه به کار رفته بحث می کند، و بسیاری از مطالب متفرق مفید را نیز به طور مختصر می آورد، و در آخر کتاب سی و یک فایده لغوی و ادبی را اضافه می نماید. تألیف آن در روز سه شنبه، ششم رجب ۱۰۷۹ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۲۱]

آغاز: «الحمد لمن خلق الانسان و علمه البیان و التبیان و اوضح له الهدی و الایمان و الصلوه علی من خص بالفرقان».

انجام: «و شیء یسیر أی هیّن و منه الحدیث إنّ الکیّس لدیّ الحق یسیرا أی هیّن لین و فیه قله العیال الیسارین و هو ظاهر».

نسخ زیبا، علی ابن سلطان نجف آبادی بهشت بنیاد، سه شنبه ماه ربیع الآخر سال ۱۲۳؟، در آغاز کتاب وقف اولاد ذکور و طلبه علوم دینی نجف آباد گردیده به سال

ص: ۵۴۲

۱۳۰۷، عناوین و لغات در متن و حاشیه شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، دارای مهری بنام «عبده محمد جعفر» که کتاب از عالیجناب ملا عبدالرحیم نزدش امانت بوده است، جلد تیماج قهوه ای سوخته.

۲۹۱ گ، ۲۷ س، ۱۸×۲۷ سم

(۹۰)

حق الیقین(اعتقادات، فارسی)

از: ملا محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

آغاز افتاده: «صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا گردانیده».

انجام افتاده: «و ندا کردند در میان مردم الصلاه جامعه و میان دو درخت را از برای آن حضرت».

نستعلیق، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف و برخی عناوین در حاشیه با مشکی درشت، موریانه به نسخه آسیب رسانیده و نسخه وصالی و صحافی شده و برخی اوراق آن جابه جا شده است و نسخه دارای تصحیحاتی در حاشیه می باشد، لازم به تذکر است که در ابتداء این نسخه، نصاب الصبیان سنگی صحافی شده است، جلد مقوایی.

۱۸۰ گ، ۲۳ س، ۱۷×۲۶ سم

(۹۱)

الصافی(تفسیر عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

تفسیر مختصر مشهوری است که بیشتر به مضامین احادیث اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیات می پردازد و کمتر به گفته های مفسران عنایت دارد. این کتاب دارای دوازده مقدمه است در فضیلت قرآن و جمع و تدوین آن و چگونگی تفسیر و نزول آیات و کیفیت تلاوت و آداب آن در اواخر سال ۱۰۷۵ ق موافق جمله «تم کتاب الصافی» تألیف کتاب به پایان رسیده است.

[احیاء تراث، ج ۱، ص ۴۱۱]

این نسخه از سوره کهف تا پایان قرآن می باشد.

آغاز افتاده: «الرقیم فهما لوحان من نحاس مرقوم مکتوب فیهما أمر الفتیه».

انجام افتاده: «قال القوت من الطعام و الماء البارد فقال لئن أوقفک اللّه یوم القیامه بین یدیه».

نسخ، بی کا، عصر مؤلّف، عناوین و نشانیها شنگرف، آیات قرآن معرب و بر فراز آن با خط شنگرف نشانی دارد، آغاز هر جزء با شنگرف در حاشیه مشخص شده است، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده و دارای امضای بلاغ می باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه دام ظله»، «سمع منه»، «قاضی»، «مصباح»، «ص»، «ق» و غیره می باشد، نسخه وقفی در برخی اوراق بر روی نوشته ها علامت وقف دارد، جلد مقوایی با عطف پارچه ای.

۳۱۳ گ، ۲۱ س، ۱۸۵ × ۲۶ سم

(۹۲)

ص :۵۴۴

مواهب علیه(تفسیر فارسی)

از: کمال الدین حسین بن علی کاشفی بیهقی (۹۱۰ ق)

کاشفی تفسیر مفصلی شروع کرد به نام «جواهر التفسیر»، ولی پس از نگارش جلد اول آن کار تألیف به تعویق افتاد، بدین جهت این تفسیر مزجی بسیار مختصر را به نام میرعلی شیرنوائی (۹۰۷ ق) پرداخت تا با فرصت بیشتر و در وقت مناسب به تفسیر مفصل خود بپردازد. در ماه محرم ۸۹۷ بدین کتاب شروع کرده و دوم شوال ۸۹۹ موافق جمله «دوم ز شهر شوال» آن را به پایان برده است. در این تفسیر مزجی مختصر، بعضی از وجوه تفسیری و اشاره به اسباب نزول صحیح و قصص انبیاء و برخی سخنان ارباب تحقیق و کاشفی آمده در بیشتر جاها قرائت عاصم را اختیار می کند.

[احیاء تراث، ج ۱، ص ۱۴۷]

این نسخه از سوره مریم تا پایان قرآن می باشد.

آغاز: «کهیعص در موهبه صوفیا بادیه از مواهب الهی که حضرت شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی».

انجام:

«گفتم مه و سال و روز و تاریخ نویس فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت».

نستعلیق، صفرعلی بن آقا اسماعیل نجف آبادی، ۱۹ ذی الحجه ۱۲۳۹، عناوین و نشانیها شنگرف، آیات قرآن مشکی درشتر از متن، معرب بر فراز آن با خط شنگرف نشانی دارد، ابتداء نسخه وقفنامه کتاب توسط مهدی باقر بن محمدعلی نجف آبادی به تاریخ ۱۳۱۵ می باشد، یک یادداشت تولد به تاریخ ۱۲۸۱ و یک یادداشت مبنی بر کتابهایی که نزد مردم دارم به تاریخ ۱۲۷۹ در برگ اول

ص :۵۴۵

دیده می شود، دارای حواشی مختصر، در حاشیه تصحیح شده، موریانه به نسخه آسیب زده ولی به نوشته ها آسیب نرسیده، در ابتداء هر سوره روایتی از ابن ابی کعب در فضیلت قرائت آن سوره در حاشیه آمده است، برخی از اوراق نسخه مخصوصاً اواخر آن مفقود شده، چند برگ آخر پارگی دارد، جلد تیماج قهوه ای فرسوده.

۲۵۱ گ، ۲۶ س، ۱۸ × ۵/۲۵ سم

(۹۳)

تهذیب الاحکام (حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به شماره ۵۸ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدای کتاب صوم تا پایان می باشد.

آغاز: «کتاب الصیام، باب فرض الصیام، قال اللّه تعالی یا أیها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون».

انجام: «یعنی الأخرس حق و لا طلبه بوجه من الوجوه و لا سبب من الأسباب ثم غسله و أمر الأخرس أن یشریه فامتنع فالزمه الدین».

نسخ، محمدقاسم بن محمدصفی، جمادی الثانی ۱۰۹۴، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه دارای بلاغات است و در آخر نسخه و چند جا «بلغ سماعاً اعزه اللّه تعالی» دارد. تمام احادیث را کسی بررسی سندی کرده و صحیح و ضعیف بودن آن را مشخص کرده است. تا برگ ۱۳۰ دارای حواشی زیادی است. برخی حواشی از «م ق ر مد ظله

العالی»، «م ت ق ره» که ظاهر مجلسین می باشند، نسخه در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای وقف نامه ای از واقف که ملاـ حبیب اللّه فرزند ملاـ حسنعلی می باشد با مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم»، کتاب در تملک شیخ جعفر نجف آبادی بوده است، جلد تیماج قهوه ای لبه دار.

۲۷۴ گ، ۲۳ س، ۵/۱۸ × ۲۵.

(۹۴)

حاشیه الروضه البهیه (فقه عربی)

از: سید جمال الدین محمد بن الحسین خوانساری (۱۱۲۵ ق)

حاشیه مفصلی است بر کتاب «الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه» شهید دوم که با عناوین «قوله، قوله» آمده است، بیشتر این حاشیه به توضیح گفته های شهید و ادله مسائل پرداخته و در بعضی فرازها به گفتگو می پردازد، تألیف کتاب در ماه رمضان سال ۱۱۰۴ به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۴۴۲]

آغاز: «الحمد للّه رب العالمین و الصلوه علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین قوله فی الحاشیه ما کان متعلقه عاماً أی من الأفعال العامه التی».

انجام: «و سقوط التیمم بدل الغسل، إذ لا شاهد له أصلا و قد ظهر بما ذکرنا بعض الشواهد علی ترجیح التفسیر الأخیر فتأمل».

نستعلیق زیبا، بی کا، بی تا، عناوین «قوله قوله» شنگرف و بیشتر نانوشته، نسخه مقابله شده و امضای بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده است، ابتداء نسخه وقفنامه کتاب

ص :۵۴۷

توسط ملا عبدالرحیم مذکور در نسخه های قبل به تاریخ ۱۲۵۱ با مهر بیضوی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» موجود است، در برگ دوم یادداشت شده که این کتاب از جمله کتب مرحوم آیت اللّه شیخ احمد نجف آبادی است که به کتابخانه مدرسه الحجه نجف آباد هدیه داده است با مهر چهارگوش «العبد محمدحسن حسینی...»، جلد رو را ندارد، پشت جلد تیماج قهوه ای ضربی سوخته.

۲۲۹ گ، ۱۹ س، ۵/۱۷ × ۲۴ سم

(۹۵)

تهذیب الاحکام (فقه عربی)

از: شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به شماره ۵۸ رجوع شود.

آغاز: «الحمد للّه ولیّ الحمد و مستحقه و صلوته علی خیرته من خلقه محمد و آله و سلم تسلیما ذاکرنی بعض الأصدقاء أیده اللّه ممن أوجب حقه».

انجام: «عن أبی عبداللّه علیه السلام قال سألته عن الجنازه لم أدرکها حتی بلغت القبر صلی علیها قال إن ادرکتها قبل أن یدفن فإن شئت فصل علیها».

نسخ زیبا، عبدالرزاق بن علیشر بن کمال الدین العباسی، هفتم ماه صفر سال ۹۹۴، عناوین و نشانیها شنگرف، دارای سرلوح بسیار زیبا در آغاز هر کتاب، نسخه در بین سطور و حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، صفحات مجدول به زر و لاجورد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «نهایه»، «ع ا ه»، «ق» و غیره می باشد، در پایان

کتاب طهارت و پایان نسخه متن بلاغی مهمی دارد که نشان می دهد ملا محمدباقر سبزواری صاحب ذخیره متن را دو مرتبه با نسخ مصحح مقابله کرده و در مرتبه سوم با نسخه ای که دارای بلاغ از شهید ثانی است مقابله کرده و در نسخه متن بلاغی شهید ثانی را که در سال ۹۵۶ بوده نیز به تمامه ذکر کرده است. تاریخ کتابت بلاغ مرحوم سبزواری در پایان کتاب طهارت در ۲۴ ذی القعده سال ۱۰۴۲ می باشد، در ابتداء نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی به تاریخ ۱۲۷۹ با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای زرکوب.

۲۸۶ گ، ۲۵ س، ۱۷×۲۷ سم

(۹۶)

أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر عربی)

از: قاضی ناصرالدین عبداللّه بن عمر بیضاوی (۶۸۵ ق)

تفسیر مزجی مختصری است که با اضافه از چند تفسیر دیگر تلخیص شده و با استنباط آنچه بیضاوی خود به دست آورده است نگاشته شده، بنا به گفته وی این تفسیر چکیده و تلخیص بیانات صحابه و تابعین و علمای سلف و متأخرین است.

آغاز: «الحمد للّه الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا فتحدی بأقصر سوره من سوره مصاقع الخطباء من العرب العرباء».

انجام: «رتب استحقاق الحمد علی إنزاله تنبیها علی أ نّه أعظم نعمائه و ذلک لأ نّه الهادی إلی ما فیه کمال العباد».

نسخ، بی کا، حدود قرن دهم، عناوین مشکی درشت، بر فراز آیات قرآن با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه در حاشیه و بین سطور تصحیح شده و نسخه بدل دارد، برخی اوراق نسخه از اول و آخر و وسط بازنویسی شده، ابتداء نسخه چند یادداشت تملک به تاریخهای ۱۰۲۴ و ۱۰۸۲ با دو مهر دایره ای «العبد منصور بن علی...» و «بنده شاه نجف روح اللّه»، وقفنامه کتاب به تاریخ ۱۲۷۹ با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» در ابتداء نسخه موجود می باشد، نسخه به علت پارگی زیاد، صحافی و وصالی شده است، جلد تیماج حنایی ضربی.

۳۹۱ گ، ۲۳ س، ۱۶×۵/۲۵ سم

(۹۷)

المطول (فی شرح التلخیص) (بلاغت عربی)

از: سعدالدین بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

شرح مزجی مفصلی است بر کتاب «تلخیص المفتاح» خطیب دمشقی. این شرح به نام معزالدین ابوالحسین محمد کوت نوشته شده است. مؤلّف در جرجان خوارزم به تاریخ دوشنبه دوم رمضان ۷۴۲ شروع نموده است و در هرات به تاریخ چهارشنبه ۱۹ صفر ۷۴۸ به پایان رسیده است.

آغاز: «الحمد للّه الذی ألهمنا حقائق المعانی و دقائق البیان و خصصنا ببدائع الایادی و روایع الاحسان، اتقن بحکمته نظام العالم».

انجام: «من الأصول المذکوره فی الفنون الثلاثه و تفاصیل ذلک مما لا تفی بها الدفاتر بل لا یمکن الاطلاع علی کونها إلاّ لعلاّم الغیوب».

ص :۵۵۰

نستعلیق و نسخ، بی کا، بی تا، متن با خط شنگرف یا مشکی بر فراز آن نشانی دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «چلبی عفی عنه، ره»، «منه»، «لمحرره»، «میر سید شریف عفی عنه»، «۱۲»، «شاهرودی»، «شیخ محمد سلمه اللّه»، «ابیوردی»، «۵»، «م ن» و غیره می باشد، در اواخر نسخه حواشی کمتری دارد. چندین مرتبه قلم نسخه تغییر می کند ظاهراً دو کاتب با کمک هم کتاب را نگاشته اند، کاغذها الوان می باشد، دو یادداشت تملك یکی به تاریخ ۱۲۸۴ توسط محمد اسماعیل بن حاج ملا علی طهرانی با مهر بیضوی «عبده محمد اسماعیل بن ملا علی» و دیگر به تاریخ ۱۳۱۴ در اول نسخه موجود می باشد، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۲۸۱ گ، ۲۲ س، ۱۵×۲۶ سم

(۹۸)

مجمع البیان لعلوم القرآن (تفسیر عربی)

از: ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)

به شماره ۳۵ رجوع شود.

آغاز: «سوره النساء هی مدنیه کلها و قیل أنها مدنیه إلاّ قوله إن اللّه یأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلی أهلها الآیه و قوله و یستفتونك».

انجام افتاده: «أرفع درجه منه تجری من تحتهم الأنهار قیل إنّه فی موضع الحال أی یجری ماء الأنهار».

نسخه حاضر جلد چهارم کتاب است.

نسخ، امین الدین محمد بن حبیب اللّه سنعر یزدی، شعبان ۹۶۸، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ابتداء نسخه وقفنامه کتاب به تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، همچنین یادداشت تملک و امانتی با مهر چهارگوش ناخوانا در ابتداء نسخه دیده می شود، جلد تیماج مشکی پشت جلد موجود نیست.

۲۵ س، ۱۹×۵/۲۴ سم

(۹۹)

عنوان: ؟

از: ؟

مباحث مختلفی است در اخلاق و آداب اسلامی که با روایات و اشعار بیان شده است. مؤلّف در برگ ۲۴ کتاب می فرماید: این مطلب را به چهارده مجلس مطابق فصل آخر باب اول مرتب گردانیده و در هر مجلس انشاء اللّه تعالی به ذکر قسمی از آن می پردازد.

آغاز افتاده: «و اشک گوشه چشمی رسم وداع بازماندگان بجا می آورد و پای بر رکاب مرکب».

انجام افتاده: «یعنی هر آینه یک تسبیح که خدای تعالی آن را قبول کند بهتر است از آنکه».

نستعلیق، بی کا، احتمالا قرن ۱۲، عناوین نانوشته، در حاشیه تصحیح شده، سه یادداشت یکی به تاریخ ۱۱۵۹ در برگ ۸۹ و دیگری به تاریخ ۱۱۸۴ در برگ ۷۲ و دیگری به تاریخ ۱۲۴۶ در برگ ۱۰۵ موجود می باشد،

نسخه فرسوده و آسیب دیده است. جلد تیماج قهوه ای سوخته فرسوده.

۱۰۶ گ، ۲۱ س، ۱۸ × ۲۴ سم

(۱۰۰)

وسائل الشیعه (حدیث عربی)

از: محمد بن حسن حر عاملی (۱۱۰۴ ق)

به شماره ۱۳ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدای نکاح تا آخر اطعمه است.

آغاز افتاده: «صالح التیملی عن أیوب بن نوح عن محمد بن سنان عن رجل عن أبی عبداللّه علیه السلام قال أتی رجل النبی صلی اللّه علیه و آله».

انجام: «فإن جاء طالبها غرموا له الثمن فقیل یا أمیرالمؤمنین علیه السلام لا یدرس سفره مسلم أو سفره مجوسی فقال هم فی سعه حتی یعلموا».

نسخ، بی کا، ۲۳ رجب ۱۰۸۶، عناوین و نشانیها شنگرف، بر فراز مطالبی که خود مؤلّف با «اقول» فرموده با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه در حیات مصنف با نسخه ای که با خط مؤلّف بوده به تاریخ دوشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۰۹۹ مقابله و تصحیح شده است، یادداشت عاریتی به تاریخ ۱۲۵۹ توسط علامه الزمان و نادره..... شیخ سلیمان بن احمد بن حسین بن عبدالجبار با مهر بیضوی «الراجی عفو الغفار حسین بن عبدالجبار» در پایان نسخه آمده است، دارای حواشی با عناوین «منه سلمه اللّه تعالی»، «فهرست»، «۱۲» و غیره می باشد، موریانه به نسخه آسیب رسانیده و برخی اوراق نسخه رطوبت دیده است، جلد

مقوایی فرسوده.

۴۵۵ گ، ۲۳ س، ۱۹×۲۶ سم

ص :۵۵۴

عکس خطی من لا یحضره الفقیه شماره (۹۵)

ص: ۵۵۵

عکس خطی من لا یحضره الفقیه شماره (۹۵)

ص :۵۵۶

عکس خطی مقامات الحریری شماره (۶۲)

ص :۵۵۷

عکس خطی من لا یحضره الفقیه شماره (۹۵)

ص :۵۵۸

عکس خطی مسالک الافهام شماره (۵۰)

ص :۵۵۹

عکس خطی قرب الاسناد شماره (۸۳)

ص :۵۶۰

عکس خطی جواهر السنیه شماره (۷۵)

ص :۵۶۱

عکس خطی تهذیب الاحکام شماره (۶۵)

ص :۵۶۲

عکس خطی الغیبه شیخ طوسی شماره (۸۳)

ص :۵۶۳

عکس خطی التبیان شماره (۸۶)

ص :۵۶۴

عکس خطی اشارت الاصول شماره (۶۱)

ص :۵۶۵

عکس خطی وسائل الشیعه شماره (۱۰۰)

ص :۵۶۶

عکس خطی من لا یحضره الفقیه شماره (۹۵)

ص :۵۶۷

عکس خطی مجمع البیان شماره (۳۵)

ص :۵۶۸

فهرست موضوعی رساله های میراث اول تا دهم

اجازات

اخلاق و عرفان

اصول

تاریخ

تراجم

تفسیر

* إعجاز القرآن / ج ۹

* دابه الأرض / ج ۵

حدیث

* اربعین حدیث / ج ۷

* استحباب التختم بالعقیق/ ج ۳

* الأنوار اللّامعه لزوار الجامعه / ج ۸

* تقدم نماز زیارت در زیارت از بعید / ج ۵

* خطبه البیان / ج ۵

* شرح خطبه شقشقیه / ج ۱

* شرح خطبه متّقین / ج ۲

* شرح فقره ای از نهج البلاغه / ج ۶

* شرح مناجات خمسه عشر/ ج ۹

دعا

* مفتاح الجنان در شرح دعای صباح / ج ۳

شعر

* دیوان قَدْریه / ج ۴

* گل گلشن (منتخب گلشن راز) / ج ۲

* مرآت العاشقین / ج ۳

فقه

* أحکام ذی الید / ج ۹

* احکام المیاه (تقریرات علّامه فقیه شیخ محمّدرضا نجفی اصفهانی) / ج ۴

* أسئله و أجوبه فقهیّه / ج ۳

* تعلیقات تهذیب الأحکام از کتاب طلاق تا دیات / ج ۷

* حجله العرایس / ۱۰

* حقیقت منی، مذی، وذی، ودی / ج ۱۰

* رسائل فقهی (۱) / ج ۱

* رسائل فقهی (۲) / ج ۱

* رساله فی الحبوه / ۱۰

* رساله فی عدم انفعال الماء القلیل / ج ۹

* سؤال و جواب فقهی / ج ۳

* شرب الغلیان فی شهر رمضان / ج ۴

* شصت استفتاء فقهی از شیخ بهایی / ج ۶

* قبض الوقف / ج ۲

* اللؤلؤ المکنون فی وقت فضیله الظهرین / ج ۴

* مشارع الاحکام فی تحقیق مسائل الحلال والحرام / ج ۵

* هفت استفتای فقهی از شیخ بهایی / ج ۵

فلسفه

* الرّقیمه النّوریّه / ج ۶

* لب النظر فی علم المنطق / ج ۱۰

فهرست

* فهرست نسخ خطی حوزه علمیه نجف آباد (بخش اول) / ج ۱۰

* فهرستواره نسخه های خطی شهرداری اصفهان / ج ۱۰

کتابشناسی

* الفهرست؛ کتابشناسی آثار ملاّ حبیب اللّه کاشانی / ج ۵

* کتابشناسی بهاءالدین محمّد مختاری نائینی / ج ۷

* کتابشناسی محمد رفیع رشتی اصفهانی / ج ۱۰

کلام

* إجاله الفِکَر/ ج ۱

ص :۵۴۴

* أجل محتوم / ج ۱

* تجسّم الأعمال / ج ۱

* رساله طاهريه / ج ۸

* رساله المهديه / ج ۹

* سهو النّبى / ج ۱

* مباحث اعتقاديه / ج ۱۰

معانى و بيان

* نخبه التبيان فى علم البيان / ج ۶

منشآت

* منشآت و مكاتبات / ج ۴

نجوم

* بيست فصل در تقويم / ج ۷

نحو

* شرح عوامل نحو / ج ۳

* هدايه الضبط / ج ۸

نقد و نظر

* نجعد المرتاد / ج ۱

هيئت

* قبله البلدان / ج ۲

ص: ۵۴۵

فهرست مؤلفین رساله های میراث اوّل تا دهم

محمّدرضا نجفی اصفهانی) / ج ۴

ادیب، شیخ عبّاسعلی

* قبله البلدان / ج ۲

بروجردی اصفهانی، شیخ منیرالدّین

* أسئله وأجوبه فقهیّه / ج ۳

* قبض الوقف / ج ۲

مجلسی، محمّدتقی

* اجازات علاّمه ملاّ محمّدتقی مجلسی / ج ۶

* خطبه البیان / ج ۵

* شرح خطبه متّقین / ج ۲

چهارسوقی، سیّد محمّدباقر

* اجازات خاندان روضاتیان / ج ۲

معلم حبیب آبادی، محمّدعلی

* مکارم الآثار / زندگینامه شیخ الرئیس / ج ۲

نجفی اصفهانی، آیه اللّه مجدالدین

* ترجمه العلامه الشیخ محمدحسین النجفی الاصفهانی/ ج ۵

* گل گلشن (منتخب گلشن راز) / ج ۲

کلباسی، آیت اللّه حاج میرزا رضا

* مفتاح الجنان در شرح دعای صباح / ج ۳

عاصی اصفهانی رشتی، شیخ محسن

* مرآت العاشقین / ج ۳

ریاضی نجف آبادی، آیت اللّه شیخ ابراهیم

* گزیده رساله اخلاق / ج ۳

خوزانی، مولا محمّد ابراهیم

* استحباب التختم بالعقیق / ج ۳

رازی نجفی اصفهانی، شیخ محمدتقی

* شرب الغلیان فی شهر رمضان / ج ۴

شهدادی مصاحبی نائینی، میرزا محمّد

* اللؤلؤ المکنون فی وقت فضیله الظهرین / ج ۴

حجّت نجف آبادی، آیت اللّه سیّد ناصرالدین

* دیوان قَدْریه / ج ۴

فاضل سراب، محمّد بن عبدالفتاح تنکابنی

* التعلیقات علی زبده البیان/ ج ۸

* حجیه الأخبار والإجماع / ج ۴

خوانساری، آقا حسین

* منشآت و مکاتبات / ج ۴

چهارسوقی، آیت اللّه میرزا محمّد هاشم

عاملی، سید جواد (صاحب مفتاح الکرامه)

ص: ۵۴۷

* اقل و اکثر ارتباطی / ج ۶

اصفهانی، محمدنصیر بن محمّدصادق

* اربعین حدیث / ج ۷

اصفهانی، محمدنصیر بن عبداللّه

* بیست فصل در تقویم / ج ۷

نخعی، فرهنگ

* یک ماه در اصفهان / ج ۷

ناشناخته

* مدارس اصفهان گزارشی از وضعیت حوزه های اصفهان برای ظل السلطان / ج ۶

پاچناری اصفهانی، عبدالرّحیم بن کرم علی

* رساله طاهریه / ج ۸

اصفهانی، مولی محمد صادق

* رساله المهدیه / ج ۹

حجّت نجف آبادی، حکیم سید ناصرالدین

* رساله فی عدم انفعال الماء القلیل / ج ۹

* دیوان قَدْریه / ج ۴

امامی، حکیم میرزا باقر

* تاریخ فلسفه / ج ۹

اصفهانی، سید حسن بن محمدتقی

* إعجاز القرآن / ج ۹

شفتی، سید اسداللّه بن محمدباقر

* رساله فی الحبوه / ج ۱۰

آرانی کاشانی، محمدعلی بن محمدحسن

* منبع الخیرات / ج ۱۰

خاتون آبادی، ملا محمدباقر بن اسماعیل

* حجله العرایس / ج ۱۰

موسوی خوانساری، زین العابدین

* حلو التناول و سهل التداول فی مسئله التداخل / ج ۱۰

کلباسی، محمدجعفر بن محمدطاهر

* حقیقت منی، مذی، وذی، ودی / ج ۱۰

ص :۵۴۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹